انحطاط و سقوط امپراطوری روم

ادوارد گیبون

فرنگیس شادمان (نمازی)



انحطاط و سُقوط امپراطوری رُوم

نوشتهٔ

اِدوارد گیبون

تلخیص

دی. ام. لو

ترجمهٔ

فرنگیس شادمان (نمازی)

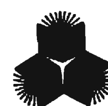
جلد سوم

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۲۸۶

گیبون، ادوارد، ۱۷۹۴-۱۷۳۷. Gibbon, Edward
انحطاط و سقوط امپراطوری روم/تلخیص دی. ام. لو.
ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی).

۳ ج.
عنوان اصلی:
The Decline and Fall of the Roman Empire.
۱. روم - تاریخ - امپراطوری، ۳۰ق.م. - ۴۷۶م. ۲.
بیزانس، امپراطوری - تاریخ. الف. نمازی (شادمان)، فرنگیس،
مترجم، ب. لو، دی. ام. خلاصه‌کننده.
ج. عنوان.
۹۳۷/۰۶ DG ۳۱۱



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

انحطاط و سقوط امپراطوری روم

چاپ اوّل: ۱۳۵۳؛ ... چاپ دوم: ۱۳۷۱
تعداد: ۳۰۰۰ جلد
چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

فهرست مندرجات

فصل پنجاه و یکم

انجام کار کتب خانهٔ اسکندریه

فصل پنجاه و یکم و پنجاه و دوم در این ملخص محذوف است. دو فصل مذکور حاوی داستان فتوحات تازیان و گسترش تمدن و سلطهٔ ایشان است به افریقا و اسپانیا. پیروزی شارل مارتل در سال ۷۳۲ میلادی سد راه اعراب و مانع دخول ایشان به فرانسه گردید،و پس از رسیدن اعراب به مغرب هر سرزمینی که به تصرف ایشان در آمد به حقیقت بیرون از مرزهای امپراطوری روم قرار داشت. از فصل پنجاه و یکم فقط قسمتی را که بازگوینده داستان کتب خانهٔ اسکندریه و انهدام آنست چاپ کرده ایم زیرا که امحاءآثار نویسندگان یونان نمایندهٔ تیرەشدن انوار فرهنگ باستانی است و چنان که گیبون میگوید از آن غافل نباید ماند. بازگفتن این داستان گیبون را وسیله‌ای شده است برای اداء احترام به آثار مذکور و این آخرین بار است که وی، زبان به ثنا گوئی می گشاید. آثار نویسندگان روم و یونان قدیم برای گیبون معیار کمال مطلق بود و او را در کشف چگونگی رشد و نمو تمدن باستانی و انحطاط و سقوط آن یاری بسیار نمود. با این همه وی داستان رشد تمدن و سقوط آن را با روش انتقادی نقل کرده و نتیجه تحقیقات امروزین مؤید شک اوست در صحت بعضی از آراء نویسندگان قدیم.

کتب خانهٔ اسکندریه

اگر من در بارهٔ آخر و عاقبت کتابخانه اسکندریه خاموشی گزینم و شرح انهدام آن را چنان که ابوالفرج گفته است در این کتاب نیاورم سکوت من برخلاف توقع خوانندگان خواهد بود. عمرو، یکی از رؤساء قبائل عرب،را روحی آزاده‌تر و

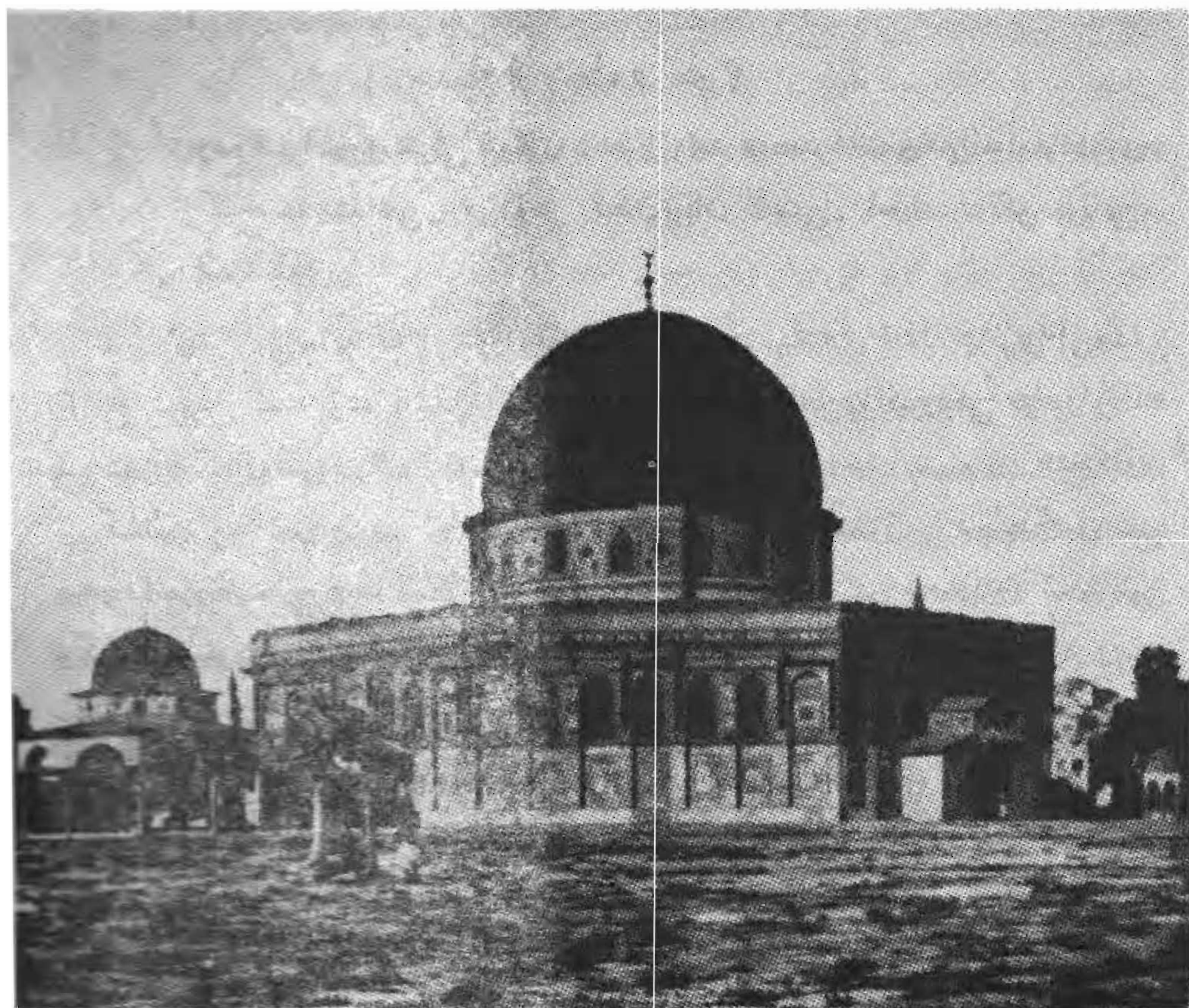
طبعی کنجکاوتر از تازیان دیگر بود و «همصحبتی یحیی آخرین مرید آمونیوس او را خشنود میکرد. کنیهٔ یحیی، فیلوپونوس[۱] بود به سبب مطالعات دقیق او در علم صرف و نحو و فلسفه. وی بواسطهٔ همصحبتی دوستانه با رئیس قبیله جرأت آورد تا از او تحفه‌ای بخواهد که در نظر عرب کم فرهنگ حقیر و ناچیز و به زعم فیلوپونوس موهبتی بی‌بها بود و آن کتابخانه سلطنتی و تنها غنیمتی از غنائم اسکندریه بود که فاتحان پا بدرون آن ننهاده و مهر تملک بر آن نزده بودند و عمرو مایل به برآوردن حاجت یحیی بود و اما بواسطهٔ سخت کوشی در امانتداری نمیخواست اندکترین چیزی را بی رضای خلیفه به دیگری ببخشد. پس اجازه خواست و پاسخ بسیار مشهور خلیفه نماینده غفلت و بی خبری مردیست متعصب و اینست پاسخ او: «اگر مصنفات یونانیان موافق با کتاب خداست پس بیفایده است و نگاهداری آنها ضروری نیست و اگر با قرآن موافق نیست پس مضراست و باید نابودش کرد». عمرو حکم خلیفه را به لایعقلی اجراء کرد باین طریق که مجلدات بر کاغذ و پوست نوشته را میان چهار هزار گرمابه شهر توزیع کردند و شمار کتابها چندان بود که برای مصرف این سوخت گرانبها شش ماه تمام وقت لازم آمد. چون کتاب «مختصر تاریخ الدول» تصنیف ابوالفرج[۲] به لاتینی ترجمه شده و در دسترس جهانیان بوده است داستان کتابخانه اسکندریه را به کرات از زبان او نقل کرده و نسخه هائی از آن را نوشته‌اند و هر دانشمندی که دوستدار دانش و هنر و نبوغ یونان بوده با خشم و تأسف بسیار از شکستن کشتی فرهنگ باستانی سخن گفته است. طبع من بیشتر مایل به انکار صحت این واقعه و نتایج آنست، واقعه‌ای به حقیقت بسیار حیرت افزا چندان که ابوالفرج میگوید «بخوانید و متحیرشوید!» اما سکوت دو وقایع نگار قدیمتر که هردو مصری و مسیحی بوده‌اند وزین‌تر است. ازگزارش تنها بیگانه‌ای که هشتصد سال بعد در مرز مدینه به وصف این واقعه پرداخته است. یکی از دو مورخ مصری یعنی یوتی کیوس اسقف که در روزگاری کهن‌تر میزیسته فتح اسکندریه رامشروحاً گفته

۱ - Philoponus

۲ - ابوالفرج ملقب به ابن العبری. شرح حال او خواندنیست. رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی ذیل نام Barhebraeus تاریخ تولد او ۱۲۲۶ میلادی است.

است. مفتیان مسلمان که فتاوی ایشان سنجیده و مبنی بر تعالیم مذهب تسنن است حکم سختی را که عمر صادر کرد بسیار زشت دانسته و به صراحت گفته‌اند که کتب دینی یهودیان و مسیحیان را که بموجب حقوق جنگی در تصرف فاتحان قرار گرفته است هرگز نباید در آتش بسوزانند و استفاده از مصنفات عالمان بت‌پرست و مورخان و شاعران وطبیبان و فیلسوفان مشروع است. شاید ولع نخستین جانشینان پیغمبر (ص) برای ویران کردن آثار دشمنان مغلوب گشته بیش از آن بوده است که به ایشان نسبت داده‌اند. با اینهمه چون کتاب در کتابخانه اسکندریه کم بود اگر آتشی هم برافروختند حریق باید بسرعت خاموش شده باشد. شرح مصائب کتابخانه اسکندریه را تکرار نخواهم کرد؛ مصائبی از قبیل حریقی که قیصر به خلاف میل برای حفظ جان خود از خطر برافروخت و نیز تعصب و موذیگری مسیحیان که بادقت بسیار به انهدام آثار کیش بت‌پرستی پرداختند، واگر مسیر تاریخ را از روزگار امپراطوران آنتونینی تا عهد تئودوسیوس به تدریج طی کنیم از نوشته‌های کسانی که در این دوران زیسته و خود شاهد و ناظر وقایع آن بوده‌اند به این حقیقت پی‌میبریم که کاخ پادشاهی و معبد سراپیس دیگر حاوی چهارصد هزار یا هفتصد هزار مجلدی نبود که بواسطه کنجکاوی پادشاهان بطلمیوسی ودلبستگی ایشان به افزایش جلال و شکوه سلطنت، فراهم‌آمده بود. شاید دستگاه کلیسائی ومقر فرمانروائی اسقف اعظم اسکندریه از نعمت وجود کتابخانه‌ای غنای بیشتر یافته بوده است ولیکن اگر انبوه ثقیل وزن کتابهائی که درباب مباحث مذهبی آریوسیها و مونوفی‌زی تیها نوشته شده بود واقعاً در آتشخانهٔ گرمابه‌های عمومی سوخت شاید حکیمان فرزانه بالبخندی اذعان نمایند که ابناء بشر راماًلاً از آن کتابها خیری رسیده است. من از ویرانی کتابخانه‌هائی ارزنده ترکه در انهدام امپراطوری روم از میان رفت قلباً متأسفم، اما چون فترت دورانها و فاجعهٔ جنگها و خسران جهل و غفلت را به دقت حساب میکنم، از زیان بنی نوع بشر چندان متحیر نمیشوم که ازذخائر فرهنگی بر جای مانده از او. حقایق عجیب و خواندنی بسیار در زیر خاك نسیان مدفون شده و آثار سه مورخ بزرگ رومی سرودست و پا شکسته بدست مارسیده است

و از خواندن بسیاری از اشعار دلکش غنائی و موزون و دراماتیکی یونانیان محروم مانده‌ایم؛ با اینهمه باید سپاسگزارانه دریاد داشته باشیم که مصنفات نویسندگان باستانی که قدما باتفاق رأی آنها را در نخستین مقام نبوغ و فخر و جلال قرار داده‌اند از بلیات ایام و حوادث اتفاقی مصون مانده است. آموزندگان دانش قدیم که در میان ما نیز هستند، مصنفات نویسندگان سلف را مطالعه کرده و با هم سنجیده بودند و به حکم انصاف گمان نتوان کرد که حقیقتی مهم یا کشفی مفید در هنر و جهان مادی را ناگهان از دسترس اندیشهٔ کنجکاو مردم عصر جدید بیرون کشیده باشند.



قبة‌الصخره یا مسجد عمر در اورشلیم. از آثار هنر اسلامی پایان قرن هفتم میلادی

فصل پنجاه و سوم

وضع امپراطوری شرقی در قرن دهم. ثروت ومصنوعات و عوائد امپراطوری. کاخ شاهنشاهی. فراموش شدن زبان لاتینی. احیاء دانش یونانی. فساد ذوق.

چنین می‌نماید که از درون ظلمت قرن دهم میلادی اندك پرتوی ازروشنی تاریخ نمودار شده بوده باشد. مامجلدات شاهانهٔ کنستانتین پورفیروجنی توس[1] را که در دوران کمال سن برای تعلیم فرزند خود نوشته است با احترام و کنجکاوی می گشائیم زیرا امیدواریم که این کتابها وضع امپراطوری مشرق را در جنگ و صلح و در داخل و خارج برما آشکار کند. در نخستین مجلد این مجموعه، کنستانتین چگونگی تشریفات پرشکوه اما جلف کلیسا و دربار قسطنطنیه را جزء به‌جزء وصف می کند به روشی که در کاخ او وپیشینیان او معمول بوده است. مجلد دوم حاوی شرحی دقیق وصحیح درباب ایالات بیست ونه گانه امپراطوری شرقی در آسیا واروپا است که در آن ایام مسمی به THEMES بودند. شرح نظام جنگی و علم صف‌آرائی و تغییر موضع افواج و انضباط و فرمانبرداری ایشان و عملیات رزمی بری و بحری رومیان در سومین‌مجلد این مجموعهٔ آموزنده گرد آمده است که آن را از کنستانتین یا پدرش لیو[2] دانسته‌اند. در کتاب، چهارم که شرح ادارهٔ امور امپراطوری است

---

1 - Porphyrogenitus   2 - Leo

کنستانتین اسرار سیاست بیزانسی و روابط دوستانه یا خصمانه قسطنطنیه را با دیگر ملل دنیا برملامی کند. نتیجه کوششهای ادبی آن عصر واسلوب عملی قانون وزراعت و تاریخ نویسی به سود اتباع و موجب سرافرازی پادشاهان مقدونی بوده است. شصت مجلد مجموعه‌ای به اسم «نامه‌شاهان» و مجموعه قوانین و حقوق مدنی تدریجاً در دوران سلطنت با رونق اولین و دومین و سومین پادشاه مقدونی تنظیم شد. فن زراعت بهترین و خردمندترین نویسندگان باستانی را در ایام فراغت مایهٔ تفریح خاطر و ورزش قلم بود و کنستانتین منتخب تعالیم ایشان را دربیست کتاب بنام «فنون ژئوپونیکی[۱]» جمع آورده است. به‌فرمان این پادشاه مثالهای تاریخی مفاسد و فضائل اخلاقی سلاطین را با ترتیب خاص در پنجاه وسه کتاب تنظیم کردند تا همگان از درس ایام گذشته متنبه شوند و در امور خود و معاصران خویشتن از مثال گذشتگان عبرت آموزند. امپراطور شرق در واقع از منصب با شوکت قانونگذاری پای فرو می‌نهد وبه عمل دبیری دیوان و کاتبی و معلمی می‌پردازد و اگر اتباع و جانشینانش از عنایات پدرانه وی غافل مانده‌اند میراث جاودانی او به ما رسیده است و ازآن تمتع برمی‌گیریم.

اما تفحص دقیقتر در مجموعه مذکور از ارزش هبهٔ امپراطور و حق شناسی اخلاف میکاهد زیرا که این گنجینه‌های شاهانه از آن ماست و با این همه هنوز از اوضاع آن ایام بی خبریم و از نقص دانش خود متأسف، و بی مبالاتی و تحقیر ما نور بی‌رمق افتخارات نویسندگان آنها را زائل خواهد کرد. از شصت مجلد «نامهٔشاهان» جز نسخه‌ای ناقص و سرودست و پاشکسته به‌زبان یونانی در مجموعه قوانین ژوستی نیانی باقی نمانده، و تأثیر تعصب مذهبی مفهوم قوانین مدنی قدیم‌را منسوخ نموده است و ممنوع کردن طلاق و رسم همزیستی مردی با سریه‌ای، ومنع رباخواری قیودی است که آزادی تجارت و سعادت زندگی شخصی را سلب میکند. اتباع کنستانتین ممکن بود که بخواندن کتاب تاریخش ستاینده فضائل

۱ - درباب دهقانی و کشاورزی

بی مانند رم و یونان شوند و بیاموزند که چگونه پیشینیان آرزومند نیل به عالیترین درجه نیرومندی و فضیلت اخلاقی بوده‌اند. اما نسخه جدیدی از شرح زندگی قدیسین که عامل بزرگ دیوان یا صدراعظم امپراطوری مأمور تهیه آن گردید باید اثری عکس تاریخ مذکور پدید آورده باشد و قصص مزخرف و باور نکردنی زندگی سیمون ملقب به متافراست[1] زینت‌بخش مجموعهٔ عقاید مشؤوم خرافاتی گردید. اما فضائل و معجزاتی که شرح آنها کتاب زندگی قدیسین را سراسر اشغال کرده در نظر مرد حکیم کمتر است از قدر کوشش و زحمت برزگری که افزاینده نعمت خالق عالمیان است و فراهم آورندهٔ رزق همنوعان خود. با اینهمه مصنفان کتاب «فنون ژئوپونیکی» که مأموران امپراطور بودند با دقت و توجه بیشتر به تشریح اصول فن مضری پرداخته‌اند که از ایام گزنفون به آدمیان تعلیم شده و آن داستان پادشاهان و قهرمانان است. اما کتاب «نظام جنگی» منسوب به لیو و کنستانتین با عیار فلز ناپاک روزگاری مخلوط بود که این دو پادشاه در آن می‌زیستند. کتاب «نظام جنگی» خالی از اصالت نبوغ است و نویسندگان آن اصول و قواعدی را که مؤید به گواهی پیروزی بوده بی‌چون و چرا استنساخ کرده‌اند و نامتناسب بودن سبک با موضوع حاکی از عدم مهارت نویسندگان کتاب است که بواسطه غفلت و بی‌خبری نظاماتی بکلی متفاوت و بعید فاصله را به خطا همانند شمرده‌اند. فی‌المثل فالانکس[2] اسپارتی و فالانکس مقدونی‌را، ولژیون کی‌توئی و تراژانی‌را، ولژیون اگوسوستوسی و تئودوسیوسی را. در فایده یا لااقل اهمیت این اصول ابتدائی شک آوردن خلاف انصاف نیست زیرا نظریه کلی نویسندگان کتاب تابع عقل و منطق است ولیکن ارزش و نیز مشکل هر نظریه‌ای در بکار بستن آن است. درس سربازی را به‌تمرین می‌آموزند نه به مطالعه، و هنر فرماندهی خاص مردان باطمأنینه و سریع اندیشی است که سرنوشت سپاهها و ملتها بسته به رأی و تصمیم ایشانست.

---

۱ - متافراست یعنی کسی که نوشته‌ای را در قالبی دیگر می‌ریزد مثلا نثری را شعر میکند.

۲ - Phalanx اسم خاص صفوف سربازان پیاده که چندان بهم فشرده بودند که سپرهای ایشان بهم پیوسته و نیزه یکی با نیزه دیگری متقاطع بود.

فن جنگاوری حاصل یک عمر تمرین و ممارست است ، اما نیک و بد انجام کار لشکرها و ملتها منوط به یک لحظه بینش است و شماره نبردهائی که به مدد فنون نظامی به پیروزی انجامیده بیش از قصائد حماسی نیست که شاعر آنهارا بیاری علم عروض و قواعد سخن‌سنجی ساخته باشد. نخستین مجلد «نامه شاهان» در باب مراسم و تشریفات درباری و شرح مطول اماناقص و ملال‌آوری است از جشنهای نفرت‌انگیزی که از آغاز انحطاط تدریجی قدرت دولت و محو خلوص و صفای‌دین مرض‌وار درجان این دو دستگاه رخنه کرد. مجلدی که درباب متصرفات امپراطوری است باید حاوی اطلاعاتی سودمند و مستند باشد از آن قبیل که فقط کنجکاوی حکام بدست تواند آورد ، اما پس از نظری اجمالی در عوض آنچه می‌جوئیم افسانه‌هائی در باره مبدأ بلاد و ابیاتی خبث‌آمیز در هجو ساکنان آنها می‌یابیم. اگر اطلاعات مستند سودمند در دسترس مورخ باشد وی آنها را به خشنودی ضبط میکند، و بی‌توجهی لیوی فیلسوف و پسرش کنستانتین را به چیزهائی خواندنی از قبیل عدد سکنهٔ پایتخت و ایالات امپراطوری و مقدار عوائد دولتی و مالیاتها و شمار اتباع و بیگانگانی که تحت لوای امپراطور بخدمت سربازی مشغول بودند باید قصور بدانیم نه تقصیر. رسالهٔ امپراطور در باب چگونگی ادارهٔ امور حکومت نیز به شائبهٔ نقائصی از آن قبیل که گفتیم آلوده است اما ارزشی خاص دارد که آن را ممتاز میکند. تاریخ باستانی ملتها ممکن است که مشکوك یا افسانه‌ای باشد و لیکن جغرافیای دنیای کم فرهنگ و رسم و روش مردمان آن با دقتی عجیب وصف شده است ، و چون ملل کم فرهنگ قدرت یافتند در میان ایشان تنها قوم فرانک اهلیت آن را داشت که به نوبت خود در وضع پایتخت امپراطوری شرقی به دقت بنگرد و آن را وصف کند ، چندان که در اواسط قرن دهم سفیر اوتوی کبیر که اسقف کریمونا[1] بود وضع قسطنطنیه را شرح داد. سبک نگارش اوگرم و دلپذیر و داستانی که میگوید زنده و نشاط‌انگیز و دید او نافذ است ، و حتی نوشته‌های لیوت پراند[2] با وجود تعصب و تندی عواطف او و از مهر اصالتی نشان دارد حاکی

۱ - شهری واقع در شمال ایتالیا و کرانهٔ رود پو

Liutprand - ۲

از نبوغ و استقلال فکر نویسنده. من برای شناخت ترکیب ماهیت امپراطوری در ذخائر مکتوب و بسیار اندك موجود ، اعم از داخلی و خارجی ، و نیز در وضع ایالات و حکومت مدنی و نیروی جنگی و ثروت و ادبیات و خصائص اخلاقی امپراطوران یونانی در ششصد سالی که از دوران سلطنت هراکلیوس آغاز شد و با هجوم قوم فرانك واقوام لاتینی زبان وپیروزی ایشان پایان‌پذیرفت تفحص میکنم.

پس از آن که ناسازگاری پسران تئودوسیوس عاقبت به‌افتراق انجامید جماعات فزون ازشمار ملل کم فرهنگ ازسرزمین قوم سکائی[1] و آلمانی درسراسر متصرفات امپراطوری قدیم روم منتشر شدند و آن را از صفحهٔ روزگار محوکردند. ضعف امپراطوران قسطنطنیه بواسطهٔ وسعت قلمرو حکومت آن از نظرها پنهان و مرزهایش از تجاوز مصون بود و هیچ کس به حریمش دست نیافته بود. عرصهٔ حکمروائی ژوستی‌نین پس از افزایش متصرفات افریقا و ایتالیا وسیعتر شد و لیکن تملك این متصرفات زودگذر و سست بنیان بود و سپاه تازیان تقریباً نیمی از امپراطوری شرقی را ازپیکر آن جداکردند. سوریه و مصر به ستم خلفای عرب گرفتار آمدند و پس از شکست افریقا نواب خلفالشکر به اسپانیا کشیدند که قلمرو سلطنت قوم گت شده و پیش از آن از متصرفات امپراطوری روم بود. جزائر مدیترانه نیز از دسترس نیروی دریائی تازیان بیرون نبود و امیران فرمانبردار یا عصیانگر از دورترین مواضع دریائی خود یعنی از لنگرگاههای کرت و قلاع سیلیسیه به مقام باابهت سلطنت و پایتخت امپراطوری اهانتها مینمودند. بقیهٔ ایالات راکه فرمانبردار امپراطوری بودند به هیئتی جدید در آوردند و حکومت نظامیان که رسمی تازه استقرار یافته و در دوران سلطنت جانشینان هراکلیوس رائج بود حکومت فرمانروایان ایالات وکنسولها وکنتها را منسوخ کرد و جایگزین آن گردید ، و قلم امپراطور این تشکیلات همه را وصف کرده است. مبدأ بیست و نه ایالت مسمی به Theme که دوازده تای آنها در اروپا و هفده‌تا در آسیا بود در تاریکی ابهام پوشیده است

۱ ـ چنان که پیش‌از این در یادداشتی ذکر شده است سرزمین قوم سکائی شامل لهستان و اروپای شرقی وقسمتی‌از آسیا بود. اما اروپائیان قرون سابق مانند گیبون اقوام سکائی را پراکنده درسراسر صحرای چین تا جیحون و دانوب می‌دانستند ومجارها را تیره‌ای از این قوم.

و معلوم نیست که اسامی آنها از چه مشتق میشده و اصیل بوده است یا پدید آمدهٔ هوس آنی ، و حدود و ثغور آنها نیز تحکمی و هردم در تغییر بود . اما آهنگ بعضی از اسامی که بگوش مابسیار عجیب می‌آید مشتق از صفات و خصائص فوجی است که بخرج ایالتی برای حراست آن در محل مستقر میگردید. پادشاهان مغرور و خویشتن‌بین یونانی با اشتیاق هرچه تمامتر در پی شبح جهانگشائی بودند و یاد سلطهٔ از دست رفته را در خاطر نگاه میداشتند ، و بین‌النهرین تازه‌ای را در ساحل غربی رود فرات به وجود آوردند و نام سیسیل را به باریکه‌ای از خاك «کالابریا» دادند وحاکم پریتور منصب آن را به کالابریا منتقل کردند. قطعه‌ای از سرزمین دوك‌نشین بنه‌ونتوم[1] ترفیع یافت و ملقب به Themeو موسوم به لومباردی گردید. در ایام زوال امپراطوری اعراب ، جانشینان کنستانتین امتیازاتی بیشتر کسب کردند و شاید غرور ایشان مبتنی بردلائلی متین‌تر بود. فتوحات نیسی فوروس[2] و یحیی زی‌می‌سیز[3] و بازیل دوم شهرت نام امپراطوری روم‌را احیاء و حدود آن را افزونتر کرد و متصرفه سیلیسیه وشهر عظیم انتاکیه و جزائر کرت و قبرس دگرباره باعیسای مسیح و قیصر بیعت نمودند. یك‌سوم ایتالیا درقلمرو سلطنت امپراطوران شرقی قرار گرفت وکشور پادشاهی بلغارستان منهدم گردید ، و عرصهٔ فرمانروائی سلسلهٔ پادشاهان مقدونی شامل سرزمین پهناوری شد که از سرچشمهٔ رود دجله تا نزدیکی شهر رم را فرا می‌گرفت. در قرن یازدهم با پدید آمدن دشمنانی تازه و مصائبی جدید تیره‌گون ابری افق امپراطوری را دگرباره تاریك نمود. بقایای ایتالیا راحادثه جویان نورمانی در ربوده و فاتحان ترك تقریباً همه شاخه‌های آسیائی را از تنه شجر روم قطع کرده بودند . پس از این خسارتها امپراطوران خاندان کومننوسی همچنان درسرزمینی سلطنت میکردند که از دانوب تا پله‌پونوس و از بلگراد تانیس و طرابوزان و نهر پیچ پیچ می‌یاندر[4] را شامل میشد و متصرفات عظیم تراس و مقدونیه و یونان فرمانبردار این پادشاهان بودند ، وگذشته از مالکیت قبرس و رودس وکرت پنجاه جزیرهٔ بحراژه ، یا دریای مقدس نیز به ایشان تعلق داشت

۱ - Beneventum ۲ - Nicephorus ۳ - John Zimisces ۴ - Meander

و وسعت قلمرو فرمانروائی این امپراطوران فزونتر از بزرگترین کشورهای امروزین اروپا بود.

ثروت و مصنوعات و عوائد امپراطوری

امپراطوران کومننوسی حق داشتند که بگویند در میان تمامی پادشاهان جهان عیسوی هیچ یک را شهری بزرگتر از قسطنطنیه و عوائدی بیش از درآمد ایشان و کشوری معمورتر و آبادان تر نیست و اگرچنین میگفتند سخنشان راست بود و نماینده عزت و منزلت ایشان. با انحطاط و سقوط امپراطوری بلاد غربی نیز تدریجاً متلاشی و ساقط شده بود و ویرانه‌های شهر رم یا دیوارهای گلی و مساکن محقر چوبی و فضای تنگ پاریس و لندن نمونه‌هائی نبود که بیگانهٔ لاتینی‌زبان به‌دیدن آنها موضع و وسعت قسطنطنیه و جلال و شکوه کاخهای سلطنتی و کلیساها و فنون ظریفه و اسباب رفاه و تجمل مردم بیشمار آن را در خیال خود مشاهده کند. ذخائر قسطنطنیه شاید ایرانیان جسور و بلغاریان و اعراب و روسها را بخود می‌خواند اما این شهر را نیروئی بکر بود که همیشه حملات بیگانگان را دفع میکرد. ولیکن متصرفات روم شرقی برخلاف قسطنطنیه نه از یاری بخت برخوردار بودند و نه‌چندان مستحکم که دشمن را بدانها راهی نباشد و کمتر ناحیه‌ای یا شهری یافته میشد که از تجاوز بیگانه‌ای جبار مصون مانده باشد که چون ازتصاحب این بلاد ونواحی نومید میشد میخواست که ذخائر آنها را به یغما ببرد. از روزگار ژوستی نیان امپراطور شرقی بتدریج ازمقام سابق خود تنزل کرد وقوای فعال ویرانگری ازنیروی سودمند اصلاح‌طلبی مؤثرتر بود و مظالم عمال دیوان و روحانیون برتلخی مصائب جنگ افزود و عمال پادشاه غالباً اموال اسیری را که از دست بیگانگان میگریخت به یغما میبردند و او را به زندان می‌افکندند. نیروی فکری پیروان مذهب کاتولیکی یونانی براثر دعا خواندن سست و جسمشان به روزه گرفتن ضعیف میشد و کثرت دیر و صومعه و اعیاد مذهبی روزهای بیشمار را تلف میکرد و دستهای بسیار را از خدمت خلق بازمیداشت. با اینهمه باید گفت که اتباع امپراطوری بیزانسی هنوز

کوشنده‌ترین و زبردست ترین ملل بودند و کشورشان از برکت طبیعت از مواهب بسیاری مانند خاك خوب و آب وهوای خوش و موضع نیکو برخوردار بود و مردمش که طبعی آرام و بردبار داشتند در احیاء و حمایت انواع هنر از سردم جنگجوی و فتنه‌گر اروپای «ملوك‌الطوایفی» بیشتر بکار آمدند. اهالی مصیبت‌زدهٔ ایالات از دست‌رفته بدیگر نواحی امپراطوری روی آوردند و باین طریق نواحی مذکور دوباره معمور و ثروتمند شد و مردم کاتولیکی مذهب سوریه و مصر و افریقا پس از رهائی از بند خلفاء عرب دگرباره با پادشاه خود پیمان بستند و بجمع برادران خویشتن پیوستند و اموال منقولی را که جائر ستمگر با جستجوی بسیار نیز برآنها دست نتواند یافت با خود بردند واین سرمایه مشکلات دوری از وطن را برایشان آسانتر نمود، و قسطنطنیه بازرگانان گریخته از صور و اسکندریه را نیز در آغوش خود جای داد و زعماء ارمنستان و قوم سکائی را که از کین دشمن یا آزار مذهبی به امپراطوری شرقی گریخته بودند به رسم مهمان نوازی گرامی داشتند و پیروان ایشان راتشویق کردند تا شهرهای نو بسازند و اراضی بائر را باکشت و زرع آبادان کنند، و نام و آداب و رسوم مردمی از ملل مختلف که در بیزانس متوطن شده بودند در نقاط بسیاری از آسیا و اروپا محفوظ ماند یا لااقل ازیاد نرفت. حتی عشایری از اقوام کم‌فرهنگ اروپائی که در اقلیم امپراطوری ساکن و مسلح نیز بودند کم کم رام قوانین دولت و دستگاه مذهب شدند و مادام که از یونانیان جدا ماندند از میان اخلاف ایشان سربازانی به سپاه امپراطور پیوستند همه مطیع و وفادار. اگر مواد کافی برای امعان‌نظر در ایالات بیست و نه‌گانه امپراطوری بیزانس در دست بود یکی از آن ایالات را نمونه وار می‌خواندیم و شاید عطش کنجکاوی ما به این طریق سیراب میشد. با این همه طالع چندان که باید به مایاری نموده واطلاعاتی سودمند و فارغ از ابهام در دست هست در باب پلوپونسوس که دیدنی‌ترین ایالت امپراطوری بودو کنجکاوی خوانندهٔ آثار یونانی به مشاهدهٔ نام‌آن برانگیخته میشود.

از قرن هشتم یعنی در ایام سلطنت درهم آشفته امپراطوران بت‌شکن ،

یونان و حتی پلوپونسوس سراسر پایمال دسته‌هائی از اقوام اسلاوی گردید که در قدرت جنگاوری از سپاهیان پادشاه بلغارستان در گذشتند. پادشاهان و خدایان اساطیری قدیم که اکنون ناشناخته بودند مانند کدموس[۱] و دانائوس[۲] و پلوپس[۳] تخم دانش و تدبیر ملکداری را در خاك بارور یونان کاشته بودند، اما اقوام وحشی صفت شمالی هر ریشه بیمار پژمرده‌ای را نیز که هنوز برجای بود از بیخ برآوردند و مردم یونان در این حمله سریع و شدید دگرگون شدند وخون یونانی فاسد گردید و براشراف گردن فراز پلوپونسوس داغ ننگ زدند و ایشان را بردهٔ اجنبی‌خواندند. با جد و جهد سلاطین بعد این سرزمین تا حدی از لوث بیگانگان وحشی‌صفت پاك گردید و کسانی از ایشان که برجای مانده بودند خاضع و سرافکنده سوگند یاد کردند که فرمانبردار و خراج پرداز و در سپاه امپراطوری خدمتگزار باشند اما این عهدی بود که بستند و بارها شکستند. محاصرهٔ پاتراس[۴] با توافق اسلاوهای مقیم پلوپونسوس و اعراب افریقا صورت پذیرفت و توافق ایشان بسیار عجیب بود. هنگامی که مردم پاتراس را مشقت به حد نهایت رسیده بود خبری دروغ شایع شد که پریتور کورینث[۵] عنقریب بشهر میرسد و دروغ خیراندیشان روح دلاوری را در مردم پاتراس زنده کرد وحمله ناگهانی ایشان به‌سپاه دشمن جسورانه و قرین توفیق بود چندان که بیگانگان به عزم بازگشت به کشتی نشستند ومتمردان تسلیم شدند و افتخار پیروزی آن روز را از شبحی یا بیگانه‌ای دانستند که در صف اول جنگیده و دارای صفاتی مانند یکی از حواریون عیسی یعنی آندره مقدس بود و به این سبب مزار شریفی را که حاوی بقایای وی بود به غنائم جنگ آراستند و قوم شکست خورده و اسیر شده را الی‌الابد محکوم بخدمت وعبودیت دستگاه مذهبی پاتراس کردند. طغیان دو عشیرهٔ اسلاوی نژاد در همسایگی هلوس[۶] ولاسدمون[۷] آرامش شبه جزیره را غالباً برهم میزد و ایشان زمانی به سبب ضعف بیزانس جسارت مینمودند و زمانی در برابر مظالم آن پایداری میکردند تاسرانجام

۱ - Cadmus ۲ - Danaus ۳ - Pelops ۴ - بندری یونانی درشمال غربی پلوپونسوس
۵ - Corinth ۶ - شهری در لاکونیا ـ اسپارت. ۷ - Lacedaemon اسپارت قدیم.

نزدیک شدن برادران همنژاد و معاند ایشان باعث آمد که از پاپ بزور فرمانی بگیرند که حقوق و تکالیف ازریتها[۱] و سی‌لنگوسیها[۲] را مشخص کند و خراج سالانهٔ ایشان را هزار و دویست سکه طلا تعیین کردند. نویسنده[۳] رساله روش اداره حکومت در میان این بیگانگان به‌وجود گروهی پی‌برده بود از نژادی اصیل و آشنا که شاید خون مردم رنج کشیده و زیان بردهٔ هلوت[۴] در رگهای ایشان جاری بوده است. کرم و آزاده فکری رومیان و علی الخصوص اگوستوس باعث آمد که بلاد مجاور دریا از سلطهٔ اسپارت آزاد شود و نتیجه مزیتی که ایشان را ازآزادی حاصل آمده بود عنوان شرف افزای الوتیرو[۵] یالاکونی آزاد بود. در عهد کنستانتین ملقب به پورفیرو جنیتوس، لاکونیها نامی دیگر یافته و می‌نوتز[۶] خوانده میشدند و می‌نوتزها هر آنچه را از سفائن غرق شده برروی صخره‌های ساحلی می‌یافتند بوضعی غیر انسانی غارت میکردند و نام آزادی را ننگین مینمودند. سرزمین این مردم به دماغه مالیا[۷] میرسید و غله در آن نمی‌روئید اما زیتون فراوان ببار می‌آورد وامیر ایشان راحاکم پریتور منصب بیزانسی به فرمانروائی منصوب میکرد وچهارصد سکه زری که به رسم خراج میپرداختند مالیاتی اندك و ضمان مصونیت ایشان بود نه نشان تبعیت، و مردم لاکونیا که برده نبودند راه وروش رومیان را اختیار کردند و دیر زمانی پیرو مذهب یونانیان بودند تا بازیل امپراطور که در دینداری غیور بود ایشان را به غسل تعمید پیرو دین مسیح کرد. اما پانصد سال پس از آن که دنیای روم پرستش ونوس و نپتون را تحریم کرد این روستائیان که پیرودو الههٔ یونانی بودند پرستشگاههای ایشان را همچنان به تاجهای گل می‌آراستند. در ایالت پلوپونسوس هنوز چهل شهر برمی‌شمردند ووضع آرگوس و اسپارت و کورینث همچنان در انحطاط بود تا قرن دهم که حدفاصل میان جلال وشکوه قدیم و ویرانی کنونی آنهاست. در سراسر پلوپونسوس و املاك تیولی آن خدمت سربازی را چون

---

۱ - Ezzerites   ۲ - Milengi جمع Milengus   ۳ - که ذکرش سابقا دراین فصل آمده است.

۴ - Helot مردم هلوس راگویند و چون اسپارتیها ایشان را سخت می‌آزردند و به بردگی میبردند این کلمه معنی غلام و برده نیز پذیرفته است.

۵ - Eleuthero   ۶ - Mainotes   ۷ - Malea

تکلیفی براشخاص یا بدیل ایشان تحمیل میکردند، و برای هر مستأجر ثروتمند املاك مزروعی مالیاتی تخمین کردند بمبلغ پنج سکه طلا، و مقرر شد که مالیاتی سرانه برابر با همین مبلغ را چند مستأجر کم‌بضاعت به‌مشارکت بپردازند. هر وقت که ایتالیا اعلان جنگ میکرد مردم پلوپونسوس به‌دلخواه خود یکصد پوند طلا (که معادل است با چهار هزار پوند استرلینگ) و هزار اسب با یراق و آلات جنگی آنها تقدیم و خویشتن را از شرکت در جنگ معذور میداشتند. کلیساها و صومعه‌ها نیز از میان اعضاء خود گروهی را به سربازی میفرستادند. از دستگاه دین عایدی دیگری به زور حاصل آمد و آن فروش امتیازات کلیسائی بود، و اسقف بینوای لوکادیا[1] را مسؤول پرداخت مقرری مرتبی کردند بمبلغ یک صد سکه طلا.

اما ثروت ایالت پلوپونسوس و اعتبار عوائد آن بر اساس تجارت و صناعت مبتنی و محصول این هر دو خوب و فراوان بود، وعلائم سیاست خردمندانه را در قانونی میتوان یافت که بموجب آن ملاحان پلوپونسوسی و استادکارانی که از پوست نفیس حیوان[2] «کاغذ» برای نسخ خطی میساختند یا کسوت ارغوانی منصب میدوختند از پرداخت انواع مالیات شخصی معاف بودند و شاید بافندگان منسوج کتان و پشم و علی‌الخصوص ابریشم نیز در زمرهٔ بخشودگان از مالیات بودند و بافتن کتان و پشم از روزگار همر در یونان رونق بسیار داشت و حریر را شاید رومیان از عهد ژوستی نیان نیز می‌شناخته‌اند. مراکز این فنون کورینث و طیبت وآرگوس بود و مردم بسیاری را شغل و نان از هنرهای مذکور حاصل می‌آمد و زن و مرد و طفل برحسب سن و نیروی جسم بکارهای مختلف گماشته میشدند و بسیاری از ایشان بردگان خانگی بودند اما اربابان کارفرما که از سود کارگاه متمتع میشدند آزاد بودند و از محترمین بشمار می‌آمدند. هدایائی که بانوئی سخی و ثروتمند از مردم پلوپونسوس برای فرزند خواندهٔ خود یعنی بازیل امپراطور میفرستاد بی‌شک درکارگاههای یونان بافته و تهیه میشد. این بانوی محترم که نامش دانیه‌لیس[3]

---

۱ - Leucadia
۲ - معمولا از پوست‌گوسفند یا بز استفاده می کردند.
۳ - Danielis

بود فرشی برسم تحفه به کلیسائی نوساخته داد که بنام عیسی و میکائیل و الیاس نبی برپا کرده بودند و فرش لطیف پشمین چندان بزرگ بود که کلیسا را سراسر فرا میگرفت و طرح آن به نقش و نگار پرطاوس میمانست . دانیه‌لیس ششصد قطعه منسوج کتان و پرنیان از انواع گوناگون و برای مصارف مختلف اهداء کرد. پرنیان رابه لون ارغوانی صوری رنگ میکردند وانگشتان هنرمندان زحمتکش و طرح- پرداز بیاری سوزن آنها را بانواع نقشها می‌آراست ، وکتانی که میبافتند چندان لطیف و ظریف بود که یک قطعه محصول کارگاه را ممکن بود بپیچند و استوانه وار درون نی مجوف قرار دهند. مورخی از اهل سیسیل که منسوجات یونانی را وصف کرده است هر منسوجی را بر حسب وزن و جنس ابریشم و ظرافت بافت و زیبائی الوان، و حسن ذوق و نیز موادی که در گلدوزی آن بکار می‌رفته است تعیین میکند. رشته‌ای از یک یا حتی دو یا سه تار را برای پارچه‌ای عادی کافی می‌دانستند ، اما صنعتگر ماهر از رشته شش‌تاری پارچه‌ای محکمتر وگرانبهاتر تهیه میکرد. مورخ در ذکر رنگها فصاحت نمائی میکند و سرخی آتش گون رنگ قرمز و جلوهٔ ملایم رنگ سبز را می‌ستاید. نقش پارچه را با تار ابریشم و زر می‌دوختند و ساده- ترین آنها طرح مخطط یا حلقه‌ای و طرح‌های ظریفتر نقشهائی به‌تقلید ازگلهای طبیعی بود. البسه‌ای که برای کاخ پادشاهی و پوششهائی که برای محراب کلیسا تهیه میکردند غالباً از تلألؤ سنگهای قیمتی که در تزیین آنها بکار میرفت درخشان بود ، وگرد هر نقشی را رشته‌ای از مروارید می‌دوختند. تا قرن دوازدهم در میان ممالک مسیحی مذهب تنها یونان حشره‌ای داشت که طبیعت ساختن ابریشم را بدو تعلیم کرده است ، و استادکارانی که روش تهیه پرند لطیف و ممتاز را استعداد ذاتی بدیشان آموخته بود. اعراب این هنر را به زبردستی و جهد بسیار از یونانیان ربودند. اما خلفای مشرق و مغرب از تقلید اثاث و البسه کفار عار داشتند و دو شهر اسپانیائی لیسبون[1] و المریه[2] بسبب تهیه ابریشم و بافتن و پوشیدن و شاید صادر

۱ - اُشبونه یا لیسبون ۲ - Almeria که دارای انبار اسلحه و بندری مهم و پایتخت ایالت اندلس ومملکت غرناطه درآخرین قسمت جنوبی اسپانیا بود.

کردن آن مشهور بودند. ابریشم را اول بار نورمانها به سیسیل بردند، و حرفه‌ای جدید را به مردمی شکست خورده آموختن پیروزی روجر را از مخاصمات همانند و بی‌ثمر دورانهای دیگر ممتاز میکند. پس از غارت کورینت و آتن و طیبت، سران لشکر روجر با موکبی از زنان و مردان اسیر که بافنده و هنرپیشه‌بودند به کشتی نشستند و این گروه‌غنیمتی بودند باعث سرافرازی روجر و ننگ امپراطور یونانی. پادشاه سیسیل از ارزش تحفه دریافتی غافل نبود وچون هنگام بازگرداندن اسیران جنگی فرارسید وی فقط صنعتگران طیبتی و کورینتی را مستثنی کرد، و به گفته‌مورخ بیزانسی این صنعتگران به فرمان خداوندگاری بیگانه و بی‌فرهنگ کار جان فرسا میکردند مانند اسیران ارتریائی[1] که داریوش بخدمت گماشته بود. در کاخ پالرمو عمارتی شاهانه برای این گروه کوشنده هنرپیشه بنا کردند و فرزندان و شاگردان ایشان هنر ابریشم بافی را رواج بیشتر دادند تا مقدار کالائی که عرضه میکردند اروپائیان را راضی کند زیرا که تقاضا روزافزون بود. علت ازمیان رفتن کارگاههای ابریشم بافی سیسیل هرج و مرجهای این جزیره و رقابت بلاد ایتالیائی بود و در سال هزار و سیصد و چهارده میلادی در میان جمهوریهای ایتالیا فقط لوکا[2] بود که تهیه و تجارت منسوج ابریشم را در انحصار خود داشت. اما انقلابی داخلی باعث پراکنده شدن صنعتگران و سکونت ایشان در فلورانس و بولونیا و ونیز و میلان و حتی ممالک آن سوی جبال آلپ گردید وسیزده سال پس از این واقعه شهر مودینا[3] قوانینی وضع کرد و بموجب آنها کاشتن درخت توت از فرایض شد و حقوق گمرکی ابریشم خام تابع مقرراتی گردید. آب و هوای اقالیم شمالی با پرورش کرم ابریشم چندان سازگار نیست ولیکن صنعت فرانسه و انگلستان از محصول حشرات چین و ایتالیا بهره‌مند میشود و بر غنای این دو کشور می‌افزاید.

اکنون باید شکایت سابق را تکرار کنم که یادداشتهای قلیل و مبهم آن ایام مقدار دقیق مالیاتها و عوائد و منابع ثروت امپراطوری یونانی را بدست نمیدهد.

۱ - Eretria   ۲ - Lucca شهری در شمال غربی ایتالیا.   ۳ - Modena در شمال ایتالیا.

از پیوند جویهای زر و سیم که از متصرفات آسیائی و اروپائی روان بود نهری عظیم پدید می‌آمد و نقد فراوان پیوسته به خزانه امپراطور فرو می‌ریخت. جدا شدن شاخه‌های درخت امپراطوری از تنه آن بر عظمت قسطنطنیه افزود و پیروی از اصول استبداد باعث آمد که دولت در پایتخت و پایتخت در کاخ و کاخ در وجود شخص امپراطور متمرکز شود. سیاحی یهودی و بنیامین نام از مردم تطیله[۱] که در قرن دوازدهم به امپراطوری شرقی سفر کرده است میگوید: «در این شهر است، در این خاتون بلاد عالم که خراج سالانه امپراطوری بیزانسی برای مصارف عمومی به ودیعه نهاده میشود، و درون برجهای رفیع آن مخازنی است انباشته از پرند گرانبهای ارغوانی و زربفت، و میگویند که قسطنطنیه روزانه بیست‌هزار سکه طلا به سلطان خود سپردازد و این مبلغ را از دکانها و میخانه‌ها و بازارها میگیرند و از بازرگانان ایران و مصر و روسیه و مجارستان و ایتالیا و اسپانیا که از راههای دریائی و زمینی پیاپی به‌پایتخت امپراطوری می‌آیند.» سخن مردی یهودی در باره امور مالی بی‌هیچ شکی معتبر است و محترم، اما چون از وجوه پرداختی در سیصد و شصت و پنج روز باید سالانه عایدئی متجاوز از هفت میلیون لیره استرلینگ بدست می‌آمده باشد پس لااقل اعیاد بیشمار یونانی را که در تقویمها آمده است باید از شمار روزهای سال کاست. ذخائری که تئودورا و بازیل دوم اندوختند بسیار عظیم بود و از این ذخائر میتوان بوجود منابع ثروت و عوائد بسیار ایشان پی برد اما مقدار آنها را دقیقاً تعیین نتوان کرد. مادرمیکائیل پیش از ترك دنیا و عزلت گزیدن در دیر رهبانی بر آن شد که فرزند حق ناشناس و مسرف و مبذر خود را از اتلاف مال مانع آید و چاره را در تهیه صورتی دقیق و درست از ثروتی یافت که این فرزند بارث برده و عبارت بود از یکصد و نه هزار پوند طلا و سیصدهزار پوند نقره و اینها همه ثمره تدبیر مادر میکائیل و شوهر متوفای او و اندازه نگاهداشتن ایشان درخرج بود. آزمندی بازیل چندان شهره است که دلاوری و ثروت او. وی لشکریان

---

۱ - Tudela شهری کوچک که امویان در اسپانیا بنا نهادند.

پیروزمند خود را مزد و پاداش میداد بی‌آنکه به ذخیره عظیم طلائی دست یازد که در دخمه‌های زیرزمینی قصر خود نهفته بود و بالغ بر دویست هزار پوند طلا (در حدود هشت میلیون پوند استرلینگ) میشد. بر روی هم انباشتن ذخایر بسیار را سیاست و علم اقتصاد در روزگار ما مردود می‌شمارد و چنین روشی را بکار نمی‌بندند و مقدار ثروت ملی را بیشتر از استفاده یا سوءاستفاده از اعتبار عمومی تخمین میکنند. با این همه پادشاهی که دشمنان از او می‌هراسند و حکومتی منتخب مردم که در نزد دوستان همپیمان خود محترم است، هنوز اصول اعصار قدیم را به طیب خاطر می‌پذیرند و هر دو بمقاصد خود نائل آمده‌اند بدین معنی که سلطان سهمگین از قدرت نظامی و دولت جمهوری از امن و آرامش داخلی برخوردار است.

کاخ شاهنشاهی

هرمقداری که برای حوائج حال مصرف یا برای مخارج آینده ذخیره میکردند هزینه جلال و تجمل دستگاه سلطنت و فراهم آوردن اسباب لذت و تمتع امپراطور بیشترین و مهمترین رقم خرج مملکت و فقط پادشاه بود که مقدار و حدود مخارج شخصی خود را تعیین میتوانست بکند. سلاطین قسطنطنیه را از طبیعت و سادگی‌های آن فاصله بسیار بود معذلک ایشان بگردش فصول و برحسب ذوق یارسم روز از هوای دودآلوده و غوغای پایتخت به نقاطی که هوایش صافی بود پناه میبردند و جشن روستائی انگورچینی را دوست می‌داشتند یا به دوست داشتن آن تظاهر مینمودند و شکار ایشان را مایه تفریح و ورزش ایام فراغ، و ماهی گیری اشتغالی آرامش بخش بود، و در گرمای تابستان ازآفتاب محفوظ بودند ونسیم ملایم دریا ایشان را نیروئی تازه میبخشید. سواحل و جزائر اروپا و متصرفات آسیائی سراسر پوشیده از ویلاهای مجلل شاهانه بود. اما بر خلاف اعتدالی که زیبندهٔ هنری چون ساختن ویلا است که سعیش همه باید در پنهان کردن خود و آراستن طبیعت باشد، کاخهای مرمرین باغهای شاهانه را برای آن عمارت میکردند که ثروت خداوندگار خانه و کوشش مهندس و معمار را جلوه‌گر سازد. امپراطور

مالک خانه‌های مجلل بسیاری در شهر و حومهٔ آن بود که بر اثر حوادث گوناگون و تقسیم میراث و یا مصادرهٔ اموال مردم بی‌صاحب مانده بود و دوازده خانه از اینها به وزیران دولت اختصاص داشت. سرای خسروی در قلب اقامتگاه شاهانه قرار داشت و موضع آن یازده قرن تمام همچنان ثابت و در میان هیپودروم و کلیسای اعظم ایاصوفیه و جنات معلقی بود که کم کم فروتر می‌آمد تا به ساحل دریای پروپونتیس میرسید. نخستین عمارتی که کنستانتین اول بنا نهاد نسخه و نمونه رم قدیم بود و جانشینان وی آنرا بتدریج بهتر کردند و همت به تقلید عجائب دنیای قدیم گماشتند چندان که در قرن دهم ملل لاتینی فرهنگ از جلال و ابهت و برتری و عظمت و استحکام کاخ بیزانس در حیرت بودند و آن را تحسین می‌نمودند. اما محصول زحمت و صرف ذخائر بسیار در دورانهای متمادی عمارات بی‌شماری بود که هر یک بموجب قاعده‌ای خاص بنا شده و اصل تناسب را در میان آنها رعایت نکرده بودند و هر بنائی از خصائص ایام خود و بنیانگذار آن نشان داشت و اگر پادشاهی آثار پیشینیان خود را شاید با خشنودی نهانی منهدم میکرد او را به‌سبب تنگی عرصه برای ساختن عمارتی جدید در صحن اقامتگاه سلطانی معذور می‌توان داشت. عوائد مالیاتی، تئوفیلوس[۱] امپراطور را مجالی وسیع تر و آزادی بیشتر برای افزایش اسباب تجمل و شکوه و جلال زندگی داخلی خود بدست داد. یکی از سفیران مقرب امپراطور که حتی خلفاء عباسی از کبریا و گشاده دستی وی متحیر بودند پس از بازگشت به قسطنطنیه نمونه‌ای از قصر خلیفه را در بغداد که اخیراً در کنار دجله بنا شده بود به امپراطور تقدیم نمود و امپراطور فوراً عمارتی مانند نمونه و برتر و بهتر از آن برپا کرد. بناهای جدید تئوفیلوس دارای باغهای وسیع و پنج کلیسا بود و بر تارک یکی از آنها که در وسعت و زیبائی بارز و ممتاز بود سه گنبد نشسته و سقفی ازبرنج مذهب بر ستونهائی از مرمر ایتالیائی قرار یافته بود و دیوارها را با مرمرهائی به رنگهائی گوناگون پوشانده بودند. روبروی کلیسا رواقی بشکل نیم دایره بود مانند حرف یونانی سیگما[۲] و به همان نام که برپانزده

---

۱ - Theophilus
۲ - Sigma

ستون از مرمر فریجیه‌ای استوار بود و دخمه های زیر زمینی رواق نیز بنائی نظیر آن بود و سنگابی فضای مربع شکل پیش رواق را زینت میبخشید، و لبهٔ سنگاب را با نواری از نقره پوشانده بودند . در آغاز هر فصلی بجای آب قدح را از انواع میوه‌های نفیس پر میکردند و در دسترس عامه مردم میگذاشتند تا مایه تفریح خاطر امپراطور شود. امپراطور نشسته بر تختی از زروگوهر رخشنده از تماشای هنگامهٔ خلق خشنود میشد. تخت زرین چندان برافراشته بود که گوئی بر ایوانی رفیع قرار داشت و امپراطور از پلکانی مرمرین بدان برمیشد . در پای تخت صاحبمنصبان رستهٔ نگهبانان شاهی و عمال دولت و سران دسته‌های سیرکی می‌نشستند و پلکان پست تر را مردم اشغال میکردند و قسمت زیرین پرمیشد از دسته های رقاصان و خوانندگان و مقلدان[1] . گرداگردمیدان را عمارات دیوان عدل و قورخانه و تجارتخانه های مختلف و اماکن تفریحی و تالار «ارغوانی» فراگرفته بود و تالار را «ارغوانی» نام نهاده بودند زیرا زن امپراطور همه ساله جامه‌های سرخ ارغوانی مناصب را خود بدست خویشتن از آنجا توزیع میکرد. صف دراز حجره‌های کاخ سلطانی چنان ساخته شده بود که متناسب با تغییر هوای فصول باشد و همه مزین به مرمر و سنگ سماق، آذر افشان و زروسیم وگوهرگرانبهای بسیار و نقش و نگار و تمثالها و تصاویری بود که از تلفیق قطعات خرده سنگ و شیشه پدید می‌آمد. تئوفیلوس امپراطور در جلال و تجمل طالب غرائب بود و از اینرو آن چنان هنرمندانی رابکار میگماشت که دقیق و بردبار بودند ، اما محصول کار وکوشش پرخرج ایشان حقیر و بی ارزش بود و هنرمندان آتن قدیم بی‌شک در چنین آثاری به دیدهٔ حقارت مینگریستند ، آثاری چون درختی زرین با شاخ و برگ بسیارکه پرندگان بیشمار در آن مأسنی یافته و به نغمات مصنوعی مترنم بودند ، و دوشیر زرین سنگین وزن به‌اندازه شیر زنده‌که شکل و غرش آنها به برادران جنگلی این حیوانات می‌مانست. جانشینان تئوفیلوس یعنی پادشاهان سلسله بازیلی وکومننوسی را جاه‌طلبی کمتر نبود و ایشان نیز میخواستند که اثری از اقامت خود در

---

۱ - Pantomimes

کاخ شاهنشاهی برجای گذارند و آن قسمت از قصر را که مجلل‌تر و باشکوه‌تر بود به لقب سفره خانهٔ[1] زرین مشخص و ممتازکردند. یونانیان نجیب زاده دولتمند با تواضعی که زیبنده بود از سلطان خود تقلید میکردند و هنگامی که سوار بر اسب و ملبس به کسوت پرنیانی گل دوخته ازکوچه‌ها میگذشتند کودکان ایشان را به اشتباه پادشاه می‌پنداشتند. بانوئی از اهل پلوپونسوس و دانیه‌لیس نام که بازیل مقدونی را از هنگام کودکی عزیز داشته بود به سائقهٔ محبت یا غرور و خود پسندی برآن شد که به ملاقات فرزندخوانده خود برود و عظمت جاه او را به چشم خود ببیند. از پاتراس تا قسطنطنیه پانصد میل راه بود و این زن بواسطه رخوت یا کبر سن به خستگی اسب سواری یا نشستن در مرکوبی دیگر تن در نداد و او را که در محملی بر روی بستری نرم آرمیده بود بر دوش ده غلام قوی‌بنیه می بردند و برای آن که غلامان در فواصلی اندك ازحمل بار خلاص شوند گروهی سیصد نفری را برای انجام‌دادن این کار برگزیدند. دانیه‌لیس را درکاخ بیزانسی بااحترامی که از فرزندی سزد و با تشریفاتی که خاص زنان امپراطوران بود نواختند. منبع ثروت این زن هر چه بوده است هدایای وی به امپراطور مهابت منزلت سلطانی را نازیبنده نبود. من صنایع ظریف و عجیب پلوپونسوس را پیش از این وصف کرده‌ام یعنی صنعت بافندگی کتان و ابریشم و پشم ، ولیکن تحفه‌ای که پادشاه را مقبول‌تر افتاد عبارت از سیصد جوان خوبروی بود و یکصد تن از اینان خصی بودند. مورخ میگوید: «زیرا دانیه‌لیس غافل از این نکته نبود که هوای کاخ سلطنت با چنین حشراتی سازگارتر است از هوای دکه شیرفروش مگسان تابستان را». این زن در دوران عمر خود قسمت اعظم املاك و دارائی خویشتن رادر پلوپونسوس به بازیل اهداء و در وصیت نامه خود لیو فرزند بازیل را وارث اموال خویشتن کرد ، و پس از آن که میراث وی به میراث‌خوار رسید هشتاد ویلا یا مزرعه به املاك سلطانی افزوده شد وخداوندگار جدید سه هزار بردهٔ دانیه‌لیس را آزاد وایشان

۱ - Triclinium یعنی‌سفره‌خانه علی‌الخصوص سفره‌خانه‌ای که کنار میزش نیمکتی بود که سه‌سمت آن رافرا میگرفت. رومیان را رسم براین بود که هنگام صرف غذا برروی چنین نیمکتی بیارمند.

همه را به نقطه‌ای ساحلی در ایتالیا منتقل کرد. ملك ومال این بانوی پلوپونسوسی نمونه‌ایست که ثروت و ابهت امپراطوران را از آن قیاس میتوان گرفت. با این همه باید گفت که تمتع از لذات مال را مجال تنگ است و اگر دراین تمتع قدری و ارزشی هست آن کس که مالك ثروت خویشتن است با ایمنی و برائتی بیشتر از مسؤول مال ملت از اسباب رفاه و تجمل بهره بر میگیرد.

در حکومتی استبدادی که تفاوت شریف‌زاده و عامی نسب را از میان بر میدارد سلطان یگانه مصدر عنوان و افتخار است و مرتبت هر کسی چه در کاخ سلطنت و چه در مملکت منوط به القاب و مناصبی است که وی به اراده استبدادی خویش میدهد و بازپس میستاند. پس از آن که لقب اعلای «اگوستوس» را به‌سهولت بیشتر به پسران و برادران سلطان وقت نیز اطلاق کردند «قیصر» متجاوز از هزار سال یعنی از دوران وسپاسیان تا الکسیوس کومننوس عنوان شخص دوم در مراتب اعلای فرمانروائی بود. الکسیوس محتال برای آنکه خویشتن را از قید عهدی با همکاری مقتدر، یعنی شوهر خواهر خود، برهاند بی‌آن که پیمان شکنی کند و برای خود «همرتبتی» بسازد لقبی جدید و ممتازتر از «قیصر» به پاداش وفاداری برادر خود ایزاك به او داد وآن عنوانی بود میان «امپراطور» و «قیصر». در زبان یونانی خاصیتی هست نیکو و آن انعطاف پذیری است که ساختن لغتی جدید ازترکیب دو یا چند لغت را ممکن میسازد. الکسیوس دو اسم اگوستوس وامپراطور را (که در یونانی سباستوس و اتوکراتور است) ترکیب کرد و از پیوند این دو نام لقبی سنگین صوت پدید آمد که «سباستوکراتور»[1] بود. هنگام جلوس امپراطور بر سریر شاهی جایگاه سباستوکراتور برتر از قیصر و نخستین پله تخت بود و نام ویرا هنگام شادی در هلهله آفرین گوئی مکرر میکردند و تنها تفاوت او با شخص سلطان در زیورهای عجیبی بود که وی بر سرو پای می‌بست. اما کسوت ارغوانی یا نیم چکمه‌های سرخ را فقط سلطان برتن و پای میکرد و تاج امپراطور تقلیدی از

۱- Sebastocrator

افسر پادشاهان ایرانی و بالای آن کلاه وار پوشیده و مخروطی شکل و از منسوج ابریشمین یا پارچه‌ای دیگر بود و چندان گوهر ومروارید بر آن میدوختند که زمینه کلاه دیده نمیشد. پایه تاج چنبره‌ای زرین بود و دو سوی آن دو منحنی طاق مانند از پایه برمیآمد و در بالای کلاه در نقطهٔ تقاطع دو منحنی کره‌ای یا صلیبی قرار میدادند و دو رشته مروارید از دو سوی بر روی گونه‌های شاه میآویخت. نیم‌چکمه ـ های سباستوکراتور و قیصر سرخ نبود و سبز بود و بر روی نیمتاجهای ایشان سنگهای قیمتی کمتر مینشاندند. الکسیوس خیال‌پرداز دو لقب دیگر نیز درست کرد که یکی با «قیصر» همپایه و عنوان «پان‌های‌پرسباستوس»[1] و دیگری از آن کمتر وعنوان پروتوسباستوس[2] بود وآهنگ این دو لفظ و معنی آنها بگوش یونانیان خوش می‌آید و در قیاس با عنوان ساده اگوستوس مفهوم برتری و اولویت ازآنها مستفاد می‌شود ولقب مقدس و بسیار قدیم پادشاهان رومی چندان تنزل کرد که از آن پس به خویشاوندان و خادمان درباری سلطان بیزانس اطلاق گردید. دختر ساده فکر الکسیوس زیرکی پدر خود را در برقراری تسلسل مراتب تحسین میکند اما اسفل استعدادها را به علم لغات دسترسی هست و جانشینان الکسیوس از سر کبر و غرور به سهولت براین فرهنگ عناوین بیهوده افزودند و برادران یافرزندان مقرب خویشتن را لقب «خداوندگار» یا «دسپوت»[3] دادند که عنوانی برتر و عالیتر و علائم صوری آن زیورها و امتیازات بیشتر و جایگاه ایشان بلافاصله پس از شخص امپراطور بود. القاب پنجگانهٔ دسپوت ، سباستوکراتورو ، قیصر ، پان‌های پرسباستوس و پروتوسباتوس معمولا منحصر به شاهزادگان دودمان پادشاه بود که پرتو ذات با مهابت او بودند اما چون این شاهزادگان کاری و منصبی نداشتند وجودشان بی‌حاصل و اعتبار قدرتشان متزلزل بود.

ولیکن در هر دولتی که پادشاهی زمامدار امور است قدرت واسع حکومت ناچار باید میان عمال دربار و خزانه‌داری و امراءلشکر و در یاسالاران تقسیم شود و تنها چیزی که تغییر پذیر است همانا عناوین صاحبان مشاغل است

---

۱ - Panhypersebastos ۲ - Protosebastos ۳ - Despot

چندان که درگردش احوال و ادوار کنتها و عمال بزرگ و پریتورها و کووستورها[۱] کم کم تنزل و خادمان ایشان ترقی کردند و از خداوندگاران خود برگذشتند و به برترین عناوین و امتیازات دولتی رسیدند. ۱ - در آن سلطنتی که هرچیز به شخص پادشاه مرجوع و منتسب است نگاهداری کاخ پادشاهی و ترتیب مراسم و تشریفات آن محترمترین اداره حکومت است. کیوروپالاتا[۲] امین قصر بود و منصب او در روزگار ژوستی‌نیان بسیار ممتاز اما اکنون دیگری به نام پروتووستیر[۳] جایگزین او شده و شغل اصلیش منحصر به حفاظت البسه امپراطور بود ولیکن دامنه حکمروائی وی کم کم گسترش یافت و شامل خادمان بیشمار و وضیع دربار شد که دستگاه جلال و تجمل پادشاه را بدیشان نیاز است، و پروتووستیر هنگام بارعام و بارخاص با عصای سیمین خود برمراسم نظارت میکرد. ۲ - در نظام قدیم کنستانتینی نام لوگوتیت[۴] یا حسابدار را به‌وصول کنندگان عوائد دولتی اطلاق میکردند. و صاحبمنصبان عمده هر یک حسابدار دائره خاصی بودند از قبیل خزانه‌داری کل و چاپارخانه و سپاه و خزانه اموال عمومی و اختصاصی و لوگوتیت اعظم که حافظ قانون و عوائد دولتی بود، و سمت او را با صدراعظم دربارهای پادشاهان لاتینی فرهنگ اروپا مقایسه کرده‌اند. دیدگان بصیر لوگوتیت اعظم ناظر برهمه امور حکومت مدنی بود و اپارک[۵] یا رئیس شهر که تابع وی بود در حد وظیفهٔ تابعیت وی را معاونت مینمود چنان که دبیر اول و مهردار سلطنتی و ضابط اوراق و اسناد دولتی و نگاهدارنده مرکب[۶] سرخ یا ارغوانی که مخصوص توشیح قوانین به نام مقدس امپراطور بود او را یاری مینمودند. معرف و مترجم‌سفیران خارجی چاوش اعظم و ترجمان بودند واین هر دو نام در اصل ترکی است و با ب‌عالی یا دربار پادشاهان عثمانی را هنوز با آنها آشنائی است. ۳ - خدمتی که نگهبانان کاخ مینمودند ناچیز و عنوان ایشان حقیر بود ولیکن نگهبانان قصر شاهی اندک اندک ترقی کردند و به منصب سالاری لشکر رسیدند و میان متصرفات لشکر نشین شرق وغرب و افواج

۱ - Quaestor   ۲ - Curopalata   ۳ - Protovestiare   ۴ - Logothete   ۵ - Eparch

۶ - مرکب ارغوانی که هنوز برروی بعضی از نسخ اصلی قوانین مرئی است مخلوطی از شنگرف و سیماب وگوگرد بود.

اروپا و آسیا غالباً خلاف و نزاع بود تاآنکه سرانجام نگهبان اعظم را به فرماندهی تام و مطلق قوای بری منصوب کردند. وظیفه اصلی پروتوستراتور معاونت امپراطور هنگام سوار شدن او بر اسب بود. اما او نیز به تدریج نائب نگهبان اعظم در شکارگاه شاهی شد و حوزه حکومتش شامل اصطبلها و سواره نظام و ملازمان امپراطور در وقت صید و شکار با باز بود. استراتوپی دارك[1] قاضی اعظم اردو و پروتوسپاتر فرمانده گارد نگهبان، و حاجب اعظم و ایتی ریاك[2] و آکولیت[3] هر یک رئیس قومی بودند از قبیل قوم فرانك، و اقوام بی‌فرهنگ و قوم وارنجی یاانگلیسها، و سربازان بیگانه مزدورکه در دوران انحطاط روح مردانگی در امپراطوری بیزانس قوت و نیروی سپاهیان بیزانسی از ایشان بود. ٤ ـ قوای بحری تحت فرمان دوك اعظم و در غیبت او مطیع درونگر[4] بزرگ بود و امیر یا امیرالبحرکه عنوانی مأخوذ ازعربی ودر همه زبانهای اروپای جدید رائج است و با دیگر لغات آنها همجنس‌شده شده نیز در مواقعی جایگزین درونگر میشد، و از مجموع این صاحبمنصبان و بسیاری دیگر مانند ایشان بودکه هیئت عمال دیوانی ولشکری و سلسله مراتب ایشان تشکیل می‌یافت و ذکر مقام و عنوان همه در اینجا بی‌فایده خواهد بود. درجات و امتیازات مالی این اشخاص و لباس و القاب و درود و سلام ایشان وتفوق منزلت یکی بر دیگری باکوششی دقیق‌تر از آن تعیین شده بودکه تنظیم قانون اساسی مردمی آزاد و مستقل را بکار میآید، و هنگامی که مجموعه مقررات و مراسم تقریباً کامل شده بود عمارت بی‌بنیانی که یادگارکبر و ابهت امپراطوران و عبودیت مردم بود چنان در زیر ویرانه‌های امپراطوری بیزانس‌مدفون ماندکه هرگز دیگرباره سر از خاك برنیاورد.

رفیع‌ترین القاب و خاضعانه‌ترین رسوم عبودیت را که ولاء دینی‌به ذات باریتعالی اختصاص داده است مردم از سر ترس یا برای تملق گوئی چندان حقیر کردندکه آنها را در حق مخلوقاتی چون ما دارای طبع و خوی انسانی نیز بکار

۱ - Stratopedarch ۲ - Aeteriarch ۳ - Acolyth ۴ - Drungaire

بردند. طریقهٔ «نیایش» یا به خاك در افتادن و بوسیدن پای امپراطور را دیوکلیسیان از رسم عبودیت ایرانیان تقلید نمود و این روش تا آخر دوران سلطنت «یونانیان» همچنان دوام یافت و بدتر نیز شد و بجز روزهای یکشنبه که شکوه و جلال مراسم مذهبی دلها را به اجتناب از رسم عبودیت برمی‌انگیخت در ایام دیگر هرکس که در پیشگاه امپراطور بار می‌یافت ناچار باید خاضعانه نیایش کند و خویشتن را حقیر و ذلیل نماید، حتی پادشاهان تاجدار که به کسوت ارغوانی سلطنت ملبس بودند و سفیرانی که نمایندگان سلاطین مستقل و فرستادگان خلفای آسیا و مصر و اسپانیا و پادشاهان فرانسه و ایتالیا و امپراطوران لاتینی فرهنگ رم کهن بودند. لیوتپراند اسقف کریمونا که برای معامله‌ای به دربار قسطنطنیه آمده بود به رسم فرانکها روشی در پیش گرفت چون آزاده‌ای مستقل روح و در خور منزلت خداوندگار خود یعنی اوتو، با این همه اسقف راستگو ذلت و حقارت نخستین باریابی خویشتن را پنهان نتواند کرد. لیوتپراندرا مجبور کردند که با دو همراه خود کمر خم کند و به خاك درافتد و پیشانی برزمین بساید، و پس از آن که وی برپای خاست مشاهده کرد که در این اندك فاصلهٔ زمان سریر سلطنت را به وسیلهٔ ماشینی از زمین به سقف برافراشته‌اند و امپراطور جامه‌ای تازه و مجلل‌تر از پیش بر تن دارد و ملاقات به این طریق با سکوت کبریائی پایان پذیرفت. در این داستان عجیب و صادقانه اسقف کریمونا مراسم دربار بیزانسی را وصف می‌کند، مراسمی که هنوز در باب عالی یا دربار سلاطین عثمانی معمول است و در دورانی پیش از این دوکهای روسیه نیز در آنها مداومت می‌نمودند. سفیر ونیز پس از سفری دراز از طریق دریا و خشکی و رسیدن به قسطنطنیه اندکی در پیش دروازهٔ زرین توقف کرد تا صاحبان مناصب درباری وی را رسماً به کاخ مهمان‌نوازی هدایت کردند که برای پذیرائی وی آماده شده بود، اما این کاخ چون زندانی بود و «زندانبانان» وی را از همصحبتی بیگانگان و مردم قسطنطنیه نیز ممنوع کردند. نخستین بارکه سفیر ونیز به پیشگاه امپراطور راه یافت تحف خداوندگار خود را اهداء نمود و اینها عبارت بودند از غلامان و گلدانهای زرین و درع سنگین قیمت. در این هنگام وظیفه صاحبمنصبان و افواج را

باتفاخر بسیار در پیش چشمان او پرداختند تاسفیر ونیز ثروت امپراطوری را معاینه ببیند ، و او را به ضیافت شاهانه خواندند ؛ ضیافتی که به دعوت امپراطور یونانی سفیران همه ملل با مراسمی در آن حضور می‌یافتند، هم‌آنان که در نزد وی محترم بودند و هم آنان که در نظر وی پست، و حقیر می‌نمودند. امپراطور از خوان خود غذائی راکه شخصاً چشیده بود به نزد میهمانان میفرستاد و این بزرگترین نشان لطف او بود و مقربان خاص را خلعت می‌بخشود و رخصت خروج میداد. صبحگاهان هر روز و شامگاهان نیز خادمان درباری و لشکری در کاخ سلطنت به‌خدمت در می‌ایستادند و پاداش زحمت ایشان مشاهده خداوندگار خود یا شاید لبخند او بود و امپراطور اوامر خویشتن را با اشارت، سر یا علامتی دیگر ابلاغ مینمود و ابهت او چندان بود که گوئی عظمت دنیائی همه خاضع و خاموش در برابر او از حرکت بازمی‌ایستد. در مواقع معمولی یا هنگامی که مهمی خاص در پیش بود و موکب او باید ازکوچه‌ها بگذرد وی برون از پرده در برابر خلق ظاهر میشد تا مردم همه او را ببینند. مراسمی که تدبیر ملکداری آنها را ایجاب مینمود همه مربوط به مذهب و زیارت کلیساهای مهم منطبق با اعیادی بود که تقویم یونانی مقرر داشته است.
در شب پیش از حرکت موکب شاهانه منادیان مردم را از نیت اخلاصمندانه امپراطور آگاه میکردند ، وکوچه‌ها را می‌شستند و تطهیر میکردند وگل بر روی زمین می‌افشاندند ، وگرانبهاترین اثاث منزل و ظروف طلا و نقره و پرده‌های ابریشمین را در پشت پنجره‌ها و ایوانهای مشرف برکوچه در معرض تماشای خلق قرار میدادند و رسم انضباط را به شدیدترین وجهی رعایت مینمودند تا هنگامهٔ خلق را مانع آیند و غوغای ایشان را خاموش کنند. در پیشاپیش موکب شاهانه صاحبان مناصب لشکری در رأس افواج خود راه میپیمودند و از پی ایشان صف دراز عمال دولت و اداره‌کنندگان حکومت مدنی ، وگرداگرد امپراطور و برای حفاظت او دستهٔ نگهبانان درباری و خواجه‌سرایان قرار داشتند و بطریق اعظم و روحانیون دیگر در آستانه کلیسا امپراطور را رسماً استقبال مینمودند و هلهله شادی برآوردن وکف

برکنف زدن را بمردم و انمی گذاشتند بلکه بهترین مواضع را دسته‌های سیرکی سرخ پوشان و ازرق پوشان اشغال میکردند و طغیان منازعات بسیار سخت ایشان که سابقاً در پایتخت لرزه می‌افکند بتدریج فرو نشسته و مبدل به نوعی عبودیت گردیده بود. هردو گروه سرود مدح و ثنای امپراطور را صدا اندر صدا باز میگفتند و شاعران و نوازندگان ایشان دستهٔ خوانندگان را رهبری مینمودند و برگردان هر سرودی پیوسته دعا برای پیروزی و طول عمر امپراطور بود، و اینها همه را هنگام بار یافتن سفیران و ضیافتهای شاهانه و در کلیسا نیز برای نمایش سیطره بی‌حد و حصر امپراطور به‌السنه مردم لاتینی وگتی و ایرانی[1] و فرانسوی و حتی‌انگلیسی زبان تکرار میکردند و این کار را سربازان مزدوری انجام میدادند که به حقیقت یا به‌فرض از افراد ملل مذکور بودند. قلم کنستانتین پورفی روجنی توس فن تملق گوئی و آداب و رسوم آن را با بیانی غلوآمیز در مجلدی سبک‌مایه به ایجاز شرح داده است، و ای کاش که امپراطوران خویشتن‌بین روزگاران بعد ملحقاتی بسیار برآن افزوده بودند. با این همه هر سلطانی که هنگام سکون خاطر در این رسوم چاپلوسی تأمل می‌نموده بی گمان به این نکته پی‌برده است که درود و ثنای تملق‌آمیز را در حق هرامپراطوری و در هر سلطنتی نثار شخص پادشاه میکرده‌اند اعم از این که وی پسندیده صفات یا نکوهیده خصائل بوده است و اگر چنین پادشاهی از مراتب نازلتر و غیر شاغل به مقام سلطنت رسیده بود باید به یاد میآورده باشد که بانگ اوخود در وقت ثناخوانی از بانگهای دیگر بلندتر وحاکی از شور و شوق بیشتر بوده حتی در لحظه‌ای که وی برنکوطالعی سلف خویشتن حسد میبرده یا به قصد جان او توطئه میکرده است.

آرزوی پادشاهان شمال اروپا، که به گفته کنستانتین پورفی روجنی‌توس بر مردمانی بی‌نام و ایمان فرمان می‌راندند، آمیختن خون خود با خون قیصران بود

[1] - گیبون میگوید ای کاش نویسنده کتاب الفاظ انگلیسی را که درآن زمان به دعا برای پیروزی و طول عمر امپراطور بکار می‌بردند یادداشت کرده بود. این بنده مترجم و خوانندگان فارسی زبان نیز بی‌شک آمرزش روح پورفی روجنی‌توس را از خدا میخواستیم اگر او الفاظ فارسی آن روز را حتی به تلفظ غلط ضبط کرده بود.

و میخواستند که با شاهزاده خانمی باکره وصلت کنند یا دختری از آن خود را به شاهزاده‌ای رومی به زنی بدهند. پادشاه سالخورده در وصایائی به فرزند خویشتن رموز ملکداری و حفظ منزلت پادشاهی را بر او افشاء میکند و دلائلی بسیار درست میاورد که چرا مستدعیات گستاخانه و نا معقول ایشان را رد باید کردن. امپراطور حکیم مدبر میگوید که هرحیوانی به حکم طبیعت جفت خویشتن را در میان حیوانات همنوع خود می‌جوید، و نوع بشر برحسب تفاوت زبان و مذهب و سلوك زندگی به دسته‌های مختلف تقسیم شده است و اگر پاکی نژاد را چنان که باید رعایت کنیم وفاق و آرامش را در زندگی شخصی و اجتماعی نیز حفظ میتوانیم بکنیم. اما اختلاط خون رومی باخون بیگانه منبع بارور نفاق و بی‌نظمی می‌شود و رومیان عاقل دانا را همواره عقیده چنین و وصلت ایشان با بیگانگان به حکم قانون ممنوع بوده است. در روزگاران آزادی و فضیلت و پرهیزگاری سناتوران از وصلت دختران خود با پادشاهان نیز عار داشتند و معتقد بودند که نام بلند مارك - آنتونی بواسطه مواصلت وی با زنی مصری ننگین گردید و تی‌توس امپراطور براثر ملامت مردم مجبور شد که برخلاف میل خود برنیس[1] را بیرون کند و برنیس خود جدائی ازامپراطور رابه اکراه پذیرفت. می گویند که این تحریم دائم را کنستانتین بزرگ تصویب کرداما این گفته باور نکردنی است، و به سفیران ملل علی‌الخصوص ملل نامؤمن برسبیل آگهی رسماً اخطار میکردند که پیوندهائی چنین عجیب و نا متجانس را مؤسس مذهب و شهر قسطنطنیه خود جرم بشمار آورده است. این قانون منسوخ ناشدنی را بردیوار محراب کلیسای ایاصوفیه نوشته بودند و پادشاه بی‌تقوائی که ارغوانی کسوت با جلالت سلطنت را به لوث چنین گناهی می‌آلود از حقوق مدنی رومیان و هممذهبی ایشان محروم و ممنوع میگردید. اگر برادری خدعه گر درمیان سفیران خارجی تاریخ بیزانس را به ایشان تعلیم میکرد سفیران میتوانستندسه نمونه مهم از نقض این قانون خیالی را ارائه دهند. از این سه نمونه یکی مواصلت لیو،

۱- Berenice برنیس زنی یهودی و خوبروی و در آن وقت پنجاه ساله بود. اما راسین محتاط در نمایشنامه معروف خود از سن و نژاد این زن ذکری بمیان نیاورده است.

یا درست‌تر گفته باشم ، پدرش کنستانتین چهارم بود با دختر پادشاه قوم خازار ، و دیگری زفاف نوهٔ رومانوس با شاهزاده‌ای بلغاری و سومین نمونه عبارت بود از وصلت شاهزاده خانمی فرانسوی یا ایتالیائی بنام برتا بارومانوس جوان یعنی فرزند شخص کنستانتین پورفی روجنی توس .

فراموش شدن زبان لاتینی

به‌موجب فرمان مشهور کارا کالا اتباع او همه ، از بریتانیا تا مصر ، قانوناً حق یافتند که از عنوان «رومی» ومزایای رومی بودن برخوردار شوند وامپراطور سلطان همه این ملل و مجاز بود که، در هر ناحیه‌ای از کشور مشترك همه مقری دائم یا موقت برای خود تعیین کند . پس‌از آن که امپراطوری روم به دوقسمت شرقی و غربی تقسیم شد مفهوم وحدت، را با دقت و وسواس تمام حفظ کردند و القاب و قوانین و مقررات جانشینان آرکادیوس و ،اونوریوس همه حاکی از همکاری و پیوند ناگسستنی ایشان در منصب سلطنت بود و هر دو خویشتن را شهریاران رم و پادشاهان ملك روم میدانستند که، حدود آنها مرزی مشترك بود . پس‌از سقوط امپراطوری مغرب شوکت منصب سلطنت خاص پادشاهان قسطنطنیه شد و نخستین کسی از ایشان که پس از جدائی شصت ساله فرمانروائی رم قدیم را دوباره بدست آورد ژوستی‌نیان بود که به حکم حق کشورگشائی عنوان شامخ «امپراطور رومیان» را احراز کرد . یکی از جانشینان ژوستی‌نیان یعنی کنستانس دوم به وسوسه نفس خویشتن بین یا بواسطه نارضائی آن قسمت از بسفررا که مجاور تراس بود رها کرد و برآن شد که مفاخر قدیم رود تیبر را احیاء کند . مورخ کین‌توز بیزانسی میگوید : «عجیب نقشهٔ سنگین خرج نابخردانه‌ای» چنان که گوئی کنستانس با کره‌ای خوبروی را که گل جمالش تازه شکفته است از زیبائی محروم کرده تا چهره زنی عاجز و پژمرده رخسار را بیاراید ، یا به حقیقت عیوب وی را آشکارتر کند . ولیکن لومباردیان به نیروی شمشیر با استقرار کنستانس در ایتالیا مخالفت نمودند و او وارد رم شد اما نه چون جهانگشائی فاتح بلکه مانند گریزنده‌ای از خطر ، و پس

از اقامتی دوازده روزه کهن پایتخت دنیا را غارت و آنگاه ترك کرد و هرگز دیگر باره پای در آنجا ننهاد. آخرین قیام ایتالیا و جدائی نهائی آن دو قرن پس از فتوحات ژوستی‌نیان روی نمود و تاریخ فراموشی تدریجی زبان لاتینی را میتوان از سلطنت وی حساب کرد. ژوستی‌نیان قانونگذار مجموعه قوانین خود و ملخصات[1] آن را به زبانی نگاشته است که خود آن را می‌ستاید و زبانی میداند متناسب باروش حکومت رومی و اسلوب منشآت اداری و زبان مقدس درباری و سنای قسطنطنیه و محاکم عدالت در امپراطوری شرقی. ولیکن مردم و سربازان متصرفات آسیائی را با این زبان بیگانه آشنائی نبود و بیشتر مفسران قانون وعمال دیوان مفاهیم آن را چنان که شاید در نمی‌یافتند وپس از اندك تنازعی سرانجام عادت و طبیعت بر مقررات منسوخ شده‌ای فائق آمد که پدید آمدهٔ قدرت انسانی بود و ژوستی‌نیان به رعایت مصلحت عام و استفاده اتباع خود قوانین[2] جدید را به دو زبان یونانی و لاتینی منتشر کرد و چندین قسمت ازمجلدات ضخیم قوانین مدنی وی را یکی پس از دیگری ترجمه کردند و نسخه‌های اصلی فراموش شد و ترجمه مورد مطالعه قرارگرفت و زبان یونانی که شایستگی بیشتر در ذات آن نهفته بود رجحان یافت و در سلطنت پادشاهان بیزانسی مستقر گردید و لسان قانون و نیز زبان عامه مردم شد. ولادت و اقامت شاهزادگان خلف در قسطنطنیه ایشان را با زبان رومی بیگانه کرد چندان که اعراب تی‌بریوس، و ایتالیائیان موریس را نخستین قیصران یونانی و مؤسس سلسله‌ای و امپراطورئی تازه دانسته‌اند. این تحول آرام پیش از مرگ هراکلیوس[3] انجام پذیرفت، و از زبان مفلس لاتینی جز کلماتی غامض باقی نماند که در قوانین مدنی و در درودها و هلهله‌های تحسین آمیز درباری بکار میرفت. پس از آن که شارلمان و اوتو امپراطوری غرب را احیاء کردند قوم فرانک را نام و وسعت قلمرو سلطنت چندان بزرگ شد که در اهمیت با لاتینیان برابری نمودند،

۱ - Pandects ملخصی است از قوانین این امپراطور در پنجاه مجلد که در قرن ششم میلادی برای وی تنظیم کردند. ۲ - Novel قوانین جدید را میگفتند علی‌الخصوص ملحقات تازه‌ای که به مجموعه قوانین ژوستی‌نیانی افزودند ۳ - هراکلیوس امپراطور بیزانس در ٦٤١ میلادی مرد.

و این بیگانگان مغرور گردنکش مدعی شدند که حقی برتر از دیگران به زبان رومی و احراز سلطهٔ رومیان دارند ، و بیگانگان شرقی را اهانت مینمودند زیرا که ایشان زبان رومیان را انکار کرده و کسوتی دیگر برگزیده بودند و کاری که شرقیان کردند ایشان را به حق سزاوار نام «یونانی» میکرد وغالباً باین نام خوانده میشدند ولیکن پادشاه و مردمی که این اسم به تحقیر به ایشان اطلاق میشد آن را به خشمگینی انکار مینمودند و باهمه دگرگونیهائی که به گذشت اعصار روی نموده بود مدعی پیوند نَسَبی با اگوستوس وکنستانتین بودند وخویشتن را وارث بلاانقطاع آن دو می‌دانستند و در پست ترین دوران فساد و انحطاط نیز هنوز نام رومی به‌آخرین خرده پاره‌های امپراطوری قسطنطنیه چسبیده بود .

در حل و فصل امور حکومت امپراطوری شرقی ، زبان لاتینی را بکار میبردند اما یونانی زبان ادب و فلسفه بود و خداوگاران این زبان غنی و بی‌عیب را هرگز موجبی نبود که بر علم عاریتی و ذوق تقلیدی شاگردان رومی خود حسد ببرند . پس‌از سقوط کیش بت‌پرستی و از دست رفتن سوریه و مصر و انقراض مدارس اسکندریه و آتن مطالعات یونانی کم کم محدود به صومعه‌نشینان شد و در دیرهای راهبان پناهگاهی یافت و برترین جایگاه آن دارالعلم سلطنتی قسطنطنیه بود که در سلطنت لیوی‌ایزوریائی‌آن‌را به‌آتش‌سوختند .موافق رسم‌تظاهرپسندانه آن ایام‌رئیس دارالعلم قسطنطنیه را خورشید دانش می‌خواندند و دوازده همکار وی که اساتید فنون در شعب مختلف دارالعلم بودند هریک بنام یکی از علائم دائرة البروج شناخته میشد ، و می گفتند درکتابخانه‌ای حاوی‌سی وشش هزار و پانصد کتاب که درش پیوسته برای تفحص و تجسس به روی این استادان گشوده بود نسخه‌ای خطی و بسیار کهن از اشعار همر هست و بموجب داستانها این‌نسخه نوشته بر پوستی به طول صدوبیست پا و آن پوست رودهٔ ماری عجیب و بسیار عظیم بود .اما قرن هفتم و هشتم دوران نزاع و خلاف و روزگار جهل و ظلمت بود چندان که کتابخانه را سوختند و دارالعلم را از میان برداشتند ، و به‌این علل است که امپراطوران

بتشکن را دشمنان تمدن باستانی خوانده‌اند وجهل پادشاهان وحشی صفت سلسله هراکلیوسی و ایزوریائی و پست شمردن ایشان ادب و دانش را مایه ننگ سلاطین مذکور شده است.

احیاء علم و دانش یونانی

در قرن نهم نخستین آثار احیاء علم مشهود میشود. پس از آن‌که غلیان تعصب اعراب فرو نشست خلفا برآن شدند که در عوض گرفتن متصرفات امپراطوری بیزانسی به‌گشودن ملک هنر و دانش یونانیان بپردازند، وکنجکاوی فارغ از تعصب ایشان را به تقلید از یونانیان برانگیخت وگرد نسیان را ازکتابخانه‌های قدیم اعراب بزدود و بدیشان آموخت که چگونه فیلسوفانی را بشناسند و پاداش دهند که مزد زحمتشان تا آن زمان فقط لذت مطالعه وکوشش درکشف حقیقت بود. بارداس قیصر عم میکائیل سوم حامی سخاوتمند ادب و دانش بود و این تنها امتیازی است که وی را با وجود جاه‌طلبی معذور و یادش را محفوظ داشته است. بارداس گاهگاهی اندك سهمی از دفائن برادرزاده خویشتن را که او به نابخردی برای ارضاء مفاسد و رذائل نفسانی خرج میکرد صرف چیزهائی دیگر مینمود منجمله مدرسه‌ای که درکاخ ماگنورا[1] گشود و حضور بارداس استادان وطالبان علم‌را به‌پیروی ازمثال وی برانگیخت. در رأس این گروه لیوی فیلسوف یعنی اسقف اعظم تسالونیک بود که بیگانگان مشرق از تبحر وی در علم ستاره شناسی و ریاضیات در حیرت بودند و آنرا تحسین مینمودند و ساده‌لوحی و خوش - باوری عوام مردم اهمیت این دانش اسرارآمیز جادوانه را عظیم‌تر می‌نمود زیرا عوام مردم چنین می‌پندارند که هر دانشی که برتر از فهم ایشان است باید نتیجه الهام یا ساحری باشد. بارداس قیصر به اصرار و الحاح از دوست خود فوتیوس[2] شهیر خواست که آزادی زندگی غیردینی خود را که همه درمطالعه میگذشت ترك کند، و او نیز به تقاضای قیصر به کرسی ریاست اسقفان مشرق و مغرب برنشست

۱ - Magnaura   ۲ - Photius

و شوراهای مذهبی مشرق و مغرب نوبتی وی را تکفیر و از جمع خود طرد کردند و نوبت دیگر او را بخشودند و با این همه کشیشان حقود کینه‌توز اعتراف کرده‌اند که فوتیوس جامع همه علوم و فنون، بود به جز فن شعر و با هیچ دانشی بیگانه نبود و پیوسته مستغرق دریای فکرت و به‌گاه مطالعه خستگی‌ناپذیر و مردی فصیح گفتار بود. هنگامی که فوتیوس شاغل منصب ریاست‌گارد نگهبان بود وی را به سفارت نزد خلیفه در بغداد فرستادند و او ساعات ملال‌آور تبعید یا شاید اسارت را بالذت‌وخشنودی به تنظیم «کتابخانه»[1] خود پرداخت که یادگاری زنده از وسعت دانش و سخن‌سنجی اوست. وی آثار دویست، و هشتاد نویسنده و مورخ و خطیب و فیلسوف و عالم علوم الهی را مطالعه نموده است اما بی‌رعایت ترتیبی خاص، و عقائد یا حکایات ایشان را خلاصه کرده و به سنجش ارزش اسلوب نویسندگی و خصائص ایشان نیز پرداخته و درباره بزرگان صدر مسیحیت که اقوالشان در باب اصول دین معتبر است آزادانه اما به احتیاط حکم کرده چندان که حتی در سد عقاید خرافاتی آن ایام نیز شکافی پدید آورده است. بازیل امپراطور که از نقائص تعلیم و تربیت خود سخت متأسف بود تعلیم فرزند و جانشین خویشتن را بدست فوتیوس سپرد و او پس‌ازاین لیوی فیلسوف لقب یافت و دوران سلطنت لیو و پسرش کنستانتین پورفی‌رو جنی‌توس یکی از بارورترین دورانهای ادبی تاریخ بیزانس است. بیاری جودوسخای این دو پادشاه گنجینه‌های دانش کهن همه در کتابخانه سلطنتی قرار گرفت و ایشان بقلم خود یا همکاران خویشتن ملخصات و مستخرجاتی از کتب قدیم را در دسترس خلق قرار دادند تا عوام بطالت پیشهٔ کنجکاو را مایه تفریح باشد نه بارخاطر. گذشته از تنظیم مجموعه قوانین ، فنون کشاورزی و جنگاوری یعنی خوراندن و کشتن بنی‌نوع انسان را بادقتی همانند تعلیم میکردند و رواج میدادند و تاریخ

۱ ـ داستان این سفارت بی‌شک عجیب و عبرت‌آموز بوده است. اما فوتیوس چگونه موفق بجمع‌آوری کتابهای خود شد ؟ کتابخانه‌ای چندین بزرگ نه در بغداد یافته میشد و نه در باروبنه سفیر بدانجا منتقل‌گردید و نه حافظه وی را گنجایش نگاهداشت آن همه دانستنی بود . اما با آن که باور نکردنی می‌نماید فوتیوس خود ظاهراً تأیید میکند که دانستنی‌ها همه را در حافظه خویشتن نگاهداری میکرده است.

یونان و روم را ذیل پنجاه و سه عنوان تلخیص کردند و از این ها فقط دو مجلد(یکی در باب سفارت‌ها و دیگری در باب فضائل و رذائل آن ایام) ازگزند زمانه مصون مانده است. خواننده در هرمقام و مرتبتی که باشد بمطالعه این دو کتاب در نقش ایام گذشته تأمل و تفکر تواند کرد و درس عبرتی راکه در هر صفحه هست بکار تواند بست و شاید آشنائی باعث‌تحسین‌و تقلید او شود از مثال دورانی با سعادت‌تر. من در باب کوششهای یونانیان بیزانسی به اطناب سخن نخواهم گفت اما جد و جهد ایشان در مطالعه آثار قدما تا حدی سزاوار ذکرخیر و سپاسگزاری معاصران ماست. دانشمندان این ایام هنوزمیتوانند ازفوائد گلچین فلسفی‌استوبائوس[1] وقاموس تاریخی و نحوی اسویداس[2] و مجموعه‌ای‌به‌نام کلیاد یا«هزاران هزار»[3] که کار تزی‌تزیس[4] و مشتمل است بر ششصد داستان در دوازده هزار بیت و نیز از تفاسیر یوستاسیوس اسقف تسالونیک بر اشعار همر بهره‌مند شوند. از ظرف معرفت یوستاسیوس نام چهارصد نویسنده بیرون تراویده است که قول ایشان همه سند است و معتبر، و آثار نویسندگان اصیل و خیل عظیم دانشمندان و نقادان معیاری است که غنای ادبی قرن دوازدهم را تا حدی با آن میتوان سنجید. آثار نبوغ همر و دموستن و ارسطو و افلاطون چراغ معرفت را در قسطنطنیه برافروخت و ما که از ثروت دانش امروز متنعم یا از آن غافلیم باید بر نسلی غبطه بریم که هنوز تاریخ تئوپومپوس[5] و خطابه های هی‌پریدیز[6] و کمدیهای میناندر[7] و غزلهای الکائوس[8] وسافو را میتوانست بخواند. زحمات بسیاری که غالباً برسر شرح و تفسیر آثار قدیم یونانی کشیده‌اند خود نماینده دلبستگی مردم است به آثار مذکور و دانش عمومی آن ایام را از مثال دو زن دانشمند قیاس میتوان گرفت یعنی یودوچیای امپراطریس و شاهزاده خانم آنا کوم‌نینا[9] که با علو مقام به تهذیب فکر و کسب علوم فلسفی و معانی و بیان می‌پرداختند. زبان عامیانه در شهر قسطنطنیه خشن و نا مهذب بود اما محاورات

۱- Stobaeus ۲- Suidas ۳- Chiliad در لغت به معنی هزار است و دراین جا نام «جنگی» است مشتمل بر ۱۲۶۷۴ بیت سیاسی و حاوی ۶۰۰ حکایت تاریخی و داستانهای اساطیری با حواشی بسیار.
۴- Tzetzes ۵- Theopompus ۶- Hyperides ۷- Menander ۸- Alcaeus
۹- Anna Comnena

یا لااقل اسلوب تألیفات درباری و کلیسائی به سبکی درستتر و کوشش و دقتی بمراتب بیشتر ، از زبان عوام مردم ، ممتاز بود و در اسلوب درباری و کلیسائی بعضی اوقات تمایلی به تقلید از نمونه‌های اتیکی سره یعنی یونانی فصیح مشهود بود.

انحطاط ذوق

در روش تعلیم و تربیت عصر ما آموختن دو زبان مرده کاریست لازم اما طاقت فرسا و شاید وقت دانشجوی جوان را تلف و او را دلسرد نیز بکند. شاعران و خطیبان سالیان دراز در زندان السنه نامهذب اجداد غربی ما اسیر بودند: زبانهائی ناپخته و عاری از لطف زیبائی ، و نبوغ درس ناموخته ایشان که مثالی برای پیروی نداشت دستخوش نیروی قضاوت فطری و خیال پردازیهای ایشان میشد. ولیکن یونانیان قسطنطنیه پس از تصفیه زبان عامیانه خود دوباره تکلم به زبان قدیم را به‌روانی آموختند و به‌نیکوترین آثارهنری تألیف دست یافتند و با نوشته‌های خداوندگاران سخن که برترین ملت عالم را فرح افزوده و درس آموخته بودند معرفت یافتند والفت گرفتند. ولیکن این مزایای حاصل آمده جز برنگ بیزانسیان منحط نمی افزاید و باعث میشود که ایشان را بیشتر نکوهش کنیم زیرا که ثروت پدرانشان را در دست بی‌جان خود داشتند اما روحی را به‌ارث نبرده بودند که خلاق میراث مقدس این مردم بوده و هردم نکوترش آراسته بود. یونانیان آن روزگار آثار پیشینیان خود را میخواندند و می‌ستودند و تنظیم می‌نمودند، ولیکن روح سست و ملول ایشان گوئی از اندیشه عاجز و ازکردار ناتوان بود چندان که درگردش ده قرن یک کشف تازه هم نکردند که بر منزلت انسان یا رفاه و سعادت ابناء بشر بیفزاید و یک اندیشه تازه هم بر نظام تفکری قدما نیفزودند و نسلهای پی‌درپی شاگردان بردبار ایشان خود به نوبت معلمان متعصب نسل بعد شدند که برده‌وار سخن استاد را می‌پذیرفتند و دلیل و برهان از او نمی‌خواستند. حتی یک تألیف تاریخی یا ادبی یا فلسفی از آن روزگاران در دست نیست که به سبب زیبائی سبک

یا لطف احساس یا فکر بکر یا حتی تقلید درست از دستبرد نسیان جان بدر برده‌باشد. در میان نثرنویسان بیزانسی آنان که ذوق خواننده را کمترآزرده واز عقوبت نکوهش بخشوده شده‌اند مصنفان ساده نویسند که در نثرشان تصنع وزیب وزیورنیست ولیکن خطیبان‌فصیح بیان که‌در گفتارخود صنعت بسیار بکار میبردندبه‌خودنمائی‌نمونه‌هائی را تقلید کرده‌اند که از آنها بسیار دور بودند و بخواندن هر صفحه‌ای از نوشته‌های ایشان ذوق و رأی صواب آزرده میشود به سبب لغات درشت پیکر منسوخ که نویسنده برگزیده است و عبارت پردازی خشک معقد ، و تشبیهات نامتجانس ، و صنایع نامتناسب و زخارف کاذب که چون کودکان به بی مبالاتی بکار میبردند، وکوشش پررنج و زحمت ایشان برای بزرگ نمودن خود و متحیر کردن خواننده و نهان کردن معانی مبتذل سبک مایه در غبار غلو و ابهام. نثر ایشان از حد خود چندان برتر می‌پرد که شعر پرغلط میشود و شعرشان چندان تنزل میکند که به‌نثر بارد بی‌مزه می‌ماند. عرائس شعر اعم از قصائد تراژیکی و حماسی و اشعارغنائی همه خموش و بی قرب و منزلت شدند و شاعران قسطنطنیه به ندرت از اشعارلغزی یا لطیفه سازی و نکته پردازی یاداستان گوئی ومداحی به مقامی برتر رسیدند وحتی قواعد علم عروض را فراموش کردند و با آن که الحان شعری همر هنوزدرگوش ایشان صدا میکرد معیارهای شعری بحر و وزن را با هم مخلوط کردند واشعاری ساختند که «آلوده دامن»[1] یا «شهری» نام یافته‌اند. فکر یونانیان در این ایام بسته به زنجیر خرافات پست جائرانه‌ای بود که سلطه آن دائرهٔ علوم غیردینی رانیز در برمیگرفت و فهم ایشان از مباحث ماوراء طبیعی سرگشته وادی حیرت میشد، و بواسطه اعتقاد به رؤیا و معجزه ، ایمان به اصل لزوم شواهد معنوی را از دست داده بودند و ذوقشان بواسطه شنیدن مواعظ راهبان فاسدگشته بود زیرا که این مواعظ مخلوطی سخیف از خطبه و انجیل خوانی بود، و نبوغ برتری یافته نمیشد که حتی در مطالعات سخیف دانشمندان بیزانسی تصرفی کند و بزرگان جماعت

---

۱ - اصطلاح «شهری» و «آلوده دامن» را به نوع خاصی از شعر اطلاق میکردند که پای‌بند اصول علم عروض نبود و آن را «روسپی» نیز میگفتند زیرا به این سبک شعر سرودن‌هنری بود که آسان بدست میآمد.

مسیحی مذهب یونانی بهمین راضی بودند که مصنفات فیلسوفان معتبریونان قدیم را به فروتنی تحسین و استنساخ کنند، و مدارس مذهبی نیز واعظانی نپروردند که در شهرت سخنوری با آتانازیوس و کریزوستوم برابری کنند.

در تمام اشتغالات فکری و عملی زندگی، رقابت دولتها و افراد مردم نیرومندترین محرکی‌است که بنی‌نوع انسان را بکوشش ومجاهدت در بهبود وضع خودبرانگیخته‌است. بلادیونان قدیم سمزوجی خوش‌قالب ازاتحاد واستقلال بودند که ملل‌اروپای امروزی آن‌را درمقیاسی‌بزرگتر اما با اتفاقی کمترتجدید کرده‌اند. اتحاد اروپائیان بواسطهٔ زبان و مذهب و راه و رسم مشترك است که یکایک ایشان را ناظر و قاضی نیک و بدرفتار دیگران میکند و استقلال ایشان در روش حکومت است و منافع خاص ملی وبه‌استناد این دو حق است که همه ازهم جدا وآزادند، واستقلال ایشان را بر آن میدارد تا برای کسب تفوق و مفاخر بیشتر مجاهدت کنند. رومیان را وضع و حال بخوبی اروپائیان امروزین نبود، با این همه باید گفت که درقدیمترین دوران جمهوری که خصائص ملی ایشان مسجل گردید همجواری ایالات مستقل حکومت ایتالیا و لی‌تیوم[1] رقابتی چنین را در میانشان پدید آورد و همه آرزومند برابری با خداوندان هنر و علم یونان، و برگذشتن از ایشان شدند. سلطهٔ قیصران بی‌شک مانع فعالیت و پیشرفت فکری مردمان گردید اما قلمرو حکومت ایشان‌چندان عظیم بود که در واقع مجالی برای رقابت داخلی بدست میداد. اما پس‌ازکاهش تدریجی قلمرو امپراطوری و محدود شدن آن به متصرفات شرقی وسرانجام به یونان و قسطنطنیه، اتباع بیزانسی تنزل کردند ودنی طبع و سست همت شدند و این کیفیات نتیجه طبیعی تنهائی وجدائی ایشان از دیگران بود. از شمال اروپا عشایری بی فرهنگ وبی نام و نشان براتباع امپراطوری حمله میبردند که بیزانسیان نام آدمی بر ایشان نمی نهادند، و زبان و مذهب اعراب نیز مانع هر نوع معامله و معاشرتی با تازیان بود: دو مانعی که غلبه بر آنها امکان نداشت. فاتحان‌اروپا

۱ - Latium مملکتی بسیار قدیم در ایتالیای مرکزی، و جنوب شرقی رم.

برادران دینی بیزانسیان بودند و لیکن لغت قوم فرانک و اقوام لاتینی زبان‌ناشناخته و راه و روش ایشان نامهذب بود و به ندرت با جانشینان هراکلیوس در جنگ یا صلح پیوندی‌داشتند وچون یونانیان درعالم تنها مانده بودند نفس‌مغرور وخویشتن‌بین ایشان هرگز از مقایسه خود با فضائل و حسنات بیگانگان مشوش نمیشد . پس ، از واماندن یونانیان در مسابقهٔ پیشرفت متعجب نشویم زیرا که نه رقیبی داشته بودند که ایشان را به‌شتافتن برانگیزد و نه داوری که‌چنبرافتخار برتارکشان بنهد. ملل اروپائی و آسیائی در لشکرکشیهای خود به فلسطین با هم مخلوط شدند و در دوران سلطنت امپراطوران کومننوسی است که آرزوی برابری بادیگران در دانش و صفات شجاعت و جنگاوری ولوبه‌نحوی ضعیف دوباره در امپراطوری بیزانس پدید آمد .

در فصل پنجاه و چهارم گیبون چگونگی ظهور فرقه نوستیکی پولسی[۱] (۶۰۰ تا ۸۸۰ میلادی) و آزردن ایشان را شرح میدهد وگفتار او دلالت براین میکند که عقائد فرقه مذکور تا حدی رهنمون نهضت اصلاح طلبی[۲] در میان پیروان مذهب کاتولیکی‌بوده است. درفصل پنجاه پنجم گیبون از استقرار ملل بلغاری وکروآسی[۳] و مجارستانی درمتصرفات قدیم دانوبی و اصل ومنشأ سلطنت روسی سخن میگوید وعیسوی شدن روسها و اروپائیان شمالی را شرح میدهد . این هر دو فصل در ملخص کتاب محذوف است.

۱ - Paulicians ۲ - Reformation ۳ - Croatians

فصل پنجاه و ششم

منازعات اعراب با فرانکها و یونانیان در ایتالیا.
ظهور نورمانها. فتوحات روبرگیز کار.

سه ملت بزرگ جهان یعنی یونانیان و اعراب و فرانکها در پیکارگاه ایتالیا با هم رویاروی شدند. ایالات جنوبی ایتالیا که مملکت ناپل اکنون متشکل از آنها است بیشتر اوقات تابع دوکهای لمباردی و پادشاهان بنی‌ون‌توم[1] بودند و نیروی جنگی اینان چندان بود که اندك زمانی قدرت نبوغ شارلمان را نیز مانع آمدند. اینان هنگام صلح از کیسه فتوت خود مخارج سی و دو فیلسوف و عالم صرف و نحو را در پایتخت کشور می‌پرداختند و از جمع این دو گروه آکادمی دولتی تشکیل می‌یافت. از تقسیم این مملکت آبادان با رونق امارات مخاصم بنی‌ون‌تو[2] وسالرنو[3] و کاپوآ[4] پدید آمد و مطامع نابخردانه و خصومت انتقامجویانه رقیبان، اعراب را اغوا کرد و نتیجهٔ حمله، انهدام میراث مشترك سه دولت بود. درمدت دویست سال پربلاو مصیبت جراحات مکرر بر پیکر ایتالیا وارد آمد و مهاجمان عرب نتوانستند که با پیروزی کامل اتحاد و آرامش بر قرار کنند و به این طریق بر جراحات ایتالیا مرهم شفابخش بنهند. دسته‌هائی از قسمتهای جنگی ایشان تقریباً هر ساله از بندرپالرمو بیرون می‌آمدند و مسیحیان ناپل ایشان را با تلطف بیش از اندازه چون میهمانان می‌نواختند. اما کشتیهای سهمگین‌تر ایشان درساحل

---

۱ - Beneventum   ۲ - Benevento   ۳ - Salerno   ۴ - Capua.

افریقا آمادهٔ کار بودند و می‌آمدند و میرفتند و حتی اعراب اندلس گهگاهی اغوا و بر آن میشدند که مسلمانانی از فرقه مخالف را یاری کنند یا با ایشان مقابل شوند. در تحول وقایعی که روی نمود گروهی در معبر دو شاخهٔ کودین[1] نهانی در کمین بودند و از خون افریقائیان دگر باره بردشتزارهای کانه[2] ژاله بارید. سلطان رم دوباره به دیوارهای کاپوآ و تارن‌توم[3] حمله کرد یا ازآنها دفاع نمود. گروهی ازاعراب‌را در«باری» که مشرف برمدخل خلیج آدریاتیک است ساکن کرده بودند و غارتگریهای ایشان هر دو امپراطور را خشمگین کرد و باعث‌آشتی و اتحادایشان شد و میان بازیل مقدونی ولوئیس که نوادهٔ شارلمان بود پیمانی عدوانی منعقد گردید و هر دو متحد نقایص کار یکدیگر را رفع کردند. اما انتقال افواج برای پیکار در ایتالیا کاری بر خلاف حزم بود و سلطان بیزانس بی‌احتیاطی نکرد واگر نیروی دریائی لوئیس برتر وقوی‌تر نبود. و دهانهٔ خلیج را اشغال نکرده بود قوای جنگی لاتینیان نیز برای مقابله با اعراب کفایت نمیکرد. پیاده نظام فرانکها و سواران یونانی و کشتیهای بادی ایشان قلعه‌باری را محاصره کردند و پس از چهار سال جنگ دفاعی‌امیر عرب تسلیم رحم ورأفت لوئیس گردید که خود شخصاًعملیات جنگی را رهبری مینمود. این پیروزی مهم بر اثر وفاق و اتفاق شرق و غرب‌حاصل آمده بود اما مودت تازه یافته ایشان بزودی بدل به خصومت گردید و معاهدان‌از حسد و غرور هم شکایت میکردند. یونانیان افتخار فتح را از خود و جشن پیروزی را نیز حق خویشتن می‌دانستند و در مدح عظمت قوای جنگی خود سخن میگفتند و درستی و بدمستی گروهی اندك از بیگانگان کم فرهنگ که در زیرلوای پادشاهان کارلووینجیائی[4] به پیکار آمده بودند به تحقیر مینگریستند. لوئیس‌نوادهٔ شارلمان، یونانیان را به بیانی فصیح که نشان صدق و خشم اوست پاسخ میدهد و میگوید: «ما به عظمت تجهیزات شما معترفیم و میدانیم که لشکرهای شما

---

۱ - دو معبر کوهستانی در کامپانیای ایتالیا. ۲ - Cannae شهری بسیار قدیم درجنوب شرقی ایتالیا. در جنگی معروف در کانه هانیبال رومیان را در ۲۱۶ قبل از میلاد شکست داد و روش خاص او محاصره دشمن و انهدام کامل او بود. روش هانیبال اکنون در فن صف آرائی و تغییر مواضع صفوف از اصول جنگ بشمار می‌آید.
۳ - Tarentum ۴ - Carlovingian

بحقیقت کثیرند مانندسپاه ملخان که چون ابری سیاه چشمه خورشید را درروز تابستانی تیره و تار میکنند و بالهای خود را بر هم میزنند و پس از پروازی کوتاه خسته و نفس در سینه گرفته بزمین می‌افتند. تو نیز مانند ملخها پس از کوششی عاجزانه مغلوب شدی و شکست تو ازجبن تو بود و میدان کار زار را ترک کردی تااتباع مسیحی مارا در ساحل اسلاوی بیازاری و اموالشان را تاراج کنی. ما را شمار کم بود اما چرا چنین کم بود؟ چون پس از انتظاری ملال‌آور به امید ورودتو من لشکر مهاجم خود را مرخص کردم و فقط دسته‌ای منتخب از مردان جنگی را نگاه داشتم تا همچنان در کار محاصره شهر مداومت نمایند، و اگر اینان که بامرگ و خطر رویاروی بودند در ضیافتهای سهمان نوازانه تا حد اشباع خوردند و نوشیدند آیا لذت خورونوش از نیروی ایشان در جنگ کاست؟ و آیا از روزه داشتن تست که دیوارهای باری را سرنگون کرده‌اند؟ و آیا فرانکهای دلاور نبودند که سه‌تن از مقتدرترین امرای عرب را متوقف و مغلوب کردند با آن که شمارشان براثر ضعف و فرسودگی کاهش یافته بود. و آیا شکست ایشان سقوط شهر را سریعترنکرد؟ باری[1] اکنون مسخرو ویران گردیده‌است و تارن توم می‌ترسد و می‌لرزد، برادرم! ما کالابریا را آزاد خواهیم کرد و اگر در دریا فائق باشیم ممکن است جزیرهٔ سیسیل را نیز از دست کفار نجات دهیم.(یونانیان مغرور کلمهٔ «برادر» را ازدهان بیگانه‌ای کریه میدانند و بشنیدن آن خشمگین میشوند) در فرستادن کشتیهای جنگی خود به یاری ماشتاب کن، و متحدان خویشتن‌را محترم بدار و به مداهنان اعتماد مکن».

به مردن لوئیس و انحطاط سلسلهٔ کارلووینجیائی امیدهانقش بر آب شد و افتخار تسلیم باری از آن هر کس باشد مزایای آن به دو امپراطور یونانی یعنی بازیل و فرزندش تعلق گرفت. ایتالیائیان آپ‌یولیاو کالابریا را به اصرار یا اجباربرآن داشتند که تفوق امپراطوران شرقی را تصدیق کنند و ازجبل گار گانوس[2] تاخلیج

1 - Bari   2 - Garganus

سالرنورا در اندیشه خود مرزی انگاشتند که قسمت اعظم مملکت ناپل را درحوزهٔ فرمانروائی امپراطوری شرقی قرار میداد. در آن سوی این مرز خیالی دوك آمالفی و ناپل که فرمانروایان جمهوری ناپل و آمالفی بودند هرگز بیعت ارادی خود رابه غرامت‌از دست نداده و از همجواری سلطان مشروع خود بسیار خشنود بودند، و آمالفی در نتیجهٔ تجارت یعنی فروش امتعه و مصنوعات آسیا به اروپا ثروتمندشد. ولیکن پادشاهان بنی‌ون‌تو وسالرنوو کاپوآ را که همه ازلمباردی بودند به اکراه از جهان لاتینی فرهنگ جدا کردند و ایشان غالباً و در واقع بیش ازآنچه باید سوگند عبودیت و خراج پرداختن را شکستند. شهر «باری» از خاکستر ویرانی برخاست وپایتخت ایالت جدید لمباردی شد و در این سمت قدر وثروت بسیاریافت. لقب «نبیل» وپس از آن نام عجیب کاتاپان[1] را به فرمانروای کل اختصاص دادند و سیاست مذهبی و دولتی نمونهٔ کاملی‌بود مبتنی برتابعیت دقیق ازسلطان قسطنطنیه. تاروزی که سلاطین ایتالیا بر سر قضیب سلطنت با هم نزاع میکردند مجاهدات ایشان ضعیف بود و به زیان ایشان، و یونانیان در برابر لشکریان آلمانی که تحت لوای امپراطوران اوتو[2] نام ازفراز جبال آلپ فرو می‌آمدند مقاومت یا ازایشان اجتناب مینمودند. نخستین و بزرگترین‌سلاطین ساکسونی مجبور شد که دست‌از محاصره باری بازدارد، و دومین ایشان پس از فقدان‌دلیرترین اسقفان و بارونها شرافتمندانه ازمیدان جنگ خونین کروتونا[3] جان بدر برد. درآن روز شجاعت اعراب جنگ را پایان داد و فرانکها شکست خوردند. بحریه بیزانسی ناوهای اعراب‌را پیش ازاین ازقلعه‌ها و سواحل ایتالیا بیرون رانده بودند، ولیکن احساس‌سودجوئی بردشمنی وحب مذهب غالب آمد و خلیفه مصر هم اکنون چهل هزار مسلمان را

۱ - Catapan ۲ - معروفترین ایشان اوتو اول‌است که از ۹۳۶ تا ۹۷۳ پادشاه آلمان و از ۹۶۲ تا ۹۷۳ امپراطور امپراطوری مقدس روم بود و او راکبیر خوانده‌اند. امپراطوری مقدس روم در مرکز اروپا قرارداشت و اتباع آن اکثر مردم آلمانی زبان بودند و باتاجگذاری اوتواول بدست پاپ در۹۶۲ مستقرگردید یا چنان که بعضی معتقدند با تاجگذاری شارلمان درسال ۸۰۰ میلادی. این امپراطوری بااستعفاء فرانسیس دوم امپراطور اطریش در ۱۸۰۶ منقرض‌گردید. اما تا روزی که پایدار ماند آن را بمنزله امپراطوری احیاء شده روم ومملکتی واحد با سیاستی واحد میدانستند و پاپ را فرمانروای روحانی آن. قولی است معروف که این امپراطوری نه مقدس بود و نه رومی. ۳ - Crotona

و در این «مذبح» هر شب بکارت راهبه‌ای مسیحی را قربانی کرد! شبی هنگام کشمکش امیر باراهبه‌ای که تن به همخوابگی در نمی‌داد تیرسقف اتفاقاً یا به دست تیرافکنی ماهر بر سر وی افتاد و مرگ امیر شهوت‌ران را از عیسی دانستند که سر انجام به خشم برانگیخته شده و از «زوجهٔ» وفادار خود دفاع کرده بود. ۲ - اعراب بلاد بنی‌ون‌توم و کاپوآرا محاصره کردند ولمباردیان پس از استمداد بیهوده از جانشینان شارلمان به امپراطور یونانی متوسل شدند و از او خواستند که برایشان ترحم نماید و یاریشان کند. آنگاه مردی جسور و بی‌باك از فراز دیوار پائین جست و از سنگرها گذشت و مأموریت خویشتن را انجام داد و هنگامی که با خبر خوب به آن سوی دیوار بازمیگشت بدست بیگانگان بی‌فرهنگ گرفتار آمد. اعراب وی‌را امر کردند تا در مهمی که داشتند ایشان را مدد کند و هموطنان خود را بفریبد و با او عهد کردند که پاداش دروغگوئی وی فخر و ثروت و احترام، و جزای یکدلی او با هموطنان خویشتن مرگ عاجل باشد. این مرد چنان کرد که گوئی تسلیم شده است اما به مجرد این که او را بجائی هدایت کردند که مسیحیان ایستاده بر روی استحکامات قلاع آوازش را می‌شنیدند وی فریاد برآورد که «دوستان و برادران من! جسور باشید و بردبار واز شهرهمچنان دفاع کنید. سلطان شما از محنت شما آگاهست و نجات دهندگان شما نزدیکند. من میدانم که هلاك خواهم شد و زن و فرزندانم را بشما می‌سپارم زیرا که سپاسگزار من خواهید بود». شدت غضب اعراب مؤید گفتار مستدل وی گردید و تن وطن‌پرست جانباز را به‌زخم صدسنان سوراخ سوراخ کردند. نام این مرد به حق باید درباد مردم بافضیلت زنده بماند ولیکن تکرار این قصه در ایام قدیم و جدید نیز صحت عمل جوانمردانه‌وی را مشکوك[1] مینماید. ۳ - وصف واقعهٔ سوم ممکن‌است با وجود وقایع هولناك‌جنگ تبسمی برانگیزد. تئوبولد مارکی کامرینو[2] واسپولتو متمردان‌بنی‌ون توم‌را حمایت میکرد و اعمال خونخوارانهٔ او در آن ایام با سجایای قهرمانی نامتجانس نبود.

---

۱ - وقوع چنین حادثه‌ای غم انگیز را پولس شماس در پای همین دیوار شهر بنی‌ون توم درسال ۶۶۳ میلادی شرح میدهد. اما بازیگران حادثه کسانی دیگرند و ناقل داستان تقصیر را از یونانیان می‌داند.

۲ - Camerino

وی اسیرانی راکه یونانی یا از دستهٔ یونانیان بودند بی‌هیچ رحمی خصی‌میکرد و خبث شرارت را به افزودن مزاحی ظالمانه دوصد چندان مینمود و میگفت که میخواهم گروهی خواجه سرا به‌امپراطور پیشکش کنم که این طایفه گرانبهاترین زیور دربار بیزانسند. در حمله‌ای به‌سربازان مدافع یکی از قلاع و شکست ایشان اسیران را به‌کیفر معمول محکوم نموده بودند اما دخالت زنی از خشم و اندوه به هیجان آمده اوضاع رابرآشفت زیرا که این زن باگونه‌های خونین وموی‌پریشان وضجه‌والحاح بسیار مارکی‌را مجبور کرد که شکایت وی را بشنود و به او گفت ای قهرمانان بزرگوار آیا به این طریق است که بازنان می‌جنگید ، زنانی که هرگز شما را نیازرده و جز چرخ نخ ریسی وکارگاه بافندگی حربه‌ای ندارند. تئوبولداتهام را انکارکرد و معترضانه گفت که پس‌از دوران آمازونها من هرگز از جنگ بازنان چیزی نشنیده‌ام. اما زن که سخت خشمگین بود فریاد بر آورد که «حمله به زنان بنحوی قاطع تر از این چگونه ممکن است، و چگونه مهمترین عضو حیاتی بدن‌مارا مجروح توان کرد مگر به محروم کردن شوهران ما از آنچه بسیار عزیزش‌می‌داریم و سر چشمه شادیها ومایه امید فرزند آوردن ماست؟ من به‌غارت رفتن گله ورمه‌خود را بی زمزمه شکایتی تحمل‌نموده‌ام اما این جراحت مهلک و این خسران جبران ناپذیر صبرم را تمام کرده است و فریاد کنان داد خود از زمین و آسمان می‌خواهم». حاضران به خنده فصاحت وی را تحسین کردند و فرانکهای وحشی صفت که رحم و شفقت را در دلشان راهی نبود از نومیدی مضحک اما منطقی وی متأثرگردیدند و به آزاد شدن اسیران ، زن نیز مال مشروع خود را باز یافت . هنگامی که وی پیروزمندانه به قلعه بازگشت رسولی براو سبقت گرفت تا به اعتبار فرمان تئوبولد از وی بپرسد که اگر شوهرش را باردیگر در جنگ به اسیری بگیرند او راچگونه قصاص کنند؟ زن بی‌تأمل جواب داد «اگر به چنین گناهی‌و نکبتی گرفتار آیدوی را چشم هست و بینی و دست و پای و اینها همه ملک خاص اوست و شاید که از دست دادن آنها به غرامت‌در خور تقصیر او باشد. ولیکن خداوندگار من‌عنایت

فرماید و از آن چیزی[1] درگذرد که کنیز ناچیز او به جرأت مدعی مالکیت خاص و مشروع آن است!»

ظهور نورمانها

استقرار نورمانها در مملکت ناپل وسیسیل واقعه‌ای است که مبدائی‌شیرین و خیال‌انگیز دارد و نتایجی بسیار مهم برای ایتالیا و امپراطوری شرقی. متصرفات از هم گسسته یونانیان و لمباردها و اعراب در معرض حمله هرمهاجمی قرار داشت وراهزنان دریائی اسکاندیناوی که روحی خطرجوی داشتند به هردریائی و هر سرزمینی حمله‌ور میشدند. نورمانهای فرانسه پس‌از آن که دیر زمانی به مراد دل به قتل و غارت پرداختند سرزمینی وسیع و زیبا را اشغال و نامگذاری کردندوخدایان خود را انکار نمودند و بخدای مسیحیان ایمان آوردند ودوکهای نورماندی‌خویشتن را تابع و خادم جانشینان شارلمان و کاپت[2] دانستند. نورمانها که از کوههای پر برف نروژ آمده بودند وحشی صفت و درنده خوی بودند ولیکن اقامت درسرزمینی گرمترخوی ایشان را مهذب نمود و فسادی در آن راه نیافت. همراهان‌رولو[3] کم کم با مردم بومی آمیختند و زبان راه و رسم ملت فرانسه و دلاوری و صفات پهلوانی ایشان را فراگرفتند و در عصری چون قرن نهم که عصر پهلوانی بود نورمانها سزاوار نخل پیروزی ودعوی مآثر افتخار آمیز شدند، واز خرافات مرسوم آن ایام زودتر از هر چیز بزیارت دل بستند و با شوق به دیدار رم و ایتالیا و فلسطین شتافتند و این عبادتی بود که تن و جان را به تمرین نشاط و نیرومی‌بخشید و خطر مشوق ایشان در تحمل رنج سفرهای پرحادثه بود و پاداش سفرها بدیع بودن آنها، و امید نیل به مطامع و اعتقاد بی‌شک، وریب و اعجاب و تحسین منظر جهان را در چشمشان خوش می‌آراست. زوارنورمانی برای دفاع از جان یکدیگر با هم می‌پیوستند

---

۱ - این کلمات از لیوت پرانداست، و اگر نقل این‌داستان را برخلاف موازین اخلاقی انگارند باید بگویم که مشکل است بازنگفتن‌قصه‌ای با رعایت احتیاط که اسقفی چون لیوت پراند آن را بی‌هیچ وسواسی با ذکر نام عضوی خاص نگاشته است. ۲ - Capet از ۹۸۷ تا ۹۹٦ پادشاه فرانسه بود. ۳ - Rollo رئیس راهزنان دریائی نروژی که نخستین دوك نورماندی شد.

وراهزنان آلپ که به مشاهدهٔ جامهٔ زیارت اغوا شده بودند غالباً به شمشیر زائری جنگاور به عقوبت جسارت خود گرفتار می‌آمدند. در یکی از سفرهای زائرانه به غاری در جبل گارگانوس در آپ‌یولیا که به ظهور شبح میکائیل متبرك شده بود غریبی در لباس یونانی با ایشان سخن گفت و بزودی معلوم نمود که او مردیست متمرد و فراری و دشمن سرسخت امپراطوری یونان. نام وی میلو[1] و او خود از نجباء شهر باری بود که پس ازقیامی به‌نامرادی انجامیده مجبور شد یارانی تازه وانتقامجوی بیابد و داد وطن خود بستاند. پدیدار شدن زائران جسور وی را دوباره امیدوار کردو نورمانها به جد تمام از او خواستند که به ایشان اعتماد کند و شکایات‌مرد وطن دوست را شنیدند و بیش از شکوه‌ها به وعده‌های او گوش فرادادندو اطمینان به وجود ثروت و مال حقانیت مدعای وی را ثابت نمود و سرزمین باروری که به‌ظلم ستمگران زن صفت گرفتار آمده بود دراندیشه ایشان میراث دلاوران به شمار می‌رفت. بازگشت زائران به نورماندی بارقه شوق کوشش را در مردم برافروخت وگروهی اندك از مردان بی‌باك به دلخواه خود برای نجات آپ‌یولیا با هم پیوستند و از راههای مختلف متنکروار در جامهٔ زائران از جبال آلپ گذشتند، اما در نزدیکی رم رئیس شهر باری ایشان را درود وتحیت گفت و در میان جماعت آن کسان را که فقیرتر بودند اسب و سلاح داد و همه را فوراً بمیدان جنگ فرستاد. در نخستین پیکار دلاوری ایشان موجب غلبه برخصم گردید، اما در نبرد دوم فزونی سربازان یونانی و ماشینهای جنگی ایشان زائران را سخت مغلوب کرد و ایشان با خشم بسیاربی‌آن که به دشمن پشت کنند عقب‌نشستند ومیلوی برگشته بخت چون ملتمسی داد-خواه در دربار آلمان زیست و هم در آنجا بود که عمروی به آخر رسید، و پیروان نورمانی او که دیگر به مرزوبوم ارض موعود خود راهی نداشتند آوارهٔ وادیها و کوهستانهای ایتالیا شدند و معاش روزانه خود را با شمشیرزنی بدست آوردند و امیران کاپوآوبنی‌ون‌توم و سالرنوونا‌پل در نزاعهای داخلی هر یک به نوبت از شمشیر سهمگین اینان مدد می‌جستند ، و تفوق روح دلاوری و انضباط نورمانها

۱ - Melo.

پیروزی را نصیب کسی میکرد که ایشان به یاریش برمی‌خاستند و نورمانها باسیاست احتیاط آمیز خود مراقب توازن قدرت بودند از ترس آن که برتری یکی از دول متخاصم از اهمیت معاونت ایشان بکاهد و از خدماتشان سود کمتر حاصل آید. نخستین مأمن ایشان اردوگاهی مستحکم در عمیق‌ترین قسمتی از مردابهای کامپانیا بود. اما دوك ناپل بزودی از منبع سخای خود مقری وسیعتر را علی‌الدوام وقف بر ایشان کرد و در هشت میلی کاخی که منزلگاه او بود شهرآورسا[۱] را با حصنی مستحکم برای سکونت نورمانها ساختند تا سنگری باشد در برابر کاپوآ، و ساکنان جدید این شهر از غله و میوه و از مرغزارهای خرم وبیشه زارهای این سرزمین حاصلخیز که اکنون ملك و مال ایشان بود بهره‌مند میشدند. خبرتوفیق ایشان هر سال جمعی عظیم از زائران و مردان جنگی را به آورسا می کشید، و نیازمندان را فشار تنگدستی و توانگران را هیجان امید عازم مینمود، و مردان شجاع و فعال نورماندی که از تن آسانی متنفر و طالب شهرت بودند رهسپار آن دیار می‌شدند، و متمردان محروم از حمایت قانون از نقاط مختلف به‌آورساروی می‌آوردند و در ذیل لوای استقلال آن پناهگاهی میبافتند و تأیید و تشویق میشدند چندان که آورسا مأمن همه گریختگانی گردید که از عدالت یابیدادگری امیران خود مفری جسته بودند و آموختن راه و رسم زندگی و زبان مردم گال این بیگانگان به هم پیوسته را بزودی با گالیان ممزوج کرد. نخستین رهبر نورمانها کنت‌رینولف[۲] بود و هنگام پیدایش هرجماعتی برتری مرتبت پاداش وگواه فزونی لیاقت‌است.

از روزی که اعراب سیسیل را به تصرف آوردند امپراطوران یونانی‌آرزومند باز پس گرفتن این جزیرهٔ ارزنده بودند ولیکن دریا و بعدمسافت پیوسته‌با کوششهای شاق ایشان مخالفت نموده بود. پس از اندك درخشش پیروزی، سلاحهای گران قیمت یونانیان صفحات جدیدی در شرح ننگ و مصیبت بر تاریخ وقایع امپراطوری بیزانس افزود. بیست هزار تن از بهترین سربازان ایشان در یک حمله سریع کشته

۱- Aversa　　۲- Count Rainulf

شدند و مسلمانان پیروزمند سیاست ملتی را استهزاء نمودند که نه فقط مراقبت زنان بلکه کار فرمانروائی بر مردان‌را نیز بدست خواجه سرایان می‌سپرد. پس ازسلطنت دویست ساله کار اعراب بر اثر نزاع و نفاق خراب شد و امیر سیسیل اعتبار قدرت پادشاه تونس‌را منکر آمد اما مردم به ضد امیر خود قیام و رؤساء شهرها خودبلادرا غصب کردند، و هر متمرد دون مرتبتی در قلعه یادهکده خود علم استقلال برافراشت و از میان دو برادر با هم دشمن آن که ضعیف‌تر بود به التماس از مسیحیان تمنای دوستی کرد. در هر کاری که با خطر ملازم بود نورمانها آمادهٔ خدمت و سودمند بودند و آردوون[1] عامل و مترجم یونانیان پانصد سوار جنگاور را تحت لوای مانیاسیز[2] حاکم لمباردی بخدمت گرفت. اما پیش از ورود اینان میان دو برادر آشتی افتاد و افریقا و سیسیل دوباره با هم پیوستند و جزیره راتا کنار دریا به نیروی جنگی حراست نمودند. نورمانها طلایه‌دارلشکر شدند و اعراب مسینا[3] که هنوز نیروی دلاوری دشمن تازه را نیازموده بودند اکنون زخم‌شمشیر وی را احساس کردند. در نبرد دوم امیر سیرا کوز[4] را ازاسب به زیرافکندند و ویلیام اوت‌ویلی[5] به زور بازوی آهنین بدن او را سوراخ کرد چنان که نوك نیزه از آن‌سوی بیرون آمد. در پیکار سوم یاران جسور وی لشکر شصت هزار نفری عرب را منهزم کردند و یونانیان را کاری نماند جز زحمت تعقیب ایشان، و این فتحی عظیم بود که قلم مورخ و سنان نورمانها را به یک اندازه از ثواب آن سهمی هست. این راست است که نورمانها در پیشرفت کار مانیاسیز که سیزده شهر و قسمت اعظم جزیرهٔ سیسیل را مسخرو فرمانبردار امپراطور کرد اساساً او را یاری نمودند، ولیکن شهرت جنگی این مرد به ننگ ستمگری و حق ناشناسی ملوث گردید زیرا که در تقسیم غنائم جنگ، وی حقوق یاوران خویشتن‌را فراموش کرد و آز وغرور ایشان از تحمل این معامله زیان بخش عاجز بود و بوسیله مترجم شکایت کردند، اما به شکایت ایشان توجهی ننمودند و مترجم را تازیانه زدند. و به این طریق درد

۱ - Arduin ۲ - Maniaces ۳ - یا مسینه. ۴ - Syracuse ۵ - Hauteville

کشیدن سهم مترجم گردید و خشم و اهانت قسمت آن کسانی که وی افکار و عواطف ایشان را ترجمان شده بود. با این همه نورمانها بخدعه تظاهر نمودند تا دزدانه یا بمدد کوشش مأمون از خطر از دریا گذشتند وبه ایتالیا رسیدند. برادران آورسائی ایشان خشمگین شدند و همدردی نمودند و به آپ یولیا حمله بردند تا غرامت بگیرند. متجاوز از بیست سال بعد از مهاجرت نخستین ، نورمانهابالشکری که بیش از هفتصد سوار و پانصد پیاده نبود به میدان کارزار روی آوردندو پس از فراخواندن افواج بیزانسی ازجنگ سیسیل شمار ایشان را افزونتر و بالغ بر شصت هزار نفر نیز گفته اند ، و پیک لشکر به ایشان پیشنهاد کرد که از میان جنگ یا هزیمت یکی را برگزینند . نورمانها به اتفاق رأی بانگ بر آوردند که می جنگیم، و یکی از نیرومندترین جنگاوران نورمانی بضرب یک مشت اسب پیک یونانی را بخاک در افکند و آنگاه او را سوار بر اسب دیگری مرخص کرد و اهانتی را که بوی نموده بودند از افواج امپراطور پوشیده داشتند ولیکن در دو نبرد پیاپی نورمانها قدرت دلاوری معاندان خود را به سخت ترین وضعی دریافتند . آسیائیان[1] در دشتزارهای کانه از پیش حادثه جویان فرانسوی گریختند و دوک لمباردی اسیر شد و مردم آپ یولیا به حکومت فرمانروائی دیگر رضا دادند و فقط باری واوترانتو[2]وبروندوزیوم[3] وتارنتوم از کشتی طوفان زده طالع نحس یونان جان بدر بردند و تاریخ استقرار قدرت نورمانها را از این عهد تعیین توان کرد ؛ قدرتی که بزودی بر کلنی نوبنیاد آورسا فائق آمد. دوازده کنت به انتخاب مردم برگزیده شدند و ملاك انتخاب سن و اصالت نسب ولیاقت برگزیده شدگان بود ، و خراجهای ناحیه خاص هر یک از کنتها برای مصارف و مخارج وی اختصاص یافت و هر کنتی قلعه ای مستحکم در مرکز سرزمین خود برپا کرد تا براتباع و رعایای خود فرمان براند. در مرکز این ایالت جایگاهی را برای سکونت کنتها معین کردند که درواقع حصن حصین و پایتخت جمهوری جدید شد و محله ای و خانه ای بهریک از اینان تعلق گرفت و این گروه در واقع سنای نظامی و حاکم بر امور مهم ملی بود . در میان این

۱ - متصرفات آسیائی امپراطوری بیزانس. ۲ - Otranto ۳ - Brundusium

بزرگان برترین ایشان رئیس و سپهسالار و ملقب به کنت آپ‌پولیا گردید و این منزلت شریف را به ویلیام آهنین بازو مفوض کردند که در اصطلاح آن ایام هنگام پیکار ملقب به شیربود و جامعه او را مردی مهربان و بردبار می‌دانست و درانجمن های مشورتی فرشته‌اش میخواند. مورخی‌مالاترا[۱] نام که‌معاصر آن ایام ونویسنده تاریخ ملی این قوم بود راه ورسم هموطنان خویشتن را به انصاف وصف‌میکند و میگوید که «نورمانها مردمی انتقام‌جوی وحیله گرند وطلاقت بیان وخدعه وریا از صفات موروثی ایشان‌است وبرای تملق گفتن کمرخم میکنند وخویشتن‌را خوارمینمایند و اگر لجام قانون ایشان‌را مانع نیاید به فرمان شهوت وطبیعت چندان که بخواهند در فسق و فجور افراط میکنند وپادشاهان ایشان دوست دارند که جودوسخای‌خلق را بستایند ، و مردم اعتدال را رعایت میکنند یا درستتر بگویم حرص بیرون از اندازه را با اسراف وتبذیر در هم می‌آمیزند ، و عطش اشتیاق ایشان درکسب مال و قدرت باعث میشود که درآنچه دارند به دیدهٔ تحقیر بنگرند و آنچه را آرزومیکنند امیدوار به یافتنش باشند و اسلحه و اسبان والبسه فاخر و ممارست در صید،و شکار با باز نورمانها را مسرت می‌بخشد، اما به هنگام ضرورت ایشان باصبری باورنکردنی شدائد هرگونه آب و هوای ناملایم و رنج زندگی سربازی را تحمل میتوانندبکنند.

نورمانهای آپ‌پولیا در مرز دو امپراطوری مقر داشتند و به اقتضای سیاست وقت از سلطان آلمان و زمانی از سلطان قسطنطنیه رسماً زمین و ملک به عطیه میگرفتند و لیکن حق ثابت و مسلم این حادثه جویان همانا حقی بود که از راه کشورگشائی بدست آورده بودند. نورمانها نه کسی را دوست میداشتند و نه به کسی اعتماد مینمودند و دیگران نیز نه دوستشان می‌داشتند و نه به ایشان اعتماد میکردند و پادشاهان در ایشان به دیدهٔ حقارت و بیمناکی مینگریستند و خوف‌مردم بومی آمیخته به نفرت و خصومت بود. هرآن چیزی که مطلوب طبع هوسناك است از قبیل اسب و زن و باغ وبوستان این بیگانگان حریص را اغوا و خشنود میکرد و تفاوت آزمندی رؤساء ایشان فقط درآراستن آن بصفاتی بظاهر نیکوچون بلند-

۱ - Malaterra

همتی و نامجوئی بود . دوازده کنت گاهگاهی در بیدادگری همداستان میشدند اما بر سر آنچه از مردم به غارت برده بودند میانشان خلاف و نزاع می‌افتاد . فضائل ویلیام با او در خاك گور مدفون گردید و برادرو جانشین وی یعنی دروگو[۱] رااهلیت بیشتر در رهبری اقران خود درجنگاوری‌بود نه بازداشتن ایشان ازتعدی وخشونت. در سلطنت کنستانتین مونوماکوس[۲] ، سلطان بیزانس نه از سر خیراندیشی بل به فرمان تدبیر بر آن شد که ایتالیا را از این شخص موذی که زیانش بیش از خیل بیگانگان بی تمدن بود برهاند و آرژیروس[۳] فرزند میلورا برای این کار منصب دادند با القاب بسیار عالی‌و تفویض اختیارات وافر. شاید یاد پدرش آرژیروس را به‌نزد نورمانها مقبول مینمود و پیش از این نیز او برای فرونشاندن قیام مانیاسیزو انتقام گرفتن ازکسانی‌که به نورمانها و عموم مردم ستم نموده بودند نورمانها را به خواست ایشان به پیکارگماشته بود. مقصد کنستانتین انتقال این گروه از ولایات ایتالیا به میدان کارزار وجنگیدن با ایرانیان بود و فرزند میلو زر و مصنوعات یونان را بمنزله نخستین نمونه ثمرات جودوسخای امپراطور در میانشان توزیع کرد .ولیکن روح دلاوری و فهم و شعور فاتحان آپ‌یولیا تدابیر نیرنگ‌آمیز وی را خنثی نمود و ایشان تحفه‌ها یا لااقل پیشنهاده‌های فرزند میلورارد کردند و به اتفاق رأی گفتند که نه مایملك خویشتن را ترك خواهیم کرد و نه امید بعید المنال کامیابی و پیشرفت در آسیا را. پس از آن‌که انواع تدابیر برای راضی کردن ایشان همه بی‌نتیجه ماند آرژیروس بر آن شد که ایشان را مجبور یاهلاك کند و از دول‌نیرومند لاتینی به ضد دشمن همگانی یاری خواست ، و پاپ و امپراطوران مشرق پیمان اتحاد عدوانی بستند . در این هنگام لیوی نهم که مردی پارسا و ساده دل بود بر کرسی فرمانروائی پطرس مقدس نشسته بود و اوخوئی خویشتن فریبو دنیا فریب داشت تابدان حد که اقداماتی بسیار نامتناسب با عرف مذهبی را تقوی و دینداری میشمرد و طبع با شفقت او از شکایات و شاید بهتان گوئیهای مردمی‌زیان برده و ستم کشیده متأثر میگردید. نورمانهای بی‌تقوای ناپرهیزکار پرداخت عشریه

---

۱ - Drogo ۲ - Monomachus ۳ - Argyrus

کلیسا را مانع آمده بودند و چون گوش این غارتگران که به هتک حرمت دین میپرداختند سخن ملامت آمیز رهبر دین را نمی‌شنید پس پادشاه مجازبود که شمشیر از نیام برکشد و مشروعاً با ایشان بجنگد، و چون لیو شریف‌زاده ای آلمانی بود و نسب از پادشاهان داشت لذا معتمد هانری[1] سوم بود و وصول به دربار وی برای او سهل و بی‌مانع بود. لیوکه درنگاهداشت جانب مذهب غیرت بیحد داشت در جستجوی متحدان و سلاحهای جنگی از آپ‌یولیا به ساکسونی وازالب به تیبررفت در اثناء این تجهیزات خصمانه آرژیروس با وقوف به‌گناهی که مرتکب میشد به مراد دل درنهان هر نوع سلاحی را بکار برد و جمعی از نورمانها قربانی انتقامجوئی مردم و خصومتهای شخصی شدند و دروگوی دلاور درکلیسائی به قتل رسید. قاتلان را سیاست نمودند و پسر میلورا مغلوب و مجروح از میدان جنگ بیرون کردند تا ننگ خود و خویشتن را نیز در پشت دیوار باری پنهان کند و درانتظار مساعدت دیررس متحدان خود بسر برد.

ولیکن قوای جنگی کنستانتین در این هنگام به جنگ با ترکان مشغول و هانری ضعیف فکر و مردد بود و پاپ در عوض آن‌که با سپاهی ژرمنی از آلپ بگذرد جزگروهی هفتصد نفری ازاسوابیان[2] وچند تنی از لورن‌که داوطلبانه همراه وی شده بودند لشکری با خود نداشت. در سفر دراز او ازمان‌توا[3] به بنی ون‌توم گروهی مختلط از مردم فرومایه ایتالیائی در زیرلوای مقدس پاپ بخدمت سربازی پیوستند وکشیش وراهزن دریک خیمه خفتند وسنان وصلیب درپیشاپیش این‌جمع درکنار هم قرارگرفتند و قدیس پیکارجوی درس لشکرکشی و خیمه برافراشتن و جنگیدن راکه در جوانی آموخته بود اکنون تکرارکرد. نورمانهای آپ‌یولیا نتوانستند بیش از سه هزار سوارومشتی پیاده در میدان جمع‌آورند و بومیان فراری آذوقه‌ای راکه باید به نورمانها برسد ضبط میکردند و عقب‌نشینی ایشان را مانع می‌آمدند و روح دلاوری این قوم‌که ترس نمی‌شناخت لحظه‌ای از رعب اوهام

---

۱ - پادشاه آلمان و ایتالیاکه با پاپ‌گرگوری هفتم و نورمانها درافتاد و با لشکری به رم داخل شد و در ۷٤۱ میلادی عقب نشینی‌کرد.
۲ - عشیره‌ای آلمانی در جنوب غربی باوار.
۳ - Mantua

و خرافات هراسان گردید چندان که به‌ورود دشمن پیکارجوی بی‌هیچ ننگی‌وا کراهی در پیش لیو پدر روحانی خود به زانو در افتادند . ولیکن التماس و تمنارا در پاپ اثری نبود و آلمانیهائی که با او بودند چنان کردند که گوئی در خردپیکری معاندان خود به استهزا مینگرند و به نورمانها گفتند که مخیرید که از مرگ یاتبعید یکی را برگزینید ، اما نورمانها را ازگریز ننگ آمد و چون بسیاری از ایشان سه روز تمام طعم غذا نچشیده بودند به اطمینان این که مرگی آسانتر و شرافتمندانه‌تر امکان پذیر است بخشنودی به مردن رضا دادند و آنگاه به فرازکوه سی‌وی‌تلا[۱] بر شدند و از آن سوی به دشت فرود آمدند و به سه لشکر منقسم شده بر سپاه پاپ حمله‌ورگردیدند. ریشارکنت آورسا ازیسار به جمع کثیر ایتالیائیان حمله‌ورگردید و روبر که همان گیزکار معروف است به قلب‌لشکر دشمن تاخت و آن را در هم شکستند و منهزم کردند و در تعقیب ایشان رفتند و ایتالیائیان که بی‌نظم و انضباط می‌جنگیدند بی هیچ شرمی گریختند . اما کنت‌هامفری دلاور فرمانده سواران جناح راست را امتحانی سخت‌تر در پیش بود . در وصف آلمانیان آن روزگارگفته‌اند که ایشان نه اسب‌داری می‌دانستند و نه زوبین افکنی ولیکن پیادگان ایشان صفوفی به هم چسبیده تشکیل میدادند چندان نیرومند که در هم شکستنش ممتنع بود، و نه انسان و نه اسب و نه درع پولادین را در مقابل شمشیر بلند ایشان که بادو دست بکار میبردند تاب‌مقاومت‌نبود . پس ازنبردی‌سخت دسته‌های‌سربازانی که از تعقیب دشمن بازگشته بودند ایشان را محاصره کردند و همه در صفوف خود کشته میشدند خشنود از انتقام گرفتن و محترم در نزد دشمنان خویشتن . فاتحان‌متدین بر پاپ گریزنده پای سبقت گرفتند ودروازه های سی‌وی‌تلا را بستند تا خروج وی را مانع آیند و به‌زمین درافتادند و بر پای او بوسه زدند و به التماس دعای خیر و عفو پیروزی گناه آلوده خود را طلب کردند . سربازان در وجود پاپ که دشمن و اسیر ایشان بود نائب مسیح را معاینه میدیدند و با آن که رفتارشان را میتوان از سیاست رؤساء ایشان پنداشت محتمل است که اعتقادات مذهبی عوام مردم نیز

---

۱ - Civitell

در ایشان تأثیر نموده بوده باشد. در آرامش عزلت پاپ خوش نیت ازگناه ریخته شدن خون مسیحیان که ناچار در حساب وی بشمار میآمد متأسف بود و احساس میکرد که او خود مسبب گناه و رسوائی بوده است ، و چون در جنگ شکست خورده بود لذا بی‌لیاقتی او را درامور رزمی عموماً ملامت مینمودند. با احوالی چنین پاپ به پیشنهاد صلحی که سودمند بود گوش فرا داد و بامتحدان خود پیمان گسست - پیمانی که سابقاً در مواعظ خود آن را کار خدائی خوانده بود - و فتوحات گذشته و آینده نورمانها را تأیید و تصویب نمود. غاصبان آپ‌یولیا و کالابریا هر که بودند اکنون این دو ایالت قسمتی از هبهٔ کنستانتین به دستگاه دین ومیراث پطرس مقدس بود و هبهٔ کنستانتین و قبول آن دعوی پاپ و حادثه جویان‌نورمانی را تأیید مینمود واینان همه عهد کردند که باسلاح جنگ و حربه مذهب یکدگر را حمایت کنند. بعد از این پرداخت خراجی[1] به مبلغ دوازده پنی برای هر قطعه‌زمین[2] مزروعی جزء شرایط موافقت شد و از آن هنگام که متجاوز از هفتصد سال است مملکت ناپل همچنان ملک موروثی دستگاه فرمانروائی پاپ بشمار می‌آید.

فتوحات روبر گیز کار

بعضی گفته‌اند که روبر گیزکار از برزگران نورماندی نسب می‌برده‌وبعضی گفته‌اند که از نسل دوکهای نورماندی بوده است . غرور و نادانی شاهزاده خانمی باعث آمد که گیزکار را برزگر زاده بدانند و جهل و تملق گوئی اتباع ایتالیائی موجب شد که وی را از نسل‌دوکها بشمار آورند. نسب واقعی او را از اوساط نجباء دانسته‌اند زیرا که وی ازطبقهٔوالواسورهای[3] ناحیه‌اسقف‌نشین کوتانس[4] در نورماندی برخاست که قلعه اوت ویل مقر و نماینده شرف مرتبت ایشان بود. پدر وی تنکرد[5] در دربار و در سپاه دوك نورماندی مردی بارز بود و در میان

---

۱ - در انگلیسی quit - rent و آن مال الاجاره‌ای بوده است که رعیتی در دوران فئودالی به مالك میپرداخت تا از خدمت معاف شود. ۲ - plough - land در اصطلاح قرون وسطی مقداری از زمین را میگفتند که هشت گاو نرآن را در یکسال شخم میتوانستند بزنند. ۳ - valvassor یا banneret در اصطلاح فئودالی به‌کسی از اتباع مالکی بزرگ می‌گفتند که پنجاه سرباز در خدمت داشت. ٤ - Coutances
۵ - Tancred

سربازانی که به خدمت وی گماشتند ده شهسوار جنگاور بود . وی دو زن کرد در خورشأن خود که در قدر و منزلت از او کمتر نبودند و او را دوازده پسر آوردند و زن دوم با مهربانی و بی‌غرضی دوازده پسر را در خانه درس‌آموخت و تربیت کرد. ولیکن میراث اندك، اولاد جسور و متعدد وی را کفاف نمی‌داد وچون ایشان زیان و خسران فقر و خلاف و نزاع را در جوار خود در میان همسایگان مشاهده کردند بر آن شدند که میراثی در جنگهای خارجی کسب کنند عالیتر و موجب سربلندی بیشتر. از دوازده پسر فقط دوتن برای گرامیداشت پدر پیر وابقاء خاندان خود در وطن ماندند و ده برادر دیگر چون مرد شدند و از نیروی تن برخورداریکی از پی دیگری قصر و قلعه پدری را ترك کردند و از جبال آلپ گذشتند و به‌اردوگاه نورمانها در آپ‌یولیا پیوستند. برادران مهتر را دلاوری فطری به پیکار برانگیخت و توفیق ایشان مشوق برادران کهتر گردید و سه برادر بزرگتر یعنی ویلیام‌ودروگو و هامفری استحقاق آن یافتند که به مقام ریاست قوم خود نائل آیند و مؤسسین جمهوری جدید شوند. از زن دوم هفت پسر پدید آمده بود که مهتر ایشان«روبر» بود و حتی دشمنان که به‌اکراه وی را مدح گفته‌اند روبر را از موهبت سجایائی بر خوردار دانسته‌اند خاص مردان جنگی و رجال سیاسی. قامت او برتر از بلندترین سربازان سپاه وی بود و اندامهای او نماینده حسن تناسب و نیروی قدرت بود ،و تا وقت انحطاط عمر و ضعف پیری وی به تحمل و بردباری سلامت تن و وقارهیئت خویشتن را همچنان حفظ کرد. رنگ رخسار او سرخ و کتف او فراخ و موی سرو ریش او دراز وزرد کم رنگ و چشمانش چون اخگر تابنده بود، و بانگ او مانند اشیل در میان غوغای جنگ نیز لشکریان را هراسناك و مجبور به فرمانبرداری میکرد . در اعصار کم فرهنگ تر قرون وسطائی شاعران و مورخان صفاتی را که بر شمردیم در خور توجه خود می‌دانستند و مشاهده میکردند که روبر در یک آن با دست راست شمشیر میزند و با دست چپ نیزه پرتاب میکند و در هر دو کار ماهر است، و دیدند که در نبرد سی‌وی‌تلا سه‌نوبت وی‌را از اسب به زیر آوردند و در پایان آن روز بزرگ رأی صادر شد که در میان جنگاوران هر دو سپاه جائزه دلاوری

را وی ربوده است. جاه‌طلبی بی حد و حصر روبر متکی به وقوف او به تفوق‌لیاقتش بود. و چون در پی کسب جاه افتاد هرگز وسواس عدل و انصاف وی را از پیشرفت مانع نیامد و حس رأفت و نوع‌دوستی بندرت متأثرش نمود، و با آن‌که غافل از حسن شهرت نبود انتخاب طریق نهان یا آشکار به نزد وی بسته به مصلحت‌وقت بود. روبر ملقب به گیزکار در حکمت سیاسی استاد بود و این هنر را غالباً به‌اشتباه ریاکاری و دغل بازی می‌دانند چندان‌که شاعر آپ‌پولیائی درمدح روبر می‌گوید که وی در حیله‌گری از اولیس و در فصاحت از سیسرون برتر بود. اما چون روبر به ظاهر مانند مردان جنگی صریح گفتار بود لذا مکرو فصاحت او پوشیده می‌ماند. در اوج نکوطالعی نیزگیزکار بیرون از دسترس همکاران جنگی خود نبودو به ایشان لطف و ادب مینمود و با آن‌که در عقائد تعصب آمیز اتباع تازه یافته خود به تساهل می‌نگریست دوست می‌داشت که در لباس پوشیدن و راه و رسم زندگی پیرو سبک قدیم وطن خود باشد و آن را حفظ کند، و به دست حرص و آزمال می‌گرفت تابه دست‌کرم توزیع کند. فقیرزادگی وی را رسم قناعت آموخته بود اما هنگام گرفتن حتی سود کاسبی دکان‌دار را در خور توجه می‌دانست و اسیران را سنگین دلانه و به تدریج شکنجه می‌نمود تا به‌زور زر و سیم یا زیورهای نهفته ایشان را بیابد. بنا به‌گفته یونانیان هنگامی‌که وی نورماندی را ترك کرد پیروان او پنج سوار و سی پیاده بودند و حتی این گروه اندك بیش از حد وفور بود. ششمین فرزند تنکرد اوت‌ویلی در لباس زائری از آلپ گذشت و نخستین دسته سربازان خویشتن را از میان حادثه جویان ایتالیائی فراهم آورد. برادران و هموطنان او اراضی حاصلخیز آلپ یولیارا میان خود تقسیم‌کرده بودند و ایشان با غیرتی که‌از حرص و آز است هر یك سهم خود را حراست می‌نمودند. وجوان آرزومند جاه ناچار شد که پیشتر براند و سرانجام به‌کوههای کالابریا رسید و در نخستین پیکارهای وی با یونانیان ومردم بومی باز شناختن پهلوان از راهزن در وجود فرزند تنکردآسان نبود. شبیخون زدن به‌قلعه‌ای یا دیری یا به‌دام افکندن شخصی‌ثروتمند یا غارت‌کردن روستاهای مجاور برای بدست آوردن غذای لازم کوششهائی بود

بی‌نام و نشان که استعدادهای فکری و جسمی و نیروی او را به تمرین و ممارست پرورش داد. در نورماندی جمعی به‌میل واراده خود به رایت وی پیوستندوبرزگران کالابریائی تحت فرمان او وچون نورمانها شدند و خود را نورمانی خواندند.

چون قدرت فکری و جسمی روبر و جاه و ثروت وی فزونی گرفت حسددرسینه برادر مهتر او بیدار شد و درنزاعی زود گذر هامفری روبر را بمرگ تهدید نمود و عنان برآزادی اوزد. پس از مرگ هامفری فرزندان خرد سال او را از فرمانروائی ممنوع کردند و جاه طلبی عم و وصی طفلان خردسال باعث تنزل مقام و پیوستن ایشان به جمع مردمی شد بی منصب و برکنار از عمل دیوان. گیزکار را دراین هنگام بر روی سپری مدور قرار داده به منصب برافراشتند و کنت آپ‌یولیا وسپهسالار جمهوری خواندند و درود و تحیت گفتند، و با افزایش قدرت و اعتبار سلطنت، روبر دوباره به فتح کالابریا پرداخت و به زودی آرزومند نیل به مرتبتی شد که وی را سر سروران و برتر از همه اقران می‌کرد. بواسطه غارتگری یا هتک حرمت دین پاپ روبر را از جماعت مسیحیان مطرود نموده بود ولیکن نیکولاس دوم به یاری استدلال آسان دریافت که خلاف و نزاع دوستان را پایانی جز زیان هر دو نیست و نورمانها حامیان وفادار قدرت و اعتبار دستگاه مقدس مذهبند و اعتماد به پیمان امیری نیرومند از اتکاء به اعیان بلهوس به سلامت نزدیکتر است. پس شورائی متشکل از یکصد اسقف در ملفی انجمن کرد و کنت آپ‌یولیا کار مهمی را متوقف نمود تا از شخص پاپ حراست و احکام وی را اجراء کند، و پاپ به سبب حق‌شناسی و تدبیر رأی لقب دوك را به روبر و اخلاف او اعطاء کردو آپ‌یولیاو کالابریا و هرآنچه زمین راکه در ایتالیا و سیسیل‌بود و شمشیر روبر آنها را ازدست یونانیان انشقاقی و اعراب نامؤمن بیرون می‌توانست کند رسماً به او بخشید. تصویب و موافقت پاپ شاید روبر را درکارلشکرکشی محق می‌نمود، ولیکن‌مردمی آزاد و پیروزمند را نمی‌توان بی‌رضای ایشان بر آن داشت که تن به امتثال فرمان امیری جدید در دهند و گیزکار ارتقاء منزلت خویشتن را پوشیده داشت تا جنگی

دیگرکه بواسطه فتح کونسن‌زا[۱] و ریجیو مشهور شد . در ساعت پیروزی روبر افواج خود را فراهم آورد و از نورمانها درخواست که هم آواز شوند و رأی نائب مسیح را تأیید کنند و سربازان هلهله کنان دوك دلاور خود را به شادی درود وتحیت گفتند و کنتها که پیش از این همرتبه او بودند سوگند وفاداری را بر زبان راندند با خشم نهان ولبخنده‌ای که از دل بر نمی‌خاست. پس از این‌مراسم روبر خویشتن را چنین ملقب کرد به « فیض خدا و پطرس مقدس منم دوك آپ‌یولیا وکالبریا و ازاین پس دوك سیسیل نیز. » واستحقاق القابی چنین عالی ونیل به‌آنها حاصل بیست سال رنج و کوشش او بود . پیشرفتی چنین بطیء در فضائی کم‌شاید در خور لیاقت رئیس و روح دلاوری قوم او نباشد ، ولیکن عدد نورمانها قلیل و اسباب و وسائلشان اندك و خدمت سربازیشان داوطلبانه بود و بدان اعتمادی نه . مجلس ملی نورمانها مجمع بارونها بود که بعضی اوقات با رأی آزاد.بامقاصد دلیرانه دوك مخالفت می‌نمودند. دوازده کنتی که به رأی عامهٔ مردم انتخاب شده بودند به ضد او همداستان شدند و پسران هامفری از عم غدار خود دادخواستند و به انتقامجوئی برخاستند . گیزکار به نیروی جهد و تدبیر مقاصد سری ایشان را کشف کرد و شورش ایشان‌را مانع آمد و تقصیرکاران را به مرگ یا تبعید سیاست نمود اما سالهای عمر او و نیروی ملی نیز در این نزاعهای داخلی بیهوده تلف گردید. پس‌ازشکست دشمنان بیگانهٔ روبر، یعنی یونانیان ولومباردیان وتازیان ، لشکریان در هم شکسته ایشان به بلاد معمور و مستحکم ساحلی عقب نشستند و در فنون قلعه سازی و دفاع سرآمد دیگران شدند. نورمانها را عادت بر این بود که درعرصه کارزارسواره بجنگند و کسب توفیق جز به یاری مجاهدت و پایداری درشجاعت امکان‌پذیر نبود زیراکه‌درکار جنگ ناپخته بودند. «سالرنو» بیش از هشت ماه همچنان مقاومت نمود و محاصره «باری» تقریباً چهارسال دوام یافت و در این جنگها دوك نورمانی در هر خطری در صف پیشین و در خستگی تعب از همه کس دیر پای‌تر و بردبار تر بود . هنگام حمله به قلعه سالرنو سنگی عظیم

---
۱ - Consenza

از فراز دیوار قلعه فرو افتاد و یکی از ماشینهای جنگی وی را در هم شکست و قطعه‌ای ازآن سینه اورا مجروح کرد. روبر در برابر دروازه شهر باری درکلبه‌ای بسیار محقرکه از شاخه های خشک درختان تعبیه کرده و سقف آن را با برگ و کاه پوشانده بودند منزل کرد و این کلبه در موضعی بسیار خطرناك قرار داشت زیرا که از هر سو در معرض شدائد سرمای زمستان و سنان دشمن قرار داشت.

متصرفات ایتالیائی روبر درست در درون مرزکشور ناپل امروزین بود و کشورهائی که به نیروی جنگی وی با هم پیوستند با وجود تحولات هفتصدساله اخیر از هم نگسسته‌اند. امپراطوری آلمان متشکل شده است از متصرفات یونانی کالابریا و آپ‌یولیا و امارت لومباردی و سالرنو و جمهوری آمالفی و ولایاتی در قلب امپراطوری و دور از دریا که در قدیم تابع دوك‌نشین عظیم بنی‌ون توم بودند. فقط سه ناحیه از قوانین نامدون مربوط به تابعیت معاف بودند؛ یکی علی‌الدوام و دو دیگر تا اواسط قرن بعد. شهر بنی‌ون تو و اراضی پیرامون آن را امپراطور آلمانی به منزله تحفه به پاپ داده و بعضی از اراضی را در عوض زمینهای دیگری به وی منتقل کرده بود و با آن که بعضی اوقات به‌این اراضی مقدس حمله می کردسرانجام نام پطرس مقدس نیروئی مؤثرتر از شمشیر نورمانها گردید. نخستین متصرفه ایشان یعنی آورسا کاپووا را مقهورکرد و به تصرف آورد و شاهزادگان کاپوآئی چندان بیچاره شدند که برای لقمهٔ‌نانی در پیش کاخ پدران خود به گدائی رفتند. دوکهای ناپل (ناپل درآن هنگام‌پایتخت بود) آزادی‌عمومی‌را باوجودنزدیکی به‌امپراطوری بیزانس حفظ کردند. در میان چیزهائی که گیزکار تازه حاصل آورده بود دانش سالرنو و تجارت آمالفی بود که‌شاید لحظه‌ای توجه خواننده کنجکاو را مشغول بدارد: الف. در میان مؤسسات دانش آموزنده وجود مدرسه حقوق خود دلالت بر این می کند که قانون و حق مالکیت قبلا مستقر شده است، و شاید پس از آن که نور و خرد و ایمان دلهای همگان را روشن کند تدریس علوم الهی منسوخ گردد. ولیکن دانا و نادان هر دو باید هنگام بیماری از علم مدد بجویند، واگر

بیماریهای ما اکنون بواسطه اسباب عیش و رفاه شدیدتر شده است در ایامی که جامعه بشری را تمدن کمتر بود زحمت و زیان ضرب و جرح[1] بیشتر روی می‌نمود. اعراب متصرفات اسلامی افریقا و اسپانیا وسیسیل به ذخائر دانش طبی یونانیان پی‌بردند و در مراوده صلح و جنگ شرارهٔ دانش در سالرنو افروخته شد: شهری بنام که مردانش امین و زنانش جمیل بودند وعلم تازه آموخته را عزیز می‌دانستند. نخستین مدرسه‌ای که در دوران ظلمت جهل اروپائی به وجود آمد مختص فن شفابخش طب بود، و ضمیر راهبان و کشیشان نیز با این حرفه سودمند سودآور موافق شد و جمعی کثیر از بیماران والا مقام از اقالیم بسیار دور طبیبان سالرنورا به نزد خود می‌خواندند یا خود به ملاقات ایشان می‌رفتند، و فاتحان نورمانی‌حامی پزشکان بودند و با آن که خود فنون جنگاوری می‌آموختند قدر و فضیلت فیلسوفان را نیز در می‌یافتند. پس از سفری‌سی‌ونه ساله، مسیحی مردی افریقائی و کنستانتین نام که زبان و علوم تازیان را فرا گرفته و در آنها استاد شده بود از بغداد بازگشت و سالرنو از طبابت و تدریس و تألیفات این شاگرد ابن سینا شهری مهمتر وارزنده‌تر گردید. مدرسه طب سالرنو قرنهاست، که در بطن دانشگاه سالرنو به خواب فرورفته است ولیکن تعالیم آن مجموعاً در سلسله‌ای از امثال خلاصه شده و در مجلدی از اشعار مقفای لاتینی قرن دوازدهم با هم پیوسته است. ب. در هفت میلی مغرب سالرنو و سی میلی جنوب ناپل شهر گمنام آمالفی نمایشگر قدرت کار و کوشش و پاداشهای آن بود. اما زمین بارورش کم وسعت و درعوض دریا نزدیک و کشتی‌رانی در آن آزاد بود و ساکنان آمالفی کار وارد کردن کالا های مصنوع مشرق‌زمین را که اروپائیان به آنها محتاج بودند خود بر عهده گرفتند و این معامله سودمند منشأ ثروت و استقلال ایشان شد. حکومت آمالفی مقبول عام بود و یکی از دوکها امور آن را تحت سیادت فائقه امپراطور اداره‌میکرد. شمار ساکنان آمالفی دردرون حصار شهر پنجاه هزار تن و مقدار طلا و نقره و اشیاء گرانبهائی که از اسباب رفاه عیش است در آمالفی وافرتر از هر جای دیگر بود. گروه کثیر ملاحانی که در این

۱ ـ زبان ضرب و جرح در ایام ما بیشتر از هر دوران دیگری در تاریخ بشر است، گیبون در دورانی آسوده‌تر می‌زیسته. (مترجم)

شهر جمع می‌آمدند در علم کشتی‌رانی ممتاز و در حرفهٔ خود استاد بودندو کشف قطب‌نما که دنیا را در دسترس ابناء بشر قرار داد ناشی از قدرت ابداع و ابتکار ایشان است . مردم آمالفی درکار تجارت چندان پیش‌رفتند که سواحل افریقا و عربستان و هندوستان یا لااقل کالاهای این مناطق در دسترس ایشان قرارگرفت و جماعاتی از این مردم که در قسطنطنیه و انتاکیه و اورشلیم و اسکندریه مستقر گشتند از امتیازات کلنیهای مستقل بر خوردار شدند . اما سر انجام آمالفی پس از سیصد سال رونق اقتصادی مغلوب نیروی جنگی نورمانها گردید ، و حسد پیزا را به غارت این شهر برانگیخت و زندگی یک هزار ماهیگیر فقیری که ساکن این شهرند هنوز از برکت وجود ویرانه قورخانه و کلیسای اعظم و نیز قصور شاهانه‌بازرگانان دولتمند وقاری دارد .

خرد سالی روجر دوازدهمین و آخرین فرزند تنکرد و سالخوردگی پدرش باعث آمد که وی ناچار مدتی مدید همچنان در نورماندی بماند و هنگامی که او را به اردوگاه آپ‌یولیا فراخواندند وی به خشنودی تمام از برادر بزرگتر خود فرمان برد و اول مستوجب تقدیر و آنگاه محسود اوگردید . این دو در شجاعت و جاه‌طلبی یکسان بودند اما جوانی وجلوه جمال و لطف رفتار روجر دل مردم وسربازان را که محبتشان فارغ از شائبه بود به او مشغول داشت. وظیفه‌ای که به‌روجروچهل سربازش می‌رسید چندان کم بود که وی ناچار شد ازکشورگشائی بگذرد و تن به ذلت راهزنی و آنگاه به ننگ‌دزدی از خانه‌ها در دهد ، و مفهوم مالکیت چندان مبهم و نادقیق بود که نگارنده وقایع زندگی روبر به فرمان خاص او وی را متهم میکند به دزدیدن اسبان از اسطبلی در ملفی. اما روح دلاوری او از ورای فقرونتگ آشکارگردید و پس از اشتغال به این گونه حرفه‌های ننگین روجر راکاربدانجا رسید که به فخر و ثواب جهاد نائل آمد و حملهٔ او به سیسیل مؤید به تدبیر و تعصب مذهبی برادرش گیزکار بود. پس از عقب‌نشینی یونانیان ، بت‌پرستان (نکوهشی است جسارت‌آمیز در حق مردم کاتولیکی مذهب) آنچه را از دست داده بودند باز

پس گرفتند ، اما نجات جزیره سیسیل سرانجام به دست گروهی قلیل از مردان حادثه جوی صورت پذیرفت و کوشش نیروی جنگی امپراطوری‌شرقی همه جابیهوده بود. در نبرد اول روجر در کشتی بی دفاعی متهورانه با خطرهای حقیقی وافسانه‌ای صخره سیلا[۱] و گرداب کاریب دیس رویاروی شد و با شصت مرد جنگی برساحلی که در دست دشمن بود فرود آمد و اعراب را تا دروازه مسینا عقب‌راند و باغنائم جنگی که ازنواحی مجاور به دست آورده بود به سلامت بازگشت. هنگامی که وی در قلعه‌ترانی[۲] بسر می‌برد شجاعت و پایداری صابرانه او در وقت مجاهدت بارز و آشکار بود. در ایام پیری روجر با مسرت نقل میکرد : که چگونه بر اثر محاصره او وزنش را کار بجائی رسید که یک رداء بیش نداشتند و نوبتی زن آن را برتن میکرد و نوبت دیگر شوهر : که در یکی از حملات اسبش کشته شد و تازیان وی را کشان کشان بردند اما او به یاری شمشیر کار آمد خود نجات یافت و زین اسب را بر پشت نهاده عقب نشینی کرد تا حقیرترین نشانی از پیروزی در دست کفارنماند. در محاصره ترانی سیصد سرباز نورمانی در برابر قوای جنگی جزیره پایداری نمودند و حملات ایشان را دفع کردند. در میدان جنگ سرامیو پنجاه هزار سوار و پیاده‌را با یکصدوسی وشش سرباز مسیحی منهزم کردند سواء سنت جورج که بر پشت اسب در صف مقدم می‌جنگید. رایتهای گرفته شده و چهار شتر را برای جانشین پطرس مقدس نگاه داشتند ، و اگر غنائم به دست آمده از بیگانگان بی‌فرهنگ را در «کاپی‌تول» در معرض تماشا قرارداده بودنددرواتیکان ممکن نبود که یادپیروزیهای جنگهای پونیکی را زنده کنند. این گروه قلیل نورمانها به احتمال بسیار فقط شامل شهسواران ایشان یعنی جنگاوران شریف منزلتی بوده است که هر یک را پنج یا شش سرباز در میدان جنگ ملازم بودند. معذلک اگر خوانندهٔ عاقل به این‌محاسبه استناد نماید و حق شجاعت و نام‌آوری و فزونی قدرت جنگی نورمانها را نیز منصفانه اداکند هزیمت هزاران هزار تن از دشمنان ایشان را ناچار باید معجزه بداند یا افسانه بخواند. اعراب سیسیل از هموطنان نیرومند افریقائی غالباً مددمی گرفتند

۱ - این صخره وگرداب در دو طرف تنگه مسینا قرار دارند.

۲ - Trani

و در محاصره پالرمو کشتیهای بادی پیزا سواران نورمانی را یاوری کردند و در وقت جنگ حسد دو برادر بدل شد به رقابتی عالی و جوانمردانه . پس از جنگی که سی سال دوام یافت روجر با لقب کنت بزرگ فرمانروائی بزرگترین و ثمربخش‌ترین جزیره مدیترانه را حاصل آورد ، و حکومتش نماینده آزادمردی و روشنفکری اوست در حدی برتر از سن و سال او و دانش و تربیتی که آموخته بود. در حکومت وی مسلمانان همچنان از مزایای آزادی مذهب و مالکیت برخوردار بودند. طبیبی فیلسوف از قوم محمد (ص) که از مردم مزاره بود خطبه‌ای درمدح فاتح خواند ، و او را به دربار روجر دعوت و کتاب جغرافیای هفت اقلیمش را به لاتینی ترجمه کردند و روجر پس از آن که ترجمه را به دقت خواند نوشته مرد عرب را بهتر از آثار بطلمیوس یونانی دانست. از بومیان مسیحی آنان که درجزیره باقی مانده بودند باعث پیشرفت کار نورمانها شدند و پاداش ایشان پیروزی صلیب بود. جزیره‌دگر باره در حوزه حکومت پاپ رومی قرارگرفت و اسقفان دیگری‌را در بلادعمده مستقر گردانیدند و املاك فراوان وقف کلیساها و صومعه‌ها کردند و روحانیون راضی و خشنود شدند. اما این قهرمان مذهب کاتولیك اختیارات بزرگ عامل دیوان را خود بر عهده گرفت و در عوض آن که حق‌اعطاء مناصب روحانی و مزایای مربوط به آن را به پاپ واگذارکرد حقوق شرعی پاپ و منافع حاصل از آنها را نیز با زبردستی به‌سود خود بکارگرفت و تفوق مقام سلطنت را به‌وسیله فرمانی عجیب صادر از مقام پاپ تحکیم کرد و به موجب همین فرمان عجیب بود که سلطه روجربیشتر شد و ملوك سیسیل را نمایندگان دائم و موروثی مقرمقدس پاپ اعلان کردند .

برای روبرگیزکار فتح سیسیل فخر وعزت بیش از منفعت ببار آورد. آپ‌یولیا و کالابریا مطامح وی را کفایت نمیکرد و او بر آن شد که نخستین فرصت را برای لشکرکشی به امپراطوری روم شرقی مغتنم شمارد یا خود فرصتی به‌وجود آورد و آن امپراطوری را مقهور و مطیع گرداند . روبر زن اول خود را که شریك زندگی او در وقت ذلت بوده بود به بهانه قرابت نسب طلاق داده بود وبوهی موند[1]

۱- Bohemond

فرزند این زن را سرنوشت تقلید از پدر نامدار خود بود نه‌جانشینی وی. دومین زن گیز کار دختری از سلسله ملوك سالرنو بود و لمباردیان جانشینی وراثی روجرفرزند این دو را پذیرفتند؛ و پنج دختر ایشان هر یک را به مردی ازخاندانی شریف به زنی دادند ویکی ازاینان را در خرد سالی نامزد کنستانتین کردند که جوانی خوبروی و فرزند و جانشین میکائیل امپراطور بود. ولیکن تخت سلطنت قسطنطنیه بر اثر انقلابی متزلزل گردید و اعضاء خاندان سلطنتی دوکاس درکاخ پادشاهی یا درصومعه محبوس شدند و روبر از ذلت دختر وطرد متحد خود از ایتالیااندوهگین و خشمناك گردید. مردی یونانی که خویشتن را پدر کنستانتین می‌نامید دراندك وقتی درسالرنو پدیدار شد و داستان حوادث سقوط و فرار خود را نقل کرد و دوك سالرنو مدعای دوست برگشته بخت خویشتن را تأیید کرد و او را به‌نشانهای عز و شأن و عناوین منزلت شاهنشهی آراست. هنگامی که موکب میکائیل امپراطور از آپ‌ولیا و کالابریا می‌گذشت مردم‌اشک ریزان و فریادکنان او را درود وآفرین گفتند و پاپ گریگوری هفتم اسقفان را پند داد که جماعات مسیحی را متذکر شوید که بازگشت میکائیل به مقام پادشاهی امریست مقدس و مردم کاتولیکی را نصیحت فرمود که در این راه بجنگند. پاپ غالباً با روبرچون دوستی از هردری سخن میگفت و شجاعت نورمانها و خزائن مشرق مؤید وعدهای این به آن و آن‌به این بود. اما چنان که یونانیان و لاتینیان همه اقرار آورده‌اند این میکائیل‌امپراطور بازیگری محتال و راهبی از دیر گریخته بود یا خادمی که زمانی درکاخ پادشاهی خدمتگزاری نموده و طرح این خدعه راگیز کار زیرك مکار در انداخته و مطمئن بود که مدعی تاج و تخت سلطنت پس از آن که لشکرکشی وی را کاری پسندیده جلوه‌گر سازد به یک اشاره گیز کار جهانگشای به‌گمنامی پیشین بازگردد. اما پیروزی تنها حجتی بود که می‌توانست عقیده یونانیان را تثبیت نماید و لاتینیان را نیز اعتقاد بی‌شک وریب بیش از شور ایمان بود. دلاوران جنگ آزموده‌نورمانی می‌خواستند که از حاصل کار پررنج متمتع شوند و ایتالیائیان که جنگجو نبودنداز

خطرهای شناخته و ناشناخته نبردی در آن سوی دریا می‌ترسیدند ومی‌لرزیدند. رویر در سربازگیری‌های تازه خود از تأثیر بذل تحفه و وعده‌های خوش‌آیند و ترساندن سربازان از قدرت عمال دیوان و حکام کلیسا غافل نبود و همه اینهارا معمول داشت و کارهای خشونت آمیزی که کرد شاید به حق باعث سرزنش او شده است که خردسال و سالخورده را بی هیچ تفاوتی به زور در خدمت پادشاهی بی‌رحم و مروت به سربازی می‌گماشتند. پس از دو سال کوشش بی‌وقفه درکار تجهیز سپاه، قوای بری و بحری در اوترانتو[1] واقع در پاشنه پای یا آخرین نقطه دماغه ایتالیا فراهم آمدند. زن و فرزند او یعنی بوهی‌موند و نماینده میکائیل امپراطور نیز همراه وی بودند وزن درکنارشوی خود می‌جنگید. یک هزار وسیصد شهسوار از نژاد نورمانی یاکسانی که نظام جنگ را از ایشان آموخته بودند منبع نیروی سپاهی بود که با پیوستن افرادی از هر ملتی و طایفه‌ای شاید شمار آن به سی‌هزار نیز میرسید. مردان و اسبان و سلاحها و ماشین افزارهای جنگی و برجهای چوبی پوشیده با پوست دباغی نشده را در یکصد وپنجاه کشتی نهادند و وسائل نقل همه در بنادر ایتالیا ساخته شده بود، و جمهوری راگوسا[2] پس از پیمان اتحاد سپاه روجر را با سفائن بادی مجهزکرد.

در دهانه خلیج آدریاتیک ساحل ایتالیا و اپیروس بهم نزدیک میشوند چندان که فاصله میان بروندوزیوم و دوراتزو[3] گذرگاه کشتیهای رومی بیش از یکصد میل نیست و در آخرین ایستگاه که اوترانتو است معبر تنگتر میشودو به پنجاه میل می‌رسد و به‌واسطه تنگی معبر بود که اندیشه ساختن پلی در ذهن پیرهوس و پمپئی راه یافت: اندیشه‌ای هم عالی و هم عجیب. پیش از آن‌که همه درکشتی بنشینند دوک نورمانی بوهی‌موند را با پانزده سفینه بادی به‌کورفو فرستاد تا آن جزیره را تهدید کند یا بگیرد، و ساحل مقابل را به دقت بنگرد و در نزدیکی والونا[4] پناهگاهی امن برای فرود آمدن افواج بیابد. افواج از معبر گذشتند و در ساحل فرود آمدند بی‌آن‌که دشمنی ببینند و آزمایش توفیق‌آمیز دوک آشکار

۱ - Otranto ۲ - Ragusa ۳ - Durazzo ۴ - Vallona

کننده غفلت یونانیان و اضمحلال نیروی بحری ایشان بود. جزائر اپیروس[۱] و شهرهای ساحلی را سهاه روبر یا هیبت نام او مطیع و منقاد کرد و روبر خود قوای بحری و سهاه خویشتن را از کورفو به دوراتزو رهبری و آن جا را محاصره کرد. حافظ شهر دوراتزو، یعنی باب غربی امپراطوری، شهرت قدیم و استحکامات اخیر آن بود که ژرژ پالیولوگوس از اشراف‌زادگان فاتح جنگهای شرقی بنیان نهاده بود، و نیز پادگانی از خیل سربازان آلبانیائی و مقدونی که در هر عصری و دورانی صفات جنگاوری را همچنان حفظ کرده‌اند. در پیشبرد مهم خودگیز کار به انواع خطرات و بلیات گرفتار آمد، و در مساعدترین فصل سال که مبشر خیر است هنگامی که سفائن او از کنار ساحل می‌گذشت ناگهان طوفان بادو برف برخاست و تند-بادی از جنوب امواج سهمگین در دریای ادریاتیک پدید آورد و شکستن کشتیها نحوست قدیم صخره‌های آکروسرونی[۲] را تأیید نمود. بادبانها پاره‌پاره شد و دگلها و پاروها همه در هم شکست و دریا و ساحل دریا پوشیده شد از خرده پاره‌های کشتیها و اجساد مردگان. قسمت اعظم آذوقهٔ ملاحان در آب غرق یا فاسد گردید. کشتی دوك را بازحمت بسیار از امواج نجات دادند و روبر هفت روز در دماغه‌ای نزدیك صحنه طوفان توقف کرد تا هر آنچه‌را که از خسارت طوفان‌زدگی باقی مانده بود جمع‌آورد و سربازان ملول و دل مرده خویشتن رازنده روح گرداند. نورمانها دیگر آن دریانوردان جسور و کار آزموده‌ای نبودند که اقیانوس را از گرئولند تا جبال اطلس در نوردیده و کشف کرده بودند و به مشاهده خطرات حقیر و ناچیز مدیترانه لبخند زده بودند. ایشان هنگام طوفان گریستند و از نزدیك شدن ونیزیها که به خواهش و تمنا و وعده های دربار بیزانس به قصد پیکار می‌آمدند سخت هراسناك گردیدند. نخستین روز نبرد برای‌بوهی موند جوان نورسیدهٔ بی‌تجربه که گرد عارضش هنوز خط ندمیده بود ولیکن سفائن جنگی پدرش را در کارزار رهبری می‌نمود روزی نامساعد نبود. سفائن بادی جمهوری از شامگاهان تا بامدادان به شکل هلال مه نو در کنار هم لنگر انداخته بودند و پیروزی دومین

۱ - Epirus   ۲ - Acroceraunian

روز به واسطه مهارتی بود که در تغییر و تحول صف‌آرائی کشتیها بکار بردند، و نیز به سبب موضع درست تیر اندازان و سنگینی زوبینها و سلاحهای آتش افکنی که از یونانیان به عاریت گرفته بودند. کشتیهای آپ‌یولیائی و راگوسائی گریختند و به ساحل رسیدند اما سردار فاتح چند سفینهٔ از رسن گسسته را به نیروی زور کشان کشان با خود برد، و حمله‌ای ناگهانی از درون شهر باعث کشت و کشتار وجزع بسیار در خیمه‌های دوك نورمانی گردید. سیل خواربار و دیگر وسائل اعانت درست در وقتی که باید به شهر دوراتزو سرازیر شد و به محض این که محاصره کنندگان سیطره خود را در دریا از دست دادند جزائر و بلاد ساحلی از دادن خراج وفرستادن خواربار به اردوی نورمانها دست باز داشتند، و ساکنان خیمه‌ها به بیماری مهلکی گرفتار آمدند چندان که پانصد شهسوار جنگاور به‌وضعی ننگین هلاك شدند وفهرست اموات مدفون شده بالغ برده‌هزار تن گردید (اگر ممکن شده بوده باشد که مردگان همه را به نحوی که باید و شاید به خاك بسپرند). درمیان این همه مصائب تنها گیزکار را دلی محکم و رائی ثابت و استوار بود که شکست را نمی‌پذیرفت. در ضمن جمع آوری لشکریان تازه نفس از آپ یولیا و سیسیل وی قسمتی از دیوار دوراتزو را در هم کوفت و ازقسمتی دیگر بالا رفت و پایه قسمتی‌را سست کرد، اما با دشمنی رویاروی شد که در شجاعت با او برابر و درکار و کوشش راست‌تر بود. برجی گردنده و بس عظیم را که گنجایش پانصد سرباز داشت غلطان به دامن پشته خاکی رساندند که قلعه را در برمی‌گرفت ولیکن در لحظه‌ای که پل متحرك در شرف نزول بود تابرج گردنده را به آن سوی رساند تیری ستبر گردش آن را متوقف کرد و برج چوبی در یک دم به کام حریقی فرورفت که آلات آتش زای دشمن برافروخته بود.

در آن هنگام که امپراطوری روم از مشرق به هجوم ترکان و از مغرب به حمله نورمانها گرفتار بود میکائیل امپراطور سالخورده قضیب سلطنت را تسلیم الکسیوس کرد که سرداری نامدار و مؤسس سلسله کوم‌ننوسی بود. شاهزاده‌خانم

آناکه دختر و نگارنده تاریخ سلطنت اوست به سبک تکلف آمیخته خود می گوید که هرکول را نیز آن قدرت نیست که در دو جانب پیکار کند و موافقت او با صلح شتابزده با ترکان مبتنی بر همین اصل است ، صلحی که پدروی را فرصتی داد تا خود شخصاً در اعانت دوراتزو مباشرت کند. هنگام جلوس بر تخت سلطنت الکسیوس اردوگاه را خالی از سرباز و خزانه راتهی از نقدینه یافت، بااین همه او را قوت و فعالیت چندان بود که در شش ماه سپاهی از هفتاد هزار سرباز فراهم آورد و در پیشاپیش ایشان پانصد میل راه بپیماید. وی در اروپا و آسیا از پله پونسوس[1] تا دریای سیاه سرباز می‌گرفت و اسلحه سیمین و زین وجل گرانبهای اسبان فوج سوار نگهبان ، نمایندهٔ عزت و فخامت او بود ، و گروهی از نجبا و شاهزادگان در ملازمت امپراطور بودند و بعضی از ایشان را یکی پس از دیگری به سرعت خلعت ارغوانی پوشاندند ، و چون تساهل رسم مردم آن ایام بود لذا اعیان و شاهزادگان در زندگی ازنعمت ثروت و شرف منزلت متمتع می‌شدند. غیرت و حرارت این جوانان ممکن بود که در عامه مردم شوری‌برانگیزد ولیکن عشرت پرستی و تحقیر نمودن ایشان رسوم اطاعت و فرمانبرداری را حاصلی جز آشوب و خسران نبود و بانگ و فریاد الحاح ایشان که باید هر چه زودتر با عزم جزم پیکار کرد الکسیوس مدبر را آشفته و مشوش نمود چندان که ممکن بود سپاه محاصره کننده را درمیان گیرد و ازگرسنگی هلاك گرداند . برشمردن متصرفات امپراطوری مقایسه‌ای حزن‌انگیز خواهد بود میان حدود گذشته و حال دنیای روم .سربازان کار ناموخته را بادهشت جمع می‌آوردند و سربازان نگاهبان آناتولی یا آسیای صغیر را به بهای واگذاری بلادی بخدمت گرفتند که به مجرد خالی شدن ازسرباز ترکان آنهارااشغال کردند . نیروی‌سپاه یونان ازنگاهبانان‌وارانجیائی‌واسکاندیناویائی بود وگروهی از تبعید شدگان و داوطلبان اخیراً از جزیره تولی[2] به ایشان پیوسته

۱ - Peloponnesus ۲ - Thule از جزایر بریتانیا است . این نام در اعصار بسیار قدیم محتملا به نروژ و یسلند نیز اطلاق می شده است .

و بر شمارشان افزوده بودند. دانمارکیها و انگلیسیها بسبب طوق اسارت فاتح نورمانی که بر گردن داشتند گرفتار ستم اما متحد بودند، و دسته‌ای ازجوانان خطر جوی بر آن شدند که کشور بردگی را ترک کنند و راه فرار از طریق دریا برایشان گشوده بود. در این سفر دراز جوانان در هر سرزمینی در کرانه دریا که اندك امید آزادی و انتقامجوئی را بر ایشان عرضه می‌نمود پیاده می‌شدند و در آن تفحص می‌کردند و عاقبت به خدمت امپراطور یونانی پیوستند و نخستین پایگاه ایشان شهری جدید در ساحل آسیای صغیر بود، اما الکسیوس بزودی از ایشان خواست که بازگردند و شخص او و کاخ سلطنتش را از خطر حفظ کنند، و دلاوری و وفاداری این گروه میراثی بود که الکسیوس برای جانشینان خود بر جای نهاد. به شنیدن نام مهاجمی نورمانی یاد ستمهائی که بر ایشان رفته بود در دل این پاسبانان امپراطور زنده شد و ایشان با اشتیاق هر چه تمامتر برضد دشمن ملی به پیکار رفتند ونفس از شوق درسینه‌ها گرفته بود تامگر مفاخر از دست رفته درنبرد هیستینگز[1] را دگر باره در اپیروس به دست آورند. بعضی از افواج فرانکی یالاتینی لشکر وارانجیائی را مدد می‌کردند و متمردانی که از جور گیزکار به قسطنطنیه گریخته بودند مشتاق غیرت نمائی و ارضاء حس انتقام‌جوئی بودند. در این وقت ضرورت امپراطور را از مدد خواهی از مرتدان ناپاك یعنی پولسیان و مانویان‌تراس و بلغارستان عارنیامد و این مرتدان بابردباری مردان جان باخته و روح انضباطی که خاص جنگاوران دلیر در نبرد است با هم متحد شدند. پس از عقد پیمان با سلطان ترکان در حدود هزار سرباز ترك به سپاه الکسیوس پیوستند و سواران تیر انداز سکائی با سواران نیزه افکن نورمانی جنگیدند. چون خبر به رویررسید که لشکر دشمن کثیر و سهمگین است اما در فاصله‌ای بعید است، وی مهمترین‌سرداران خود را در شورائی فراهم آوردو به ایشان گفت: «شما خطر را می‌بینید که عاجل است وازآن گریزی نیست و تپه‌ها سراسر پوشیده از لشکر و رایتهای دشمن وجنگ

---

۱ - Hastings عرصهٔ پیکاری معروف در انگلستان. این پیکار در سنه ۱۰٦٦ میلادی روی نمود و با شکست انگلیسیها ویلیام فاتح نورمانی ۲۲ سال در انگلستان سلطنت کرد.

و پیروزی‌عادت امپراطور یونانیان است و سلامت مادر یگانگی و فرمانبرداری است و من آماده‌ام که حق فرمانروائی را به رهبری لایق‌تر از خود تسلیم کنم.» رأی شورائیان (حتی آن کسانی که در نهان خصم وی بودند) و بانگ احسنت وآفرین ایشان در آن لحظهٔ خطرناك خاطرش را مطمئن نمود که به او اعتماد دارند و محترمش می‌شمارند. پس دوك نورمانی گفت: «بیائید دل به پاداش پیروزی امیدوار و ترسندگان را از وسائل فرار محروم کنیم و آلات جنگ و کشتیهای خود را بسوزانیم و در همین مکان با دشمن چنان بجنگیم که گوئی این سرزمین مولدو مدفن ماست.» تصمیم دوك را جملگی به اتفاق رأی تصویب کردند وگیزکار با سپاه خود که به رسم جنگ صف در صف ایستاده آماده کارزار بودند از حدی که باید پای فراتر نهاد و به دشمن نزدیکتر شد. مؤخر سپاه وی را نهری از حمله دشمن محفوظ می‌داشت و جناح راست آن به دریا می‌رسید و جناح چپش‌به‌کوه، و شاید گیزکار را به این‌نکته توجه نبود که قیصر و پمپئی پیش از این در همان جایگه بر سر سلطانی این جهان با هم جنگیده بودند.

الکسیوس به رغم مصلحت، دید داناترین سرداران خود تصمیم گرفت که خویشتن را در معرض خطر جنگی بزرگ قرار دهد و از سربازان پادگان دوراتزو به پند و انذار خواست که در نجات خودیاری نمایند و در وقت مناسب از درون‌شهر به دشمن حمله کنند، و صبحگاهان، پیش از دمیدن فجر برای آن‌که از دو سوی به نورمانها شبیخون زند در پیشاپیش دو صف طویل حرکت کرد. سواره نظام سبك اسلحه او در سراسر دشت پراکنده شدند و تیراندازان صف دوم را تشکیل دادند و سربازان وارانجیائی طلیعه جیوش او و مدعی امتیاز خاص بودند. در نخستین حمله نبرد زخم تبرزین لشکر بیگانه در سپاه گیزکار اثری چنان مهلك کرد و شمار ایشان را چنان کاست که پانزده هزار سرباز بیشتر زنده نماندند. سربازان لمباردی وکالابریائی تن به ننگ در دادند و پشت به دشمن نمودند و به سوی رود و دریا منهزم شدند، اما پل را شکسته بودند تا حمله پادگان را متوقف کنند

و کرانه دریا پوشیده از سفائن بادی و نیزیان و ماشینهای آنها در میان ازدحام لشکریان در کار بود. هنگامی که لشکر گیزکار مشرف به شکست بود رهبری وروح دلاوری سالاران سپاه سربازان را از مهلکه نجات داد. گائی تا[۱] زن روبر رایونانیان چون آمازونی جنگجوی یا پالاسی[۲] ثانی وصف کرده‌اند که برخلاف الهه آتنی در فنون هنری زبر دست نبود اما دهشتی در جنگ بر می‌انگیخت که او را از پالاس کمتر نمی‌نمود، و با آن که تیر خورده وزخمگین بود همچنان ایستادگی نمود و کوشید تا به پند و تحذیر ومثالی از دلاوری و پایداری که بر ایشان عرضه می‌نمود سربازان گریز پای را دو باره جمع آورد و لشکر دوك نورمانی و بانگ نیرومندتر او که گاه پیکار آرام و در وقت مشورت بلند نظر و کریم طبع بود مؤید آوای زنانه گائی‌تا گردید. «گیزکار فریاد بر آورد بکجا می گریزید؟ کجا؟ دشمن شما را خصومت تسکین پذیر نیست وعذاب مرگ از عذاب عبودیت کمتر است.» اکنون لحظه قاطع و نهائی فرا رسیده بود و چون لشکریان وارانجیائی حرکت کردندو به صفوف مقدم رسیدند دریافتند که هر دو جناح ایشان بی‌حفاظ و دفاع است. قسمت عمده سپاه دوك نورماندی که عبارت بود از هشتصد شهسوار جنگاور تام و کامل و استوار ایستاده و نوك سنانها را آمادهٔ حمله به زیر آورده بودند، و یونانیان از ضربت شدید ومقاومت ناپذیر سواره نظام‌فرانسویان سخت متأسف شده‌اند. الکسیوس در بجای آوردن تکالیف سربازی و فرماندهی قصور ننمود اما به محض مشاهده کشتار سربازان وارانجیائی وگریز ترکان در اتباع خود به دیده حقارت نگریست و از طالع خویشتن نومید گردید. شاهزاده خانم‌آنا که ازاین‌واقعه‌غم‌انگیزاندوهگین است کاری نمی‌تواند بکند جز آن که قوّت و سرعت اسب پدر خود را بستایدو کوشش نیرومندانه او را تحسین کند زیرا نزدیک بود که بر اثر اصابت سنانی که کلاه خود شاهانه را اندکی متزلزل کرده بود وی از اسب به‌زیر افتد. الکسیوس که از نومیدی دلیر و متهور شده بود به نیروی زور صف سربازان فرانکی را که مانع گریز او بودند شکافت و از میانشان گذشت و پس از آن دو شبانروز در

۱ - Gaita		۲ - Pallas

کوهساران آواره و سرگردان می‌گشت و سرانجام در لیک‌نی‌دوس[۱] تنش بیاسود اما روانش آرامشی نیافت. روبر پیروزمند کسانی را که در تعقیب الکسیوس سستی و کندی نموده و گذاشته بودند که غنیمتی نامدار از دستشان بدر رود ملامت نمود، اما یادگارهای پیروزی ورایتهای دشمن که در میدان کارزار بدست آمده بود و ثروت و اسباب رفاه که در اردوگاه بیزانسی یافته شد و نیز افتخار درهم شکستن سپاهی که شمار سربازانش پنج چندان بود که سربازان او بودند مایه تسلی خاطر وی گردید. جمع کثیری از ایتالیائیان قربانی بیم و هراس خود شدند اما از شهسواران جنگاور فقط سی تن در این روز مقتول گردیدند. از سپاه روم شمار مقتولان ترك و یونانی وانگلیسی بالغ بر پنج یا شش هزار گردید و جلگه دوراتزو به خون اشراف و شاهزادگان آغشته شد و انجام کار میکائیل خدعه‌گر شرافتمندانه‌تر از زندگانی او بود.

محتمل است و بیش از محتمل که دل گیز کار از نامکن شدن جشن پرخرج پیروزی دردناك نگردید؛ جشنی که مستوجب تحقیر واستهزاء یونانیان می‌شد. یونانیان پس از شکست نیز همچنان در دفاع از دوراتزو پایداری نمودند و فرماندهی ونیزی جایگزین ژرژ پالیولوگوس گردید زیرا که ژرژ را بر خلاف حزم و تدبیر از پایگاه وی باز خوانده بودند. خیمه‌های محاصره کنندگان را با تغییراتی بدل به سربازخانه کردند تا شدائد زمستان را تحمل کنند و هنگامی که افراد پادگان نافرمانی نمودند روبر به اشاره و کنایه متذکر گردید که صبر او اگر بیش از لجاج ایشان نباشد لااقل از آن کمتر نیست و شاید هم اکنون به توافق نهانی با یکی از نجباء ونیز مطمئن بود که شهر را در ازاء وصلتی با یکی از خاندانهای اشرافی سودا کرده بود. در تاریکترین وقت شب چندین نردبان رسنی را از دیوار شهر آویختند و سربازان سبك اسلحهٔ کالابریائی آهسته آهسته ازنردبان بالا رفتند و یونانیان به شنیدن نام و بانگ شیپورهای کشورگشای فاتح بیدار شدند و سه روز تمام علیه دشمنی که هم اکنون پشته‌های خاکی پیرامون شهر

۱ - Lychnidus

را در تصرف داشت در دفاع از کوی و برزن جنگیدند و از نخستین محاصره شهر تا تسلیم نهائی آن هفت ماه گذشت. دوك نورمانی از دوراتزو تا قلب اپیروس یا آلبانی پیش رفت و از نخستین جبال تسالی گذشت و به سیصد انگلیسی در شهر کاستوریا شبیخون زد و به تسالونیک نزدیک شد و لرزه در قسطنطنیه افکند، اما وظیفه‌ای عاجلتر پیشبرد تدابیر جاه طلبانه وی را متوقف کرد. لشکر او بسبب طاعون و کشتی شکستگی و شمشیر دشمن به یک ثلث عدهٔ اصلی آن رسیده بود و در عوض این که روبر را از ایتالیا تقویت کنند و سربازان تازه به یاری او بفرستند نامه‌های شکایت‌آمیز بدو می‌رسید حاکی از زیانها و خطراتی که غیبت وی به بارآورده بود، فی‌المثل شورش بلاد و بارونهای آپ‌یولیا و اضطراب و نگرانی پاپ و حمله هانری پادشاه آلمان یا نزدیک شدن او. روبر گمان می کرد که حضور شخص وی سلامت عامه را کافیست و به این گمان چندان مطمئن بود که به کشتئی در نشست که یک بادبان بیش نداشت و بقیه سپاه خود را تحت فرماندهی پسرش و کنتهای نورمانی نهاد و بوهمی‌موندرا نصیحت فرمود که آزادی کسانی را که همشأنان وبند محترم شمارد و کنتها را اندرز داد که سیادت رهبر خود را فرمانبردار باشند. فرزند گیزکار قدم در جای پای پدر نهاد و یونانیان این پدر و پسر ویرانگر را به کرم درخت و ملخ تشبیه کرده‌اند که آنچه از برگ، درختان را که از آفت دندان کرم برکنار مانده است ملخ فرومی‌بلعد. پسر گیزکار پس از پیروزی در دو نبرد با امپراطور به جلگه تسالی فرود آمد و لاریسارا که مملکت داستانی اشیل و حاوی خزائن ثروت و ذخائر جنگی امپراطور بیزانس بود محاصره کرد. با این همه نباید از تمجید ثبات و دلاوری و حزم و تدبیر الکسیوس امتناع نمائیم که چنین تمجیدی به حق است زیرا که وی شجاعانه با مصائب آن ایام مبارزه کرد. فی‌المثل هنگامی که دولت فقیر و محتاج بود الکسیوس به جسارت هر چه تمامتر اشیاء گرانبهائی را که زینت بخش کلیساها بود و زائد می‌نمود متصرف گردید وعشائری ازمالداویا[1] را جایگزین مانویانی کرد که خدمت سپاه وی را ترک کرده بودند، و هفت هزار ترک

Maldavia - ۱

دیگر را برای جایگزینی و انتقام قتل برادران ایشان و تقویت سپاه خود به‌سربازی گماشت، وسربازان یونانی رابه تمرین- سواری و تیراندازی آموخت وبر آن داشت که هر روز در فن کمین کردن و تغییر موضع ممارست نمایند. چون الکسیوس به تجربه آموخته بود که سواران هول‌انگیز فرانکی هنگامی که از اسب به زیر می‌آیند دیگر لایق پیکار نیستند وتقریباً از حرکت عاجزند پس تیراندازان خود را فرمان داد که اسب را نشانه کنند نه سوار را ، و انواع دامها وتیغ‌های تیز آهنین برروی زمینی می‌پراکنند که ممکن بود حمله گاه سواران فرانکی گردد. در حوالی لاریساطول حوادث جنگ بسیار و موازنه بر قرار بود. شجاعت بوهی موند پیوسته بارز وغالباً قرین توفیق بود اما یونانیان به دسیسه‌ای اردوگاه وی را غارت کردند. دست یافتن به شهر لاریسا بواسطه استحکامات آن امکان پذیر نبود و کنتهای ناراضی ورشوت‌ستان لوای بوهی‌موند را ترک کردند و در وفای به عهد خیانت نمودندودر سپاه امپراطور به خدمت او پیوستند . الکسیوس بر خوردار از مزیت پیروزی اما نه از شرف آن به قسطنطنیه بازگشت و فرزند گیزکار پس از تخلیه سرزمینهائی که گشوده بود و دیگر قادر به دفاع از آنها نبود به کشتی در نشست و به‌ایتالیا بازگشت و پدری که قدر لیاقت وی را می‌شناخت و دربدحادثه با او همدردی مینمود وی را در آغوش گرفت.

در میان ملوك لاتینی که متحد الکسیوس و دشمن روبر بودند نیرومندترین و آماده‌ترین ایشان در یاری و مددکاری هانری سوم یا چهارم پادشاه آلمان و ایتالیا و امپراطور آینده مغرب بود. نامه سلطان یونانی به برادرش پراز اظهار دوستی صمیمانه و حاکی از آرزومندی اوست که اتحادشان به وسیله پیوندها و علائق کشوری و خانوادگی تقویت شود. الکسیوس هانری راهنگام پیروزیش در جنگی که به حق وبرای دین بودتبریك می گوید وشکایت می کند که اقدامات گستاخانه روبر نورمانی وضع اقتصادی امپراطوری وی را در هم آشفته و بی‌رونق نموده است. سیاههٔ هدایای وی نمایندهٔ آداب ورسوم عصر او و عبارت بود از زرین تاجی کنگره‌دار و صلیبی مروارید نشان که برسینه بیاویزند و جعبه‌ای حاوی آثار

و بقایای قدیسین با نام والقاب ایشان و گلدانی بلورین و گلدانی دیگراز نوعی سنگ عقیق و روغن بلسان که به احتمال بسیار از مکه می‌آوردند و یک صدخلعت ارغوانی ، و براینها همه تحفه‌ای گران وزن‌تر افزود و آن عبارت بود از چهل و چهار هزار بیزانسی[1] طلا و وعدهٔ پرداخت دویست و شانزده هزارسکه دیگر از همان نوع به مجرد اینکه هانری با سپاه وارد سرزمین آپ‌یولیا شود و همپیمانی خود را با الکسیوس به ضد دشمن هر دو به سوگند تأیید کند. هانری آلمانی که هم اکنون در رأس سپاهی در لمباردی بود پیشنهادها و تحفه‌های سخاوتمندانه را پذیرفت ولشکر به جنوب برد، اما آوازه نبرد دوراتزو سرعت حرکت وی را متوقف گردانیدو بازگشت شتابزدهٔ روبرکه از اثرات نیروی سپاه و نام‌آوری هانری بود بارشوه امپراطور یونانی برابر و از آن نیز بیشتر بود. هانری بانورمانها که دشمن آشتی ناپذیرا و ومتحد و تابع گریگوری هفتم بودند صادقانه خصومت می‌ورزید ، و آتش نزاع دیرین پاپ و سلطان اخیراً به‌سبب تعصب دینی و مطامح این کشیش مغرور شعله ور شده و برسبیل قصاص هر یک از ایشان معاند خود را بی‌منزلت نموده و رقیبی را بر سریر فرمانروائی دینی یا دنیوی او نشانده بود . پس ازشکست و مرگ متمرد اسوابیائی[2] که به‌ضد او قیام نموده بود هانری به ایتالیا فرود آمد تا تاج شاهنشاهی را بر سر نهد و کشیش غاصب را از واتیکان بیرون راند . اما مردم رم دوستدار گریگوری بودند و جانب مدعای وی را نگاه داشتند ، و قوت بخش عزم ایشان نقدینه و سربازانی بودند که از آپ‌یولیا می‌فرستادند ، و به این سبب پادشاه آلمان شهر مذکور راسه بار محاصره کرد ولیکن سعی اوهمه‌بی اثر بود. چنان که گفته‌اند هانری درسال چهارم اشراف رم را به‌زربیزانسی فاسد ورشوت ستان کرد یعنی اشرافی راکه قلاع و قصرها و املاك ایشان بر اثر جنگ ویران گردیده بود . دروازه‌ها و پلها و پنجاه اسیر که درگرو گرفته بودند همه را تسلیم وی کردند وپاپ غاصب کلمان سوم را در کلیسای لاترانی با مراسم خاص مذهبی وقف خدمت خدا کردند ، و پاپ حق‌شناس سپاسگزار در واتیکان‌تاج بر سرحامی‌خویشتن نهاد

۱ - نام سکه‌ای بوده است چنانکه سکه‌هائی بنام شاهی و اشرفی و عباسی داشته‌ایم.

۲ - Swabian

و هانری که اکنون امپراطور بود به منزله جانشین قانونی اگوستوس و شارلمان درکاپی‌تول منزل کرد. برادر زادهٔ گریگوری هنوز از ویرانه‌های سپ‌تی‌زونیوم[1] دفاع می‌کرد و پاپ را در قلعه سن‌آنژلو منصوب کردند و امید نهائی او به ولاء و دلاوری تابع نورمانی خود بود. در دوستی این دو بعلت زیانهائی که از هم برده و شکایتی که از یکدیگر داشتند زمانی وقفه‌ای به میان آمده بود اما دراین هنگام ضرورت، آنچه گیزکار را به عمل برانگیخت سوگندی بود که وی را ملزم به اداء تکلیف نموده و نیز نفع شخصی که مؤثرتر است از سوگند، و دوستداری شهرت و دشمنی او با دو امپراطور، و هم به این سبب بود که وی رایت مقدس دین را برافراشت و بر آن شد که به یاری سلطان رهبران دینی (یعنی پاپ) بشتابد، وبرای این کارفی‌الفور لشکری فراهم آورد از شش هزارسوار و سی‌هزار پیاده و این کثیرترین سپاه او بود و هنگام لشکرکشی به سالرنو تحسین و آفرین مردم و امید فضل الهی مشوق وی گردید. هانری که در شصت و شش نبرد هرگز شکست نیافته بود اکنون با نزدیک شدن گیزکار لرزان و هراسان شد و ناگهان اموری ضروری به یادش آمد که حضور وی را در لمباردی لازم می‌آورد، و رومیان را وصیت‌نمود که درولاء و اخلاص پایداری نمایند و سه روز پیش از دخول نورمانها شتابزده عقب نشینی کرد. در مدتی کمتر از سه سال فرزند تانکرد اوت ویلی از افتخاری عظیم برخوردارگردید زیرا که وی پاپ را نجات داد و دو امپراطور مشرق و مغرب را به نیروی قدرت مجبور کرد که از پیش سپاه پیروزمند او بگریزند. ولیکن بلایائی که بررم گذشت‌پیروزی روبرگیزکار را تیره‌گون نمود. به یاری دوستان گریگوری دیوارها را سوراخ کرده یا از آنها بالا رفته بودند اما هواخواهان امپراطور هنوز فعال و نیرومند بودند و روزسوم مردم شوریدند و فتنه‌ای شدید بر پاکردندو کلامی شتابزده در انتقام گرفتن یا دفاع از فاتح به منزلهٔ اشاره‌ای برای غارتگری و آتش افروزی بود. اعراب سیسیل که اتباع روجر و در خدمت سپاه برادر وی بودند از این فرصت نیک استفاده کردند تا شهر مقدس مسیحیان را غارت کنند و بی حرمت

1 - Septizonium

نمایند ، و هزاران تن از مردم شهر در پیش چشم متحدان پدر روحانی خود وبه دست ایشان در معرض خطر تجاوز و قتل و اسارت قرار گرفتند و قسمت عظیمی از شهر از کلیسای لاترانی تا کلیسیوم در کام آتش فرو رفت و متروك گردید . گریگوری از شهری که اکنون در آن منفور خلق بود و شاید مردمش دیگر از او بیمی نداشتند به کاخ سالرنو پناه برد. و ایام آخر عمر را هم در آنجا سپری کرد. پاپ حیله گر ممکن بود که گیزکار را به دریافت تاج سلطنت امپراطوری روم امیدوار و نفس خویشتن بین او را به این طریق خشنود کند ، اما اقدامی چنین که آتش مطامح روبر نورمانی را شعله‌ور می‌نمود اخلاصمندترین ملوك آلمان را ناچار بر آن می‌داشت که مهر از او برگیرند و الی‌الابد با او بیگانه شوند.

بقیه این فصل شرح مختصر دیگر نزاعهای نورمانها با امپراطوری مشرق و مغرب است. روجر پادشاه سیسیل به یونان لشکر کشید و لوئی هفتم پادشاه فرانسه را درسال ۱۱٤٦ میلادی نجات داد . درعوض مانوئل امپراطور نورمانها را عقب نشاند وبه آپ‌یولیا و کالابریا حمله برد (۱۱٤۸-۱۱۵۵) ولیکن تدابیر وی برای باز پس گرفتن امپراطوری مغرب ازاین پیشتر نرفت. در ۱۱۹٤ میلادی هانری ششم سیسیل را متصرف گردید و سلسله نورمانها در ناحیه مدیترانه ضعیفتر شد چندان که درسال ۱۲۰٤ به پایان رسیده بود.

ممالکت روم

فصل پنجاه و هفتم

فتح اورشلیم به دست ترکان سلجوقی

ترکان سلجوقی نخستین ملت در میان مللی بودند که به فرمان تقدیر سقوط نهائی امپراطوری روم را باعث آمدند. پس از لشکرکشی به هندوستان و مسخر نمودن ایران ، ترکان سلجوقی به متصرفات آسیائی روم حمله بردند و در سال ۱۰۷۱ میلادی به رهبری الب ارسلان رومیان را شکست دادند و رومانوس دیوژن امپراطور را به اسیری گرفتند. در دوران بیست ساله بعدامپراطوری سلجوقی در ظل سلطنت ملکشاه فرزند الب ارسلان به اوج رونق و کامکاری رسید و متصرفات رومی آسیای صغیر تحت سلطهٔ سلیمان قرار گرفت که سلالهٔ سلجوق بود.

ممالکت روم

پس از فتوحات خلفاء عرب، تأسف‌انگیزترین زیان و خذلانی که بر دین عیسوی و دستگاه امپراطوری رسید استقرار ترکان در آناتولی و آسیای صغیر بود. سلیمان دین اسلام را منتشر کرد و به این سبب به حق ملقب به غازی گردید و نام مملکت جدید رومیان یا ملک روم بر فهرست اسامی جغرافیائی شرقی افزوده شد. در وصف مملکت روم گفته‌اند که عرصهٔ آن از فرات تا قسطنطنیه و از دریای سیاه تا مرزهای سوریه را فرامیگرفت و پربود از معادن نقره و آهن و زاج و مس، غله و انگور و شراب فراوان و گاو و گوسفند و اسبان بسیار به بار می‌آورد. از ثروت لیدیه و هنر یونان و جلال وشکوه دوران اگوستوسی جز در کتابها و ویرانه‌های

قدیم اثری نبود واما چشم فاتحان ترك[1] نه کتاب و نه ویرانه را باز نمی‌شناخت. بااینهمه در انحطاط کنونی نیز آناتولی هنوز حاوی چند شهر معمور ثروتمند است ولیکن در دوران امپراطوری بیزانسی شمار بلاد به مراتب افزونتر و ثروت و وسعت آنها به مراتب بیشتر بود. به انتخاب سلطان شهر نیس راکه پایتخت بیت‌نیا بود برای ساختن قصر و باروئی مستحکم برگزیدند، و مقر سلسلهٔ سلجوقی روم را در یکصد میلی قسطنطنیه برپا کردند و الوهیت مسیح را درهمان عبادتگاهی انکار و استهزاء نمودند که نخستین شورای عمومی پیروان مذهب کاتولیکی آن را رسماً اعلان کرده بود، و اصل توحید و رسالت محمد(ص) را در مساجد به وعظ ابلاغ و معارف عربی را در مدارس تعلیم کردند، و رأی قضات موافق با قوانین اسلامی صادر میشد، وآداب و رسوم ترکان و زبان ایشان در بلاد آسیای صغیر رائج گردید و اردوهای لشکریان ترك در سراسر دشتزاران وکوهستان‌های آناتولی استقرار یافت. مسیحیان یونانی در بجای‌آوردن آداب مذهب خود آزاد بودند اما شرائط برخورداری از این آزادی سخت و عبارت بود از پرداخت جزیه و عبودیت مطلق. با این همه کلیساهای ایشان را بی‌حرمت وکشیشان و اسقفانشان را موهون نمودند، و مسیحیان را مجبور کردند که رنج پیروزی کافران[2] و ارتداد برادران دینی خویشتن را تحمل نمایند و نشان ختانت را به گزلك برهزاران کودك نهادند وهزاران‌اسیر را بخدمت اربابان گماشتند یا وقف لذت ایشان نمودند. پس از آن که آسیای صغیر از دست رفت انتاکیه همچنان در اخلاصمندی نخستین خود به قیصر و مسیح پایداری می‌نمود، ولیکن این متصرفه اکنون یکه و تنها و از حمایت رومیان محروم و از هر سوی در میان دول نیرومند مسلمان محصور بود. اگر فرزند فیلاریتوس[3] حاکم شتابزده به کاخ نیس نیامده و وعده‌نکرده بود که جائزه‌ای ارزنده یعنی پدر خویشتن را تسلیم سلیمان نماید فیلاریتوس از فرط نومیدی برآن

۱ - در متن Scythian یا سکائی. این نام راگیبون به رسم ایام خود به چند قوم مختلف اطلاق کرده است منجمله ترکان و اعراب اما تحقیقات علمی در ایام ما سرزمین این قوم و حدود آن را مشخص ترنموده و اطلاعات دیگری نیز به دست داده است.

۲ - کنایه از مسلمانان

۳ - Philaretus

میشد که دین خود و پیمان وفاداری را فدا کند اما فرزند گناه پدر را مانع آمد. سلطان جاه طلب سوار بر اسب شد و در دوازده شب (زیرا که روزها می‌آسود) راه ششصد میلی رفت و مهم خطیری را که در پیش گرفته بود نهان از همه کس چنان به سرعت انجام داد که انتاکیه مغلوب و فرمانبردار شد و بلاد تابع آن تا لاذقیه و حدود حلب همه از مثال پایتخت پیروی نمودند. متصرفات سلیمان و قلمرو سلطنت او از لاذقیه تا تراس درکنار بسفر که بازوی سن ژرژ خوانده میشود، چندان وسیع بود که طی دراز نای آن سفری سی روزه و مسافت پهنایش از صخره لیقیه[۱] تا بحر اسود سفری تقریباً ده پانزده روزه میشد. بی‌اطلاعی ترکان از فنون دریانوردی حافظ سلامت امپراطوربود اما سلامتی ننگین، و به محض این که کاروانی از دویست کشتی جنگی به دست اسیران یونانی برای ترکان ساخته شد الکسیوس را در درون حصار پایتخت لرزه بر جان و تن افتاد و مراسلات حزن‌انگیزی نوشت و در سراسر اروپا منتشر کرد تالاتینیان را به رحم آورد و نقشی از ضعف و خطر و غنای شهر کنستانتین را برای مشاهده ایشان بنگارد.

فتح اورشلیم به دست ترکان

جالب‌ترین فتوحات ترکان سلجوقی همانا فتح اورشلیم بود که بزودی عرصه پیکار ملل مختلف گردید. ساکنان شهر تسلیم عمر خلیفه اسلام شدند به‌این شرط که مالشان و مذهبشان در امان باشد ولیکن مقررات معاهده را خداوندگاری تفسیر می‌کرد که با او مخالفت نمودن خطرناك بود و در چهارصد سال سلطنت خلفاء جوّ سیاسی اورشلیم دائم در تغییر و تحول و زمانی طوفان‌زده وگاه از پرتو آفتاب امن و وفاق تابناك بود. بواسطه افزایش جمعیت و شمارکسانی که اسلام آوردند مسلمانان شاید خود را در غصب سه ربع از شهر معذور دانستند و لیکن محلهٔ خاصی به بطریق اعظم وکشیشان و پیروان او اختصاص یافت و خراجی بمبلغ دو سکه طلا وجهی بود که ایشان برای حفظ خود به مسلمانان می‌پرداختند و مدفن حضرت مسیح وکلیسای رستاخیز همچنان در دست پیروان عیسی بود،

۱- Lycia

پیروانی که قسمت اعظم ایشان با اورشلیم بیگانه و مردمی به نسبت خوب بودند. فتح اعراب مانع زیارت اورشلیم نشد بلکه مسیحیان را به زیارت ارض مقدس برانگیخت و شوقی که همیشه مردم را عازم این سفرهای خطرناك نموده بود اکنون ازنیروی عواطف خشم و اندوه که دویار متجانسند قوت پذیرفت. خیلی از زائران از مغرب و از مشرق پیوسته به زیارت مدفن مقدس مسیح و حرمهای مجاور آن می‌شتافتند علی‌الخصوص هنگام عید فصح و یونانیان و لاتینیان و نستوریان و یعقوبیان و قبطیان و حبشیان و ارمنیان و گرگوریانها هر یک مخارج نگاهداشت نمازخانه‌ها و معاش کشیشان و فقیران جماعت مذهبی خویشتن را می‌پرداختند. آهنگ موزون دعاخوانی به آن همه السنه گوناگون و عبادت آن همه ملل مختلف در مکانی که معبد مشترك ایشان بود باید تماشاگهی مهذب روح و نماینده آرامش و وفاق بوده باشد ولیکن تعصب پیروان مذاهب مختلف مسیحی بواسطه کینه‌توزی و بدخواهی و انتقامجوئی ایشان باخشونت بیشتر آمیخته شد. در مملکت عیسای دردکشیده‌ای که دشمنان خود را بخشوده بود مسیحیان خواستند که بر برادران دینی خود فرمان برانند وایشان را به سبب معتقدات مذهبی که داشتند بیازارند. در میان مسیحیان قوم فرانک به سبب کثرت عدد و روح دلاوری تفوق را حق خویشتن دانست و عظمت شارلمان حافظ سلامت زائران لاتینی وکاتولیکی شرقی گردید و این امپراطور متدین به دادن صدقه نیازمندان کارتاژ و اسکندریه و اورشلیم را دستگیری کرد و ایمان و اخلاص او موجب تأسیس یا تعمیر صومعه‌های بسیاری در فلسطین شد. هارون‌الرشید، بزرگترین خلیفه عباسی «برادر» مسیحیش را به سبب مشابهت وی در علو نبوغ و قدرت سلطانی محترم می‌شمرد و دوستی ایشان پیوسته به‌دادن وگرفتن هدایا و فرستادن سفیران به نزد یکدیگر مستحکم می‌شد، و خلیفهٔ عباسی بی‌آنکه حقوق سلطانی خویشتن را بدو واگذارد کلید مدفن مقدس مسیح و شاید شهر اورشلیم را نیز به امپراطور تقدیم نمود. در ایام انحطاط سلطنت کارلووینجیائی[۱] جمهوری آمالفی پیشبرندهٔ منافع دین و تجارت بود وکشتیهای آن

---

۱ - Carlovingian

زائران لاتینی را به سواحل مصر و فلسطین می‌رسانید و کالاهائی وارد می‌کردند که ایشان را مستوجب لطف خلفای فاطمی و پیمان اتحاد نیز کرد. بازار مکاره‌ای همه ساله بر فراز تپه جلجثه (قتلگاه عیسی) ترتیب می‌یافت و بازرگانان ایتالیائی صومعه و بیمارستانی به‌نام یحیای مقدس اورشلیمی تأسیس کردند و این دو مؤسسه مهد جماعتی زهبانی و جنگی گردید که از آن وقت همچنان در جزیرهٔ رودس ومالت فرمانروائی کرده است. اگر زائران مسیحی به‌تبجیل وتوقیر مزار پیامبر خود اکتفاء می‌نمودند آنگاه پیروان محمد(ص) در عوض ملامت نمودن به‌تقلید از زهد و ولاء ایشان می‌پرداختند، ولیکن مسلمانان که موحدینی سخت‌کوش بودند از آداب عبادتی که نماینده ولادت و مرگ و رستاخیز پروردگار بود غضبناك می‌شدند و تمثالهای قدیسین مسیحی را بت می‌خواندند و به این طریق برآنها داغ ننگ می‌نهادند و به آتشی که معجزآسا در شب عید فصح در ضریح مقدس شعله‌ور میگردید به خشمگینی تبسم می‌نمودند. این خدعه مذهبی را که اول باردر قرن نهم اختراع شد صلیبیون لاتینی اخلاصمندانه عزیز می‌داشتند و کشیشان فرقه‌های مذهبی یونانی و ارمنی و قبطی هر سال آن را تکرار می‌کنند و ناظران ساده لوح را از برای نفع خود و فرمانفرمایان ستمگر خویشتن می‌فریبند. در هر دوری از زمان اصل تسامح از عقل سلیم که طالب سود است نیرو پذیرفته و تقویت شده است، و دخل پادشاه و سردار سپاه او هر سالی به واسطه خرجی که هزاران زائر بیگانه می‌کردند و خراجی که می‌پرداختند افزونتر می‌شد.

تحولی که قضیب سلطنت را از خلفای عباسی به خلفای فاطمی منتقل کرد به سود اورشلیم بود نه به زیان آن زیرا که پادشاهی مقیم مصر به اهمیت دادو ستد با مسیحیان واقف‌تر و امراء فلسطین را از سلطه وی و قدرت قانون فاصله کمتر بود. اما سومین خلیفه فاطمی یعنی‌الحاکم مشهور جوانی سودازده بود که بواسطه استبداد و بی‌دینی نه از خدا ونه از خلق خدا می‌ترسید و سلطنت او مخلوطی از حماقت و فسق و فجور لجام گسیخته بود. این خلیفه غافل از قدیمترین عادات و رسوم مصریان زنان را مجبور کرد که مطلقا پای ازخانه بیرون ننهند وقیدی

که برایشان نهاد زن و مرد همه را به فریاد و فغان آورد و غوغای مردم خشم او را برانگیخت و برآنش داشت که به قسمتی از قاهره قدیم آتش در زند و سربازان نگهبان و مردم شهر چندین روز درگیر ودار نبرد بودند و خون بسیار ریخته شد. در ابتدا خلیفه خویشتن را مسلمانی غیور و منعمی خیّر و مؤسس مساجد و مدارس خواند و هزار و دویست و نود نسخه قرآن را بخرج او و به خط زر نوشتند ، و به فرمان وی تاکستانهای مصرعلیا را ویران کردند ، و این مرد خودبین بزودی به امیدی تازه خشنود شد و آن آوردن دینی جدید و شهرتی برتر از شهرت پیامبری بود و او خویشتن را صورت مرئی ذات نامرئی باریتعالی خواند که پس از نه بار «ظهور» در این دنیا سرانجام خویشتن را در وجود شاهانه الحاکم برعالمیان آشکار نمود. بهذکر نام الحاکم یعنی خداوندگار زندگان و مردگان زانوها همه به عبادت خم می‌شد و آداب و رسوم مذهب وی را بر فراز کوهی نزدیک قاهره به جای می‌آوردند. شانزده هزار نفر که به مذهب وی گرویده بودند ذیل آئین‌نامه وی امضاء نهادند ، و هم اکنون نیز مردمی مستقل و جنگجوی یعنی دروزیهای جبل حوران در لبنان به خدائی حاکم و زنده بودن این دیوانه مرد ستمگر معتقدند و آن را باور دارند. الحاکم در سمت خدائی خود از یهودیان و عیسویان نفور بود زیرا که ایشان خادمان رقیبان او (یعنی عیسی و موسی) بودند اما بقایائی از معتقدات پیشین و نیز خزم و تدبیر او را هنوز به ظاهر هواخواه شریعت محمد(ص) می‌نمود ، ولیکن مظالم جائرانه وی در مصر و فلسطین باعث آمد که گروهی شهید و جمعی مرتد شوند و به حقوق و مزایای خاص پیروان مذاهب دیگر نیز توجهی ننمود و ایشان را اعم از بومی و بیگانه از بجای آوردن آداب عبادت خود ممنوع نمود. پرستشگاه مسیحیان عالم یعنی کلیسای رستاخیز را تا پی ویران ونور باران ایام عید فصح را که آیتی بود متوقف کرد ، و برای خراب کردن غاری در صخره که در واقع شامل مدفن مسیح است بی‌حرمتی‌ها نمودند و جدوجهد بسیار کردند. به شنیدن خبر هتك حرمت، مدفن مسیح ملل اروپائی متعجب و غمگین شدند اما در عوض آن که سلاح برگیرند و به دفاع از اورشلیم بپردازند به

سوزاندن و طرد یهودیان اکتفا کردند زیرا که ایشان را مشاوران سری آن کافر بی‌فرهنگ دانستند. با اینهمه بواسطه ناپایداری یا توبه الحاکم خلیفه مصائب اورشلیم تا حدی کمتر گردید و تسکین پذیرفت و فرمانی برای مرمت یا تجدید بنای کلیساها به مهرشاهانه ممهورشد اما در همین وقت فرستادگان خواهرالحاکم، خلیفهٔ ستمگر را کشتند. خلفای بعد دو بار از اصول مذهب و مبادی ملکداری پیروی نمودند و مردم را آزادی مذهب اعطاء و بیاری امپراطور متدین قسطنطنیه مدفن مقدس را دگرباره بر روی ویرانه سابق آن برپا کردند و زائران پس از اندك زمانی که از سفر زیارت امساك کرده بودند با اشتهای بیشتر به خوان ضیافت روحانی بازگشتند. امکان سفر به فلسطین از طریق دریا نادر بود و خطر به کرات روی می‌نمود و لیکن ایمان آوردن مردم مجارستان به مسیحیت باعث آمد که راهی ایمن از خطر میان آلمان و یونان گشوده شود. استفان مقدس که مبلّغ دین مسیح در مملکت خود بود برادران دینی خویشتن را مددمیکرد و رهبری می‌نمود و اینان از بلگراد تا انتاکیه یعنی فراخنای ملك عیسویت را سراسر پیاده طی می کردند. در میان قوم فرانك شور زیارت چنان رایج بود که از مثال ایام پیشین نیز برگذشت و راهها پوشیده از جمع کثیر زائران زن و مرد از هر طبقه‌ای و مرتبتی به مجرد بوسیدن قبر عیسای مسیح به بیزاری خود از دنیا و هرآنچه در اوست اقرار می‌آوردند چندان که پادشاهان و اسقفان دیگر به امور قلمرو فرمانروائی خود عنایتی نمی نمودند، وجماعات کاروانیان مؤمن که به زیارت می‌رفتند مقدمه‌لشکرهای بسیاری بودند که در دوران بعد تحت لوای صلیب به جنگ رفتند. تقریباً سی‌سال پیش از نخستین جنگ صلیبی اسقفان منتز[1]، اوت رخت[2]، بامبرگ[3] و رتیزبون[4] رهسپار این سفر پرزحمت شدند که آغازش رود رن و انجامش نهر اردن بود و جمع کثیر همراهانشان بالغ بر هفت‌هزار نفر می‌شد، و هنگامی که به قسطنطنیه فرود آمدند امپراطور ایشان را به رسم مهمان‌نوازی پذیرفت و لیکن تفاخری که به ثروتمندی نمودند اعراب حریص متهور را به حمله برانگیخت. زائران به اکراه

۱ - Mentz ۲ - Utrecht ۳ - Bamberg ۴ - Ratisbon

و دقت و وسواس شمشیر کشیدند و در دهکده کاپرنوم[1] به محاصره دشمن گرفتار آمدند و آن را تحمل کردند و امیر رشوت‌ستان لشکر خلیفه فاطمی ایشان را حمایت کرد و نجات داد. پس از زیارت اماکن مقدس زائران به عزم بازگشت به ایتالیا به کشتی درنشستند، اما فقط دو هزار تن به سلامت به وطن رسیدند. اینگلفوس[2] دبیر ویلیام فاتح که زائران را رفیق راه بود می گوید که چون از نورماندی عزم رحیل کردیم سی سوار ستبر دلاور مجهز به همه اسباب لازم بودیم و هنگام بازگشت و عبور از جبال آلپ بیست زائر نخل به کف[3] عصا به دست انبان برپشت.

پس از شکست رومیان حمله ترکان آرامش خلفاء فاطمی را برهم زد. یکی از نواب ملکشاه یعنی آت‌سیز[4] خوارزمی در پیشاپیش سپاهی نیرومند به سوریه لشکر کشید و دمشق بسبب قحط تسلیم شمشیر تیز مهاجمان گردید. شهر حمص[5] و دیگر بلاد این متصرفه رومی سیادت خلیفه عباسی و سلطان ایران را پذیرفتند و سپهسالار فاتح بی‌آنکه با مقاومتی مقابل شود همچنان پیش رفت تا به کرانه رود نیل رسید. خلیفه فاطمی خویشتن را آماده فرار به قلب افریقا می کرد، اما مردم قاهره و زنگیانی که جزء نگهبانان وی بودند از نومیدی حمله‌ای سخت کردند و سردار ترك را از مرز مصر عقب راندند. آت‌سیز خوارزمی هنگام عقب ـ نشینی به مراد دل غارت و کشتار کرد و قاضی و دبیران اورشلیم را به اردوگاه خود فرا خواند و به‌قتل رساند، و بعد از اعدام ایشان سه‌هزار تن از مردم شهر را نیز کشت و سلطان‌تکش برادر ملکشاه که با عنوانی‌برتر و سپاهی سهمگین‌تر در سوریه و فلسطین ملك میراند آت‌سیز را به سبب خونخواری یا شکست او بزودی سیاست نمود سلسله سلجوقی تقریباً بیست سال در اورشلیم سلطنت کرد، اما سپهسالاری وراثی و سرزمین شهر مقدس اورشلیم نیز به آرتق رئیس یکی از عشائر ترکمن سپرده یا به حقیقت به دست او رها شده بود. فرزندان آرتق پس از رانده شدن از

۱ - Capernaum ۲ - Ingelphus ۳ - علامت مسرت و شادمانی و پیروزی

۴ - آت سیز پسر محمد پسر انوشتکین که درسال ۵۲۱ یا ۵۲۲ هجری جانشین پدر خود شد و مانند وی از ملوك تابع سلطان سنجر بود. رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی. ۵ - Hems معرب اسمای قدیم در مرکز سوریه.

فلسطین دو سلسله پادشاهی در مرزهای ارمنستان و آشور تشکیل دادند. مسیحیان شرقی و زائران لاتینی از تحولی که درعوض دولت قانونی واتحاد قدیم با خلفاء، آهنین طوق حکومت بیگانگان «شمالی» را بر گردن ایشان نهاده بود متأسف بودند. سلطان ترکان در دربار و اردوگاه هنر و راه و رسم ایرانیان را اختیارکرده بود، اما از جماعت ترکان و مخصوصاً عشایر گله‌دار ایشان هنوز رایحهٔ بهائم صفتی بیابانیان به مشام می‌رسید. ممالک آسیای غربی از نیس تا اورشلیم صحنه منازعات داخلی و خارجی بود و مردم شبانزادهٔ فلسطین در مرز بی‌ثبات این عرصهٔ پهناور تسلطی ناپایدار داشتند و ایشان را نه فراغ و نه اهلیت آن بود که در انتظار سود کندرسی بسربرند که از آزادی تجارت و مذهب حاصل می‌آید. زائرانی که ازخطرات بسیار می گذشتند و به اورشلیم می‌رسیدند پیش از آنکه به توفیق زیارت مدفن مقدس نائل آیند و سلامی کنند گرفتار ظلم دولتیان می‌شدند یا اسیر مردمی که مالشان را به یغما می‌بردند. خشونت ذاتی یا تعصب تازه یافته، ترکمن‌ها را برآن می‌داشت که به روحانیون هر فرقه‌ای توهین نمایند، چندان که دست در موی بطریق اعظم انداختند و او را کشان کشان از روی سنگفرش کوچه‌ها بردند و به درون سیه‌چالی افکندند تا از مریدان مشفق و دلسوخته او به زور فدیه بستانند. مراسم عبادت نیز غالباً بواسطه خشونت اربابان بهائم صفت اورشلیم در کلیسای رستاخیز مشوش می‌شد و داستان حزن‌انگیز اسقف و شرح آشفتگی کلیساها هزاران هزار از مردم هیجان زده اروپا را بر آن داشت که تحت لوای صلیب برای اعانت ارض مقدس رهسپار اورشلیم شوند. اما چه ناچیز می‌نماید مجموع نابکاریهائی که گفتیم اگر آنها را با کفران الحاکم خلیفه و هتک حرمتی که وی از دین نمود مقایسه کنیم؛ کفرانی که مسیحیان لاتینی چنان به شکیبائی تحملش کردند! اما اخلاف مسیحیان آن روز را محرکی خفیفتر برمی‌انگیخت زیرا که ایشان مردمی تند خشم‌تر بودند، و روحی تازه در جانبداری از دین و سیادت پاپ ظاهر گشته و عصبی سخت حساس به درد آمده و تا قلب اروپا را مرتعش کرده بود.

فصل پنجاه و نهم

لوئی مقدس وجنگهای صلیبی ششم وهفتم. از دست رفتن انتاکیه و عکا و اورشلیم.

تسخیر اورشلیم به دست ترکان شوری روحانی و دلبستگی وافر به امور دنیوی در اروپای غربی پدید آورد و نتیجه این دو جنگهای صلیبی بود. در سال ۱۰۹۹ میلادی گودفری دوبوئیون اورشلیم را باز پس گرفت و دولتی در آن جای استقرار یافت. صلاح‌الدین ایوبی اورشلیم را در ۱۱۸۷ میلادی فتح و آن دولت را منقرض کرد و از کوششهای بعد برای تسخیر مجدد اورشلیم توفیقی حاصل نیامد.

گیبون شرح جنگهای صلیبی را در فصل ۵۸ آغاز میکند و جنگ صلیبی چهارم را که بلاواسطه اثر بسیار در انهدام امپراطوری روم داشت وصف نمیکند تا فصل شصتم و ما شرح مذکور را به‌تمامی در این کتاب آورده‌ایم.

لوئی مقدس و جنگ صلیبی ششم و هفتم

از هفت جنگ صلیبی دوتای آخرین را لوئی نهم پادشاه فرانسه برعهده گرفت و آزادی خود را در مصر و جان خویشتن را در ساحل افریقا از دست داد. بیست وهشت سال پس‌ازمرگ این پادشاه وی را رسماً در رم در زمرهٔ قدیسین بشمار آوردند و سهل و آسان شصت و پنج معجزه کشف کردند و به سوگند مؤکد شهادت دادند که معجزات مذکور حق پادشاه متقی را به مقام قداست ثابت مینماید. اما گزارش تاریخ گواهی صادق تر و درست‌تر است و تاریخ میگوید که فضیلت

مردانگی و ملکات پادشاهی و قهرمانی همه در وجود لوئی جمع آمده و روح جنگاوری در او با لطف دوستداری عدالت در آمیخته بود. لوئی در روابط شخصی و امور دیوانی پیوسته جانب عدل را نگاه میداشت و پدر ملت و دوست همسایگان و خصم رعب‌انگیز کفار بود. و لیکن تعصب مذهبی در کمال قدرت و با همهٔ اثرات مشؤومش یگانه چیزی بود که او را تیره رای و سیه اندرون کرد، و زهد و ولاء دینی وی را برآن داشت که مانند راهبان فرانسیسی و دومی‌نیکی تن به ننگ سؤال در دهد و دشمنان دین را با تعصبی خونخوارانه و بیرون از حد شعور بیازارد، و او که بهترین پادشاهان بود دوبار تخت سلطنت را ترك کرد و چون فارسان[1] دوره‌گرد در طلب تجارب روحانی رهسپار دیارهای دیگر شد. اگر مورخی راهب میخواست در وصف خصائص ذاتی لوئی چیزی بنگارد بی‌شك به شرح پست‌ترین خصیصهٔ او که ذکر کرده‌ایم اکتفا مینمود و از کار خود نیز راضی میشد. ولیکن ژوان ویل[2] شریف جوانمرد که دوست لوئی و رفیق اسارت او بوده بود به قلم طبع خود نقشی فارغ از غرض از عیوب و فضائل وی کشیده و از اطلاع مفصلی که دوستی صمیمی بدست داده است به آراء سیاسی شاهنشاهانی بدگمان میشویم که مسبب جنگهای صلیبی بودند و درمی‌یابیم که چنان که غالباً درحقشان گفته‌اند هدف جنگ برانداختن ملوك مهمی بوده است که تابع ایشان بودند. لوئی نهم بیش از همهٔ پادشاهان قرون وسطی در برقراری مجدد امتیازات خاص شاهنشاهان کوشید و در این کار توفیق حاصل کرد، ولیکن این امتیازات را در کشور خود و برای خویشتن و اخلاف خویشتن حاصل آورد نه در امپراطوری شرقی، وسوگند او نتیجه شور هیجان و بیماری روان بود زیرا لوئی نه فقط جنون زهد و دینداری را رائج کرد بلکه خود نیز بدان گرفتار آمد، و ذخائر مالی و لشکری فرانسه همه را صرف لشکرکشی به مصر کرد و دریای قبرس را سراسر به یک‌هزار و هشتصد کشتی بادی پوشاند. رقمی خالی از غلو که از شمار لشکر او ذکر کرده‌اند پنجاه هزار نفر

۱ - Knight - errant شهسوارانی در قرون وسطی که برای خطر جوئی و شجاعت نمائی یا رفع مظالم از دیاری به دیاردیگر می‌رفتند.

۲ - Joinville

است و اگر به اعتراف وی اعتمادی شاید نه‌هزار و پانصد سوار و یکصد و سی‌هزار سرباز پیاده از کشتیهای او در ساحل فرود آمدند و در ظل قدرت و سطوت وی مراسم زیارت را بجای آوردند.

نخستین کسی که از کشتی به ساحل جست لوئی بود سراپا پوشیده از درع آهنین و پیشاپیش وی رایتی از ابریشم[1] سرخ‌فام در اهتزاز بود و مسلمانان لرزندهٔ بیمناك اکنون شهر مستحکم دمیاط[2] را که محاصره شانزده ماهه‌آن برای پادشاهان پیشین زیان بار آورده بود به اولین حملهٔلوئی ترك کردند و لیکن دمیاط اولین و آخرین فتح لوئی بود، و در جنگهای صلیبی پنجم و ششم از همان علل واسباب‌در پیکارگاهی تقریباً در همان مکان بلیاتی مشابه پیش آمد و پس از تأخیری که باعث خسارت بسیار شد و تخم مرضی مسری را دراردوگاه سربازان پراکندفرانکها ازساحل دریا به‌جانب پایتخت پیش رفتند و سخت کوشیدند تابرسیلی‌بی موقع که رودنیل را فراگرفته ومانع پیشرفت ایشان شده بود فائق آیند. بارونها وشهسواران فرانسوی در منظر چشم پادشاه دلاور خود شجاعتها نمودند و نشان دادند که چگونه در خطر و قواعد انضباط نیز بدیده حقارت می‌نگرند. برادر پادشاه‌یعنی کنت آرتوا[3] با شجاعتی تهورآمیز به شدت بر شهر منصوره حمله برد وکبوتران قاصد به‌ساکنان قاهره خبر رساندند که کار جنگ بشکست کامل انجامیده است ولیکن سربازی که بعد قضیب سلطنت را به غصب گرفت افواج گریزنده را دوباره گردهم آورد. قسمت اعظم لشکر مسیحیان از طلیعه سپاه خود بسیار دور بودند و آرتوا مغلوب و مقتول گردید. سپاه امپراطوربیزانس پیوسته برسرمهاجمان بارانی از آلات قتاله فرو میریختند. کشتیهای بادی مصریان بر رودنیل، و اعراب بردشت و بیابان نامحصور مسلط بودند و ورود خواربار و دیگر وسائل را مانع می‌آمدند و باگذشت هر روز بر وخامت قحط و مرض می‌افزود و مقارن همین ایام دریافتند که عقب نشینی لازم است اما انجام پذیرفتنی نیست. نویسندگان بیزانسی معتقدند که اگرلوئی اتباع خود را بی‌دفاعی رها کرده

---

۱ - Oriflamme رایت سلطنت فرانسه که از ابریشم سرخ وکناره‌اش چاك زده بود تا بشعله آتش بماند.

۲ - Damietta　　۳ - Artois

بود شاید خود جان بدر میبرد اما چنین نکرد و اورابا اکثر اشراف‌زادگان فرانسوی به اسارت گرفتند وکسانی از ایشان راکه قادر به پرداخت فدیه یا خدمت نمودن نبودند به سنگین دلی کشتند و دیوارهای قاهره‌را به حلقه‌ای از سرهای بریدهٔ مسیحیان آراستند ، پادشاه فرانسه را به غل و زنجیر سنگین بارکردند اما فاتح جوانمرد که نوادهٔ برادر صلاح‌الدین بود خلعتی گرانقدربه نزد پادشاه اسیرشده‌فرستاد نجات لوئی و سربازانش حاصل نیامد مگر با استرداد دمیاط و پرداخت چهارصد هزارسکهٔ طلا . در محیطی که اسباب رفاه وتن‌آسانی فراهم بود فرزندان منحط یاران پیکارگرنورالدین و صلاح‌الدین را در برابر زبدهٔ جنگاوران اروپائی قدرت پایداری نمانده بود و ایشان به‌یاری بردگان مسلح خود یعنی مملوکان پیروزمند شدند ، مملوکان بومیان شجاع و جسور تاتاری بودند که درکودکی از بازرگانان سوری خریده شده و درکاخ واردوگاه سلطان تربیت یافته بودند. ولیکن مصر بزودی نمونهٔ تازه‌ای شد از خطر دسته هائی از این قبیل ، زیرا این حیوانات درنده‌خوی راکه به جان بیگانگانشان افکنده بودند خشم چندان برانگیخته‌شدکه ولینعمتان خود را نیز فرو بلعیدند ، ومملوکان مغرور از پیروزی وکشورستانی تورانشاه راکه آخرین کس از خاندان خود بودکشتند و ازمیان قاتلان جسورترین ایشان خنجر از نیام برکشیده به درون خوابگاه پادشاه اسیر رفتند و به‌کشتن سلطان خود دستهاشان را به خون‌آلودند . اما ثبات عزم لوئی محترم داشتن او را برایشان لازم آورد و حرص و آز برسفاکی و تعصب مذهبی فائق آمد و پیمان صلح بسته شد و پادشاه فرانسه و بقیه سپاه او رخصت یافتندکه به‌کشتی نشینند و به فلسطین بروند. لوئی چهار سال تمام در درون حصار عکا وقت تلف‌کرد و نتوانست اورشلیم را زیارت‌کند ومایل نیز نبودکه عاری از هالهٔ پیروزی به‌زادگاه خود بازگردد .

پس از شانزده سال‌که لوئی با حزم و رای درست درسکون و فراغ بسر برد یاد شکست‌گذشته ناگهان او را برانگیخت تا عازم هفتمین جهاد با مسلمانان شود. در این شانزده سال وضع مالی او به‌کیفیت سابق بازگشته و مملکتش وسیعتر شده بود و نسلی جدید از مردان جنگاور در عرصه وجود آمده بودند و لوئی

باایمانی و یقینی تازه در رأس سپاهی شامل شش‌هزار سوار و سی هزار پیاده عازم سفر دریائی شد. از دست رفتن انتاکیه پادشاه را به خشم آورده و به این جهاد جدید برانگیخته بود و به سبب امیدواری و شوق شدیدی که به عیسوی کردن پادشاه تونس و شستن او به‌آب تعمید داشت، لوئی به اغوای نفس به ساحل افریقا کشتی راند و سربازان او بشنیدن خبری که دلالت بر وجود گنجینه‌های عظیم در تونس مینمود به تأخیر در سفر اورشلیم رضا دادند. لوئی در تونس به محاصرهٔ دشمن گرفتار آمد و فرانسویان را نفس از گرما در سینه گرفت و در روی شن سوزان صحرا مردند و پادشاه در خیمه خود جان سپرد و به مجرد این که چشمش بسته شد فرزند و جانشین او به عقب‌نشینی اشارت کرد. چنان که نویسنده‌ای خوش ذوق گفته است: «و به‌این طریق است که پادشاهی مسیحی هنگام جنگ با پیروان محمد(ص) نزدیک ویرانه‌های کارتاژ در سرزمینی هلاک گردید که دیدو[1] پرستش خدایان صوری[2] را به مردمش آموخته بود».

از دست رفتن انتاکیه

قانونی سخیفتر و جائرانه‌تر از قانونی تنظیم نتوان کرد که بومیان مملکتی را محکوم به عبودیت دائم و قبول سلطهٔ بردگان و بیگانگان نماید. بااین همه چنین بوده است وضع مصر در مدتی متجاوز از پانصد سال. نامدارترین سلاطین سلسله بحری و برجی خود از دسته‌های سربازان تاتاری و چرکسی برخاستند، وجانشینان بیست و چهار بیگ یا امیرلشکر همیشه خادمان ایشان بوده‌اند نه فرزندانشان. این سلاطین منشور[3] بزرگ آزادی خود را ارائه میکنند و آن متن معاهدهٔ سلطان سلیم اول است باکشور مصر، ومصر هنوز خود اندکی تابع وخراج‌گزار سلطان عثمانی است. سلطنت دوسلسلهٔ مذکور بجزدمی کوتاه که گهگاهی صلح و آرامش به میان میآید دوران غارتگری و خونریزی بود ولیکن تخت

---

۱ - Dido به موجب افسانه‌ای رومی نام شاهزاده خانمی صوری است که مؤسس کارتاژ و فرمانروای آن بود.

۲ - Tyrian

۳ - سلطان سلیم با چرکسیان یا مملوکان مصر پیمانی منعقد کرد و قدرت و ثروت و اسباب جنگ را از ایشان باز نگرفت.

سلطنتشان بر دو رکن انضباط و شجاعت قرار یافته بود و سلطه ایشان مصر و نوبیه و عربستان و سوریه همه را در برمیگرفت و مملوکان ایشان از هشتصد سوار به بیست و پنج هزار سوار رسیدند و شمار لشکر ایشان با افزایش یکصد و هفت هزار سرباز پیاده بیش از پیش شد و شصت، و شش هزار عرب گاهگاهی ایشان را یاری مینمودند. پادشاهانی چنین دلیر و نیرومند را دیر زمانی یارای تحمل ملتی مستقل و خصومت پیشه در مجاورت ساحل کشورشان نبود و اگر دمار قوم فرانک تقریباً چهل سال به تأخیر افتاد این تأخیر بواسطه قلق و اضطراب سلطنتی متزلزل و هجوم مغولان و یاری اتفاقی بعضی از زائران جنگجوی بود. در میان اینان خواننده انگلیسی نام نخستین ادواردما را مشاهده می‌کند که در حیات پدرش هانری تحت لوای صلیب به ضد مسلمانان قیام کرد و در رأس یک هزار سرباز، وی که بعد ویلز و اسکاتلند را بتصرف آورد، عکا را از محاصره نجات داد و بالشکری نه‌هزارنفری تا ناصره پیش‌رفت و در نام‌آوری باعم خود ریچارد برابر شد و از او نیز برگذشت و به نیروی دلاوری و زور از دشمن ده ساله صلحی موقت حاصل آورد و پس ازجراحتی خطرناک که از خنجر متعصب مردی از فرقه ملاحده بر او وارد آمده بود، فرارکرد. انتاکیه که بواسطه موقع خاصش کمتر در معرض بلیات جهاد مقدس قرارگرفته بود سرانجام اشغال و بدست بُنْدُقدار یا بیبرس سلطان مصر و سوریه ویران و این امارت لاتینی منقرض گردید و نخستین مقر عیسویت به کشتن هفده‌هزار و اسارت یکصد هزار ازمردم آن خالی ازسکنه شد. بلاد دریائی لاذقیه و طرابلس و بریتوس و صیداو صور و حیفا و قلاع مستحکمتر هوسپی‌تالرها[1] و تمپلرها[2] یکی پس از دیگری ساقط گردید و هستی فرانکها همه محدود شد به شهر عکا وکلنی مذهبی یحیای مقدس که گاهی آن را بنام قدیمترش بطلمائیس[3] خوانده‌اند.

---

۱ - Hospitalers نام فرقه‌ای جنگی و مذهبی در قرون وسطی که کارشان جنگیدن و امداد بیماران و بینوایان بود.

۲ - Templars نیز فرقه‌ای مذهبی و جنگی بود که صلیبیون تأسیس کردند از برای حمایت زائران و حراست مدفن مقدس مسیح.

۳ - Ptolemais

از دست رفتن عکا و اورشلیم

پس از آن که اورشلیم از دست رفت عکا که تقریباً هفتاد میل دورتر است پایتخت مسیحیان لاتینی شد ، و به عمارات مستحکم شاهانه و مجاری آب زیرزمینی و بندری ساختهٔ دست انسان و دیواری دو پوسته مزین گردید ، جمعیت آن باسیل زائران و فراریان که پیوسته روان بود افزایش پذیرفت و هرگاه در مخاصمات وقفه‌ای به میان میآمد تجارت شرق و غرب به این مکان کشیده میشد زیرا که وصول به آن آسان بود و در بازارش محصول هر اقلیمی عرضه میشد و هر زبانی را در آنجا مترجمانی بود ولیکن در این اجتماع ملل هرگونه فسق و فجوری رائج و منتشر میشد و در میان پیروان محمد و عیسی زنان و مردان عکا را فاسدترین ایشان میدانستند، واین مردم فاجر را به انضباط قانون نیزاصلاح نتوانستند کرد. شهر عکا را فرمانفرمایان بسیار بود اما حکومتی نبود. ملوك اورشلیم و قبرس از خاندان لوزین یان[1] و ملوك انتاکیه و کنتهای طرابلس و صیدا وروساء اعظم فرقه های مذهبی و جنگی هوس پیتالرو تامپلروتوتونیک[2] و جمهوری ونیز و جنوا و پیزا و سفیر پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلستان هریک خویشتن را فرمانفرمای مستقل میدانست، و اختیار مرگ و زندگی مردم در دست هفده محکمه بود که با قدرت تام عمل میکردند ، اما هر جنایتکاری در محله مجاور حوزه قضائی خود از مجازات مصون بود و حسادت ورزیدن ملل مختلف غالباً چنان به شدت بروز میکرد که باعث خونریزی میگردید. بعضی از مردم حادثه‌جوی که لوای صلیب را ننگ‌آلوده کردند در عوض کمی مزد به غارت دهکده‌های مسلمانان میپرداختند و اموال نوزده تاجر سوری مسلمان را که به دادوستد اشتغال داشتند به یغما بردند و ایشان را به دار آویختند و چون از جبران خسارت سرباز زدند سلطان خلیل لشکر کشید و حق با او بود که چنین کند. وی در رأس شصت هزار سوار و یکصد و چهل هزار پیاده به عکا حمله برد و توپهای او (اگرآلات تیر افکنش را توپ بتوان خواند) متعدد و سنگین‌وزن بود چندان که قطعات مجزای یک ماشین تنها را در یکصد ارابه حمل

---

۱ - Lusignan　　۲ - Teutonic

میکردند و ابوالفدا ،مورخ دربار، خود با افواج حمات[۱] بخدمت مشتغل و ناظر این جهاد مقدس بود. هرچند مفاسد فرانکها بسیار بود اما بواسطه یأس وغیرت اخگر آتش شجاعت دوباره در وجودشان شعله‌ور گردید ولیکن خلاف و نزاعی که در میان هفده امیر شهر در افتاده بود در میان فرانکها نیز تفرقه افکند و قوای جنگی سلطان از هر سو ایشان را مغلوب و مقهور کرد. پس از محاصره‌ای سی وسه روزه مسلمانان دیوار دو پوسته را در هم شکستند و برج بزرگ بر اثر حمله ماشین های آتش افکن ایشان فرو ریخت و مملوکان ناگهان حمله‌ای کلی کردند و شهر را گرفتند و قسمت شصت هزار مسیحی مقیم آن مرگ بود یا بردگی. صومعه یا به حقیقت قلعه فرقه تامپلر سه روز بیشتر مقاومت ننمود ولیکن تیری در بدن رئیس اعظم فرقه فرو نشست و آن را سوراخ کرد و از پانصد شهسوار عضو این گروه فقط ده تن زنده ماندند. اما یاران ایشان که به‌شمشیر دشمن کشته شدند مردمی سعادتمند تربودند علی‌الخصوص اگر این ده تن چندان زنده ماندند که هنگام تحریم و تبعید جائرانه تمامی فرقه بر روی سکوی اعدام جان بسپارند. پادشاه اورشلیم و بطریق بزرگ و رئیس صومعه عقب‌نشینی کردند و به‌ساحل دریا رسیدند و لیکن دریا متلاطم و کشتی کم بود و گروه کثیری از فراریان پیش از رسیدن به جزیره قبرس غرق شدند و این خود در قبال ازدست رفتن لوزین یان مایه تسلائی بود. به فرمان سلطان کلیساها و استحکامات بلاد لاتینی را منهدم کردند اما به انگیزش حرص یا بیم هنوز در مدفن مقدس مسیح را به‌روی بعضی از زائران متعبد بی‌دفاع میگشودند، و سراسر کرانهٔ دریا را که سالیان دراز از بانگ مجادله جهانیان پرغوغا بوده بود اکنون سکوتی چون سکوت ماتم فرا گرفت.

۱ - معرب Epiphania رجوع شود به دائرةالمعارف اسلامی

فصل شصتم

انشقاق مذهبی و خصومت لاتینیان و یونانیان. جنگ صلیبی چهارم. اتحاد فرانسویان و ونیزیان و سفر ایشان به قسطنطنیه. فتح قسطنطنیه و غارت آن به‌دست لاتینیان.

پس از استقرار مجدد امپراطوری غربی به دست شارلمان جماعات مسیحی لاتینی و یونانی بسرعت هرچه تمامتر از هم جدا شدند و تا امروز خصومت ملی و مذهبی میان دو جماعت از بزرگترین جماعات عیسوی جهان تفرقه می‌افکند؛ و جدائی قسطنطنیه از مسیحیان لاتینی مفیدترین متحدان آن را با او بیگانه کرد و خطرناکترین دشمنان او را به خشم برانگیخت و این دو کیفیت انحطاط و سقوط امپراطوری روم را در مشرق تسریع کرد.

در خلال این کتاب نفرت یونانیان از لاتینیان غالباً بارز و آشکار بوده است نفرتی که در اصل مشتق از بیزاری یونانیان از عبودیت بود، و پس از روزگار کنستانتین غرور برابری با لاتینیان یا تسلط برایشان آتش نفرت یونانیان را برافروخت و سرانجام غضبناکشان نمود زیرا که اتباع عصیانگر ایشان اتحاد با فرانکها را اولیتر دانسته بودند. یونانیان در همه قرون و اعصار به برتری خود در معارف دینی و غیر دینی مباهات نموده‌اند، و ایشان نخستین دریابندگان انوار عیسویت بودند و آئین‌نامه‌های مصوب هفت شورای عمومی مذهبی را اعلان نمودند، و تنها ایشان بودند که زبان کتب مقدس و فلسفه را میدانستند و معتقد بودند که

اقوام کم فرهنگ اروپائی و فرو رفته در ظلمت جهل را نباید آن جسارت باشد که در مسائل عمیق و مرموز علم لاهوت مجادله کنند، و اقوام کم‌فرهنگ نیز درعوض سبک‌سری بیزانسیان و افکار مبهم و در هم آشفتهٔ ایشان را تحقیر مینمودند و بیزانسیان را مبدع هرارتدادی میدانستند و شاکر بودند که خود به پاك دلی به تعالیم حواریون و سنت پای بند و به عقیده مذهبی خود راضیند. ولیکن در قرن هفتم شوراهای مذهبی اسپانیا و پس از آن فرانسه ماده‌ای از آئین‌نامه شورای نیسیه را در باب مبحث اسرارآمیز سومین شخص ثالوث اقدس تغییر دادند و اصلاح یا تحریف کردند. در مناقشات مذهبی مشرق که دیر زمانی دوام یافت طبیعت عیسوی و چگونگی تولید او را با دقت و وسواس بسیار تعریف کرده بودند و چنین مینماید که نسبت پدری و فرزندی که نسبتی نیک شناخته است صورتی پریده‌رنگ در ضمیر مردمان منعکس میکرد. ولیکن مفهوم ولادت با روح‌القدس چندان راست نمی‌آمد و پیروان مذهب کاتولیکی روح‌القدس را در عوض آن‌که فیض خدائی یا صفتی از صفات پروردگاری بدانند جوهر یا ماده میدانستند یعنی شخصی یا خدائی که زاده نشده بلکه دراصطلاح اهل سنت «صادر» گردیده بود. پس آیا وی از «اب» و محتملا بوسیله «ابن» صادر شده بود یا از «اب» و «ابن» هر دو ؟ یونانیان عقیده نخستین را اختیار کرده بودند و لاتینیان دومین را، و افزودن لفظ «فی‌لیوك»[1] آتش خلاف و نزاع را میان مذاهب شرقی و گالی شعله‌ور کرد. در آغاز مناقشات، پاپهای رومی به اعتدال و رعایت بی‌طرفی تظاهر نمودند و نوآوری را سخت نکوهش کردند ولیکن به عقیده برادران همدین و متفاوت مذهب خود که در آن سوی آلپ بودند بی‌هیچ اعتراضی رضا دادند و چنان مینمود که میخواهند به محبت نقاب خاموشی بر روی کنجکاوی زائد بیفکنند، و در مکاتبهٔ شارلمان بالیوی سوم پاپ چون سیاستمداری روشنفکر سخن میگوید اما پادشاه از منزلت خود میکاهد و مانند کشیشی متعصب وغضبناك میشود. ولیکن تسنن رم بی‌هیچ تأملی فرمانبردار قدرتی شد که پدید آورندهٔ سیاست دنیوی‌آن بود و لفظ «فی‌لیوك» را که لیو میخواست محو

---

۱ - Filioque

کند جزء علامت واتیکان کردند و در ادعیه عشاء ربانی بذکر آن مترنم شدند. آئین‌نامه‌های شورای نیسیه و آتانازیوسی اکنون اصول مذهبی کاتولیکی است یعنی هیچکس را رستگاری حاصل نمیشود مگر آن که به این اصول ایمان آورد، و پیروان مذهب کاتولیکی و پروتستانی باید لعن یونانیان را بشنوند و تحمل کنند وایشان را دشنام گویند زیرا که یونانیان «صدور» روح‌القدس را از دو «شخص» یعنی «اب» و «ابن» انکار میکنند. در اینگونه اصول دینی نه امکان بحث هست و نه توافق، و قواعد سلوك در کلیساهای دور افتاده ومیان مذاهب مستقل ناچار متفاوت است، وعالمان لاهوتی نیزشاید به‌حکم رأی صواب تفاوت را مجاز و اجتناب‌ناپذیر و بی‌ضرر بدانند. خدعه گری یا شاید خرافه‌پرستی دستگاه مذهبی رم بار عزوبت را بر کشیشان و شماسان تحمیل کرده و رعایت این اصل را برایشان واجب آورده است. اما درمیان یونانیان اصل عزوبت فقط اسقفان راشامل میشود وخسران ایشان به‌رفعت منزلت جبران یا بواسطه پیری منتفی میگردد و کشیشان حوزه‌های کوچک یا پاپاها از همصحبتی زوجه‌ای برخوردارند که او را پیش از پیوستن به‌سلك روحانیون به زنی گرفته باشند. در قرن یازدهم بحثی شدید بر سرمسأله نان فطیر درگرفت و در مغرب و مشرق پنداشتند که اساس عشاء ربانی مبتنی بر مصرف نان فطیر یا غیر فطیر است. آیا درکتابی جدی ذکر سرزنشهای خشم‌آلوده در حق لاتینیان روا است که دیرزمانی همچنان در وضع دفاعی باقی ماندند، و برخلاف حکم پاپ از خوردن خون و حیواناتی که براثر خفقان جان داده بودند پرهیز نکردند و هر روز شنبه به پیروی از شعائر یهودیان روزه میداشتند، و در اولین هفته روزهٔ بزرگ خوردن شیر و پنیر مجاز بود و راهبان علیل مزاج را به تلطف اجازه گوشت خوردن میدادند و چون روغن نباتی نبود در عوض روغن حیوانی مصرف میکردند. تدهین به روغن مقدس مختص صنف اسقفان بود و اسقفان را که «دامادان» جماعات مذهبی خود بشمار می‌آمدند به زیور انگشتری مزین می کردند و کشیشان موی چهره را می‌ستردند و به‌یک بار در زیر آب فرو رفتن غسل تعمید میکردند. چنین بود «جنایاتی» که اعاظم رؤسای فرقهٔ مذهبی قسطنطینی را به خشم و غیرت برانگیخت

وعلماء کاتولیکی مذهب را برآن داشت که با شورو تعصبی چون تعصب بطریقهای قسطنطنیه حقانیت آنها را ثابت نمایند.

تعصب و نفرت ملی دو نیروی عظیمند که هر موضوع مجادله‌انگیزی را بزرگتر از آنچه هست جلوه‌گر مینمایند ولکین علت بلاواسطه انشقاق یونانیان را میتوان در رقابت اعاظم اسقفان دانست که تفوق پایتخت قدیم را برهمه بلاد تأیید مینمودند و پایتخت جدید را که مقر فرمانروائی بود از هیچ شهر دیگری در جهان مسیحیت کمتر نمی‌دانستند. تقریباً در نیمه قرن نهم فوتیوس دبیر اعظم و رئیس گارد نگهبان راکه مردی جاه‌طلب بود به‌سبب لیاقت وی و عنایت پادشاه به‌منصبی مطلوب‌تر یعنی به‌ریاست اعظم جماعت مذهبی قسطنطنیه برافراشتند. فوتیوس در علم حتی علم تشکیلات کلیسائی از روحانیون عصر خود برتر بود و هرگز کسی او را به ناپاکی و آلوده‌دامنی متهم ننموده است ولیکن برافراشتن وی به منصب روحانی شتابزده و ارتقاء مرتبتش خلاف اصول و قواعد بود، وعامهٔ مردم را دل برسلف مخلوع او یعنی ایگناتیوس[1] میسوخت و او را حمایت مینمودند چنان که پیروانش هنوز به عناد پشتیبان او بودند و به‌نیکلاس اول که یکی از مغرورترین و جاه‌طلب‌ترین پاپها بود تظلم نمودند و پاپ فرصت مطلوبی راکه برای صدور رأی ومحکوم نمودن رقیب شرقیش بدست آمده بود استقبال نمود و نزاع این دو بواسطه تعارض حق سیادت قضائی ایشان برپادشاه و ملت بلغاریان سخت‌تر گردید. بلغاریان تازه به‌دین عیسوی گرویده بودند اما از ایمان‌آوردن ایشان هیچ یک ازدو رئیس‌مذهب را سودی حاصل نمی‌آمد مگر آنکه می‌توانستند نودینان را به حقیقت در زمرهٔ اتباع خود بشمار آورند. بطریق یونانی به‌یاری محکمه خود پیروزمند شد و در مناقشه بسیار شدیدی که در میان بود او نیز به‌نوبت جانشین پطرس مقدس را ازمنصب خلع کرد و فرقهٔ لاتینیان را در ورطه افکند و به لوم ارتداد و انشقاق گرفتار آورد. فوتیوس صلح جهان را به فرمانروائی متزلزل کوتاه مدتی سودا کرد و باحامی خود یعنی بارداس قیصر ساقط گردید، و بازیل مقدونی ایگناتیوس را دوباره در منصب

۱- Ignatius

سابق وی مستقر گردانید و به این طریق کاری دادگرانه کرد زیرا ایگناتیوس را چنان که باید به سبب منزلت و کبر سن وی محترم نداشته بودند. فوتیوس کوشید تا از دیر خود که به حقیقت زندان وی بود به تملق گوئی فریبگرانه و شکوه‌های حزن‌انگیز عنایت امپراطور را به خویشتن معطوف دارد و تقریباً در همان‌لحظه‌ای که چشمان رقیب وی به خواب مرگ فروبسته شد او را دوباره بر کرسی اسقفی‌اعظم قسطنطنیه نشاندند. بعد ازمرگ بازیل فوتیوس را حال بگردید ودر دربار پادشاه طالع او گاه پست بود و گاه بلند و سرانجام به‌حق ناشناسی شاگرد والاگهر خود گرفتار آمد و دوباره از منصب مخلوع شد ، و در تنهایی آخرین ساعات عمر حق داشت که‌در آزادی زندگی غیر مذهبی و فرصت مطالعه که از دست رفته بود به تحسر بیندیشد. در هر تغییر و تحولی کشیشان خاضع فرمانبردار به‌اندك اشارتی یا کلمه‌ای سرتسلیم در پیش سلطان فرود آورده و فرمان او را پذیرفته بودند وشورائی متشکل از سیصد اسقف پیوسته حاضر بودند تا فوتیوس را در صورت حصول توفیق تحیت بگویند یا بسبب سقوطش رسوا و ننگین نمایند وگاهی او را قدیس و زمانی ملعون بخوانند ، و پاپها نیز به هر وعده فریبنده‌ای که امید پاداش یا مساعدتی در آن بود اغوامی شدند و هرگونه معامله‌ای را میپذیرفتند واحکام شوراهای‌قسطنطنیه را بوسیله نامه یانمایندگان خودتصویب میکردند. ولیکن دربار و مردم وایگناتیوس و فوتیوس همه با ادعای پاپها مخالف بودند وعمال ایشان را اهانت‌مینمودند یا محبوس میکردند ، و مسأله «صدور» روح‌القدس فراموش شد. بلغارستان را الی‌الابد به امپراطوری بیزانس پیوستندو انشقاق بواسطه توبیخهای سخت ایشان دوام بسیار یافت زیرا پاپی که خود برخلاف اصول و قواعد منصب یافته بود گروه کثیری را به کشیشی گمارده بود. ظلمت جهل و فساد در قرن دهم چندان بود که اتصال دو ملت را متوقف کرد و فکر ایشان را با هم موافق ننمود. اما هنگامی که شمشیر نورمانها کلیساهای آپ‌بولیا را به حوزهٔ فرمانروائی رم بازگردانید بطریق اعظم بیزانسی به‌رسم انذار مراسله‌ای پر از خشم وغضب به جماعات پیرو خود نوشت تا ایشان بدانند که باید از خطاهای لاتینیان بپرهیزند و از آنها بیزار باشند. روم که

عظمتش در افزایش بود گستاخی متمردی را بیش از این تحمل نتوانست کرد و نمایندگان پاپ میکائیل سرولاریوس[1] را در قلب قسطنطنیه از جمع مسیحیان مطرود کردند. هنگامی که نمایندگان پاپ بخشم و تحقیر عازم بازگشت بودند صیغهٔ تکفیر را که عبارتی هول‌انگیز بود برروی کاغذی نوشتند وبرسکوی محراب کلیسای ایا صوفیه نهادند و در آن هفت بدعت یونانیان را که گناهان کبیره محسوب میشد برشمردند و در این تکفیرنامه بدعت‌آوران گنه کار و پیروان نگون طالع ایشان را به همنشینی شیطان و دیگر شیاطین پیرو او حوالت کردند. برحسب ضرورت موقع ، و مصلحت مذهب و دولت گاهگاهی باب مکاتبه دوباره مفتوح میشد وگهگاهی بتظاهر بزبان وفاق و خیراندیشی سخن میگفتند و لیکن یونانیان هرگز منکر گناهان خود نشده و پاپها نیز هرگز حکم خود را نقض نکرده‌اند ، و تاریخ انشقاق کامل را از هنگام ظهور این واقعه صاعقه‌آسا تعیین میتوان کرد ، شکافی و انشقاقی که با هر اقدام جاه‌طلبانه پاپهای رومی بزرگتر میشد. امپراطوران بمشاهده‌عاقبت ننگین برادران خود یعنی پادشاهان آلمان از شرمساری سرخ روی میشدند و از ترس میلرزیدند ، و مردم از قدرت دنیوی و زندگی کردن کشیشان کاتولیکی به شیوه مردان جنگی سخت غضبناك بودند.

خصومت یونانیان و لاتینیان

نفرت یونانیان و لاتینیان از یکدگر در اولین و دومین و سومین سفرایشان به اورشلیم شدیدتر شد و بر ملا گردید .الکسیوس کومننوس کاری کرد که لااقل این زوار رعب‌انگیز به اورشلیم نیایند. وجانشینان او یعنی مانوئل و ایزاك‌آنژلوس در برانداختن بزرگترین پادشاه قوم فرانك با مسلمانان همداستان شدند و همه صنوف رعایا به‌اختیار خود عملا از سیاست نامردانه وبدخواهانهٔ ایشان فرمان میبردند. قسمت اعظم این خوی معاندت را بی‌هیچ شکی میتوان از تفاوت زبان ولباس وراه ورسم زندگی دانست که ملل روی زمین را ازهم جدا و بیگانه میکند. غرور سلطان و رأی درست او از دخول نامشروع لشکریان بیگانه که مدعی حق

۱- Michael Cerularius

عبور از ممالک وی و گذشتن از نزدیکی دیوار پایتخت بودند سخت جریحه‌دار گردید ، و بیگانگان بی‌فرهنگ مغرب زمین اتباع وی را موهون نمودند و اموالشان را به‌غارت بردند و یونانیان ترسنده دل رانفرت شدیدتر شد به سبب حسدی‌نهانی که از قوم فرانک و جنگهای متهورانه ایشان در دل میپروردند با آن‌که این جنگها بخاطر دین بود، و علل خصومت ملی‌که همه دنیوی‌بود بواسطه حقدو کینی که نتیجهٔ تعصب مذهبی است قوت یافت، و چون آتشتی شعله‌ورگردید، و برادران شرقی همدین در عوض آن که ایشان را بمهربانی در آغوش گیرند وبه رسم میزبانی بنوازند همه‌کس را تعلیم کردند که صفات «انشقاقی» و «مرتد» را در حقشان تکرار کنند کلماتی که درگوش پیروان اصول استقرار یافته مذهبی زشت‌تر و نفرت‌انگیزتر ازکافرویت پرست است؛ و درعوض آن‌که بواسطه موافقت در اصول کلی و رسوم عبادت دوستشان بدارند به سبب تفاوت بعضی از قواعد سلوک‌ومسائل مربوط به علم لاهوت که ممکن بود پیروان مذهب کاتولیکی و رهبران ایشان‌پای‌بند آنها باشند شرقیان از ایشان سخت متنفر بودند . در جهادلوئی هفتم کشیشان یونانی محرابی راکه کشیشی فرانسوی آداب عشاء ربانی را بر آن بجای آورده‌و باین طریق ملوثش نموده بود شستند و تطهیر کردند ، و یاران فردریک بارباروسا[۱] ازظلمی و زیانی که از زبان و عمل استقفان و راهبان و حقد وبداندیشی خاص‌ایشان تحمل نمودند سخت متأسفند. ادعیه و مواعظ‌اسقفان و راهبان مردم را به ضد اقوام کم فرهنگ و ناپرهیزگار بر می‌انگیخت و بطریق اعظم را متهم‌بصدور این فتوا کرده‌اند که خلاص مؤمنان از کیفر همه گناهانی که نموده‌اند به کشتن انشقاقیون ممکن خواهد بود. مردی دوروتیوس[۲] نام وبسیار متعصب امپراطور راسخت‌ترساند و آنگاه مطمئن کرد که مرتد آلمانی را پس از حملهٔ وی به دروازه بلاکرنی[۳] مثال بارزی از انتقام الهی خواهند نمود. عبور اینگونه لشکرهای عظیم نیرومند دقایقی نادر و خطرناك بود ، ولیکن جنگهای صلیبی باعث آشنائی و آمد و رفت و دادوستد مکرر در میان دو ملت گردید و آشنائی بر آگاهی ایشان افزود اما از

---

۱ - Barbarossa	۲ - Dorotheus	۳ - Blachernae

تعصب‌ها و تنگ نظریهای ایشان نکاست . ثروت و تجمل دوستی مردم قسطنطنیه چندان بود که محصولات همه اقالیم را لازم داشتند ومیخواستند، وهنروکاروکوشش جمعیت کثیر آن میان صادرات و واردات شهر تعادل برقرار میکرد . موقع و محل قسطنطنیه چنانست که تجارت دنیا را بسوی خود میکشاند و درهر دورانی از عمر این شهر تجارت در دست بیگانگان بوده است. پس از انحطاط آمالفی مردم جنواو ونیزیان وپیزائیان کارخانه‌ها را از بلاد خود به پایتخت منتقل کردندو جماعاتی‌از ایشان نیز درانجا ساکن شدند و پاداش خدمات ایشان عنوان و احترام و انواع مصونیتها بود ومالک زمین وخانه شدند وازدواج با مردم بومی بر شمار خانواده‌ها افزود و پس ازآن‌که وجود مسجدی را به‌تساهل پذیرفتند تحریم کلیساهای اهل سنت کاتولیکی نا ممکن گردید. دوزن مانوئل کومننوس از قوم فرانک بودند و اولین ایشان خواهرزن کونراد امپراطور و دومین ایشان دختر سلطان انتاکیه بود. مانوئل کومننوس یکی از دختران فیلیپ اگوستوس پادشاه فرانسه را برای فرزند خود به زنی گرفت و دختر خود را به زنی به مارکی‌مون‌فرا داد که درکاخ قسطنطنیه تعلیم و تربیت و جاه و منزلت یافته بود. امپراطور بیزانس با سپاه مغرب رویا روی شد به این امید که امپراطوری مغرب را از آن خود کند زیرا که وی قدر دلاوری فرانکها را می‌شناخت و به وفاداری ایشان اعتماد داشت، اما بی‌آنکه‌تناسب پاداش را با استعداد جنگی بسنجدایشان را مناصب‌سودآوری داد و برمسندقضانشاند و خزانه‌دارکرد . سیاست مانوئل آن بود که جوینده اتحاد پاپ شود و عامه مردم معتقد بودندکه او جانبدار ملت و مذهب لاتینی است وباین هر دومایل . در دوران سلطنت مانوئل و جانشینش الکسیوس دو پادشاه درقسطنطنیه بسرزنش بیگانگان و مرتدان و مقربان گرفتار آمدند و کفاره‌گناه را به سخت‌ترین وجهی دادند و آن غوغائی بودکه بازگشت اندرونیکوس و برافراشتن وی را به منصب پادشاهی اعلان نمود . مردم سلاح برگرفتند و قیام کردند و مرد غاصب افواج و سفائن خود را ازساحل آسیای صغیر روان کرد تا درقیام و انتقام ملی یاری کنند و مقاومت بیگانگان که در آن امید توفیقی نبود کاری نکرد جزآن که خشم قاتلان

را تأیید و خنجرهای ایشان را تیزکند. نه سن و نه تفاوت مرد وزن و نه پیوند دوستی و خویشاوندی هیچ یک نتوانست قربانیان خصومت ملی ، و حرص ، و شور مذهبی را نجات دهد. لاتینیان را در خانه‌های خود و در کوچه‌ها کشتند و محله ایشان را بدل به خاك و خاکستر کردند و کشیشان را در کلیساهای ایشان و بیماران را در بیمارستانها سوختند ، و شمار کشتگان را از ترحمی که نمودند تاحدی قیاس میتوان گرفت و آن ترحم فروش بیش از چهار هزار مسیحی بود تادائم در بردگی ترکان بسر برند. کشیشان و راهبان را بانگ از همه بلندتر و جنب وجوش برای هلاك انشقاقیون از همه بیشتر بود. هنگامی که سر کاردینالی کاتولیکی مذهب را که نمایندهٔ پاپ بود از بدن جدا کردند و بسته به دم‌سگی‌وحشیانه به استهزا کشان کشان درکوچه‌های شهر گرداندند کشیشان خداوند را سپاس گفتند و سرود شکرگزاری خواندند. در میان بیگانگان کسانی که کوشنده‌تر بودند به‌نخستین اعلان خطر به کشتیهای خود عقب نشینی کردند و از طریق هلس پونت ازصحنه خونریزی فرار کردند، و هنگام گریز آثار آبادانی را در دویست میلی ساحل دریا سوختند و ویران کردند و از اتباع بیگناه امپراطوری انتقامی سخت گرفتندو کشیشان و راهبان را دشمنان خاص خود دانستند و در عوض از دست دادن ملك ومال و یاران ، از غارتگری ثروت فراوان اندوختند، و پس از بازگشت ضعف و ثروت وخبث وخیانتگری یونانیان رابر مردم ایتالیا و اروپا آشکارنمودند و مفاسد ایشان را از خصائص واقعی ارتداد وانشقاق وصف کردند. تردید و وسواس باعث آمد که نخستین پیکارگران صلیبی از فرصتهای نیکوئی که برای تصرف قسطنطنیه و یافتن راهی به اورشلیم روی نمود غافل بمانند و انقلابی داخلی حادثه‌ای‌مناسب شد و فرانسویان و ونیزیان را تقریباً مجبور کرد که امپراطوری روم شرقی را بتصرف آورند.

من ریاکاری و جاه‌طلبی وستمگری و سقوط اندرونیکوس را که آخرین مرد خاندان کومننوسی ، از زمرهٔ خاندانهای ملوك بیزانسی ، بود و در قسطنطنیه سلطنت میکرد بر خوانندگان آشکار نموده‌ام. انقلابی که اندرونیکوس را از تخت

سلطنت سرنگون کرد جان ایزاك آنژلوس را که از زنان خاندان امپراطوری نسب میبرد از خطر نجات داد و او را بمقام سلطنت برافراشت. برای کسی که در حقیقت جانشین نرونی دوم شده بود سزاوار احترام و محبت اتباع خود شدن کاری آسان بود. اما بعضی اوقات نیز اتباع وی حق داشتند که از زوال حکومت اندرونیکوس متأسف باشند زیرا که بواسطهٔ رأی سالم ونیرومند، آن ستمگررا قدرت اندیشه چندان بود که میتوانست وابستگی نفع خود را به نفع عامه مردم تشخیص دهد و همه کسانی که در وی اثری از ترس برمی‌انگیختند خود از او سخت بیمناك بودند و با این همه ایالات دوروکسانی که در حقشان گمان بدخواهی نمیرفت شاید خداوندگار خود را به سبب عدل تزلزل ناپذیر وی دعای‌خیر میکردند. ولیکن جانشین او خودپسند و درحفظ قدرت، فائقهٔ سلطنت حریص امادر اعمال آن قدرت عاجز و فاقد شجاعت و استعداد لازم بود. مفاسد ایزاك آنژلوس مضر بلکه مهلك و فضائل‌او (اگر فضائلی داشت) برای ابناء بشر بی فایده بود، و یونانیان که مصائب خود را از غفلت و اهمال او میدانستند اگر بر حسب اتفاق منافعی نیزدر ایام سلطنت او حاصل آمد آن‌را از حسن عمل وی ندانستند. ایزاك بر روی تخت سلطنت به خواب فرو میرفت و بیدار نمیشد مگر به بانگ عیش و عشرت، وسرگرمی اوقات بطالت وی‌را دلقکان وکمدی‌بازان فراهم می‌آوردند و به نزد دلقکان نیز امپراطور هدف تحقیر بود. ضیافتها و عمارتهای وی نیز از دیگر نمونه های تجمل‌-پرستی پادشاهان برمیگذشت، و شمار خواجه سرایان وخدمتکاران اوبه بیست‌هزار می‌رسید و چهارهزار پوند نقره‌ای که روزانه خرج سفره و اهل منزل او می‌شد در سال بالغ برچهار میلیون پوند استرلینگ بود و احتیاج به نقدینه را وی باستم نمودن به خلق رفع‌میکرد و مردم که بواسطه سوءاستفاده محصلان مالیاتی در جمع‌آوری عوائد و نیز در مصرف آن ناراضی بودند سخت خشمگین میشدند. در همان وقتی که یونانیان در انتظار پایان عبودیت، روز شماری میکردند کسی به تملق پیشگوئی و انژلوس را مطمئن کرد که سلطنت او دراز و با توفیق قرین خواهد بود، و در دوران سی‌و دوساله سلطنتش سیطرهٔ فرمانروائی وی تاجبل لبنان را در بر خواهد

گرفت و تا آن سوی فرات را به تصرف خواهد آورد. ولیکن تنها قدمی که ایزاك در طریق راست آوردن پیشگوئی برداشت فرستادن سفیری بود به‌نزد صلاح‌الدین- سفارتی با غروجلال بسیار اما برانگیزاننده خشم جامعه مسیحی- برای اعاده‌مدفن مقدس و پیشنهاد اتحادی دفاعی و عدوانی با اوکه دشمن نام مسیحیت بود. در دست ایزاك نالائق و برادر بی ارزش وی بقایای امپراطوری یونان مضمحل گردید و جزیره قبرس راکه نام آن برانگیزانندهٔ صورخیالی‌لطف و لذت عیش است یکی از شاهزادگان کومننوسی و همنام ایزاك به غصب گرفت و بر اثر تسلسل وقایعی عجیب ریچاردما (مقصود ریچارد ملقب به شیر دل است که پادشاه انگلستان شد) مملکت قبرس را به خاندان لوزین‌یان اعطاء کرد و قبرس ملکی گرانقدر بود واز دست رفتن اورشلیم را جبران نمود.

قیام بلغاریان و والاکیائیان[1] پیکر سلطنت رازخمگین و امنیت پایتخت را متزلزل کرد. ازهنگام پیروزی بازیل دوم این دوامیرنشین متجاوز از یکصد و هفتاد سال سیطرهٔ ملوك بیزانسی را تحمل کرده بودند ولیکن هرگز اقدامی مؤثر برای‌تحمیل قید قانون و آداب سلوك بر این عشائر وحشی صفت صورت نپذیرفته بود. به فرمان ایزاك گله ورمهٔ اینان راکه تنهاوسیله بقاء زندگی ورزق ایشان‌بود گرفتند تاجشنهای زفاف شاهانه را رونق و شکوه افزاید و جنگاوران درنده خوی ایشان از تبعیض به خشم آمدند زیراکه در خدمت سپاه از مزد و رتبه مساوی با دیگران محروم بودند. پطرس‌و آسان[2] دو تن از رؤساء مقتدر قبائل که نسب از پادشاهان قدیم میبردند مدعی حقوق خود و آزادی ملی شدند وحیله‌گران شیطان صفت‌بجمع کثیر مردم گفتندکه حامی بزرگوار یعنی دیمتریوس مقدس تا به ابد یونانیان ومدعای ایشان را رهاکرده است، و آتش فتنه از سواحل دانوب به‌کوهستانهای تراس و مقدونیه گسترش یافت. پس از اندك مقاومتی ضعیف ایزاك آنژلوس و برادر او به مستقل شدن این قبائل رضادادند و افواج امپراطور به مشاهده اجساد برادران

۱- Wallachians والاکیا از امارات جنوب شرقی اروپا بود و اکنون جزء رومانی است. ۲- Asan

سرباز خود که در گذرگاههای کوهستانی جبل هیموس[1] پراکنده بود بزودی افسرده دل شدند. دومین دولت بلغارستان به نیروی جنگی و تدبیر جان یاجوآنیس[2] ثابت و مستقر گردید، و این مرد زیرك محتال که از قومی کم فرهنگ برخاسته بود گروهی را به سفارت به نزد پاپ اینوسان سوم فرستاد تا اعتراف کند که پروردهٔ مکتب رومیان و مذهب ایشان است و باکمال خضوع از پاپ اجازت یافت که سکه به نام خود بزند و گذشته از این پاپ، وی را به لقب پادشاهی ملقب کرد و یکی از اعاظم اسقفان کاتولیکی مذهب را به نزد وی فرستاد. واتیکان از فتحی که نموده و بلغارستان را تحت سیطرهٔ روحانی خود آورده سخت شادمان بود زیرا که بلغارستان نخستین هدف انشقاق بود و اگر یونانیان توانسته بودند امتیازات مذهبی خود را حفظ کنند به خشنودی از حقوق سلطنت صرف نظر مینمودند.

بلغاریان چندان خبیث و بد نفس بودند که طول عمر ایزاك آنژلوس را به دعا از خدا می‌خواستند زیرا که دوام عمروی به یقین ضامن استقلال و بهروزی ایشان بود، اما روساء قبائل بلغاری خاندان امپراطور و ملت او همه را یکسان تحقیر مینمودند. «آسان» که جنگجوئی دلاور بود به سربازان خود گفت «ازوجود همه یونانیانی که در یک اقلیم و یکسان تعلیم و تربیت یافته و دارای خصائل مشابه باشند ثمری همانند حاصل می‌آید. به سنان من بنگرید و به رایتهائی که به وزش باد در اهتزازند. تفاوت این رایتها فقط در رنگ آنهاست و همه از یک منسوج ابریشمین و بدست یک کارگر درست شده، و قطعه‌ای که ملون به رنگ ارغوانی است قیمت و ارزشی بیشتر و برتر از قطعات نظیر خود ندارد.» چند تن که خواهندهٔ منصب سلطنت بودند در دوران سیطرهٔ ایزاك پیاپی قیام کردندوساقط شدند. سپه سالاری که هجوم کشتیهای سیسیل را دفع کرده بود به‌واسطه حق‌ناشناسی این پادشاه مجبور شد که بشورد و نتیجه شورش دمار روزگار او بود. اما فراغ پادشاه در میان اسباب لذت و رفاه بواسطه دسائس نهانی و عصیان عامهٔ مردم که سلاح برگرفته بودند مشوش شد وجان امپراطور برحسب اتفاق یا بر اثر

Haemus - ۱ Joannices - ۲

قابلیت خادمان او ازخطر نجات‌یافت، ولیکن وی سرانجام به ستم برادری جاه‌طلب گرفتارآمد که به‌امید سلطنتی متزلزل وناپدار تکالیف طبیعی ورسم مودت ووفاداری را از یاد برد. در همان وقتی که ایزاك در دره‌ها و کوهستانهای تراس تنهادرپی لذات بیهودهٔ شکار میگشت اردوگاهیان به اتفاق رأی برادرش الکسیوس انژلوس را به کسوت ارغوانی سلطنت مزین کردند و مردم پایتخت و روحانیون نیز انتخاب ایشان را تأیید نمودند و پادشاه جدید چندان خویشتن بین بود که از قبول نام پدران خود ابانمود و نام بلند پادشاهان کومننوسی نسب را برگزید. درباب ایزاك وپستی طبع او چندان به تحقیر سخن گفته‌ام که زبان را در این باب لفظی دیگر نمانده است و آنچه بیشتر میتوانم گفت اینست که در هشت ساله سلطنت‌خود الکسیوس که مردی سفله‌تر بود از حمایت زنش اوف‌روزینی[۱] بر خوردارگردید و این زن دارای مفاسد مردان بود. امپراطور سابق نخستین خبر سقوط الکسیوس را ازسیمای خصومت نمون سربازان گارد دریافت وازتعقیب نمودن ایشان‌پادشاهی راکه دگر بدو تعلق نداشتند. الکسیوس بیش از پنجاه میل از پیش سربازان گریخت تا به استاجیرا[۲] درمقدونیه رسید ولیکن مرد فراری راکه نه مقصدی داشت و نه پیروانی گرفتند و به قسطنطنیه باز آوردند و نابینا کردند و در برجی تنها و متروك بزندان افکندند و اندك حصه روزانه‌اش آب و نان بود. هنگامی که این تحول بمیان آمد فرزند پادشاه زندانی که او نیز الکسیوس نام داشت و پدرش وی را به امید پادشاهی می‌پرورد دوازده ساله بود پادشاه غاصب در حق او ترحم نمود و از کشتنش دست بازداشت ولیکن برسبیل قصاص شاهزادهٔ نوجوان رامجبور کرد که چه در جنگ وچه در صلح هنگامی که موکب جلال وی درحرکت است در مراسم جشن حاضر باشد. اما چون لشکر درکنار ساحل خیمه برافراشته بود کشتئی ایتالیائی کار فرار شاهزاده نوجوان راآسان کرد و او ملبس به‌لباس‌ملاحی عادی از نظر دشمنان که درجستجوی او بودند پنهان ماند واز هلسپونت گذشت و پناهگاهی امن در جزیره سیسیل یافت و پس از عرض سلام به آستان حواریون

۱ - Euphrosyne　۲ - Stagyra

و تمنای حمایت پاپ اینوسان سوم دعوت پرلطف و محبت خواهر خود ایرن را پذیرفت که زن فیلیپ اسوابیائی پادشاه رومیان بود. اما هنگام عبور از ایتالیا شنید که زبدهٔ شهسواران اروپائی در ونیز فراهم آمده‌اند تا اورشلیم را آزاد کنند و پرتوی از امید در سینهٔ او درخشیدن گرفت که شاید بتواند نیروی شمشیرهای شکست ناپذیر ایشان را برای بازگرداندن پدرخود به‌منصب سلطنت بکار گیرد.

جنگ صلیبی چهارم

تقریباً ده یا دوازده سال بعد از تصرف اورشلیم بدست اعراب رسولی سومین که شاید از پطرس ناسک[1] گزاف کمتر میگفت و در سیاستمداری و سخنوری ازبرنار مقدس بمراتب کمتر بود، ندابر آورد و نجباء فرانسه را دیگرباره به جهاد خواند. کشیشی درس نیاموخته ازحوالی پاریس بنام فولک نوئی‌یی[2] تکالیف حوزه مذهبی خویشتن را ترك گفت تا به صورت شخصیتی جاذب‌تر نمایان و مبلّغی دوره گرد و مردم پسند شود. شهرت قدس و تقوی و معجزات او در بسیط کشور فرانسه منتشر گردید، و او با شدت و حدّت هر چه تمامتر در نکوهش مفاسد عصر خود سخن میراند و در کوچه های پاریس موعظه میکرد و مواعظش راهزنان ورباخواران و روسپیان، وحتی عالمان وطالبان علم را که در دانشگاه بودند مؤمن ومعتقد کرد. پاپ اینوسان سوم بمجرد برنشستن به کرسی پطرس مقدس در ایتالیا و آلمان و فرانسه اعلان کرد که جهاد دیگری بر مسیحیان فرض است. پاپ فصیح بیان ویرانی اورشلیم را وصف کرد و پیروزی کفار و ننگ جهان مسیحیت را. پاپ به کرم طبع و سعهٔ صدر اعلان کرد که همه کسانی که یکسال درفلسطین بجنگند یا دیگری را در عوض خود دو سال در آنجا به خدمت سربازی بگمارند ازعقوبت همهٔ گناهان خود بتمامی بخشوده‌اند، و در میان نمایندگان پاپ و خطیبانی که درشیپور دین می‌دمیدند و ببانگ بلند سخن میگفتند ندای فولک نویی‌ئی از همه بلندتر و توفیق کار او از همه بیشتر بود. پادشاهان مهم اروپا همه را وضع چنان

۱- Peter The Hermit ۲- Fullk of Neuilly

بود که از قبول دعوت پاپ به جهاد در راه دین اکراه داشتند. فردریک دوم کودکی بیش نبودو برسر مملکت او یعنی آلمان میان رقیبانی ازخاندان برونزویک و اسوابیا و فرقه های معروف گوولف[1] و گی بلین[2] مشاجره‌ای سخت درگرفت. فیلیپ اگوستوس سلطان فرانسه به موجب سوگند جهادی خطرناك کرده و راضی نمودن او به اداء سوگندی دیگر محال بود، اما چون هم طالب قدرت بودو هم تحسین و آفرین لذا با مسرت تمام بانی ذخیره‌ای نقدی برای دفاع اورشلیم شد. ریچارد پادشاه انگلستان که از مفاخر و مصائب نخستین جهاد خود اشباع شده و به‌جان آمده بود جرأت آورد و موعظه وتحذیر فولک را تمسخر نمود اما فولک در حضور پادشاهان نیز شرمگین نمیشد. ریچارد به او گفت که «تو مرا پند میدهی که سه دختر خود کبرو آز و فزونی شهوت را از خویشتن دورکنم ومن وصیت میکنم که آنها را به ارث به کسانی دهند که ازهمه مستحقترند. من کبر خود را به‌شهسواران تامپلری وآزخویشتن را به‌راهبان سیستو[3] وفزونی شهوت را به اسقفان وامی گذارم.» ولیکن اتباع بزرگ پادشاهان یعنی ملوك ثانوی مرتبت‌بسخنان واعظ گوش فرادادند و فرمان بردند وتئوبولد کنت شامپاین در مسابقهٔ مقدس پیشاپیش همه کس بود. مثال پدر و برادر مهتر این جوان دلاور را در بیست و دومین سال عمرش برسرشوق آورد زیرا که پدرش در جنگ صلیبی دوم جهاد کرده و برادرش که ملقب به پادشاه اورشلیم بود عمر را در فلسطین به پایان برده بود. دو هزار و دویست شهسوار مکلف به فرمانبرداری و خدمتگزاری در پیشگاه منصب والای او بودند. اعیان شامپاین در همه فنون جنگی سر آمد دیگران بودند و به واسطهٔ وصلت باشاهزاده خانمی که وارث ناوار بود تئوبولد میتوانست جماعتی ازگاسکونیهای جسورشجاع را ازاین سو وآن سوی جبال پیرنه گرد خود جمع آورد. لوئی، کنت بلوا و شارتر، یار رزم او بود و مانند او نسب از شاهان میبرد زیرا که این دو برادرزادگان پادشاه انگلستان و پادشاه فرانسه نیز بودند. در میان جمع کثیر اسقفان و بارونها که غیرت و تعصب این دو شاهزاده را تقلید مینمودند من ماتیوی مون مورانسی

Cisteaux - ۳		Ghibeline - ۲		Guelph - ۱

را به سبب نسب و لیاقت او و سیمون مونفرت[۱] این بلای جان آلبی‌ژنسیها[۲] را، و دلیر مرد شریف یعنی جفری ویل‌هاردوئین[۳] راکه فرمانروای نظامی شامپاین بود از دیگران برتر میدانم. ویل‌هاردوئین عنایت فرموده و شرحی بدیع به زبان درشت و نامهذب محلی درباب شوراها و نبردهائی نوشته یا املاکرده که خودبار قسمت مهمی از آنها را بر دوش داشته است. در همان وقت بالدوین کنت فلاندرز[۴] خواهر تی‌بو[۵] را به زنی گرفته بود و برادرش هانری و اهم شهسواران دلیر، و آزاد مردم پرکار و کوشش آن ایالت ثروتمند لوای صلیب را در بروژ برافراشتند وسوگندهائی راکه رؤساء قبائل درکلیساها یادکرده بودند اینان با مسابقات قهرمانی تأیید نمودند. برای مذاکره درباب نبردها و اعمال مربوط به جنگ مجامعی به کرات تشکیل یافت و همگان در آنها حاضر بودند و تصمیم گرفتند که آزادی فلسطین را در مصر بجویند: کشوری که پس ازمرگ صلاح الدین بواسطه قحط و جنگ داخلی تقریباً ویران شده بود. ولیکن عاقبت شوم آن همه لشکرهای پادشاهان نمونهٔ مشقات و خطرهای لشکرکشی از طریق بری بود. راست است که فلمینگها[۶] درکنار اقیانوس زندگی میکردند، اما بارونهای فرانسوی نه کشتی داشتند و نابافنون بحر پیمائی آشنائی‌پس تصمیم عاقلانه‌ای راهمگان پذیرفتند و آن انتخاب شش‌وکیل یا نماینده بود و یکی از آن شش تن ویل هاردوئن بود، و ایشان اختیار یافتند که اعضاء مجامع مشورتی را در اتخاذ تصمیم رهنمون شوند و ازدول متحد ضمان وفای به عهد بخواهند. تنها ایالات ساحلی و مستقل ایتالیا بودند که وسائل لازم برای حمل و نقل مجاهدان و اسلحه و اسبان ایشان داشتند و شش نماینده به انگیزش سودجوئی یا دینداری به ونیز رفتند تا ازآن جمهوری مقتدر تمنای‌یاری کنند.

در شرح حمله آتیلا به ایتالیا من فرار ونیزیان را از بلاد اروپائی که

۱ - Montfort ۲ - Albegois نام فرقه‌ای مذهبی در شهری از جنوب فرانسه که متجاوز ازدویست سال رونق داشت و سرانجام به جرم ارتداد از میان برداشته شد. ۳ - Villehardouin

۴ - Flanders ۵ - Thibaut ۶ - Flemings

به تصرف وی در آمده بود ذکر کرده و پناهگاههای گمنام ایشان را درسلسلهٔ جزایری که درمحاذات آخرین قسمت خلیج آدریاتیک قرار گرفته است وصف کرده‌ام. در جزایر خلیج مذکور این مردم مستقل و فقیر و زحمتکش و بیرون از دسترس دیگران کم کم به هم پیوستند و جمهوری ونیز را پدید آوردند. ونیز را اول در جزیره ریالتو بنیان نهادند وانتخاب سالانه دوازده تریبون را برای ادارهٔ امور جمهوری ملغی کردند و منصب دوژی یادوکی که منصبی دائم و تغییر ناپذیر بود جایگزین آن گردید. ونیزیان که در مرز دو امپراطوری قرار گرفته‌اند مسرورند و معتقد که استقلال ایشان قدیم و دائم است و این آزادی قدیم را پس از شمشیر برگرفتن به ضد لاتینیان حق خود دانستند و قلم نیز این را ثابت تواند نمود. شارلمان خود هرگونه حق فرمانروائی بر جزائر خلیج آدریاتیک را از خویشتن سلب نمود وفرزندش پپین[۱] درحمله‌های متعدد برکانالها به عقب رانده شد زیرا که عمق کانالها برای عبور سواران زیاد وبرای کشتیها کم بود، و درتمامی دوران فرمانروائی قیصران آلمانی سرزمینهای جمهوری ونیز به وضوح از مملکت ایتالیا مشخص ومجزی بوده است، وساکنان ونیز راایشان خود،و بیگانگان وپادشاهانشان نیز جزئی جدائی ناپذیر از امپراطوری بیزانس میدانستند و دلائل تابع بودن ایشان درقرن نهم ودهم متعدد است و درصحت آنهاشکی نیست، والقاب بیهوده و بی معنی و عناوین و امتیازات بردگانه درباربیزانس که دوکهای ونیزی جاه طلبانه وبه‌تمنا طلب میکردند مایهٔ ننگ عمال هر دولتی بود که منتخب مردمی آزاد و مستقل باشد. ولیکن قیود تابعیت که هرگز نه‌تام وکامل و نه شاق و مشکل بوده‌بود کم کم به وضعی نا مشهود سست گردید و علت آن بلندپروازی امارت ونیز و ضعف قسطنطنیه بود. فرمانبرداری کیفیتی ملائمتر پذیرفت و بدل به احترام گردیدوامتیاز مصونیت اندك اندك بحدکمال رسید و حق خاص ونیزگردید و استقلال حکومت داخلی بواسطه رهائی از سیطره خارجی قوت یافت و بلاد ساحلی ایستریا ودالماسیا در پیش خداوندگاران آدریاتیک سر به تعظیم فرود آوردند، و ونیزیان به‌حمایت از مدعای الکسیوس سلاح برگرفتند زیراکه امپراطور به جوانمردی و حق‌شناسی

۱- Pepin

مردمی توسل جست که یاران وفادار او بودند و چنان نکرد که گوئی از اتباعی مدد بخواهد که مکلف به‌مساعدت نمودن باشند. دریا میراث ونیزیان بود وایشان قسمت غربی دریای مدیترانه را از توسکانی تاجبل الطارق به حقیقت به رقیبان‌خود یعنی مردم پیزاوجنوا رها کرده بودند ولیکن ونیزیان هم از اول سهمی پر درآمد از تجارت یونان و مصر را حاصل آوردند و به نسبت افزایش تقاضای اروپا ثروت ایشان نیز افزونتر شد و صنعت آبگینه سازی و بافتن پارچه‌های ابریشمین و شاید بانکداری را از ایام بسیار قدیم میدانستند واز ثمرات کارو کوشش خود در زندگی شخصی و عمومی نیز بهره‌مند بودند . ونیز برای دفاع از لوای جمهوری و انتقام گرفتن ازکسانی که بدو آسیبی میرساندندوبرای‌حفظ آزادی بحرپیمائی میتوانست یکباره‌صد کشتی بادی را با سربازان لازم به دریا فرستد ، و یونان و اعراب و نورمانها با نیروی دریائی وی مقابل شدند. فرانکهائی که در سوریه بودند برای تصرف ساحل دریا از ونیزیان مدد گرفتند ولیکن غیرت ونیزیان نابخردانه وبی‌توجه به سود خود نبود و چون صور را بتصرف آوردند در فرمانروائی بر شهری سهیم‌شدند که‌نخستین مقرتجارت دنیا بود. سیاست دولت نیرومند و دریائی ونیز را دوصفت مشخص بود یکی آزکه دول تجاری از آن نشان دارند و دیگری گستاخی که از خصائص دولتهای نیرومند دریائی است. با این همه باید گفت که جاه‌طلبی ونیز توأم باحزم و تدبیر بود و این دولت کمتر وقتی فراموش میکرد که اگر کشتیهای مسلح وی معلول عظمت کشور و ضامن آن بودند کشتیهای تجاریش علت و فراهم آورنده اسباب آن عظمت بشمار می‌آمدند. ونیزیان از انشقاقی که یونانیان در مذهب پدید آورده بودند اجتناب نمودند بی‌آن که عبیدانه تسلیم پاپ رم و فرمانبردار او شوند و چنین مینماید که مراودۀ آزادانه با مردم غیر مسیحی از هر اقلیمی و مملکتی تب خرافه‌پرستی ایشان را بزودی برید . نخستین حکومت ونیز مخلوطی از دموکراسی و سلطنت بود اما نه با قیود سخت. دوژبارای اعضاء شورای عمومی انتخاب میشد و مادام که موفق ومقبول مردم بود با قدرت و شکوه و جلال‌پادشاهی سلطنت میکرد ولیکن در تحولات و انقلاباتی که غالباً درکشور روی مینمود جمهور

مردم وی را به حق یا ناحق ازسلطنت خلع یا تبعید میکردند یا می‌کشتند. قرن دوازدهم مبادی جماعتی را پدید آورد که بتدریج اشراف ونیز بشمار آمدند، و ایشان مردمی غیور و دانا بودند که منصب دوژی را تضعیف و بدل به‌دستگاهی کردند برون مجلل و درون تهی، و مردم را بی ارزش وبی‌اهمیت نمودند.

اتحاد فرانسویان با ونیزیان

وقتی که شش سفیر زائران فرانسوی به ونیز رسیدند دوك ایشان رابرسم مهمان نوازی درکاخ سن مارك به تلطف پذیرفت. نام دوك هانری دان‌دولو[1] بود و در آخرین دوران عمر درخششی نمود و یکی از مردان نامدار و ممتاز ایام خود به‌شمار آمد. با وجود بارگران سالخوردگی و نابینائی دان‌دولو همچنان‌دلیر و مرد صفت و نیروی‌ادراکش تام و کامل ودارندهٔ روح قهرمانی بود و آرزومند که سلطنت خود را به اعمالی مهم بارزکند، و چون وطن‌پرستی دانا مشتاق‌که نام نیك خودرا بر اساس نفع کشور خود و مجد و عظمت آن بنیان نهد. وی شوق و تهور و اعتماد بی قید و شرط بارونها و نمایندگان ایشان را ستود وگفت «اگر مردی بی‌جاه و منصب بودم باید بخواهم که با یارانی موافق چون ایشان به‌خاطر مدعائی‌چنین جان بدهم و عمر را به‌پایان برم. اما من خادم دولت جمهوریم و اندك تأخیری برای‌مشورت با همکاران و خواستن آراء ایشان در باب‌این‌مسأله شاق ضروری است.» اول شش «حکیمی» که اخیراً برای ضبط و تنظیم امورحکومت دوژ منصوب شده بودند دربارهٔ پیشنهاد فرانسویان مذاکره و مباحثه کردند وآنگاه این راز رابر چهل تنی که اعضاء شورای دولتی بودند آشکار نمودند و سرانجام خبر را به چهارصد و پنجاه نماینده‌ای که عضو مجلس مقننه بودند و سالانه ازشش محله شهر انتخاب میشدند ابلاغ کردند. چه در صلح و چه در جنگ دوژهمچنان رئیس جمهوری بود ونیك نامی شخص دان دولواعتبار سیطره وی را تأیید مینمود، و دلائلی راکه وی درباب سود جمهور خلق آورد سنجیدند و تصویب کردند و او را

---

[1] - Henry Dandolo

مجاز و مختار نمودند تا سفیران را از شرایط معاهده که ذیلا خواهد آمد آگاه گرداند. پیشنهاد نخستین این بود که سال بعد هنگام عید یحیای مقدس صلیبیون در ونیز گرد هم آیند ، و شرط اول این که کشتیهای مسطح قاعده برای حمل و نقل چهارهزار و پانصد اسب و نه هزار جوان شریف نسب که کارشان ملازمت شهسواران بود مهیا و کشتیهای لازم برای حمل ونقل چهارهزار و پانصد شهسوار و بیست هزار سرباز پیاده آماده باشد ، و پیشنهاد دوم آن که در مدت نه ماه خواربار به این کسان برسانند و ایشان را به هرساحلی ببرند که خدمت خدا ومسیحیت رالازم آید؛ و سوم آن که جمهوری ونیز با دسته‌ای متشکل از پنجاه کشتی باری به‌قوای جنگی صلیبیون بپیوندد و از زائران خواستند که پیش از حرکت مبلغ هشتادوپنج هزار مارك نقره بپردازند ومتصرفات بری و بحری که به‌فتح بدست آید همه بتساوی میان متحدان تقسیم شود. شرایط سخت بود ولیکن ضرورت نیز اهتمام فوری رالازم میآورد و بارونهای فرانسوی در نثار خون چندان مبذر بودند که در بذل مال. شورائی عمومی برای تصویب معاهده انجمن کردند ، و میدان سن مارك و نمازخانه شاهانهٔ آن پر شد از ده هزار تن از مردم شهر و نمایندگان شریف نسب رادرسی تازه آموختند که چگونه خویشتن را در برابرسیطره خلق خاضع نمایند. فرمانفرمای نظامی شامپاین گفت «ای ونیزیان بارزنامدار! مارا بزرگترین ومقتدرترین بارونهای فرانسوی به اینجا فرستاده‌اند تا از شما که خداوندگاران بحرید برای نجات اورشلیم تمنای یاری کنیم و ما را امر فرموده‌اند که در پیش پای شما بخاك درافتیم، و تا شما وعده ندهید که به سبب سمتی که بر مسیح رفته است با ما در انتقام‌ستدن همراه باشید از زمین بر نخواهیم خاست.» فصاحت کلام و چشمان گویا و گریان و هیئت جنگجویانه و سیمای متضرع ایشان را همگان به فریادی بلند تحسین نمودند و جفری میگوید که فریاد مردم بصدای زلزله میماند. دوژ مکرم برفراز مبنر شد تا تقاضای فرانسویان را با توسل به شرف و فضیلت اعضاء شورای‌عمومی تأیید کند زیرا به جمعی از برگزیدگان مردم دلائلی جزاینها عرضه نتوان کرد. آنگاه متن معاهده را بر روی ورق پوست نوشتند و با ادای سوگند بر آن به مهر

صحه نهادند و نمایندگان فرانسه و ونیزیان آن را با گریه شادی قبول نمودندوبرای پسند و تصویب پاپ اینوسان سوم به رم فرستادند و دو هزار مارك برای تهیه سلاحهای اولیه از بازرگانان بقرض گرفتند. از شش نماینده زائران فرانسوی دو تن ایشان دگرباره از جبال آلپ گذشتند تا خبر موفقیت خود را اعلان کنند و چهاریار ایشان کوششی بی‌حاصل نمودند تا شوق مذهبی وحس رقابت مردم جمهوری‌جنواوپیزا را بیازمایند.

ولیکن تأخیرها و مشکلات غیر منتظر همچنان مانع اجراء مقررات‌معاهده میگردید. بمجرد بازگشت فرمانروای نظامی به‌تروا تئوبولدکنت شامپاین که به اتفاق آراء به‌سپهسالاری متحدان برگزیده‌شده بود وی را به محبت پذیرفت و تأییدکرد. ولیکن آن جوان دلاورکه سلامت مزاجش هم اکنون کاهش یافته بود بزودی بیمار و وضعش نومیدکننده شد. وی از سرنوشت شومی که او را نابهنگام محکوم بمرگ مینمود سخت متأسف بود آن هم مرگ دربستر بیماری نه در میدان جنگ. در وقت نزع روان فرمانروای جوان ثروت خود را میان ملوك تابع تقسیم کرد و ایشان در حضور وی قسم خوردند که به سوگند او و خودعمل کنند ولیکن جفری ویل‌هاردوئین فرمانروای شامپاین میگویدکه بودند کسانی که تحفه را پذیرفتند و عهد راشکستند. اما مبارزان مصمم‌تری که بحمایت از مدعای دین برخاسته بودند درسواسون[۱] پی مصلحت مجلس آراستند تاسپهسالاری جدید انتخاب کنند ولیکن ملوك فرانسه‌را ضعف و عجز یا حسد واکراه چندان‌بود که هیچیک از ایشان را نه قادرو نه مائل به‌رهبری واداره‌ٔ امور جنگ نیافتند. پس همگان به انتخاب بیگانه‌ای رضا دادند و او بونی‌فاس‌نامی ملقب به مارکی سون‌فرا بودکه نسب از خاندان قهرمانان دلیر داشت و به سبب شهرت جنگاوری وزبردستی درمذاکرات صلح درآن ایام بارز و ممتاز بود ، و سردارایتالیائی خودبه واسطه دینداری و جاه‌طلبی نتوانست از قبول این دعوت افتخارآمیز امتناع کند. مارکی مون‌فرا پس‌از آن که به‌دربار فرانسه رفت و او را چون دوستی وخویشاوندی

---

۱ - Soissons

پذیرفتند ، در کلیسای سواسون صلیب زائری و عصای سپهسالاری را رسماً دریافت وفی‌الفور دوباره از جبال آلپ گذشت تامهیای جنگ شود، جنگی در مشرق زمین بعید مسافت. در ایام نزدیک به عیدحلول روح‌القدس مارکی مون‌فرا لوای‌صلیب را برافراشت و در رأس لشکر ایتالیائیان بجانب ونیز روی آورد. کنت فلاندرزو کنت بلوا و محترمترین بارونهای فرانسوی بعضی ازپیش‌رفته بودند و بعضی از پی او می‌آمدند و جمع کثیر زائران آلمانی به ایشان پیوستند و بر شمار ایشان افزودند و هدف وانگیزش اینان نیز مانند ایتالیائیان و فرانسویان بود ، و ونیزیان تعهدات خود را بتمامی انجام داده و ازآن حد نیز گذشته بودند. برای اسبان اصطبل وبرای لشکریان سربازخانه ساخته شد و انبارها را با خواربار و علوفه فراوان انباشتند و قطارکشتیهای بادی و دیگر وسائل حمل ونقل مهیای بادبان برافراشتن بودند و منتظر تا دولت ونیز بهای حمل اسلحهٔ جنگ ودیگر اسباب آن را دریافت دارد. ولیکن قیمت حمل وسائل بمراتب افزونتر از دارائی صلیبیونی‌بود که در ونیزاجتماع کرده بودند. کسانی از فلاندرز که به‌ارادهٔ خود از کنت فرمان میبردند ودر فرمانبرداری پایدار نبودند به کشتی در نشسته بودند به این نیت که راه دراز اقیانوس و مدیترانه را بپیمایند ، و بسیاری از فرانسویان و ایتالیائیان اولیتر آن دانسته بودند که طریق ارزانتر وآسان‌تری اختیارکنند یعنی از مارسی و آپ‌یولیا به اورشلیم بروند. هر زائری حق داشت که شکایت کند زیرا که پس‌ازپرداخت سهم خود وی را مسؤول اداء دین برادران غائبش کردند، و ظروف طلا و نقره بسیاری که رؤساء به خزانه سن مارك داده بودند فدیه‌ای بود سخاوتمندانه اما نه‌وافی و با همه کوششی که کردند هنوز سی وچهار هزار مارك دیگر لازم بود تا مبلغ مقرر فراهم آید. اما حسن تدبیر و وطن پرستی دوژ مانع را از میان‌برداشت زیرا که وی به بارونها پیشنهادی نمود که اگر ایشان نیروی جنگی خود را برای مقهور کردن بعضی از بلاد متمرد دالماسیا با هم بپیوندند او نیز شخص خویشتن را در این جهاد مقدس در معرض بلا قراردهد و از دولت جمهوری قرضی‌دراز مدت بخواهد تا روزی که فتحی به میان آید و غنائم گرانبهای جنگ وسیله پرداخت وام

را فراهم آورد. پس از تردید و تأمل بسیار صلیبیون بهتر آن دانستند که پیشنهاد دوژرا بپذیرند و کار جنگ رارها نکنند ؛ و هدف نخستین نبردهای بری و بحری زارا[۱] یعنی شهری مستحکم در کنار ساحل اسلاونی بود که تابعیت ونیز را ترک کرده از پادشاه مجارستان به‌التماس حمایت میخواست. صلیبیون زنجیرها یادیگر موانع از چوب ساخته را که در بندرگاه بر سر راه کشتیها بود از هم گسستند یا درهم شکستند و اسبان و سربازان و ماشینهای آتش افکن جنگی را پیاده وساکنان شهر را پس‌از دفاعی پنج روزه مجبور کردند که به‌اختیار خود تسلیم شوند ویه ایشان ترحم نمودند و ازکشتنشان دست بازداشتندولیکن به جزای عصیان خانه‌های‌ایشان را غارت و دیوارهایشان را منهدم کردند. فصل سرما رسیده بود و فرانسویان و ونیزیان تصمیم گرفتند که زمستان را در بندری امن و کشوری که نعمت درآن وافر بود بسر برند، ولیکن نزاعهای پرشور وشری که بواسطه خصومت ملی‌میان سربازان و ملاحان در میگرفت آرامش ایشان را بر هم میزد. فتح زارا تخم خلاف و نزاع و ننگ و فضیحت را پراکند و سلاحهای متحدان هم از اول با خون مسیحیان رنگین گردید نه خون کفار نامؤمن. پادشاه مجارستان و اتباع تازهٔ او با لوای صلیب بخدمت سربازی پیوستند و بواسطه ترس یا سستی زائران که رغبتی به‌جنگ نداشتند تردید مؤمنین اخلاصمند صد چندان شد. پاپ صلیبیون دروغین را که اموال برادران دینی خود را غارت کرده و ایشان را کشته بودند تکفیر و از جماعت مسیحیان مطرود نموده بود وفقط مارکی بونی‌فاس و سیمون مون فور مشمول سخنان تهدید آمیز پاپ نشدند : بونی فاس به سبب غیبت در وقت محاصره و سیمون بواسطه آن‌که سرانجام جمع متحدان رارها کرد و رفت. حق آن بود که اینوسان برتوبه کاران خاضع وساده دل فرانسوی ببخشاید ولیکن استدلال عناد آمیزونیزیان که از اقرار به تقصیر و قبول عفوامتناع مینمودند و مداخله کشیشی رادر امور دنیوی خود جائز نمی‌شمردند پاپ را بخشم آورد.

اجتماع قوائی چنین سهمگین در دریا و زمین الکسیوس جوان را دوباره

[۱] Zara -

امیدوار کردو او در ونیز و زارا از صلیبیون به تمنا خواست که یاری نیروی جنگی خود وی را دوباره براریکهٔ سلطنت بنشانند و پدرش را از اسارت رهائی بخشند. فیلیپ پادشاه آلمان از شاهزادهٔ برنا به نیکی سخن گفت و حضور جوان و التماس وتمنای او جمع متحدان را به ترحم برانگیخت و مدعای وی به نزد مارکی مون‌فرا و دوژ ونیز مقبول افتاد و هر دو به دفاع و حمایت آن پرداختند. دو برادر[1] بزرگتر بونی‌فاس بواسطه وصلت با دو زن از خاندان امپراطوران و منزلت قیصری که داشتند با سلسله کومننوسی پیوسته بودند. بونی فاس متوقع بود که به پاداش خدمت مهم خود مملکتی حاصل آورد ودان دولوی جاه‌طلب کریم طبع مشتاق‌وآرزومند که منافع بی بهای تجارت و قدرت سیادت‌را که محتملا عاید کشور میگردید تأمین کند. نفوذ این دو تن باعث آمد که سفیران الکسیوس به عنایت پذیرفته شوند، و اگر عظمت وعدها و پیشنهادهای او باعث اندکی بدگمانی گردید نیاتی که وی ابراز و پاداشهائی که عرضه کرد فرستادن لشکرها واسباب جنگ را ـ که برای نجات اورشلیم اختصاص یافته بود ـ به یاری الکسیوس و تأخیر درآزاد کردن ارض مقدس را شاید کاری درست جلوه گرنمود. الکسیوس به اعتبار منصب خودو پدر خویش وعده داد که به محض جلوس براریکه سلطنت قسطنطنیه او و پدرش به انشقاق مذهبی که دیر زمانی رائج بوده است پایان دهند و خود هردوو ملتشان نیز تسلیم سیادت قانونی دستگاه مذهب رم شوند. الکسیوس تعهد نمود که زحمات صلیبیون و صواب کار ایشان رافی‌الفور با پرداخت دویست هزار مارك نقرهٔ پاداش دهد و خود با ایشان به مصر برود یا اگر مفیدتر بدانند ده هزار سرباز را مدت یکسال، و پانصد شهسوار را تا پایان عمرخود برای خدمت در اورشلیم نگاهدارد. جمهوری ونیز این شرایط وسوسه انگیز را پذیرفت و طلاقت بیان دوژ و مارکی، کنت فلاندرز وبلوا و سن پل و هشت بارون فرانسوی را راضی کرد تا در این

۱ ـ نام یکی از دو برادر ری‌نی‌یر و دیگری موسوم به کونراد بود. ری‌نی‌یر ماریا دختر امپراطور مانوئل کومننوسی را به زنی گرفت و کونراد تئودورا انژلا راکه خواهر ایزاك و الکسیوس بود. کونراد سرانجام دربار بیزانس و زن خود را ترك کرد تا بافتخار دفاع از صور در برابر حملهٔ صلاح‌الدین ایوبی نائل آید.

مجاهده افتخارآمیز با ایشان بپیوندند، و معاهده اتحاد برای مشارکت در جنگهای دفاعی و عدوانی را همگان به سوگند تأیید کردند و بر آن مهر نهادند و هر یک از ایشان بر حسب وضع وطبع وخوی شخصی مایل به پیکار بود یکی به امیدسود شخصی یا عمومی و دیگری بواسطه افتخاری که از بازگرداندن پادشاهی تبعید شده به تخت سلطنت حاصل می‌آمد ، و سومین به سبب اعتقاد راستین به این که مجاهدات ایشان در فلسطین بی‌سود و ثمر خواهد بود و گرفتن قسطنطنیه بایدپیش از استرداد اورشلیم صورت پذیرد و در واقع وسیله فتح اورشلیم را فراهم آورد. ولیکن اینان همه اقران یا سران دسته دلاوری از آزاد مردان بودند که به ارادهٔ خود عازم جنگ شده و در اندیشه و کردارتابع هیچکس نبودند. میان رزمیان و کشیشان اختلاف رأی بود و اگرچه اکثریت مردم پیمان اتحاد را تأیید میکردند مخالفان محترم بودند و محکم استدلال. قوی دل‌ترین مردم به شنیدن خبر قدرت بحری و نیرومندی شهر قسطنطنیه مرعوب میشدند و خوف و بیمشان از نظر خلق وشاید ایشان خود پوشیده بود و به‌صورت مبدل اعتراضهای پسندیده‌ای جلوه‌گر میشد از قبیل لزوم نگاهداشت جانب مذهب وایفاء تکلیف. مخالفان بایقین قاطع میگفتند که سوگندی که مارا برای نجات مدفن مقدس مسیح از خانه و خانواده جدا کرده سوگندی است مقدس و مشاوراتی که نتیجه تدابیر انسانیست نباید ما را از مقصودی منحرف کند که وقوعش بدست خداوند قادر مطلق است. قصاص نخستین جرم ایشان یعنی حمله به شهر «زارا» قصاصی‌بسیار سخت وآن سرزنش وجدان بود و توبیخ نمودن پاپ ایشان را بر آن داشت تا دیگر بار دستهارا بخون برادران مسیحی خود نیالایند. پاپ‌رم رسماً فتوی داده بود و ایشان نخواستند که حق انتقام‌گرفتن به شمشیر وکیفرانشقاق یونانی و قصاص عمل سلطان بیزانس را خود به زور در دست‌گیرند. از میان زائران بسیاری ازممتازترین ایشان که در دلاوری وزهد وورع بارز بودند به دلائلی مبتنی بر این اصول یا دعاوی از جمع گسستند و زیان عقب نشینی ایشان کمتر از مخالفت نهان یاآشکار

گروهی ناراضی نبود که به هر فرصتی میکوشیدند تا در میان سپاهیان تفرقه‌افکنند و مهمی خطیر را مانع آیند.

سفر قسطنطنیه

با وجود ترك تعهدی که این گروه نمودند ونیزیان با قوت هر چه تمامتر در حرکت سپاهیان وسفائن جنگی به جانب مقصداصرار ورزیدند و شور و غیرت ایشان در خدمتگزاری شاهزادهٔ جوان ناخشنودی ونیزیان را از ملت و خانواده الکسیوس از انظار پوشیده می‌داشت، و ناخشنودی ایشان به حق بود. ونیزیان از اولویتی که اخیراً به رقیب تجارتی ایشان یعنی پیزاداده شده بود سخت‌سرافکنده و خجلت زده بودند و به‌دربار بیزانس دیون بسیاری داشتند که پرداخت آنها به تعویق افتاد بود، وستم بسیار نیز تحمل کرده بودند که باید انتقام آن را باز-ستانند و داستانی در افواه عام بود که مانوئل امپراطور دان‌دولو را از دید محروم کرد و خائنانه به هتك حرمت این سفیر پرداخت ودان دولونیزاشاعه این داستان را مانع نیامد. قرنهای بسیار بود که سفائن مجهزبه آلات جنگ نظیر آنچه ونیزیان فراهم آوردند در دریای آدریاتیك لنگرنینداخته بود. این نیروی دریائی متشکل بود از یکصد وبیست کشتی مسطح قاعده برای حمل اسبان و دویست وچهل کشتی انباشته از سربازان واسلحه جنگی و هفتاد و دو کشتی پراز خواربار وپنجاه کشتی محکم اساس بادبانی و اینها همه بخوبی مهیای مقابله بادشمن بود. هنگامی که باد موافق میوزید و آسمان صاف ودریا آرام بود چشمها از حیرت و خرسندی به تماشاگه نیروی بری و بحری باابهتی دوخته بود که دریا را سراسر می‌پوشاند. سپرهای شهسواران و ملازمان ایشان را که هم زینت بودو هم وسیلهٔ دفاع بترتیب در دو سوی کشتیها قرار داده بودند ورایتهای ملتها وخاندانها در عقب کشتی در نظر خلق نمایان بود. توپخانهٔ جدید سیصد ماشین برای پرتاب تیروسنگ‌داشت و نوای موسیقی با وجود خستگی راه نشاط بر می‌انگیخت و جنگاوران حادثه‌جوی یکدیگر را مطمئن میکردند که چهل هزار قهرمان مسیحی چندان قدرت دارند که

بتوانند همه دنیا را به تصرف آورند و این اطمینان روح دلاوری را در ایشان افزونتر میکرد. در سفری که از ونیز به زارا کردند ملاحان ونیزی ماهر مجرب کشتیها را هر چه بهتر هدایت مینمودند و هنگامی متحدان در ملك امپراطوری روم قدم نهادند که به دورازو[۱] رسیدند و جزیرهٔ کورفوایشان را پایگاهی شدو در آن آسودند و آنگاه بی هیچ حادثه‌ای دماغهٔ خطرناك مالیا یعنی انتهای نقطهٔجنوبی شبه‌جزیره پله‌پونسوس یاموریه را دور زدند و در دو جزیره نگروپونت[۲] و آندروس[۳] فرودآمدند و در آبی‌دوس[٤] در ساحل آسیائی هلس پونت لنگرانداختند. اینها مقدمات فتح و آسان بود و خونی ریخته نشد. مردم متصرفات امپراطوری بیزانس که نه‌وطن‌پرستی میدانستند و نه شجاعت در برابر نیروی مقاومت ناپذیر متحدان سر تسلیم فرود آوردند، و چون حضور وارث قانونی امپراطوری‌فرمانبرداری ایشان را تأیید مینمود لاتینیان اعتدال و انضباط را رعایت‌کردند و بیزانسیان رابه این طریق پاداش دادند. هنگامی که لاتینیان از تنگه هلس پونت میگذشتند کشتیهای ایشان همه در معبری تنگ بهم فشرده بود وروی دریا از بادبانهای بیشمار سیه‌فام مینمود. اما چون به پروپونتیس رسیدند دو باره پراکنده شدند و از این دریای آرام گذشتند تا آن‌که در مجاورت دیر استفان مقدس که در سه فرسنگی مغرب قسطنطنیه بود به ساحل اروپائی رسیدند. دوژ باحزم و تدبیرسربازان را به نصیحت از پراکنده شدن در سرزمین دشمن کثیر عدد بازداشت و چون ذخیرهٔ خواربار کاهش پذیرفته بود تصمیم بر آن گرفته شد که هنگام خرمن کشتیهائی را که انبارخواربار بود در جزایر حاصلخیز پروپونتس از خوردنیها پر کنند و چون تصمیم چنین گرفتند کشتی در طریقی راندند که باید ، اما بادی سخت وزیدن گرفت و چون طاقت نیز از دست رفته بود کشتیها را بجانب مشرق راندند و چندان به ساحل وبشهر قسطنطنیه نزدیك شدند که به استحکامات شهر تیر و سنگ پرتاب کردند و خود هدف تیر و سنگ مدافعان قسطنطنیه شدند. هنگام عبور از کنار ساحل کشتی نشستگان به حیرت و تحسین پایتخت امپراطوری مشرق بل پایتخت سراسر زمین را

۱ - Durazzo ۲ - Negropont ۳ - Andros ٤ - Abydus

نظاره کردند که چون برجی از میان هفت تپه خود سر برافراشته و بر اروپا وآسیا مشرف و مسلط بود. گنبدهای عظیم ومنارههای رفیع پانصد کاخ و کلیسا به تابش اشعهٔ خورشید زرین شده و عکس آنها در آب افتاده بود، و سربازان و نظارگان بسیار را برفراز دیوارها مشاهده کردند اما از چگونگی خوی و کیفیت دلاوری ایشان بی‌خبربودند و چون باخود اندیشیدند که از آغاز جهان هرگز جنگاورانی اندك شمار پیکاری چنین عظیم را بر عهده نگرفته بوده‌اند دلها همه از هول فروریخت، و لیکن نیروی امید و شجاعت، ترس یک لحظه زودگذر را از میان برد و فرمانروای نظامی شامپاین میگوید که سربازان همه چشم به شمشیر یا سنانی دوختند که هر یک از ایشان باید به سرعت در مبارزه افتخار آمیز بکار برد. لاتینیان در جوار کلسدون لنگر انداختند و فقط ملاحان در کشتیها ماندند و سربازان و اسبان و ابزار جنگ همه را به سلامت در ساحل پیاده کردند و بارونها درکاخ شاهنشاهی و درمیان اسباب رفاه عیش نخستین ثمرات توفیق را چشیدند. در روز سوم کشتیها و لشکریان بجانب اسکوتاری یعنی حومه آسیائی قسطنطنیه حرکت کردند، و هشتاد شهسوارفرانسوی ناگهان بر گروهی متشکل از پانصد سوار یونانی حمله بردند و ایشان را شکست دادند، و در توقفی نه روزه علیق و خواربار بسیار برای اردوی متحدان فراهم آمد.

شاید این عجیب بنماید که من در نقل داستان حمله به امپراطوری عظیم بیزانس به‌شرح موانعی‌نپرداخته‌ام که باید پیشرفت بیگانگان را متوقف کرده‌باشد. بیزانسیان به حقیقت مردمی جنگجو نبودند ولیکن ثروتمند و کوشنده بودند وتابع اراده یک مرد و بس و ای کاش که آن یک مرد هنگامی که دشمن از او دور بود میترسید یا چون به شخص او نزدیک، میشد قادر به‌شجاعت نمائی‌بود. الکسیوس غاصب به شنیدن نخستین خبر اتحاد برادرزاده خود با فرانسویان و ونیزیان او را تحقیر نمود ومتملقان وی را راغب به قبول این عقیده کردند که در تحقیر نمودن برادرزاده‌اش وی صادق و متهور بوده است، و هر شب در پایان ضیافت الکسیوس اروپائیان کم فرهنگ غربی را سه بار برآشفته ومکدر مینمود. این مردم بی‌فرهنگ به حق از شنیدن خبر قدرت بحری او سخت ترسیده بودند، و ماهیگیران هزار و

ششصد قایق ماهیگیری قسطنطنیه خود میتوانستند چندان ناوجنگی بکاراندازند که اروپائیان غربی را در کام دریای آدریاتیک فرو برد و غرق کند یاورودایشان را در دهانه هلس‌پونت متوقف گرداند. ولیکن غفلت پادشاه ورشوت ستانی وزیران او هر نیروئی را بی اثر تواند کرد. دوك اعظم که دریا سالار بود ننگی بزرگ ببار آورد و بادبانهاو دگلها و دیگر اسباب کشتیها همه را تقریباً بمزایده عمومی گذاشت. جنگلهای شاهی را برای کاری مهمتر یعنی شکار حیوانات نگاهداری میکردند و نیسه‌تاس میگوید که خواجه سرایان درختان را مانند بیشه‌هائی که خاص مراسم مذهبی باشد حراست مینمودند. محاصره زاراو پیشرفت سریع لاتینیان الکسیوس را از خواب غرور برانگیخت و رؤیاهای وی را بپایان برد و بمحض این که الکسیوس مشاهده نمود که خطر حقیقی است چنین پنداشت که وقوع آن نیز اجتناب ناپذیر است وگستاخی بیهوده ناگهان ازدست رفت و بدل به ذلت جزع و نومیدی گردید و اوگذاشت که مردم حقیر و بی فرهنگ اروپائی درمکانی که از کاخ سلطنت مشاهده میشد خیمه برافرازند وگروهی را برای توسل جستن به‌سفارت بنزد ایشان فرستاد و شکوه وجلال تهدیدآمیز این گروه نگرانیهای الکسیوس را چندان که باید از نظرها پوشیده نداشت. به سفیران دستور داده بودند که بگویند که سلطان رومیان ازپدیدار شدن بیگانگان دشمن نما در حیرت است. اگر سوگندی که این زائران برای نجات اورشلیم یاد کرده‌اند سوگندی صادقانه باشد پس آواز او نیز باید به تحسین ایشان برآید و ثروتش باید مؤید مقاصد دیندارانهٔ ایشان گردد ولیکن اگر جرأت آورند وبه‌حریم مقدس امپراطوری حمله کنند شمارسربازانشان اگر ده چندان باشد که هست ایشان، را از خشم او مصون نخواهد داشت. پاسخ دوژ و بارونها ساده و بزرگوارانه بود. ایشان گفتند که ما به پاس شرف و عدالت در غاصب یونان و تهدیدها و وعده‌های او به‌دیده حقارت مینگریم ودوستی‌ماوولاء او دینی است که باید به وارث قانونی اداء شود یعنی به شاهزادهٔ جوانی که‌درمیان مانشسته است و به پدرش امپراطور: امپراطوری که به سبب تبه کاری برادری‌حق ناشناس از قضیب سلطنت و از آزادی و نعمت دید محروم شده است. آن برادر

نابکار به‌تقصیر خود اعتراف و به التماس طلب عفو کند و ما خود وساطت مینمائیم تا او را اجازه دهند که باوفورثروت در امن و رفاه بسر برد. ولیکن مبادآن که وی به پیامی دیگر به ما اهانت نماید زیراکه او را درکاخ قسطنطنیه باسلاح جنگ جواب خواهیم گفت.»

در همین روز خیمه بر افراشتن در اسکوتاری صلیبیون چنان‌که تکلیف سربازی وکاتولیک بودنشان ایجاب مینمود خویشتن رامهیای عبور از بسفر کردند وکاری که بر عهده گرفته بودند به حقیقت سخت خطرناك بود. بسفر عریض وآب آن تند رفتار بود؛ وهنگام آرامش ممکن بود که در پای اوگزین مواد مذاب وآتش‌زای خاموش نشدنی راکه یونانیان در آب می‌افکندند همراه با جریان آب با خود ببرد؛ و هفتاد هزار سرباز سوار و پیاده درصفوف آراسته و سهمگین از ساحل اروپائی که در سمت مقابل بود دفاع میکردند. در این روز فراموش نشدنی که بر حسب اتفاق هوا روشن و صاف و لطیف بود لاتینیان به شش لشکر منقسم شدند. لشکر اول یا طلیعه جیوش راکنت فلاندرز رهبری می‌نمود و او یکی از مقتدرترین فرمانروایان مسیحی بود بسبب کثرت عدد و مهارت سربازان کماندار تیرافکنی که در خدمت داشت. در چهار نبرد پیاپی برادرکنت فلاندرز رهبری مینمود وکنت سن پل وکنت بلواوماتیوی مون مورانسی فرماندهان لشکر بودند وماتیوی‌مون مورانسی را فرمانروای نظامی و اشراف شامپاین داوطلبانه خدمت مینمودندو او بهمکاری ایشان مفتخر بود، و لشکر ششم راکه مؤخر سپاه و لشکر ذخیره بود مارکی مون‌فرادررأس‌سربازان آلمانی و لمباردی رهبری مینمود. اسبان جنگی را با زین‌پوشهای بسیار بلندی‌که بر زمین میکشید در کشتیهای مسطح قاعده نهادند و سواران هر یک در کنار اسب خود ایستاده و تن و دست و پای‌به درع آهنین پوشیده وکلاه خود بر سر نهاده وگره بر آن بسته و نیزه در دست گرفته بود؛ و وسائل نقلیه انباشته از ملازمان بسیار از قبیل خادمان و تیراندازان را ناوهای بادبانی نیرومند و تندرفتار بدنبال خود می‌کشیدند. شش لشکر از بسفر گذشتند بی آن‌که با دشمنی یا مانعی رویاروی شوند و هر لشکر و هر سربازی

آرزومند بود که پیش از دیگران پیاده شود و همگان مصمم بودند که بر دشمن غالب آیند یا در جنگ کشته شوند. شهسواران که با دقت بسیار نگران اهمیت خطر بودند بادرع سنگین وزن بدرون دریا جستند در وقتی که آب تا کمرگاه‌ایشان میرسید و خادمان و تیراندازان به مشاهدهٔ دلاوری ایشان به هیجان آمدندواشراف زادگان جوانی که حاملان سلاحهای شهسواران بودند پلهای متحرك کشتیها رابه کرانه دریا پیوستند و اسبان را به‌ساحل هدایت کردند. پیش ازآن که جوخه‌ها فرصت سوار شدن یابند و به صف در ایستند و نیزه‌ها را در وضعی آماده برای حمله قرار دهند هفتاد هزار سرباز یونانئی که گفتیم از چشم لاتینیان ناپدید شده بودند و این الکسیوس ترسنده دل بود که خود فرار اختیار کرد و به این طریق راه به سربازان نمود، و لاتینیان وقتی خبریافتند که با امپراطور پیکار کرده‌اند که قسمتهای مختلف کاخ او را غارت کردند و ذخایر گرانبهای آن را به یغمابردند. درنخستین لحظه آشوب و اضطراب که دشمن درکارگریز بود لاتینیان تصمیم گرفتند که با دو حمله مدخل بندر را بگشایند. فرانسویان پیاپی به شدت هر چه تمامتربه برج گالاتا در حومهٔ پراحمله کردند ، و ونیزیان کار سخت‌تری را بر عهده گرفتند وآن ازهم گسستن زنجیر یا درهم شکستن عمودی بود که برج را به ساحل بیزانسی می‌پیوست. پس‌ازچند کوشش بیفایده ونیزیان نتیجه‌ای را که می‌خواستند به پایداری و دلاوری بدست آوردند و بیست ناو جنگی را که از بقایای نیروی دریائی‌یونانیان بود گرفتند یا در آب غرق کردند و حلقه‌های عظیم و بسیار سنگین سلسلهٔ آهنین را با قیچیهای مخصوص بریدند و از هم جداکردند یا زنجیر را بافشار ناوهای بادبانی گسستند وسفائن جنگی ونیزی پیروزمندانه در امن وامان در بندر قسطنطنیه لنگرانداختند. از لاتینیان بیست هزار تن باقیمانده بودند و ایشان به تأیید کارهای تهور آمیزی که انجام داده بودند به لابه اجازه خواستند تا پایتختی را محاصره کنند که بیش ازچهار صد هزار تن از ساکنان آن میتوانستند برای دفاع ازکشور خود سلاح برگیرند اما نخواستند که چنین کنند ، و باید گفته شود که فحوای ضمنی چنین محاسبه‌ای جمعیتی در حدود دو میلیون تن است. ولیکن اگر

شمار نفوس شهر را کمتر از دومیلیون و چندان بدانند که لازم می‌نماید چون دشمن کثرت سکنهٔ قسطنطنیه را باور می‌کرد لذا دلاوری حمله‌کنندگان و بی‌باکی ایشان نیز مهمتر مینماید.

گشودن لاتینیان شهر قسطنطنیه را

در انتخاب نوع حمله به‌سبب تفاوت راه‌ورسم زندگی و روش جنگاوری میان فرانسویان و ونیزیان خلاف افتاد و فرانسویان به تأکید میگفتند که ازجانب دریا وبندر بهتر از هر طریق دیگری به قسطنطنیه دست میتوان یافت ، و ونیزیان حق داشتند که بگویند و شرافتمندانه بگویند که ما چندان که باید جان ومال خود را به قایقی شکننده و عنصری پر مخاطره سپرده‌ایم ، و به بانگ بلند خواستند که بر روی زمین محکم استوار و در جنگ تن به تن شجاعت و شهامت خود را بیازمایند خواه‌پیاده خواه برپشت‌اسب. پس‌از آن‌که تفاهمی مدبرانه حاصل‌آمد که دو ملت را در دریا و زمین و هر یک را در کاری ملائم با خلق وخوی او به‌خدمت بگمارند و ناوهای جنگی سپاهیان را از خطر حفظ کنند همگان از مدخل بندر پیش رفتند و به آخرین قسمت آن رسیدند و پل سنگی را شتابزده تعمیر کردند و شش لشکر فرانسویان پایه اردوگاه خود را در مقابل قسطنطنیه بنیان نهادند. این اردوگاه درقاعده مثلثی بود که تقریباً مساحت چهار میل را از بندرتا پروپونتس فرا می‌گرفت. درلبه خندقی عریض که درپای پشتهٔ بلندی ازخاك قرارداشت‌لاتینیان را فرصتی حاصل آمد تا در مشکلات کار خود بیندیشند. از دروازه‌هائی که درسمت چپ و راست تنگنای اردوگاه ایشان قرار داشت دمادم سواران و سربازان سبک اسلحه به‌بیرون حمله میبردند واین‌حملات راه را بر جداماندگان می‌بست ونواحی اطراف را ازخواربار تهی می‌کرد و روزانه پنج یا شش بار بانگ شیپور خطربرمی‌آمد چندان‌که ناچار شدند چوبهای نوك تیزی در زمین فروکنند و دیواره‌ای بسازند و خندقی حفرکنند که ایشان را عاجلاً از خطر محفوظ بدارد . در تهیهٔ خوراك و فراهم آوردن کشتیهای جنگی و سربازان ونیزیان بیش ازحد ممسک یا فرانسویان

بیش از آنچه باید حریص بودند . شکایات عادی درباب گرسنگی و قلت خواربار شنیده و شاید احساس نیز میشد . ذخیره آرد ناچار در سه هفته بپایان میرسید و نفرت از گوشت نمک سود ایشان را اغوا میکرد که طعم گوشت اسبان خود را بچشند. غاصب لرزنده جان سلطنت امپراطوری را داماداو تئودورلاسکاریس[۱] حمایت میکرد ، و تئودور جوانی دلاور بود و آرزومند که کشور خود را نجات دهدو درآن فرمان براند، اما یونانیان به آن کشور التفاتی ننمودند و لزوم دفاع ازمذهب بود که ایشان را از خواب بطالت برانگیخت،و ایشان را رجاء واثق به نیرومندی و روح سلحشوری گارد وارینجیائی و به دانمارکیان و انگلیسیان بود و اینها نامهائیست که نویسندگان آن ایام در کتب خود ذکر کرده‌اند. پس از د. روزکار و کوشش مداوم زمین را هموار و خندق را پرکردند و برای محاصره کنندگان به ترتیبی که باید سنگرها تعبیه نمودند و دویست وپنجاه ماشین حمله بر حسب نیروئی که داشتند انواع کارها را انجام دادند تا پشته‌های خاکی‌را هموار و دیوارها راسست و آنگاه از پای بست ویران کردند ، و بمجرد پدید آمدن نخستین شکاف نردبانهای مخصوص به دیوارها نصب کردند تا از آنها بالا بروند و به فراز استحکامات شهر برسند . سربازانی که از موضع مناسب برای حمله دفاع میکردند لاتینیان حادثه جوی را به عقب راندند و پایمال ستم کردند، ولیکن ثبات عزم پانزده شهسوار و خادمان ایشان را تحسین نمودند که از دیوار بالا رفته‌بودند و موضع خطرناك خودرا همچنان حفظ میکردند تا آن که سرنگون میشدند یا بدست گارد امپراطوری اسیر . ونیزیان که از جانب بندر میجنگیدند حملات دریائی را با توفیق بیشتر انجام دادند و این مردم کوشندهٔ زحمتکش هر وسیله‌ای راکه پیش از اختراع باروت شناخته و معمول شده بود بکارگرفتند . دو صف تشکیل یافته بود از کشتیهای بادبانی و سفائن جنگی و میان دو صف فاصله‌ای بود به اندازهٔ سه برابر مسافتی که تیر رها شده از کمان میپیماید، و کشتیهای تندرو بادبانی را سفائن جنگی سنگین وزن و بلند قامت مدد مینمودند و عرشه زیرین

---

۱ - Theodore Lascaris

وزیرین و برج گردنده قرارگاه ماشینهای تیرافکن بودند و هدف را چنان نشانه میکردند که تیر از فراز صف نخستین میگذشت . سربازانی که از کشتیهای بادبانی بساحل می‌جستند فوراً پایه نردبانها را در زمین فرو میکردند و از آنها بالا میرفتند و سفائن بزرگتر که اندکی آهسته پیش می‌آمدند درفواصل کشتیهای دیگر راه می‌یافتند و پلی متحرك را به پائین میکشیدند و ازدگلهای خود در هوا راهی به استحکامات شهر میگشودند. در میان زد و خورد پیکار دوژمکرم با هیئتی بارز و سراپا پوشیده به درع آهنین بر فراز دماغه کشتی ایستاده بود ورایت عظیم مرقس مقدس در برابرش نمایان بود . وی به‌تهدید و وعد و وعید و پند واندرز از پاروزنان خواست که هر چه بیشتر بکوشند وکشتی او نخستین سفینه‌ای بود که به مقصد رسید و «دان دولو» اولین پیکارگردلیری که پای بر ساحل نهاد. ملل مختلف بزرگواری و آزادگی پیر مرد نابینا را تحسین نمودند بی آن که با خود بیندیشند که پیری وناتوانی ناچار از ارزش حیات او میکاهد و بربهای مفاخر وی که مخلد است می‌افزاید. ناگهان دستی نامرئی (زیرا که باحتمال بسیار علمدار ونیزیان کشته شده بود) رایت جمهوری را بر فراز پشته‌های خاکی نصب کرد و بیست وپنج قلعه بسرعت اشغال گردید و با ایجاد حریق که کاری ظالمانه بود یونانیان را از محل مجاور بیرون راندند. دوژ خبر توفیق خود را به پیام فرستاده بود اما خطری که متحدان وی با آن رویاروی بودند در این هنگام کار او را متوقف کرد و دان دولو به رسم جوانمردی اعلان نمود که به‌نزد وی مردن بازائران اولیتر از فتحی است که به هلاك ایشان حاصل آید، و آنگاه وضع مساعدی‌را که بدست آورده بود رها کرد و افواج خود را باز خواند و به عرصه پیکار شتافت وشش لشکر خسته و بسیار کاهش پذیرفتهٔ فرانسویان را در میان شصت جوخه از سواران یونانی محصور دید که کمترین ایشان از بزرگترین لشکر فرانسوی بیش بود . ننگ شرمساری و نومیدی الکسیوس را به غیرت آورده و بر آن داشته بود که آخرین کوشش خود را بنماید و آن حمله‌ای کلی و ناگهانی بود. اما نظم استوار و سیمای مردانه لاتینیان او را مرعوب نمود و پس از تصادمی که در

فاصله‌ای روی نمود وی نزدیک شامگاهان سپاهیان خود را ازصحنه نبرددورکرد.
سکوت شب و همهمه آن نیز او را خشمگین و بیمناك میکرد و غاصب ترسنده دل
پس از فراهم آوردن ذخیره‌ای که عبارت از ده هزار پوند طلا بود به سفلگی زن
و ملت خود و سلطنت آینده را رها کرد و به درون قایقی جست و دزدانه ازطریق
بسفر گریخت و در بندری گمنام در تراس بسلامت پیاده شد اما سلامتی که درآن
ننگ و شرمساری بود. بزرگان بیزانس بمجرد این که از فرار او آگاه شدند به
دخمه‌ای رفتند که ایزاك نابینادر آن محبوس و هر ساعت در انتظار ملاقات‌جلاد
بود و از او بخشایش خواستند و طالب صلح شدند واسیر دربندگرفتار را که بواسطه
تغییر احوال نجات یافته بود دوباره ملبس به‌قبای پادشاهی بر تخت نشاندندوبرده
وار پیرامون او به‌سجده در افتادند، اما پادشاه نابینا نمیتوانست دهشت ایشان را از
شادی تصنعی بازشناسد. صبحگاهان روز بعد مخاصمه را متوقف کردند و سران
اقوام لاتینی به دریافت پیامی از امپراطور قانونی خود متعجب شدند زیرا که وی
اکنون برای پاداش دادن به مردمی که او را از بند رها کرده بودند و درآغوش
گرفتن فرزند خود بیقراری می‌نمود.

ولیکن این منجیان کریم طبع جوانمرد مایل نبودند که تا از پدر پاداش
نقدی یالااقل وعدهٔ پرداخت آن را نگیرند فرزند به گرو برده را آزاد کنند، وچهار
سفیر انتخاب کردند یکی ماتیوی مون مورانسی و دیگری فرمانروای نظامی
شامپاین یعنی نگارنده این وقایع، و دو سفیر ونیزی تا امپراطور را تهنیت بگویند.
بنزدیک شدن ایشان دروازه‌ها را گشودند و نگهبانان انگلیسی و دانمارکی در
دوسمت کوچه‌ها تبرزین به دست صف بسته بودند. تالار تشریفات تابنده ازپرتو
زروگوهر بود که دروغین بدل قدرت وفضیلت است. درکنار ایزاك نابینا زن اویعنی
خواهر پادشاه مجارستان نشسته و حضور او سبب شده‌بود که بانوان محترم بیزانسی
از خلوت سرای زندگی خانوادگی بیرون آیند و با جمع سناتوران و مردان جنگی
مخلوط شوند. فرمانروای نظامی شامپاین سخنگوی لاتینیان بود و از زبان کسانی
تکلم میکرد که به اهلیت خود واقف بودند و درکاری که بدست خود انجام‌داده

بودند به حرمت می‌نگریستند وامپراطور بصراحت دانست که باید تعهدات فرزند خود را با ونیزیان و زائران بی‌تأمل و تأخیر تصویب کند و بازن خود و حاجبی ومترجمی و چهار سفیر به حجره‌ای خلوت رفت، و با اضطراب و نگرانی از چگونگی شرایطی که الکسیوس جوان پذیرفته بود پرسش نمود وجواب شنید که «متابعت امپراطوری شرقی ازپاپ، و مساعدت به‌اورشلیم، واهداء دویست هزار مارك نقره درهمان دم.» امپراطور به‌عقل وتدبیر پاسخ داد که «اینها شرایطی سنگین وقبول آنها دشوار و عمل به آنها بسیار مشکل است. ولیکن هیچ شرطی را مقیاس برتر از خدمت واستحقاق شما نیست.» پس از این تأمین رضایت بخش بارونها سوار براسب شدند و وارث سلطنت قسطنطنیه را رسماً به مردم شهر و درباریان معرفی نمودند. جوانی الکسیوس و حادثه‌جوئیهای حیرت انگیزش دلها همه را بدو مایل نمود و پدر و فرزند را در زیر گنبد کلیسای سوفیای[۱] مقدس به تاج پادشاهی آراستند. در نخستین ایام سلطنت الکسیوس مردمی هم اکنون از نعمات صلح وفراوانی برخوردار از واقعه شادی‌آفرینی که اوج این درام غم‌انگیز بود بسیار خرسند بودند، و نارضائی طبقه اعیان و بیمها و ندامتهای ایشان در زیر پوشش بظاهر آراسته مسرت و خلوص وفاداری مستور بود. چون امتزاج دو ملت ناموافق در یك پایتخت ممکن بود که آبستن خطر و مفسده باشد لذا محله گالاتا یا پرا[۱] راکه در حومه شهر بود برای سکونت فرانسویان و ونیزیان معین نمودند و آزادی دادوستد و مراودهٔ دوستانه میان ملل آشنا را مجاز دانستند، و زائران را وسوسه کنجکاوی یا خلوص دینداری هر روز برآن میداشت که به‌زیارت کلیساها یاتماشای کاخهای قسطنطنیه بروند و مردمی که از صفای فرهنگ نشان نگرفته و شاید از لطائف فنون هنری بکلی غافل بودند در نفس خود از شکوه و ابهت منظرهٔ شهر حیرت‌زده میشدند، و فقر بلادی که زادگاه ایشان بود کثرت سکنه و ثروت نخستین پایتخت مسیحیت را در نظرشان بیشتر نمود. الکسیوس جوان به رغم منصب والای خود فروتنی مینمود و سودجوئی وحق شناسی وی را برآن میداشت که از متحدان لاتینی خود غالباً دیدن کند و اینگونه

---

۱ - Pera

دیدارها را تکرار میکرد ، و برسر خوان طعام که قیود کمتر و آزادی بیشتر هست فرانسویان سرخوش و شوخ طبع گاهگاهی حضور امپراطور مشرق را فراموش میکردند. اما در مجالس مصلحت‌اندیشی که از مباحث خطیر سخن میرفت موافقت شد که اتحاد جماعات مسیحی شرقی و غربی جز با صبرو گذشت زمان حاصل نیاید، و لیکن تعصب مذهبی را آسانتر از حرص رام توان کردن و فوراً مالی وافر توزیع شد تانیاز صلیبیون را رفع و بانگ الحاح و اصرار ایشان را خاموش کنند. الکسیوس از رفتن دوستان خود و نزدیک شدن هنگام رحیل سخت بیمناک بود زیرا با آن که غیبت ایشان شاید او را از قید تعهدی آزاد میکرد که هنوز قادر به انجام دادنش نبود ولیکن رفتنشان نیز او را تنها و بی‌هیچ وسیله دفاعی دستخوش هوی وهوس و تعصبات ملت غدار و خیانتگر مینمود. الکسیوس میخواست که دوستان خود را رشوتی دهد تا یکسال در رفتن تأخیر کنند و باوی بمانند ، و رشوهٔ او تعهدی بود مبنی برپرداخت مخارج ایشان و بهای حمل ونقل وسائل وآلات جنگی به‌وسیله کشتیهای ونیزی. در انجمن بارونها برسر پیشنهاد الکسیوس بحث بسیار شد و مناقشه در گرفت و پس از مباحثه مکرر وشک و تأمل بسیار اکثرایشان باراًی موافق وصایت دوژ وتمنای امپراطور جوان را پذیرفتند. الکسیوس باپرداخت هزار و ششصد پوند طلا مارکی‌مون‌فرا را راضی کرد که او را با سپاهی گرد ایالات اروپائی ببرد واعتبار سیادت وی را مستقر گرداند و به تعقیب عم او بپردازد در وقتی که قسطنطنیه از حضور بالدوین و متحدان فرانسوی و فلاندری او مرعوب بود. سفر الکسیوس قرین توفیق گردید و امپراطور نابینا که از پیروزی سپاه خود سخت خشنود بود به پیشگوئی متملقان گوش فراداد که میگفتند «همچنان که عنایت ربانی ترا ازسیه‌چال زندان بیرون آورد و برتخت سلطنت نشاند درد نقرس ترا نیز شفا خواهد داد و چشمان ترا دوباره بینا خواهد کرد ، و پاسدارندهٔ سلطنت دراز و با رونق تو خواهد بود». با این همه فکر پیرمرد بدگمان ازمفاخر روزافزون فرزند در عذاب بود ، و غرور نیز این حقیقت را از طبع حاسد وی پنهان نمیتوانست

کند که هنگام ذکر نام او بانگ تحسین ضعیف بود و به‌اکراه برمی‌آمد اما پادشاه جوان را همه‌کس به‌انگیزش عواطف طبیعی ثناخوان بود.

حملهٔ اخیر اقوام لاتینی یونانیان را از خواب امید بخش نه قرنه بیدارکرد و آن خواب شیرین خیالی باطل بود که سپاه بیگانه هرگز در پایتخت امپراطوری روم نفوذ نخواهدکرد. اما بیگانگان غربی به هتک حرمت شهرکوشیده و قضیب سلطنت کنستانتین را بدیگران اعطاء کرده و دو امپراطوری که از حمایت ایشان برخوردار بودند بزودی چون ایشان منفور خلق شدند. ناتوانی ایزاك مفاسد او را سخیف‌تر از آنچه بود جلوه‌گر نمود، و چون الکسیوس جوان مرتد شده و آداب و رسوم و مذهب مملکت خود را انکارکرده بود به این سبب سخت منفور شده و سرّ معاهدهٔ او بالاتینیان افشا گردیده یامورد ظن قرارگرفته بود. مردم و علی‌الخصوص روحانیون اخلاصمندانه به‌دین و معتقدات خود دلبسته بودند و در هر دیری و هر دکانی سخن از ستم پاپ میرفت و خطری که جماعت مسیحی را تهدید مینمود، و صدای این سخن در همه جا منعکس میگردید. خزانه نیز تقریباً تهی بود و رفاه عیش امپراطوران و مبالغی راکه بیگانگان به زور میخواستند کفاف نمیداد، و یونانیان نخواستند که با تحمیل مالیاتی عمومی از بلای بردگی و غارتگری که تهدیدشان مینمود بپرهیزند و از این کار امتناع نمودند اما ظلم به توانگران برانگیزانندهٔ نفرتی خطرناکتر و شخصی‌تر بود و امپراطور ظروف طلا و نقره کلیسا را ذوب کرد و تمثالهای حرم قدس را به غارت برد وشکایت مردم از بدعت‌آوری و هتک حرمت دین باید به حق بوده باشد. هنگام غیبت مارکی‌بونی‌فاس و امپراطورکه شاگرد او بود بلائی برقسطنطنیه نازل آمدکه شاید بتوان آن را به‌حق به‌شور تعصب و بی‌تدبیری زائران فلاندری نسبت داد. در یکی ازسفرهای خود به قسطنطنیه این زائران بمشاهده مسجدی یا کنیسه‌ای که درآن خدای یگانه را می‌پرستیدند و برای او شریکی و فرزندی نمی‌شناختند سخت خشمگین شدند و روش مؤثر جدال ایشان این بود که با شمشیر به نامؤمنان حمله کنند و آتش به‌خانه‌های ایشان بزنند. ولیکن نامؤمنان و بعضی از همسایگان مسیحی ایشان جرأت‌آوردند

و در دفاع از جان و مال خود کوشیدند. اما آتشی که تعصب برافروخته بود عمارات بیگناه و کلیساهای مسیحیان را نیز در کام خود فرو برد و در هشت شبانروز حریق متجاوز از یک فرسنگ پیش رفت و از بندرگاه به پروپونتس رسید که معمورترین و پرجمعیت‌ترین ناحیه شهر بود. برشمردن کلیساها و کاخهای با ابهت شاهانه که بدل به ویرانه‌های دودپراکن گردید، وتعیین بهای کالاهای تجارتی که در بازارها سوخت و معدوم شد، و شمار خانواده‌هائی که در این مهلکه عمومی گرفتار آمدند کاری آسان نیست. بواسطه این عمل جنایت‌آمیز که دوژ و بارونها بیهوده به‌انکار آن تظاهر نمودند متحدان لاتینی بیش از پیش منفور شدند و گروه متجاوز از پانزده‌هزار تن ایشان مصلحت و سلامت خویش را در عقب‌نشینی شتابزده و پناه بردن به‌ذیل حمایت لوای خود درمحله پرا دانستند. امپراطور پیروزمندانه از جنگ بازگشت ولیکن استوارترین وزیرکانه‌ترین تدابیر نیزبرای هدایت کشتی اقبال او در طوفان حادثه کافی نبود: طوفانی که جوان نگون‌بخت و دولت او را از پای در آورد. پند پدر ومیل شخصی الکسیوس را به ولینعمتانش دلبسته می‌کرد ولیکن او در میان وطن‌پرستی و حق‌شناسی مردد بود وهم از اتباع خود میترسید و هم از متحدان خویشتن، و چون رفتار او حکایت از ضعف اراده و عدم ثبات رأی میکرد احترام و اعتماد هر دورا از دست داد و با آن‌که از مارکی مون‌فراخواست که کاخ سلطنت را اشغال کند اشراف را گذاشت که دسیسه کنند و مردم را که برای رهائی وطن خود سلاح برگیرند. ولیکن سران اقوام لاتینی بی‌التفات بوضع اسف‌انگیز او دعوی خود را مکرر میکردند و از تأخیرهای او خشمگین میشدند و بمقاصد وی بدگمان بودند و از او بزور خواستند که جوابی قاطع بدهد و بگوید که طالب صلح است یا جنگ. حامل فرمان تحقیرآمیز ایشان سه شهسوار فرانسوی و سه نماینده ونیزی بودند که شمشیر برکمر بسته براسب نشستند و به فشار از میان انبوه مردمی آشفته و خشمگین گذشتند و با سیمائی حاکی ازبی‌باکی و دلاوری به درون قصر ومحضرامپراطور راه یافتند و بالحنی قاطع وآمرانه شرح خدمات خود و تعهدات وی را به اختصار تکرار کردند وگستاخانه بدا و

گفتند که اگر دعاوی عادلانه مارا فوراً به تمامی اجابت نکنی ماترا دیگر نه سلطان میدانیم و نه دوست . پس از این نخستین مخالفت جسورانه از نوعی که سابقاً هرگزگوش سلطانی را نخراشیده بود هر شش تن محضر امپراطورو کاخ سلطنت را ترك کردند بی آن که علائم ترس از سیمای ایشان آشکار باشد ولیکن فرارشان ازکاخی که درباریانش بندگان فرمانبردار و از شهری که مردمش آشفته و غضبناك بودند سفیران را نیز متحیر نمود و بازگشت ایشان به اردوگاه خود نشان خصومت دو جانبه بود .

در میان یونانیان اعتبار قدرت و عقل و حکمت به تمامی پایمال انبوه کثیر مردمی‌متهور و نامتأمل گردید که خشم خویشتن رابه غلط دلاوری میدانستند وکثرت عدد خود را قدرت می‌پنداشتند و تعصب خویشتن را اثر الهام پرورگار و نشان حمایت او می‌انگاشتند. در نظر هر دو ملت الکسیوس مردی حقیرو بدعهد بود ، و خاندان وضیع‌و نامشروع آنژلوسی را با بانگ و فریاد تحقیر مردود شمردند، و مردم قسطنطنیه گرداگرد سنارا فرا گرفتند تا از سناتوران بخواهند که امپراطوری شریفتر برگزینند. پس قبای ارغوانی سلطنت را به هر سناتوری که از حیث نسب و شرف منزلت بارز بود اهداء نمودند و اعضاء سنا همه یکی پس از دیگری‌ردای هلاکت نشان را رد کردند و بحث و کشمکش سه روز دوام یافت، و ازنوشته‌های نی‌سه‌تاس که خود یکی از این جمع بود چنین در می‌یابیم که ضعف اراده و ترس سناتوران را مانع از آن شد که ازالکسیوس پیوند بگسلند. مردم شبحی انسان‌مانند را که بزودی در عالم نسیان ناپدید گردید به قدرت زور پادشاه خواندند امامسبب آشوب و رهبر جنگ شاهزاده‌ای بود از سلسله دوکاس و نام او یعنی الکسیوس را که نامی رائج بود باید به افزایش لقب مورزوفل[1] ازالکسیوسهای دیگر باز شناخت، و مورزوفل در زبان عوام‌الناس به معنی ابروان به‌هم پیوسته است. مورزوفل مردی دغاپیشه اما هم وطن‌پرست و هم درباری بود و چون از حیله‌گری و شجاعت نیز بی‌بهره نبود بزبان و در عمل بالاتینیان مخالفت نمود ، و غضب شدیدو شور

۱ - Mourzoufle

تعصب یونانیان را نیز برانگیخت و خویشتن را اندك اندك از راههائی که باید مقرب و معتمد الکسیوس نمود ، و اعتماد الکسیوس چندان‌شد که وی را منصب حاجبی اعظم داد و نیم چکمه‌های چرمین او را به رنگ ارغوانی که خاص امپراطوران بود ملون کردند . مورزوفل در تیرگی شب با سیمائی ترس زده‌سراسیمه به درون خوابگاه سلطانی داخل شد و فریاد برآورد که نگهبانان خیانت نموده و مردم بکاخ سلطنت هجوم آورده‌اند . الکسیوس از خواب بر آشفته از تخت‌برخاست و چون گمان بد نمیبرد خویشتن را در آغوش دشمن افکند: دشمنی که هم اکنون راهی برای فراروی از پلکانی پنهانی اندیشیده بود و این پلکان بزندانی‌منتهی میگردید . الکسیوس را گرفتند و برهنه به غل و زنجیر گرانبار کردند و پس از آن که چندین روز طعم تلخ مرگ را چشید سرانجام زندانی را بفرمان غاصب ستمگر و در حضور او مسموم یا به گرزچوبین مضروب و مقتول کردند یا گلویش را چندان فشردند تا جانش بر آمد. ایزاك آنژلوس نیز بزودی بدنبال فرزند به گور رفت و سزاوار چنین بود که مورزوفل از جنایتی غیر ضروری دست بردارد و در کشتن چراغ عمر سالخورده مردی نابینا و ناتوان شتابزدگی ننماید .

غارت شهر قسطنطنیه

مرگ امپراطوران و غصب سلطنت به دست مورزوفل کیفیت نزاع را دگرگون نموده بود و از این پس علت اختلاف عدم موافقت متحدان نبود که خدمات خود را ارزنده‌تر از آن می‌پنداشتند که باید یا آن که در انجام دادن تکالیف خود غفلت میورزیدند . فرانسویان و ونیزیان شکایات خود را از الکسیوس فراموش کردند و در مرگ نا بهنگام رفیق خود اشکی فشاندند و سوگند خوردند که از ملت غدار نابکاری که تاج پادشاهی برفرق قاتل او نهاده بود انتقام بستانند . اما دوژ باراًی وتدبیر هنوز مایل به مذاکره بود وپنجاه‌هزار پوند طلا ـ که تقریباً دومیلیون لیره استرلینگ است ـ به قرض خواست یا به‌رسم غرامت یااعانت‌مالی و اگر تعصب یا سیاست مورزوفل را بر آن نداشته‌بود که از رها کردن جانب مذهب

یونانیان بخاطر امن و سلامت کشور امتناع ورزد رشته مذاکره ناگهان و به‌نحوی غیر منتظر از هم نمی‌گسست. مورزوفل چون قهرمانی حمایت از مردم را برعهده گرفته بود و از ناسزاگوئیهای دشمنان بیگانه و هموطن او چنین در می‌توان‌یافت که برای سمت قهرمانی نالایق نبوده است. در دومین محاصره قسطنطنیه جدو جهدی بمراتب افزونتر از محاصره نخستین بکار رفت، و خزانه دوباره بذخائر مالی انباشته شد و بوسیله تفحصی دقیق و شدید در نابکاریهای سلطنت پیشین انظباط دگر باره برقرار گردید و مورزوفل که گرزی آهنین در دست داشت مواضع سربازان را بازدید مینمود و چون در هیئت و رفتار جنگاوری تظاهر می‌نمود در نزد سربازان یا لااقل خویشاوندان خود چیزی دهشت انگیز بود. پیش از مرگ الکسیوس و بعد ازآن یونانیان دوبار نیرومندانه وبانظم وترتیب درست به‌بندرگاه حمله کردندتا کشتیها را بسوزانند ولیکن ونیزیان با مهارت و شجاعتی که داشتند سفائن آتش‌زای را به عقب راندند وشعله آتش سرگردان بی‌آن که آسیبی برساند اندك اندك درآب دریا خاموش گردید. درحمله‌ای شبانه امپراطور یونانی بدست‌هانری برادرکنت فلاندرزمغلوب شد وفزونی لشکر دشمن وشبیخون زدن ایشان شکست وی را ننگین‌تر نمود. سپرامپرطور را درمیدان جنگ یافتند ولوای او که تمثال ربانی مریم عذرا و شیئی مقدس بود برسم یادگار جنگ به رهبانان بندیکتی اهداء گردید که مریدان برنارد مقدس بودند. تقریباً سه‌ماه‌تمام بی‌آن که‌ایام مقدس روزهٔ بزرگ را مستثنی کنندصرف کشمکش های خرد و تهیه اسباب جنگ گردید تا سرانجام لاتینیان آماده و مصمم برای حمله‌ای کلی شدند. استحکامات زمینی را درهم ناشکستنی یافته بودند و طلایه‌داران‌لشکر لاتینی شرح دادند که چگونه لنگر انداز ساحل پروپونتیس خطرناك و متزلزل است و جریان آب ناچار کشتیها را براهی دور میبرد تا به تنگه هلس‌پونت برسند و این همان امیدی بود که زائران دل بدان خوش داشته و در جستجوی هر فرصتی بودند تا نیروی سپاه را در هم شکنند. لذا هم از بندربود که حمله‌وران قصد هجوم و محاصره‌شدگان نیز انتظار داشتند که حمله از آنجا آغاز شود، و امپراطور سراپرده‌های ارغوانی را برموضعی مرتفع در جوار بندر برافرشته بود تا مجاهدات افواج خود را

رهبری کند و ایشان را برسر شوق‌آورد. تماشاگری بی‌باک که میتوانست صور لذت و شکوه و ابهت را در اندیشه خود بپرورد شاید که در صفوف دراز و منظم دوسپاه که آماده جنگ بودند به تحسین نگریسته باشد. طول هر صفی متجاوز از نیم فرسنگ بود یکی ایستاده در روی سفائن و کشتیهای بادی و دیگری برفراز دیوارها و برجهائی که برفراز چندین طبقه از برجهای چوبی گردنده قرارگرفته و برتر ازسطح معمولی برافراشته بود. نخستین شورکین توزی پس از پرتاب تیرو سنگ و آتش که از ماشینهای جنگی بیرون می‌جست، فرو نشست ولیکن عمق آب بسیار بود، و فرانسویان دلیر و جسور و ونیزیان در کار خود استاد بودند و چون به حصار شهر نزدیک شدند جنگی سخت شدید درگرفت با شمشیر و زوبین و تبرزین، و بر روی‌پلهائی‌لرزنده که‌سکوی«توپهای»[۱] امواج رابه‌وسیله قلاب به‌جایگاه «توپهای» ساکن می‌پیوست. لاتینیان در بیش از هزار نقطه به قوت هرچه تمامتر حمله کردند و بیزانسیان نیز در دفاع پایداری نمودند تا آن‌که بسبب برتری موضع و فزونی عدد، لشکر بیزانسی سرانجام فائق شد و از شیپورهای لاتینیان آهنگ عقب‌نشینی برآمد. در روزهای بعد حمله را تجدید کردند با قوتی مانند پیش ونتیجه‌ای نظیرآن و شبانگاه دوژ وبارونها از برای صلاح‌اندیشی انجمن کردند و بیم ایشان فقط به سبب خطری بود که مردم را تهدید مینمود و از دهان یک تن ایشان نیز الفاظ فرار یا مصالحه بیرون نیامد، و مردان جنگی هریک بر جسب طبع و خوی خود مشتاقانه امیدوار پیروزی یا مطمئن به مرگی افتخارآمیز بودند. بیزانسیان از تجربه محاصره نخستین درس عبرت آموختند اما لاتینیان نشاطی و قوتی یافتند، و علم به این که شاید قسطنطنیه گرفته شود سودمندتر از اقدامات احتیاطی بود که بواسطه وقوف باحتمال مذکور برای دفاع از شهر اتخاذکرده بودند. در حملهٔ سوم دو کشتی را بیکدیگر پیوستند تا قدرت آنها مضاعف گردد و بادی نیرومند که ازشمال میوزید سفائن را به‌روی ساحل راند. اسقفان تروا و سواسون درپیشاپیش‌لشکر بودند و دو کشتی بهم پیوسته را دو نام مسعود بود یکی را «زائر» و دیگری را «فردوس» و بانگ ذکر این دونام در سراسر صف سپاهیان ندا اندر ندا باز می‌آمد. رایتهای

۱- درمتن battery واینها آلاتی بوده است برای درهم‌کوفتن قلاع واستحکامات.

اسقفان را برفراز دیوارها در منظر خلق قرار دادند و یکصد مارك نقره به نخستین مردان خطر جوی پیکارگر وعده کردند واگر مرگ مانع پرداخت پاداش ایشان گردید در عوض نامشان جاودان شده است. پیکارگران با نردبان از چهاربرج بالا رفتند و سه دروازه را به فشار گشودند و شهسواران فرانسوی که شاید در روی امواج لرزان بوده بودندچون سوار براسب بر روی زمین ثابت استوار قرارگرفتنداحساس کردند که شکست ناپذیرند. چه بگویم من که چگونه هزاران سربازی که حافظ جان امپراطور بودند همه بنزدیك شدن یك مرد جنگی از بیم زخم سنان او گریختند؟ وخبر فرار شرم‌آور ایشان را هموطنشان یعنی نیسه‌تاس تأیید کرده است. لشکری از اشباح با قهرمان فرانسوی راه می‌پیمودند وهیئت مرد جنگاور در چشم یونانیان بزرگ شد چندان که وی را غول[1] دانستند. هنگامی که فراریان مواضع خود را ترك میکردند و اسلحه خود را به دور می‌افکندند لاتینیان تحت لوای رهبران خود بشهر داخل شدند و کوچه‌ها و دروازه‌ها برای عبور ایشان گشوده شد و سومین حریق که به تعمد یا بر حسب تصادف شعله‌ورگردید در چند ساعتی قسمتی از قسطنطنیه را که به اندازه سه شهر ازبزرگترین شهرهای فرانسه بود درکام خودفرو برد. در پایان شب بارونها وضع و شمار سربازان را بررسی و مواضعشان را مستحکم نمودند. فرانسویان از وسعت پایتخت وکثرت جمعیت آن مرعوب شدند و دانستند که اگر کلیساها وکاخها به نیروی داخلی خود واقف باشند شاید تصرف شهر کوشش و مجاهدت یك ماهه را لازم آورد. ولیکن بامدادان موکبی از ملتمسان حاجت‌خواه که صلیب و تمثال مقدس در دست داشتند تسلیم یونانیان را اعلان کردند و از فاتحان خواستند که از خشم و عقاب بپرهیزند. پادشاه غاصب از دروازه زرین بیرون رفت و فرار اختیارکرد وکنت فلاندرز و مارکی مون فرا قصور بلاکرنی[2] و بوکولیون[3] را اشغال کردند و امپراطورئی که هنوز بنام کنستانتین و ملقب به «روم» بود بدست زائران مسلح لاتینی منهدم گردید.

۱ - نیسه‌تاس می‌گوید که «طول قامت وی هجده یارد بود» و اگر یونانیان ترسیدند باید معذورشان داشت. دراین مورد بایدگفت که مورخ به شرح عجائب پرداخته است نه به ذکر حقیقت.

۲ - Blachernae ۳ - Boucoleon

قسطنطنیه را به حمله‌ای سخت و ناگهانی گرفته بودند و قوانین جنگی هیچ نوع قیدی را بر فاتحان تحمیل نمی‌کرد مگر مذهب و عاطفه انسانیت را. بونی‌فاس مارکی‌مون‌فرا هنوز در سمت سرداری سپاه ایفاء تکلیف مینمود و شنیده شد که یونانیان که نامش را محترم میداشتند و او را پادشاه آینده خود میدانستند به لحن سوگواری ندا برآورده‌اند که «ای‌مارکی مقدس که پادشاهی برما ترحم نمای!». تدبیر یا عاطفه شفقت باعث آمد که بفرمان مارکی دروازه‌های شهر را به روی فراریان بگشایند و او به پند و اندرز از سربازان مسیح وجانبازان صلیب او خواست که بر جان برادران مسیحی خود ببخشایند و ازکشتن ایشان دست بدارند. از اوراق تاریخ نیسه تاس درشرح این جنگ توگوئی که رودخون جاریست، با این همه شمار قتیلان هموطن مورخ که در برابر دشمن مقاومت ننمودند بیش از دوهزار تن نبوده است و قسمت اعظم ایشان به‌دست لاتینیان کشته شدند که از شهر بیرون رانده شده بودند نه به دست بیگانگان، و لاتینیان که فرقهٔ پیروزمند بودند به رسم فاتحان انتقام میگرفتند. با این حال در میان آوارگان کسانی بودند که به ستمگریها کمتر و به منافع به دست آمده بیشتر التفات مینمودند و نیسه‌تاس خود مدیون کرم بازرگانی ونیزی بود که وی را ازخطرمحفوظ داشت. پاپ اینوسان سوم زائران صلیبی را متهم میکند که درشهوت‌رانی نه‌حرمت سن را رعایت میکردند ونه زن ومرد را ونه حرفهٔ مذهبی را وتلخ کام واندوهناك است که‌ایشان اعمال شیطانی‌ازقبیل زنا و فسق وفجور و مقاربت بامحارم را در انظار خلائق انجام میدادند، و مهتران اصطبلها و روستازادگان اردوی کاتولیکیها دامن بانوان شریف بزرگزاده و زنان مقدس راهبه را ملوث نمودند ومحتمل است که جواز پیروزی ایشان را به ارتکاب هزاران گناه دیگر برانگیخته وخود سرپوشی برای کتمان آنها شده باشد. ولیکن یقین کامل هست که پایتخت امپراطوری مشرق محتوی ذخیره‌ای از زیبارویان مایل و پول دوست‌بوده است در حدی که اشباع شهوات بیست‌هزار زائر را کفایت نماید، وزنان زندانی از این پس محکوم به بردگی در خانه‌ها وتحمل مظالم دیگر نبودند. مارکی‌مون‌فرا حامی انضباط و حسن‌سلوك بود وکنت‌فلاندرز نمونه عفاف و تقوی، وهردو زنای

به عنف با بانوان شوهر کرده و دختران باکره و زنان راهبه را ممنوع کرده بودند وقصاص چنین جرمی محتملا مرگ بود و بعضی اوقات مغلوبان به بیانیهٔ ایشان متوسل میشدند و اوقات دیگر فاتحان آن را محترم میداشتند و اعتبار منزلت رؤساء واحساسات سربازان در خونخواری و شهوت‌رانی ایشان اعتدالی پدید می‌آورد ، و باید به یادداشت که ما دیگر هجوم وحشیان شمالی را وصف نمی کنیم و باآن که لاتینیان هنوز بظاهر مردمی خونخوار مینمودند گذشت زمان و تدبیر و مذهب فرانسویان و از ایشان بیشتر ایتالیائیان را در آداب سلوك متمدن کرده بود ، ولیکن عرصه را بر طمع ایشان تنگ نگرفتند چندان که حتی در هفتهٔ مقدس لاتینیان قسطنطنیه را غارت و به این طریق حرص و آز خود را اشباع کردند . به موجب حق پیروزی که مقید به هیچ نوع عهدی و پیمانی نبود اموال شخصی و عمومی یونانیان را توقیف کرده بودند و هردستی برحسب اندازه و نیروی خود مشروعاً مجاز بود که مجری حکم و گیرنده غرامت باشد. زروسیم مسکوك و غیرمسکوك همگان را معیاری برای مبادله گردید زیرا که حمل و نقلش آسان بود و هر اسیری میتوانست آن را در وطن خود یا در جای دیگر بدل به اموالی کند با طبع و وضع او سازگارتر. از میان ذخائری که بواسطه میل انسان به اسباب رفاه و از طریق دادوستد جمع آمده بود گرانبهاترین آنها انواع حریر و پرنیان بود و مخمل و خز و احجار کریمه و ادویه و اموال منقول گران قیمت زیرا که در ممالك کم تمدن‌تر اروپا ممکن نبود که آنها را به پول نیز بدست آورند. به‌این ترتیب نظام غارتگری بنیان نهاده شد ، و نپندارند که هر شخصی برحسب اتفاق یا به سعی و کوشش نصیبی میبرد زیرا لاتینیان مجبور بودند که آنچه را به غارت میبرند به انبار عمومی غنائم تسلیم کنند وجزای سوگند دروغ سخت هول انگیز و مرگ یا تکفیر وطرد از جماعت مسیحیان بود. سه کلیسا را برای ودیعه نهادن و توزیع اموال غارت شده برگزیدند و به‌هر سرباز پیاده‌ای یك سهم و هر صاحبمنصب سواری دو سهم و هر شهسواری چهار سهم رسید و سهم ملوك و بارونها بیشتر و به تناسب مقام و منزلت ایشان بود. شهسواری از ملتزمان کنت سن پل را سپر و درع آهنین به گردن پیچیده بردار آویختند و مثال

او شاید که گنهکارانی از این قبیل را هوشیارتر و محتاط‌تر کرده باشد ولیکن قدرت آز برتر است از نیروی بیم و عموماً عقیده براین است که غنائم نهفته بمراتب بیشتر از اموال غارت شده‌ای بود که بوجود آنها اذعان مینمودند ، و مقدار غنیمت موجود بمراتب بیش ازبیشترین میزانی که هرگز دیده بودند یا توقع داشتند. پس ازآن که تمامی اموال را به تساوی میان فرانسویان و ونیزیان تقسیم کردند پنجاه هزارمارك از سهم فرانسویان کاستند تا دین ایشان و مطالبات ونیزیان را بپردازند و باقیماندهٔ سهم فرانسویان بالغ بر چهارصد هزار مارك نقره شد که تقریباً معادل با هشتصدهزار پوند استرلینگ بود، وبرای شناختن ارزش مبلغ مذکور درمبادلات عمومی وخصوصی آن زمان طریقی بهتر از این نیست که آن را با عایدی سالانهٔ مملکت انگلستان بسنجیم تابدانیم که سهم فرانسویان هفت برابر این عایدی بوده است.

در تحول عظیمی که به میان آمد ما از سعادتی خاص برخورداریم و آن امکان مقایسهٔ شرحی است که ویل هاردوئین نگاشته یا حکایتی که نیسه تاس نقل کرده ، و نیز امکان سنجش احساسات متضاد فرمانروای نظامی شامپاین و سناتور(کنایه از نیسه‌تاس) بیزانسی. در نظر اول چنین مینماید که فقط ثروت قسطنطنیه از ملتی به ملت دیگر منتقل گردید و اندوه و خسران یونانیان درست همسنگ با شادمانی و سود و مصلحت لاتینیان بود. ولیکن در داستان اسف‌انگیز جنگ منافع حاصله هرگز برابر با زیان و خسران و لذتش هرگز مساوی با رنج‌والم آن نیست و لبخندهای لاتینیان زودگذر و دروغین بود. یونانیان پیوسته برویرانی مملکت خود اشك تحسر می‌افشاندند و مصائب واقعی ایشان بواسطهٔ استهزاء دشمنان و هتك‌حرمت آنچه مقدس میداشتند سخت‌تر گردید. فاتحان را ازسه‌حریفی که موجب انهدام حصه‌ای چندان عظیم از عمارات و ذخائر گرانبهای شهر گردید چه سودی حاصل آمد ؟ وچه انبوهی عظیم از چیزهائی را که نه مصرف توانستند کرد و نه با خود حمل که از سرخبث و نابخردی به گستاخی در هم شکستند ! وچه ذخائری که به عبث برسر قمار و فسق و فجور و فتنه و عصیان تلف و چه اشیاء گرانبهائی که سربازان جاهل نادان شتابزده به قیمتی ناچیز با اجناس دیگر معاوضه

کردند : مردانی که یونانیان باز مانده مزدشان را بمجاهدت سفله گانه از ایشان ربوده بودند! فقط کسانی ممکن بود از این انقلاب و تحول سودی ببرند که هیچ نداشتند که ببازند. و لیکن مصائب طبقات برتر جامعه در بلیاتی که به شخص نیسه‌تاس روی نمود بقوت هرچه تمامتر وصف شده است. کاخ شاهانهٔ او در حریق دومین بدل بخاکستر گردیده بود و این سناتور یونانی با زن و فرزند و دوستان سرپناهی بی‌نشان در خانه‌ای دیگر یافت که متعلق به او و در نزدیکی کلیسای سوفیای مقدس بود ، و دوست او یعنی همان بازرگان ونیزی متنکروار ملبس به کسوت سربازی کنار در این مسکن محقر به پاسبانی ایستاد تا نیسه‌تاس بتواند شتابزده فرار اختیار کند و بقایای ثروت خود و دامن عفاف دختر خویشتن را از خطر تجاوز دشمن نجات دهد. در فصلی سرد و زمستان مانند فراریان که پروردهٔ دامان رفاه و استغناء بودند پیاده به راه افتادند. زن نیسه‌تاس باردار بود و گریز بردگان ایشان را مجبور کرد که آنچه از اثاث و متاع را که میبردند خود بردوش کشند و زنان را در میان قرار دهند و برآن دارند که در عوض آراستن جمال به‌زیور و غازه و سفیداب روی به گل و خاك بیالایند تا پنهان بمانند. خانواده نیسه‌تاس بهر قدمی که برمیداشتند در معرض خطر و اهانت قرار میگرفتند ، و درد استهزاء عوام‌الناس که اکنون با ایشان برابر شده بودند سخت‌تر از تهدیدهای بیگانگان بود. آوارگان نفسی فارغ از خطر نکشیدند تا سفر غم‌انگیز ایشان در سلیمبریا[1] به‌پایان رسید که بیش از چهل میل از پایتخت فاصله داشت ، و در راه به‌اسقف اعظم رسیدند که نه ملازمی داشت و تقریباً نه لباسی و برخری میراند و او را حال چنان دگرگون شده بود که در فقر به حواریون می‌مانست فقری که اگر ارادی بودی شاید که در آن ثوابی نیز بودی. هنگام گریز اسقف اعظم لاتینیان بواسطه تعصب حزبی به هتك حرمت کلیساهای ویران و متروك او پرداختند و پس‌از آن که دروگوهر گرانبها را ازجامهای عشاء ربانی جدا کردند جامها را در عوض پیاله برای نوشیدن بکار بردند و میزهای قماربازی و غذاخوری ایشان سراسر پوشیده از

۱ - Selymbria

تصاویر مسیح و اولیاء خدا بود ، وگرامی‌ترین اشیاء مذهبی خاص مراسم عبادت را لگدکوب کردند. درکلیسای اعظم ایاصوفیه پردهٔ عریض و طویل جایگاه قدس را بخاطر حاشیه زرین آن دریدند و مصطبهٔ محرابگاه را که اثری هنری و آراسته به ذخائر گرانبها بود شکستند و قطعه قطعه کردند و هرقطعه‌ای را به یکی ازگیرندگان کلیسا دادند ، و اسبان و قاطران خود را به پاره‌های زروسیم منقوشی آراستند که از منبرو درها کنده بودند و اگر حیوانات در زیر بارگران می‌لغزیدند و به زمین می افتادند رانندگان تا صبور آنها را به نوك دشنه می‌زدند چندان که سیل خون ناپاك حیوانات برسنگفرش مقدس کلیسا جاری گردید. فاحشه‌ای را برکرسی بطریق اعظم نشاندند و این زن که او را دختر ابلیس ملقب کرده‌اند درکلیسا آواز خواند و رقصید تا سرودهای روحانی و حرکت دسته‌های مذهبی مسیحیان شرقی را استهزاء کند. حتی مدفن پادشاهان مرده از هتك حرمت مصون نماند و درکلیسای حواریون گورهای امپراطوران راگشودند و غارت کردند وگفته‌اند که جسد ژوستی‌نیان را پس از شش قرن سالم یافتند بی‌هیچ اثری از فساد وگندیدگی. فرانسویان و مردم فلاماندی تن خود و اسبانشان را به البسه منقش به الوان گوناگون پوشاندند وسر خود و ستوران خود را به مندیلهای کتانی دنباله دار آراستند و درکوچه‌ها راه پیمودند ، و غذاهای[1] نامطبوع و اندازه‌نگاه نداشتن ایشان در میخواری در وقت ضیافت اهانتی بود به شرقیان که اعتدال در خورونوش را به نیکوترین وجهی رعایت میکردند. لاتینیان برای استهزاء نیروی جنگی مردمی قلمزن وکتاب‌خوان پاره‌ای کاغذ و قلمی و دواتی را در معرض تماشای خلق قرار دادند بی‌آن که بدانند که آلات جنگ‌آوری و علم آموزی هیچ یك را در دست یونانیان «جدید» فایده‌ای و نیروئی نبود.

اما شهرت نام و زبان یونانیان ایشان را قوی دل میکرد و برآن میداشت که در جهالت لاتینیان بدیدهٔ حقارت بنگرند و پیشرفتهای ایشان را نادیده انگارند ، و

۱ ـ غذاهائی که دوست میداشتند عبارت بود ازگوشت کفل گاو که درآب می‌پختند وگوشت خوك نمك سود با نخود سبز و شوربائی که از سیر وگیاهان ترش و تیز درست میکردند.

در دوستداری انواع هنر تفاوت میان دو قوم آشکارتر و واقعی‌تر بود . یونانیان آثار هنری اجداد خود را با احترام حفظ میکردند اما از ایشان تقلید کردن هم نمیتوانستند و از این روست که درهم شکستن مجسمه‌های قسطنطنیه ما را چندان خشمگین میکند که درشکایت نمودن و دشنام دادن با مورخ بیزانسی هم‌آواز میشویم. پیش از این خوانده‌ایم که چگونه شهر قسطنطنیه را هنگامی که در رشد و نمو بود مؤسس آن به قدرت استبداد و برای ارضاء نفس خویشتن‌بین خود نیکو آراست و چگونه هنگام دمار کیش بت‌پرستی پیکره بعضی از خدایان و قهرمانان از تیشه خرافات مذهبی تن بسلامت بدربرد و میدان فوروم و هیپودروم به‌آثار دورانی بهتر وقاری و شرفی یافت . نیسه‌تاس چند اثر از این آثار رابه‌نثری‌وصف کرده است پر از زخارف صنعت و من چند نکته خواندنی را از میان وصفهای او برمیگزینم و در این جا می‌آورم. ۱ - پیکره ارابه سواران فاتح را از برنز قالب گیری کردند به خرج ایشان یا از خزانه ملت و چنان که شاید آنها را در هیپودروم قرار دادند. ارابه‌سواران‌ایستاده در ارابه خود گرد نقطه‌ای معین میچرخیدند وتماشا گران به این طریق میتوانستند هیئت ایشان را تحسین و در بارهٔ شباهت پیکره باصورت اصلی قضاوت کنند. در میان این مجسمه‌ها کاملترین‌آنها چنان‌خوب بود که‌تو گوئی از میدان ورزش المپیک به قسطنطنیه‌اش آورده باشند. ۲ - مجسمهٔ ابوالهول واسب آبی و تمساح نمایندهٔ آب و هوای مصر و صنعت آن دیار و غنائم این متصرفهٔ قدیم بود. ۳ - ماده گرگی که رومولوس وریموس را شیر میداد موضوعی بود که رومیان قدیم و جدید را نیز خشنود مینمود ولیکن ساختن و پرداختن پیکره آن پیش از انحطاط هنر یونان به ندرت میسر بود. ٤ - پیکرهٔ عقابی که ماری در چنگال گرفته بود وآن را پاره پاره میکرد از آثار ملی بیزانسیان بشمار می‌آمد اما آن را کار انسانی هنرمند نمی‌دانستند بلکه به نیروی ساحری آپولونیوس فیلسوف نسبتش میدادند که به‌مدد این طلسم شهر را از این گونه خزندگان سمی پاك کرده بود. ٥-خری ورانندهٔ آن که اگوستوس در کلنی نیکوپولیس برپا کرده بود به‌یاد فالی شفاهی که‌خبردهنده فتح آکتیوم بود. ٦ -مجسمهٔ مردی سوار براسب که به‌عقیده عوام‌الناس‌پیکرهٔ یشوع

جهانگشای یهودی بود و دست دراز کرده‌بود تا راه را بر خورشید غروب کننده ببندد. کسانی که به سنن یونان قدیم آشنا بودند پیکره‌های بله‌روفون[1] وپگاسوس[2] را می‌شناختند و هیئت اسب چنان بود که گوئی پای برزمین ندارد و در هوا پران است. ۷ ـ ستونی رفیع به شکل مکعب مستطیل و ساخته از برنج که چهار جانبش به نقوش برجسته‌ای از مناظر گوناگون و بسیار زیبای روستائی مزین بود از قبیل مرغان سرودخوان و روستائیانی که کار میکردند یا نی‌میزدند وگوسفندانی که بع‌بع میکردند و بره‌هائی که این سوی و آن سوی می‌جستند و منظره‌ای از دریا و ماهیان و ماهیگیری و الهگان عشق که عریان و خندان و بازی‌کنان سیب به یکدیگر پرتاب میکردند و برفراز ستون پیکر زنی بود که به وزش اندك نسیمی میچرخید و باین سبب وی را خادمهٔ باد می‌نامیدند. ۸ ـ مجسمهٔ چوپان فریجیائی که جائزه زیبائی را به ونوس تقدیم مینمود و آن جائزه سیبی زرین بود که مسبب نزاعش[3] مینامیدند. ۹ ـ پیکرهٔ بی‌مانند هلن که نیسه‌تاس آن را به کلماتی حاکی ازتحسین و محبت چنین وصف کرده است: پایهائی خوش تناسب، بازوانی در سفیدی چون برف، لبانی گلگون، لبخندهائی جادوانه و چشمانی درخشنده، ابروانی چون کمان و قالبی موزون و جامه‌ای فراخ و سبك وزن، وجعد گیسوان او که به موجی درهوا می‌ماند و جمالی که باید در دل شکنندگان خشن طبع او ترحمی و ندامتی پدید آورده باشد. ۱۰ ـ هیئت مردانه یا خدائی هرکول که دست لی‌سی‌پوس استاد آن را مرمت و دوباره زنده کرده بود. این مجسمه چندان عظیم بود که شستش به‌اندازه کمر و پایش به اندازه قامت انسان معمولی و سینه وکتفش فراخ واندامهایش نیرومند و عضلی وگیسوانش خم اندر خم و سیمایش هیبت‌انگیز بود. این هرکول نه کمانی داشت و نه ترکشی و نه گرزی، وپوست شیری بردوش افکنده برروی

---

۱ - Bellerophon ۲ - Pegasus

۳ - در اساطیر یونانی افسانه‌ای هست راجع به سیبی زرین که برروی آن عبارتی منقوش بود به این مضمون «برای زیباترین کس» و آتنا و هرا و افرودیت هرسه آن را حق خود میدانستند. اما پاریس سیب را به افرودیت داد و اونیزدرعوض پاریس رادربدست‌آوردن‌هلن یاری و جنگ تروا را باین طریق آغاز کرد و از آن پس apple of discord به استعاره به معنی هر چیزی شده است که مسبب حسد و خلاف و نزاع باشد.

سبدی بافته از چوب بید نشسته بود و دست و پای راست را چندان که ممکن است بیک سو دراز و زانوی چپ را خم و ستونی برای آرنج کرده و سرش بر روی دست چپ آرمیده و سیمایش خشمگین و مستغرق در اندیشه بود. ۱۱ - مجسمهٔ بسیار عظیم جونو[1] که روزگاری در معبد وی در ساموس قرار داشت وسرش چندان بزرگ بود که چهار گاو نر آن را به سختی کشیدند و به قصر سلطنت رساندند. ۱۲ - مجسمهٔ عظیم دیگری از پالاس یا می نروا که طول قامتش سی پا بود و خصائص این دوشیزه جنگجوی را به نحوی حیرت‌انگیز نمایان میکرد. پیش از متهم نمودن لاتینیان باید به حکم انصاف بگوئیم که این پالاس پس از نخستین محاصرهٔ قسطنطنیه بواسطه دهشت یونانیان و تعصب مذهبی ایشان منهدم گردیده بود. دیگر مجسمه های برنجین را که برشمرده‌ام صلیبیون بواسطه حرص که سنگین دل و بی‌عاطفه است شکسته و گداخته بودند وبه این طریق خرجی که شده و زحمتی که در ساختن آنها بکار رفته بود در یک لحظه درکام آتش به هدر رفت و روح نبوغ دودشد و در هوا ناپدید گردید و فلزناسره را که برجای می‌ماند سکه می‌زدند تا سربازان را بدان مزد دهند. برنز مقاومترین فلزی نیست که در ساختن آثار باقیه بکار می‌رود، وشاید لاتینیان احمق از مجسمه‌مرمرین فیدیاس[2] و پراکسی‌ته‌لیز[3] به تحقیر روی می گرداندند، ولیکن اینگونه مجسمه‌ها برپایه‌های خود استوارمی‌ماندند مگر آن که آسیبی اتفاقی درهم شکستن این احجار بی‌فایده را باعث می‌آمد. داناترین بیگانگان برتر از آن بودند که مانند دیگر هموطنان خود به لذات حسی و غریزی مشغول شوند. ایشان حق پیروزی را به رسم پرهیزگاران در جستجو و گرفتن آثار و بقایای قدیسین بکار میبردند، و چه عظیم بود ذخیره جمجمه واستخوان و صلیب و تمثالی که بواسطه این تحولات در همه کلیساهای اروپا پراکنده شد؛ و به زیارت رفتن و نذرکردن چندان افزایش یافت که شاید از میان غنائمی که صلیبیون با خود آوردند هیچ یک پر سودتر از آن نبود. کتب اعصار باستانی که

---

۱ - Juno در اساطیر رومی نام الهه زناشوئی است. وی زن ژوپیتر و ملکهٔ خدایان بود و دراساطیر یونانی او را هرا Hera می‌خواندند.

۲ - Phidias ۳ - Praxiteles

در قرن دوازدهم هنوز موجود بود اکنون همه از دست رفته است زیرا که زائران مایل و مشتاق نبودند که مجلداتی نوشته به‌زبانی ناشناخته را از زوال نجات دهند یا باخود ببرند. کاغذ وپوست موادی فساد پذیرند وحفظ کتب ممکن نیست مگربه تهیهٔ نسخه‌های متعدد. کتب ادبی یونانی تقریباً همه در قسطنطنیه متمرکز بود وبی‌آن که به احتساب زیان بپردازیم باید اشک تحسر بر کتابخانه‌هائی بیفشانیم که‌در حریق سه‌گانهٔ قسطنطنیه معدوم گردید.

فصل شصت و یکم

بالدین دوم وتاج مقدس خار. تصرف مجدد قسطنطنیه به‌دست یونانیان. نتایج کلی جنگهای صلیبی.

لاتینیان قسطنطنیه را دگرباره درسال ۱۲۰٤ مسخر کردند وبعد از تسخیر این شهر امپراطوران مسمی به لاتینی یعنی بالدوین اول و چهار جانشین او در آنجا مستقر گردیدند. مقارن همین وقت یونانیان که مدعی سلطنت امپراطوری بودند در نیسیه و طرابوزان استقرار یافتند. امپراطوران لاتینی لائق و کاردان نبودند و حکومتشان نکبت و زیان بسیار ببار آورد و آخرین ایشان یعنی بالدوین دوم آشکارا از غربیان درخواست که او را یاری کنند.

بالدوین دوم و تاج مقدس خار

فقط در دوران استقرار نظام شهسواری[1] بود که مردی نامشتغل به امور دیوانی میتوانست به نیروی دلاوری خویشتن را به مقام سلطنت برافرازد و برسریر سلطنت اورشلیم و قسطنطنیه برنشیند. سلطنت اورشلیم که اسمی بیش نبود به‌مری[2] رسید که دختر ایزابلا و کونرادمون فراونوۀ آلمریک[3] یا آموری[4] بود و او را به‌زنی به ژان‌بری‌ین[5] دادند. ژان از خاندانی شریف نسب از ناحیۀ شامپاین بود و وصلت او بامری بموجب رأی عامۀ مردم و حکم فیلیپ اگوستوس صورت پذیرفت که‌ژان

---

۱ - نظام شهسواری در قرون وسطی رائج و شرط شهسواری آن بود که افرادگروه دارای صفاتی از قبیل شجاعت و شرف نسب و ادب باشند و زنان را احترام و نیازمندان را حمایت کنند.

۲ - Mary

۳ - Almeric

٤ - Amaury

٥ - John of Brienne

را لایق‌ترین مدافع اورشلیم خواند. در جنگ صلیبی پنجم ژان یکصد هزار لاتینی را در فتح مصر رهبری نمود و محاصره دمیاط[1] به‌دست وی محرز گردید و شکست بعد را رابه حق ازکبر و آز نماینده پاپ دانسته‌اند. پس از ازدواج دخترش با فردریک دوم‌حق ناشناسی امپراطور ژان بری‌ین را خشمگین کرد ویرآن داشت که سپهسالاری لشکر دین را بپذیرد ، و با آن که پیر شده و از حقوق سلطنت محروم گردیده بود نیروی شمشیر و روح سلحشوری او هنوز آمادهٔ خدمت به مسیحیت بود. در هفت ساله سلطنت برادر خود بالدوین کورتنی[2] از حالت طفولیت بیرون نیامده بود و بارونهای رومانی احساس میکردند که قراردادن قضیب سلطنت در دست دلاورمردی قهرمان سخت ضروری است. چون ممکن بود که پادشاه جنگ آزموده اورشلیم در عنوان و منصب نیابت سلطنت به‌دیده تحقیر بنگرد پس موافقت نمودند که وی را تازنده است امپراطور بخوانند و از منصب امپراطوری و امتیازات خاص آن برخوردار کنند بیک شرط تنها و آن یک شرط این بود که بالدوین دومین دختر وی را بزنی بگیرد و چون به‌کمال رشد جسمی و عقلی برسد برتخت سلطنت قسطنطنیه جلوس کند . به انتخاب ژان‌بری‌ین و شهرت نام و حضور او نور امید در دل یونانیان و لاتینیان تابیدن گرفت و ایشان سیمای جنگی و نیرومندی نوجوان هشتاد ساله و قد وقامت او راکه از مقیاس انسان عادی برتر بود تحسین مینمودند. ولیکن چنین مینماید که حرص و دلبستگی او به‌راحت فراغ حرارت خطر جوئی را سرد کرد ، و سربازانش پراکنده شدند و دو سال بی‌نبرد وکسب شرف پیروزی گذشت تاآن که اتحاد خطرناك واتاسیز[3]امپراطورنیس و آزان[4] پادشاه بلغارستان وی را از خواب رخوت برانگیخت. امپراطورنیس و پادشاه بلغارستان باسپاهی متشکل از یکصدهزار سرباز وکاروانی بحری از سیصد کشتی جنگی قسطنطنیه را در زمین و دریا محاصره کردند در وقتی که از قدرت امپراطور لاتینی چندان کاسته بود که او را جز یکصد و شصت شهسوار جنگی وگروهی اندك از تیراندازان و ملازمان شهسواران کسی نمانده بود. من از نقل این واقعه لرزان میشوم که چگونه ژان بری‌ین در عوض

۱ - شهری در شمال مصر		Baldwin of Courtenay - ۲		Vataces - ۳		Azan - ۴

دفاع ازشهر در رأس سواران خود حمله‌ای کرد وچگونه از چهل و هشت‌اسکادران دشمن بیش از سه اسکادران ایشان جان بدر نبردند و دیگران به ضربت تیغ شکست ناپذیر اوگرفتار آمدند. پیاده نظام ژان و مردم شهر که از امثال او ملتهب گردیده بودند سوار برکشتیهائی شدند که نزدیک دیوار قسطنطنیه لنگر انداخته بود و بیست و پنج سفینه را پیروزمندانه کشان کشان بدرون‌لنگرگاه قسطنطنیه آوردند. بفرمان امپراطور ملوك تابع و متحدان او برای دفاع شهر مجهز به سلاح جنگ گردیدند و هر مانعی را که سد راه ایشان بود شکستند و از آن گذشتند و در سال بعد با همین دشمنان جنگیدند و دگرباره برایشان فائق آمدند و فاتح شدند. شاعران خام‌طبع آن دوران ژان بری‌ین را به هکتور[1] و رولاند[2] و یهودای مکابی[3] تشبیه کرده‌اند ولیکن بواسطه سکوت یونانیان قدر اینان و افتخار پیروزی ژان اندکی کاهش پذیرفته است. امپراطوری بزودی از وجود آخرین قهرمان مدافع خود محروم گردید و آرزوی پادشاه محتضر این بود که ملبس به رداء رهبانی فرقه فرانسیس مقدس به بهشت برود.

در شرح دو جنگ و پیروزی ژان بری‌ین من نام یا وصف اعمال دلاورانهٔ شاگرد او بالدوین را نیافته‌ام که در آن هنگام به سن بلوغ و دوران خدمت جنگی رسیده بود و پس از مرگ کسی که وی به پدری برگزیده بودش جانشین او وحایز منصب سلطانی گردید. پادشاه جوان بزودی به مهمی مشغول شد که باخوی او سازگارتر بود، و او را به‌دیدار پادشاهان غربی و علی‌الخصوص به نزد پاپ و آنگاه به ملاقات پادشاه فرانسه فرستادند تا بیگناهی و پریشانحالی اودل ایشان‌را به رحم آورد و از ایشان به‌گرفتن سرباز و نقدینه برای نجات امپراطوری که در زوال بود یاری بخواهد. وی سه بار به‌گدائی به‌در خانهٔ ارباب مال و قدرت رفت وهربارمدت اقامت را بیشتر کرد و بازگشت به‌وطن را به تأخیر افکند چندان که از بیست‌وپنج سالی که سلطنت کرد قسمت اعظم آن را در خارج از کشور خود گذراند زیرا که

۱ - در ایلیاد همر Hector نام قهرمانیست که به دست اشیل کشته شد.

Roland - ۲

۳ - Judas Maccabaeus نام رهبر جنگی یهودیان در قیام ایشان در قرن دوم قبل از میلاد.

خویشتن را در هرجائی آزادتر و مأمون‌تر از خطر میدانست و به عقیدهٔ او در زادگاه وی و پایتخت آن از برای اونه آزادی بود و نه امن و سلامت. در بعضی مواقع رسمی شاید لقب اگوستوس و امتیاز و افتخار تشریف ارغوانی سلطنت حس خویشتن بینی او را ارضاء میکرد، ودر شورای عمومی لیون هنگامی‌که فردریک دوم را از جماعت مسیحیان طرد و از سلطنت خلع کردند همکار شرقی او یعنی بالدوین را بر تخت سلطنت و دست راست پاپ نشاندند. اما چه بگویم من‌که چگونه پادشاه گدای بینوای سرگردان را بارها به سخریه خوار و سرافکنده و به ترحم نمائی موهون کردند و در چشم خود و ملل و مردمان او را بی‌قدر و منزلت نمودند! در نخستین سفر او به انگلستان وی را در بندر دوور متوقف و سخت توبیخ نمودند که چرا جرأت آورده و بی‌اجازه داخل کشوری مستقل شده است! اما پس ازچندی تأخیر بالدوین را رخصت دادند که به ادامهٔ سفر بپردازد و از او به ادب اما به سردی پذیرائی کردند و او شاکرانه باهدیه‌ای که بالغ بر هفتصد مارك بود انگلستان را ترك کرد. ولیکن از پاپ آزمند او را چیزی حاصل نیامد مگر اعلان جهادی دیگر و گنجینه‌ای که ذخایر و سکه‌های آن عبارت از عفو گناهان بود و چون این قبیل سکه‌ها را ناروا و ناسنجیده بیش از آنچه باید صرف کرده بودند از ارزش آنها کاسته بود. نسب بالدوین وبلیاتی که وی بدانها گرفتار آمده بود او را نزد پسر عمش لوئی نهم مستحق انعام نمود ولیکن شوق رزم آوری پادشاه متدین را باعث آمد که از قسطنطنیه روی بگرداند و بمصر و فلسطین برود. مصیبت فقر شخصی بالدوین و تهی بودن خزانه اموال عمومی اندك زمانی به سبب جدا کردن امارات نامور [1] و کورتنی [2] که آخرین بقایای میراث وی بود تخفیف پذیرفت و با اتخاذ تدابیری چنین ننگین و زیان آور او بار دیگر به رومانی بازگشت باسی‌هزار سرباز، و یونانیان که مضطرب و نگران بودند خیال کردند که شمارلشکراو دوچندان است که گفتیم. نخستین گزارشهای جنگی او به فرانسه و انگلستان آگهی از پیروزیها و امیدواریهای وی میداد به این مضمون که نواحی روستائی پیرامون

۱ - Namur ۲ - Courtenay

پایتخت همه گرفته شده و اکنون جز سه روزه راهی بدانجا باقی نمانده است و اگر موفق بگرفتن شهری مهم شود که نامش را ذکر نکرده است (به‌احتمال بسیارشهر کیرولی[1]) آنگاه سر حد آن وراه عبور و دخول گشوده خواهد بود. ولیکن این امیدواریها (اگر بالدوین صدیق وبی‌ریا بود) بزودی چون رؤیائی ناپدید گردید، و سربازان فرانسوی تلف شدند و ذخائر آن کشور در دست نالایق او بتدرج از میان رفت و اتحادی بی‌شرفانه با ترکان و کومانها[2] سلطنت امپراطور لاتینی را از خطر محفوظ داشت. برای اتحاد با ترکان وی به ازدواج برادرزادهٔ خود با پادشاه بی‌ایمان کوگنوسی[3] رضا داد و برای خشنود کردن کومانها با آداب و رسوم بت‌پرستانه ایشان موافقت نمود، وسگی را در فاصله میان دو سپاه قربانی کردند، و زوجی که پیمان زناشوئی بستند خون یکدیگر را چشیدند و این کار ضمان وفاداری ایشان بود. جانشین اگوستوس درکاخ یازندان قسطنطنیه خانه‌های نامسکون را برای تهیه سوخت زمستانی ویران کرد و سربی که درکلیساها بکار رفته بود همه را برای تأمین مخارج روزانه خانواده خود از در و پنجره جدا کرد. سوداگران ایتالیائی وی را اندك قرضی دادند و از او ربا گرفتند و او فرزند وجانشین خود یعنی فیلیپ را درونیز به عوض قرضی که کرده بود به گرو داد. تشنگی و گرسنگی و برهنگی همه بیقین آفتند و مصیبت، اما ارزش ثروت نیز نسبی است و شاهزاده‌ای که توانگر است و بی منصب چون بمقامی برسد که حوائجش افزون شود مانند نیازمندان در معرض آفت تلخ کامی و اضطراب و پریشانخیالی قرارخواهد گرفت.

ولیکن با وجود فقر مذل امپراطور و امپراطوری هنوز مالك گنجینه‌ای بودند که مثل اعلای گرانقدری و ارزش رویائی آن حاصل خرافات پرستی جهان مسیحیت بود. صلیب حقیقی را چندان تقسیم کرده بودند که فضیلت آن تا حدی کاهش پذیرفته بود و چون این صلیب دیر زمانی دردست ملل نامؤمن مانده بود لذامسکن بود که درقطعات خرد آن که درمشرق و مغرب عرضه میکردند به بدگمانی بنگرند

---

۱ - Chiroli   ۲ - Comans   ۳ - Cognus

ولیکن یادگاری دگراز درد و عذاب مسیح هنگام مصلوب شدن وی در نمازخانه کاخ شاهنشاهی قسطنطنیه محفوظ و آن تاج خاری بود اصیل وگرانبها که برتارك مسیح نهاده بودند. در روزگاران پیشین مصریان مقروض را عادت بر این بود که اجساد مومیائی شده والدین خودرا بگروگان بدهند و به این طریق نه فقط شرف بلکه مذهب نیز ایشان را ملزم به فک رهن و رد بهای آن میکرد. در غیبت امپراطور بارونهای رومانی بهمین طریق مبلغ سیزده هزار ویکصد و سی وچهارسکه طلا به اعتبار تاج مقدس خار قرض کردند و چون نتوانستند طبق مفاد پیمان عمل کنند لذا توانگری ونیزی بنام نیکولاس کووی‌رینی[1] متعهد گردید که طلبکاران نا بردبار ایشان را راضی کند به این شرط که تاج مقدس را در ونیز قرار دهندتا اگر در مدتی کوتاه و معین با پرداخت دین از آن شیء مقدس فک رهن نکنند تاج مذکور مطلقاً ملك وی شود. بارونها سلطان خود را از قرار داد سخت وخسرانی که در شرف حدوث بود آگاه کردند و چون امپراطوری قادر بپرداخت فدیه‌ای بالغ بر هفت هزار پوند استرلینگ نبود بالدوین آرزومند در ربودن تاج گرانبها از دست ونیزیان و سپردن آن بدست بزرگترین پادشاه مسیحی شد زیرا چنین کاری وی را شرف و مزد و سود بیشتر حاصل می‌آورد. اما این معامله مستلزم دقت و مهارت بود. با خرید آثار و بقایای بزرگان دین پادشاه مقدس کار را با گناهی عظیم آغاز میکرد ولیکن اگر اسلوب بیان را تغییر میدادند وی میتوانست قرض را مشروعاً بپردازد و تحفه را بپذیرد و مکلف بودن خودرا به اداء دین تصدیق کند. لوئی نهم دوراهب دومی‌نیکی را که سفیران وی بودند به ونیز فرستاد تا تاج مقدس را از گروطلبکار بیرون آورند و آن را بگیرند؛ تاجی که از خطرات دریا وسفائن جنگی واتاسیز نجات یافته بود. سفیران باگشودن صندوق چوبین مهر دوژوبارونها را شناختند و این مهرها را برجعبه‌ای سیمین نهاده بودند و یادگاردرد وشکنجه مسیح درآوندی زرین در درون جعبهٔ مقدس نهفته بود. ونیزیان به اکراه تسلیم قدرت و عدالت شدند و فردریك امپراطور به احترام تمام حق عبور به سفیران اعطاءفرمود

[1] - Querini

و درباریان فرانسه اخلاصمندانه تا تروا که در شامپاین است به‌استقبال این یادگار بی‌بهاء شتافتند ، و پادشاه برهنه پای و زیرجامه بر تن و تاج خار به‌دست با مراسم خاص ازکوچه‌های پاریس گذرکرد، و خود به میل خویشتن ده هزار مارك نقره به‌بالدوین اهداء نمود وبالدوین بگرفتن تحفه به زیان خود رضا داد. توفیقی که با این معامله قرین شد امپراطور لاتینی را بر آن داشت که با همان سخاوتمندی بقیهٔ آثار و اثاث نمازخانهٔ خویشتن را نیز تقدیم دارد و این آثار و اثاث عبارت‌بود از قطعه‌ای بزرگ و اصیل از صلیب حقیقی ، والبسه طفلی که فرزند خدا بود ، ونیزه واسفنج وزنجیری که هنگام شکنجهٔ عیسای مسیح بکار برده بودند، وعصای موسی و قسمتی از استخوان جمجمه یحیای تعمیددهنده. برای نگاهداشت این ذخائر روحانی لوئی مقدس بابیست هزار مارك عمارتی شاهانه کرد وآن نمازخانه پاریس بودکه قوهٔ شاعرهٔ بوالو[1] آن را به لحن هزل‌آمیز جاودانی ساخته است. صحت و اصالت آثار و بقایائی چنین قدیم و دور از ایام مارا شهادت هیچ انسانی ثابت نتواند نمود اما کسانی باید اصالت آنها را قبول کنندکه به معجزات صادره از آنها ایمان دارند. در اواسط عصرگذشته قرحه‌ای مزمن به اشاره نوك تیغی از تاج خارکه بر سر عیسی نهاده بودند معالجه شد. متقی‌ترین مسیحیان‌فرانسوی که فارغ از جهل و تعصب بودند به صحت این معجزه شهادت داده‌اند و اثبات بطلان این واقعه آسان نیست مگر به وسیله کسانی که به نیروی پازهری شامل وکلی ازگزند ساده لوحی و خوش‌باوری در پذیرش عقائد مذهبی مصون مانده‌اند.

باز پس گرفتن یونانیان شهر قسطنطنیه را

لاتینیان قسطنطنیه از هر سو محاصره و در فشار بودند و تنها امیدو آخرین تأخیر در خراب‌کار ایشان بسته به تفرقه‌افکندن میان دشمن یونانی و دشمن بلغاری بود اما تفوق قدرت جنگی و تدبیر واتاسیز ، امپراطورنیس،از این امیدشان محروم کرد. از پروپونتیس تا ساحل صخره‌ای پامفی‌لیا سراسر متصرفات آسیائی در ایام سلطنت او قرین امن و آرامش و عمران و آسایش بود و با هر پیکاری

[1] - Boileau

قدرت او در اروپا گسترش می‌یافت. بلاد نیرومند کوهساران مقدونیه و تراس را از دست بلغاریان نجات دادند و حوزه فرمانروائی هر یک با تعیین خطوط مرزی کنونی مشخص گردید که مرزهای درست آنهاست در حاشیه جنوبی دانوب. تنها امپراطور رومیان را دیگر یارای تحمل این نبود که امیری اپیروسی‌وپادشاهی از سلسله کوم‌ننوسی در مغرب جرأت آورند که منصب امپراطوری و امتیازات آن را میان خود تقسیم یا برسرآنها مجادله‌نمایند و دیمتریوس حقیر بیچاره رنگ چکمه‌های خود را تغییر داد و سپاسگزارانه عنوان «دسپوت»[1] را پذیرفت. اتباع وی از ضعف و دنائت او خشمگین بودند و به التماس از شاهنشاه خود حمایت خواستند ومُلک تسالونیک پس از اندکی مقاومت به امپراطوری نیس پیوست وواتاسیز بی‌مزاحمی از مرز ترکیه تا خلیج آدریاتیک فرمان راند و ملوك اروپا قدرت وکفایت‌وی را محترم میداشتند و چنین مینماید که اگر او معتقدات اهل سنت مسیحی را پذیرفته بود پاپ نیز سلطنت لاتینی قسطنطنیه را بی‌اکراهی رها میکرد. ولیکن مرگ واتاسیز وسلطنت کوتاه و پر مشغله فرزندش تئودور وکودکی نوهٔ او ژان اعادهٔ سلطنت امپراطوران یونانی را موقتاً متوقف نمود. در فصل بعد من به شرح انقلابات احوال داخلی ایشان خواهم پرداخت و در این جا همین بس است که بگویم مطامع قیم و همکار او یعنی میکائیل پلیولوگوس پادشاه جوان را باری گران شد زیرا که میکائیل باز نماینده فضائل و مفاسدی بود که خاص مؤسسین سلسله‌های تازه به سلطنت رسیده است. بالدوین امپراطور به خویشتن بینی دل خوش داشته بود که شاید بعضی از متصرفات یا بلاد را به مذاکره و توافق دوباره بدست آورد امادر کار مذاکره نیز عاجز بود، و سفیران او را به تحقیر و استهزاء از نیس بیرون فرستادند. از هر مکانی که سفیران نام میبردند پلیولوگوس علت خاصی ذکر میکند که‌آن مکان را در نظروی عزیز وگرانبها مینماید فی‌المثل مکانی را بعلت آن که زادگاه وی بوده و جای دیگری را بسبب این که اول‌بار در آن به منصب فرماندهی‌نظامی

۱ - despot این لقب را معنی «خداوندگار» یا «مخدوم» بوده است وکسانی از قبیل امپراطوران بیزانسی و اسقفان مذهب مسیحی یونانی را به این عنوان می‌خواندند. معانی دیگر این لغت معروف است.

رسیده و در مکان سوم از لذات شکار متمتع شده بوده است ، و امیدوار چنان‌بود که دیر زمانی از لذت صید بهره‌مند باشد. سفیران حیرت زده گفتند «پس مارا چه‌میخواهید بدهید؟ » و همکار یونانی میکائیل جواب داد که « هیچ چیز ، یک وجب زمین هم نه. اگر خداوندگار شما طالب صلح است مرا خراجی سالانه بدهد یعنی مبلغی را که از تجارت و در آمد گمرگی قسطنطنیه عائد میشود و به این شرایط است که میگذارم که او سلطنت کند و اگر از قبول شرایط من سرباز زند آنگاه میان ماجنگ خواهدبود. من از فنون جنگی بی‌خبر نیستم و مرا امید و اطمینان به خداوند است وبه شمشیرخود که نتیجهٔ پیکار پیروزی باشد.» لشکرکشی به‌ضدفرمانروای اپیروس مقدمه جنگ بود. اگر پس از پیروزی نوبت شکست آمد و اگر خاندان کوم ننوسی یاآنژلوسی‌باوجود همه کوششهای او بعد از سلطنت وی همچنان درکوهستانهائی که گفتیم پایدار ماندند اسارت ویل هاردوئین پادشاه آکائیا[1] نیز لاتینیان را از فعال‌ترین ومقتدرترین تابع‌سلطنتشان که در زوال بود محروم کرد. نزاع دوجمهوری ونیز وجنوا در نخستین نبرد از نبردهای دریائی ایشان برسر سلطهٔ بحری‌و تجارت مشرق بود. غرور و منفعت ونیزیان را به دفاع قسطنطنیه دلبسته میکرد ولیکن رقیبان ونیز به وسوسهٔ نفس پیوسته اغوا میشدندکه در پیشبرد مقاصد حیله گرانهٔ دشمنان قسطنطنیه بکوشند و اتحاد مردم جنوابا فاتح انشقاقی خشم جماعت‌مسیحی مذهب لاتینی[2] را برانگیخت.

میکائیل امپراطورکه مصمم بود به هدف بزرگ خود نائل آید ازافواج و استحکامات تراس دیدن کرد و به تقویت این و آن پرداخت. کسانی‌ازلاتینیان که‌باقی‌مانده بودند همه ازآخرین سرزمینهای‌ملکی خود بیرون‌رانده شدند. میکائیل به حومهٔ گالاتا حمله کرد و توفیقی نیافت و با بارونی دغاپیشه مکاتبه کرد که نمیخواست یا قادر نبود که دروازه‌های پایتخت را به روی او بگشاید. بهاران سال بعد سردار مقرب او الکسیوس استراتگوپولوس[3] که امپراطور وی را به‌اعطاء

---

۱ - Achaia نام یکی از ایالات یونان قدیم.

۲ - جماعتی که اکنون کاتولیک رومی خوانده می‌شود.

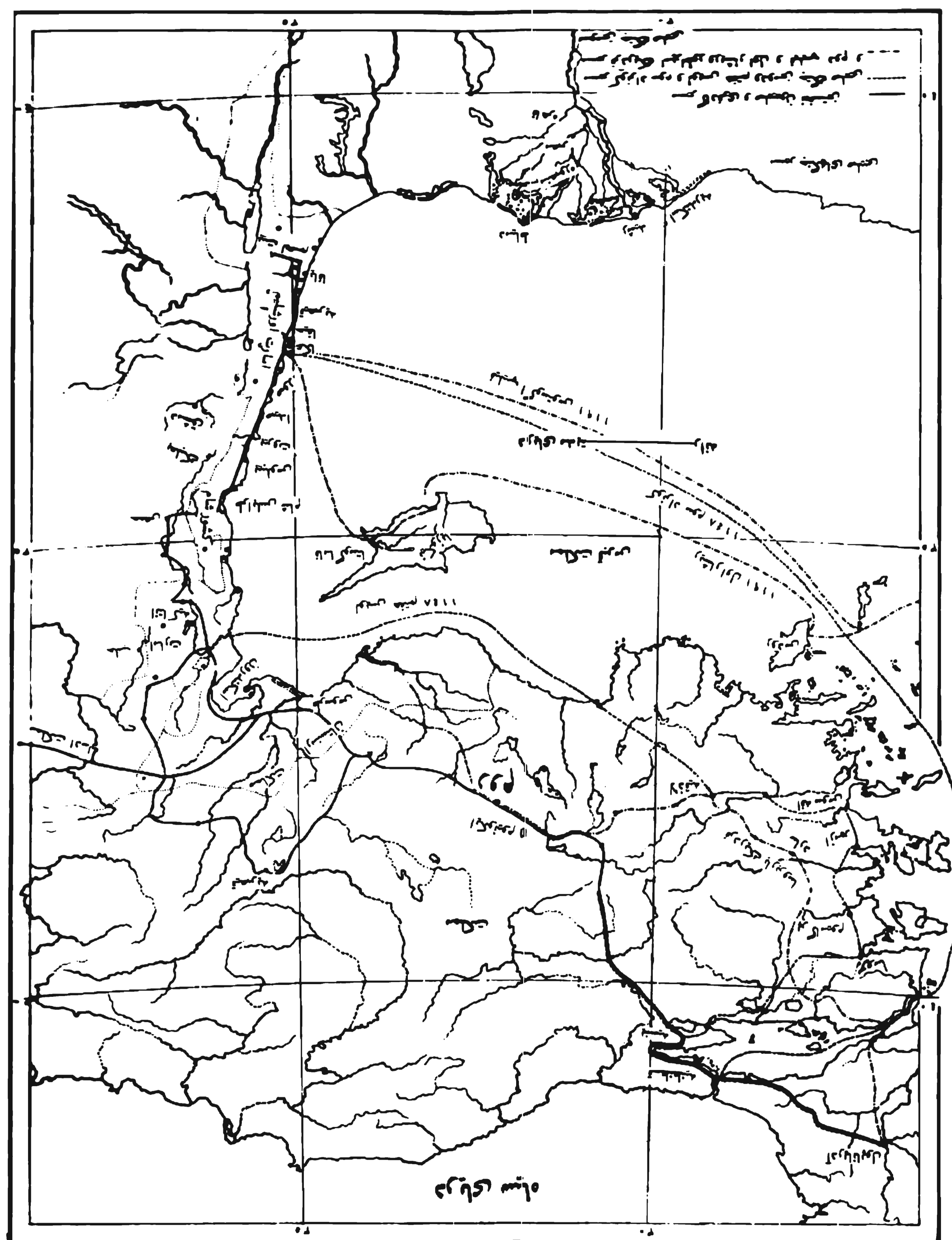
۳ - Strategopulus

لقب قیصری مفتخر نموده بود با هشتصد سوار و گروهی سرباز پیاده پنهان از همه کس به عزم جنگ از هلسپونت گذشت. به‌الکسیوس فرمان داده شده بود که نزدیک شود و گوش فرادهد و هشیار و آگاه باشد ولیکن اقدامی به زیان قسطنطنیه نکند که خطرناك و نتیجه‌اش مبهم و نا معلوم باشد. اراضی مجاور شهر را که میان پروپونتیس ودریای سیاه واقع بود متمردان و روستائیانی جسورو دلاور کشت‌میکردند که در جنگ ورزیده بودند اما معین نبود که با چه کسی عهد تابعیت بسته‌اند ولیکن همزبانی و پیروی از یک مذهب و نفع موجود ایشان را به یونانیان متمایل میکرد. اینان را «داوطلبان» می‌خواندند و خدمت بی‌مزد ایشان بر شمار سپاهیان حرفه‌ای تراس و سربازان امدادی کومانی افزود و مجموعاً به بیست وپنج هزار تن رسیدند. قیصر بواسطهٔ شور و غیرت، داوطلبان و مطامح خود به نافرمانی از دستورهای دقیق خداوندگار خویشتن برانگیخته شد به این اطمینان درست که توفیق مدافع وی خواهد بود و حاصل آورندهٔ عفو و پاداش. داوطلبان ضعف قسطنطنیه و دهشت و نگرانی لاتینیان را معاینه میدیدند و با آن آشنا بودند و اوضاع را چنان وصف میکردند که همان لحظه مساعدترین وقتی برای حمله ناگهانی و نیل به پیروزی مینمود. جوانی متهور که حاکم جدید جماعت ونیزیان بود باسی سفینه جنگی و بهترین شهسواران فرانسوی به خیالهای واهی به دفنوزیا[۱] لشکر کشیده بود که شهریست در چهل فرسنگی کرانهٔ دریای سیاه و بقیهٔ لاتینیان رانه نیروئی بود و نه گمان بدی در دل و چون به ایشان خبر رسید که الکسیوس از هلسپونت گذشته است به گمان این که شمار لشکر او همانست که در اول بوده آرامش خاطری یافتند و چندان که باید نترسیدند زیرا که بی احتیاطی نموده و مراقب‌افزایش لشکر او نبوده بودند. الکسیوس را تصمیم بر این بود که قسمت اعظم سپاه‌خود را بگذارد که عملیات او را تقویت و حمایت کنند تا خود بتواند شب هنگام پنهان از نظر همه کس پیش برود و در وقتی که بعضی از افراد اونردبان کنار پائین‌ترین قسمت حصار می‌نهند به پیرمردی یونانی مطمئن باشند که یاران ایشان را ازراهروی

۱ - Daphnusia

زیر زمینی به داخل خانهٔ خود ببرد و به درون راه یافتگان بتوانند بزودی دروازه زرین را که دیر زمانی مسدود بوده‌بود بشکنند و مدخلی بگشایندوپیش از آن‌که لاتینیان از خطر آگاه‌گردند الکسیوس فاتح در قلب شهر باشد. پس از اندکی تأمل و تفکر وی خویشتن را تسلیم نیک عهدی داوطلبان کرد که ایشان جسورو موفق بودند و معتمدوی. وصفی که درباب تصمیم الکسیوس نوشته‌ام خودداستان اجراء تصمیم است‌وتوفیق آن، ولیکن به مجرد عبورازآستانهٔ دروازه زرین‌الکسیوس مردد و متأمل گردید و او را از شتابزدگی خود لرزه براندام افتاد تا آن‌که‌داوطلبان نومید گشته وی را به الحاح مجبوربه پیشرفتن کردند ومطمئن‌نمودند که‌درعقب‌نشینی خطری محتوم و بسیار عظیم هست. قیصر سپاه رسمی خویشتن را در صفوف منظم مستقرگردانید وکومانها در هر سوی، پراکنده شدند و بانگ شیپور خطر بر آمد و بیم حریق وغارتگری مردم شهر را مجبورکرد که تصمیم قطعی‌بگیرند. یونانیان قسطنطنیه سلاطین هموطن را بیاد آوردند و سوداگران جنوائی اتحاد اخیرو دشمنان ونیزی خویشتن را. مردم هر محله‌ای مسلح شدند و بانگ شادی‌ندا اندر ندا باز می‌آمد که «میکائیل وژان امپراطوران باعزو جلال رومیان را پیروزی وعمردراز باد!» بانگ شیپور و غوغای خلق رقیب ایشان بالدوین را بیدارکردولیکن سخت‌ترین خطر مستلزم توجه نیز او را به شمشیر کشیدن در دفاع از شهری برنمی‌انگیخت که در ترك آن وی را مسرت بیش از حسرت وندامت حاصل می‌آمد. بالدوین ازکاخ سلطنت به‌کرانه دریا گریخت و در آنجا بادبانهای سفائنی را رؤیت نمود که از حمله بیهوده به دفنوزیا باز می‌گشتند و مشاهدهٔ آنها وی را خشنود کرد. قسطنطنیه چنان از دست رفت که هرگز بدست بازنیامد ولیکن امپراطور لاتینی وخاندانهای مهم شهر سوار برکشتیهای ونیزی شدند وبسوی جزیرهٔ یوبیه[1] راندند و بعد به ایتالیا رفتند و پاپ و پادشاه سیسیل سلطان فراری را به تحقیر و ترحم پذیرائی کردند. از وقتی که قسطنطنیه‌ازدست رفت امپراطور تا روز مرگ خودسیزده سال وقت صرف کرد و از سلاطین کاتولیکی مذهب به تمنا خواست که با هم

۱ - Euboea نام قدیم جزیرهٔ بزرگ یونانی در دریای اژه.



بپیوندند و او را دوباره بر تخت سلطنت بنشانند اما این درس عبرتی بود که وی از جوانی با آن آشنا شده بودوآخرین تبعید او ننگین تر ازسه دیدار سابقش از دربارهای اروپا نبود و دستش نیزتهی‌تر نه. فرزند اوفیلیپ به این طریق وارث سلطنتی خیالی شد و دخترش کاترین نیزکه مدعی سلطنت بود با شارل والوا برادر فیلیپ ملقّب به خوبروی پادشاه فرانسه ازدواج کرد و دعوی سلطنت به شوهر او منتقل گردید. نمایندهٔ سلسلهٔ کورتنی زنان این خانواده بودندکه یکی پس از دیگری باپیمان زناشوئی نام خاندان خود را با دیگر خاندانها پیوستند تا آن‌که عنوان «امپراطور قسطنطنیه» که سنگین‌تر و طنان‌تر از آن بودکه عنوان اشخاصی بی‌منصب و مقام گردد دورش به پایان رسید و خاضعانه درکام نسیان فرو رفت.

نتایج کلی جنگهای صلیبی

پس از نقل داستان لشکرکشیهای لاتینیان به فلسطین و قسطنطنیه من بی‌آن‌که در نتایج کلی جنگهای صلیبی تفکرکنم و در تأثیر آنها در ممالکی و مللی بیندیشم که عرصهٔ پیکار و بازیگران صحنه این جنگهای مهم بوده‌اند موضوع را رها نتوانم کرد. به مجرد این‌که لشکر فرانکها را از جنگ فرا خواندند آثارشان از دو مملکت مسلمان مصر و سوریه محوگردید ولیکن یادشان از خاطرها نرفت. پیروان مؤمن پیغمبر اسلام را هرگز وسوسه مطالعهٔ قوانین و زبان بت‌پرستان از راه بدر نبرد و سادگی راه ورسم زندگی بدائی ایشان نیز ازمعامله جنگ و صلح بابیگانگان ناشناخته مغرب زمین کمترین تغییری نیافت. یونانیان که خویشتن را مردمی گردن‌فراز می‌پنداشتند، اما بحقیقت خودبین و خودپسند بودند، طبعی انعطاف پذیرتر داشتند و در مجاهدات خود برای بازپس گرفتن امپراطوری از دلاوری و انضباط و علم صف‌آرائی قوای بری و بحری از دشمنان خود تقلید مینمودند. ایشان ادبیات جدید مغرب زمینیان را شاید به حق تحقیر میکردند اما اگر بمطالعهٔ آن می‌پرداختند شاید روح آزاد فکری که در ادبیات غرب هست ایشان را درس می‌آموخت‌وبه‌حقوق خود واقف میکرد. یونانیان بعضی از رسوم و قوانین زندگی اجتماعی و شخصی

فرانسویان را اقتباس کردند و مکاتبه میان قسطنطنیه و ایتالیا معرفت به زبان لاتینی را میانشان رائج کرد و کتب چند تن از نخستین بزرگان دین را که مؤلفاتشان درباب معتقدات مذهبی سند معتبر بود و نیز کتب ادبی[1] قدیم را سرانجام به زبان یونانی ترجمه و باین طریق گرامی داشتند. ولیکن تعصب مذهبی مسیحیان شرقی به‌واسطه ستمگریهائی که بنام دین در حق ایشان نمودند برانگیخته شد و سلطنت لاتینیان جدائی جماعات مسیحی مشرق و مغرب را تأیید نمود.

اگر لاتینیان اروپا را با اعراب و یونانیان دوران جنگهای صلیبی مقایسه کنیم و درجهٔ دانشمندی و هنروکار وکوشش هر یک از ایشان رابا هم بسنجیم اجدادکم معرفت ما باید به احراز مرتبه سوم در سلسله مراتب ملل راضی بوده باشند پیشرفت بعدی وتفوق کنونی ایشان را میتوان از نیروی عجیبی دانست که در نهادشان هست و از روح فعال و تقلید گری که رقیبان با فرهنگ ترشان با آن بیگانه بودند و در آن‌هنگام تحرکی نداشتند بلکه به قهترا باز میگشتند. باطبعی و خوئی چنین لاتینیان باید در زودترین وقتی از سلسلهٔ وقایعی که منظردنیارا در پیش چشمانشان گشود ومقدمه مراودهٔ مکرر ودراز مدتی با ملل متمدن‌تر مشرق گردید فایده‌ها برگرفته باشند. نخستین وآشکارترین پیشرفت ایشان در تجارت و انواع صناعت و نیز در فنون هنری، بود که عطش ثروت و فرمان حاجت وضرورت وارضاء قوهٔ ادراك یا غرور و خویشتن بینی مشوق آنهاست. در میان جمع کثیر زائران غافل متعصب ممکن بود که اسیری یا زائری گاهگاهی لطائف ذوقی قسطنطنیه یا قاهره و تفوق آنها را ادراك کند. نخستین کسی که آسیای بادی[2] را به جهانیان شناساند در حق ملل نیکوکاری نمود و اگر مردم از چنین برکات و نعماتی برخوردار میشوند بی‌آن که منعم را به حق شناسی یاد کنند تاریخ به چیزهائی از قبیل شکر و ابریشم التفات نموده که فوائدشان از برای رفاه مردم آشکارتر است، و شکر و ابریشم را از یونان و مصر به ایتالیا می‌آوردند. اماحوائج

۱ - کتبی که به یونانی قدیم و لاتینی نوشته شده بود.

۲ - آسیای بادی را درکشورکم‌آب آسیای صغیر اختراع کردند و درسال ۱۱۰۰ میلادی در نورماندی بکارگرفتند.

فکری لاتینیان را دیرتر و آهسته‌تر دریافتند و به‌رفع آنها پرداختند. بیدارشدن روح کنجکاوی و شوق مطالعه در اروپا مربوط به عللی مختلف و وقایعی نزدیکتر به زمان ماست و در روزگار جنگهای صلیبی اروپائیان در ادبیات یونانی و عربی به اهمال و بی‌التفاتی مینگریستند و از علم طب و ریاضی فقط مقدماتی را می‌آموختند: اولین را عملا و دومین را به اقتباس اعداد، و در مواردی نامربوط به‌امور ذوقی از قبیل جنگ وتجارت مترجمانی بوجود آمدند اما دادوستد با مشرقیان مطالعه زبانهای ایشان و معرفت به آنها را در مدارس اروپا رائج نکرده بود. اگر اصل مذهب زبان قرآن را مردود و مطرود مینمود همین اصل باید مقاومت را شکسته و روح کنجکاوی را برای فهم متن اصلی انجیل درایشان برانگیخته باشد زیرا که قواعد صرفی و نحوی این متن مفهوم نوشته‌های افلاطون و زیبائیهای همررا نیز برایشان آشکار مینمود. اما لاتینیان درشصت‌ساله سلطنت خود زبان و دانش اتباع خویشتن را تحقیر نمودند و نسخ خطی تنها ذخائری بود که از غارت و حسد مصون ماند و یونانیان مشرقی از آنها بهره‌مند شدند. در دارالعلمهای غربی ارسطوفی‌الواقع لسان وحی بشمار می‌آمد ولیکن ارسطوئی که در این مراکز علمی می‌خواندندبه زبانی خالی از فصاحت نوشته شده بود و مریدان اخلاصمنداو در عوض آن که به منبع اولین دست بیابند متنی تحریف شده و دور از اصل را پذیرفتند که پرداختهٔ یهودیان و اعراب اندلس بود. نیروی محرك و برانگیزاننده جنگهای صلیبی‌تعصب شدید و مهمترین اثرات جنگهای مذکور متناسب باعلت پدید آورندهٔ آنهابود، به‌عبارت دیگرهر زائری آرزومند بود که باغنائمی مقدس ازجنگ بازگردد و این غنائم آثار و بقایای قدیسین و در یونان و فلسطین بود و پیش از انتقال هرشیء مقدسی و بعد از آن نیز معجزات و تجلیات بسیار روی مینمود و بادخول افسانه‌های جدید فساد نیز در معتقدات پیروان مذهب کاتولیکی روی نمود و در اعمالشان خرافات جدید راه یافت و رسم تفتیش مذهبی و پیدایش جماعات رهبانی که از صدقات کسب معاش میکردند و بدترین بدکاریها یعنی گرفتن پول درازاء عفوگناهان‌و دخول مراسم بت‌پرستی مفاسدی بود که از سرچشمه نکبت زای جنگهای صلیبی جاری

گردید و قوه فعالی که برانگیزاننده لاتینیان بود نیروی خرد و مذهب ایشان را فرسود و قرن نهم و دهم دوران ظلمت جهل و قرن سیزدهم و چهاردهم عصر سخافت و افسانه پردازی بود.

اقوام شمال اروپا که امپراطوری روم را گرفتند با قبول دین عیسوی و کشت اراضی حاصلخیز کم کم با مردم متصرفات روم ممزوج شدند و آتش نیم کشتهٔ اعصار باستانی را از نو شعله‌ور کردند. مقارن با عهد شارلمان آبادیهائی که بوجود آورده و درآنها مستقر شده بودند تا حدی نظم و ثبات یافته بود که ناگهان دسته‌هائی از مهاجمان جدید یعنی نورمانهاو اعراب[1] و مجارها بر ایشان حمله بردند و مغلوبشان کردند و ممالک اروپای غربی را به وضع سابق آنهابازگردانند و در غرقاب در هم آشفتگی و بی‌فرهنگی سرنگون کردند. در حدود قرن یازدهم با بیرون راندن دشمنان مسیحیت یا ایمان آوردن ایشان به این دین طوفان‌دومین فرو نشست و تمدن که به قهقراء رفته بود دوباره با قدم استوار و سرعت روزافزون به پیش رفت و دورنمائی خوش‌منظرتر دربرابر نسل جوان کوشنده وامیدوار پدیدار گردید. پیشرفت اروپا در دوران دویست سالهٔ جنگهای صلیبی‌عظیم وسریع بود وبعضی از فیلسوفان اثر سعد آنها را ستوده‌اند، اما به نظر من جنگهای صلیبی رشد اروپا را تسریع نکرد بلکه آن را مانع[2] آمد. زیرا که اگر زندگی و کار و کوشش هزاران هزار تنی‌را که درمشرق مدفون شدند برای پیشرفت وطنشان بکارگرفته بودند سود بیشتر از آن حاصل می‌آمد و با آنچه از ثروت و محصول صنعت که برروی هم انباشته شده و فزون ازحد بود میتوانستند به کشتی‌رانی و تجارت بپردازند و معاملهٔ دوستانهٔ بی غل وغش با اقالیم مشرق لاتینیان راغنی‌تر و ضمیرشان را آگاه‌تر

---

۱ - اگر من اعراب را با اقوام کم فرهنگ هم مرتبه نموده‌ام به سبب جنگها یا در واقع غارتگریهای ایشان است درایتالیا و فرانسه زیرا که هدف ایشان فقط ویران کردن و به‌یغما بردن اموال مردم بود.

۲ - در باب پیشرفت جامعه اروپائی رخشنده پرتوی از نور فلسفه در عصر ما از اسکاتلند تابیدن‌گرفته است و من و کسان دیگر نام هیوم و روبرت سون و آدام اسمیت را با احترام ذکر میکنیم.

و روشنتر میکرد. اما در یک مورد من تأثیر اتفاقی جنگهای صلیبی را مشاهدهمیکنم و آن اثر به حقیقت نه در حصول خیر بلکه در دفع شراست. قسمت اعظم همسایگان اروپا بسته به زنجیربرزگری بودند و نه آزادی داشتند و نه ملک ومال و نهدانش، و فقط دو صنف بودند یکی اعیان و دیگری کشیشان که عدد ایشان بالنسبه کم و عنوان Citizen [1] و انسان حق این دوگروه بود. این نظام جائرانه را نیرنگ بازیهای کشیشان و شمشیر بارونها حمایت میکردو در دوران ظلمت جهل اعتبار قدرت کشیشان اثری نافع چون نوشدارو داشت زیرا که ایشان محو آثار ادب و دانش را مانع آمدند و از شدت خشونت ایام خود کاستند و پناه نیازمندان و بیپناهان شدند و نظم وامن وآرامش جامعهٔ غیر نظامی را احیاء و حفظ کردند. ولیکن استقلال خداوندگاران ملک در دوران فئودالی استقلال محض، و رسم غارتگری و نزاع و اختلاف در میان ایشان رائج وفارغ از هر چیزی بود که بهخیرو خوبی شبیه باشد، وهرگونه امید پیشرفت وکاروکوشش درزیر فشار وزنهٔ آهنین طبقه ممتاز یعنی نظامیان اشرافزاده مضمحل گردید. در میان عللی که مبانی عمارت گوتیکی [2] راسست کردجنگهای صلیبی مقامی بارز دارد. دراین لشکرکشیهای پر خرج خطرناک املاک بارونها از دست رفت و خاندانهای ایشان غالباً منقرض گردیدند، و تهیدستی بر غرور ایشان چیره شد و باعث آمد که چندین منشورآزادی را به زور از صاحبان املاک بستانند: منشورهائی که قفل از غل و زنجیربردگان برگرفت و مزرعه مرد برزگر و دکان مرد صنعتگررا از دستبرد تجاوز مصون داشت، و اندک اندک آن قسمتی از جامعه که مفیدتر و شمار مردمش از دیگر قسمتها بیشتراست دوباره واقعیتی یافت وجانی تازه گرفت. حریقی که درختان بلند و بی بارو بر جنگل را از میان برد گیاهان خرد ومغذی رامجالی و هوائی برای رشد ونموداد.

---

۱ - چنانکه در دو مجلد دیگر این کتاب توضیح دادهام برای Citizen نه در فارسی لغتی هست و نه در عربی که بازگوینده مفهوم دقیق آن به خوانندهٔ نا آشنا به فرهنگ اروپائی باشد. Citizen کسی را گویندکه از حقوق تام و کامل مدنی برخوردار است و تابع نیستو رأی، او در تعیین نوع حکومت مؤثر است.

۲ - چنانکه قبلا خواندهایم گت نام مردمی ژرمنی نژاد است که در قرن سوم و چهارم و پنجم میلادی به امپراطوری روم حمله و قسمت اعظم آن را مسخر کردند.

درسال ۱۲٦۱ میلادی یونانیان قسطنطنیه را دوباره گرفتند و میکائیل پلیولوگوس را بر تخت سلطنت نشاندند و او نخستین امپراطور آخرین سلسله پادشاهی بیزانسی بود. در نیمه دوم قرن سیزدهم مهاجمان مغول شهر قسطنطنیه را در دوران سلطنت جانشینان چنگیزخان از همه جانب محاصره کردند. هنگامی که قدرت مغولان در زوال بود ترکان عثمانی درآسیای صغیر مستقر گشتند و پایگاهی در اروپا بدست آوردند. درسه فصل بعد یعنی فصل شصت و دوم و شصت‌و سوم و شصت و چهارم که در این ملخص محذوف است گیبون بشرح این وقایع میپردازد.

پایان امپراطوری روم

فصل شصت و پنجم

محاصره قسطنطنیه به دست سلطان مراد ثانی. انضباط ترکان. اختراع باروت

در سال ۱۴۰۲ میلادی خطری که قسطنطنیه را تهدید مینمود به یاری تیمور (یا تیمور لنگ) مرتفع گردید زیرا که او پادشاه عثمانی بایزید ثانی را اسیر کرد و لیکن با احیاء قدرت، ترکان عثمانی در دوران سلطنت مراد ثانی هیچ شک نبود که عاقبت کار قسطنطنیه شوم و انهدام آن محتوم است.

محاصره کردن سلطان مراد ثانی شهر قسطنطنیه را

در این کشمکشها داناترین ترکان و در واقع قاطبه ملت سخت به وحدت امپراطوری دلبسته بودند ، و رومانی و آناتولی که بواسطه مطامح خاص خودغالباً از هم می بریدند اکنون تمایلی بسیار شدید به هم پیوستگی به امپراطوری‌داشتند و سزاوار چنین بود که کوششهای ایشان در برقراری وحدت درسی آموزنده برای دولتهای نیرومند مسیحی شود . و اگر رومانی و آناتولی تنگه گالی پولی رامتفقاً با ناوگانهای جنگی خود تصرف کرده بودند ترکان عثمانی لااقل در اروپا ناچار باید به سرعت منهدم شده باشند. ولیکن شقاق و اختلافی که در میان ممالک اروپای غربی بود و نزاعهای فرقه‌ها در فرانسه و انگلستان و جنگهای این دو کشور لاتینیان را بخود مشغول و از طریق دلاوری منحرف نمود ، و ایشان بی‌اندیشهٔ آینده ازفرصت حال متمتع شدند و غالباً وسوسه آنی ایشان را اغوا میکردتا دشمن

مذهب خودرا خدمت نمایند. جماعتی از مردم جنوادرفوسیا[1] واقع در ساحل آسیائی یونان مستقر گشته وحق انحصاری تجارت پردرآمد زاج سفید را به‌دست آورده و ازاین راه توانگر شده و در دوران فرمانروائی ترکان با پرداخت خراج سالانه از ثبات و آرامش برخوردار بودند. در آخرین جنگ داخلی ترکان، آدورنو[2] حاکم جنوائی فوسیا که جوانی جسور و جاه طلب بود مشتاقانه جانبدار سلطان مرادشد و با هفت سفینه نیرومند جنگی انتقال وی را از آسیا به اروپا برعهده گرفت. سلطان با پانصد سرباز نگهبان به کشتی دریاسالار نشست که ملاحانش هشتصد تن از دلیرترین فرانکها بودند و سلامت جان و آزادی مراد دردست ایشان بود. آدورنو در نیمه راه سفر در پیش سلطان زانو بر زمین زد و خراجی را که پرداخت آن بتأخیر افتاده بود سپاسگزارانه از وی پذیرفت و ما وفاداری او را تحسین میکنیم اما نه بی‌اکراه. سلطان و همراهانش در دیدگاه مصطفی و گالی پولی در ساحل فرود آمدند و دو هزار ایتالیائی مسلح به سنان وتبرزین به عزم فتح و تسخیر در ملازمت مراد رهسپار آدریاناپول شدند، اما خدمت مزدورانهٔ ایشان‌را پاداش سریع همانا انهدام کلنی فوسیا و تجارت آن بود.

اگر تیمور بنا به تقاضای امپراطور یونانی جوانمردانه به یاری او لشکر کشیده بود مستحق تمجید و حق‌شناسی مسیحیان میگردید. ولیکن مسلمانی که با شمشیر کافرکشی تا درون گرجستان رفته بود و جهاد بایزید را محترم میداشت طبعاً مایل نبود که بر بت‌پرستان اروپائی ترحم یا ایشان را مساعدت نماید. تیمورتاتاری به انگیزش جاه‌طلبی پیش رفت و نجات قسطنطنیه از نتایج تصادفی این واقعه بود. هنگامی که، مانوئل از حکومت دست کشید امیدوار نبود که دمار دین و دولت تا پس از ایام نامسعود عمروی به تأخیر افتد اما چنین تأخیری را به‌دعا از خدا میخواست و بعد از بازگشت از سفر زیارت به جائی‌در اروپای غربی هر لحظه در انتظار خبر این فاجعه غم‌انگیز بود. امابه رسیدن خبر عقب‌نشینی و سقوط و اسارت پادشاه عثمانی مانوئل متحیر گردید و شادی بسیار

۱ - Phocaea از بلاد قدیم یونان در آسیای صغیر.
۲ - Adorno

نمود وفی‌الفوربا کشتی از مودون[۱] به موریا رفت و بر تخت سلطنت قسطنطنیه نشست و رقیب نابینای خود را بیرون کرد و به تبعید به جزیره‌لس‌بوس[۲] فرستاد تا در آسایش بسر برد. سفیران پسر بایزید بزودی به حضور وی راه یافتند ولیکن غرورشان شکسته و آهنگ کلامشان معتدل بود و از بیم آن‌که مبادا یونانیان دروازه‌های اروپا را بروی مغولان بگشایند مرعوب بودند. سلیمان امپراطور راپدر خواند و درود گفت و تمنای وی این بود که امپراطور کاری کند که کشور رومانی یا حکومت آن برسم هدیه به او برسد، و وعده کرد که به حفظ حرمت دوستی وباز- گرداندن تسالونیک و مهمترین مواضع کناره استریمون[۳] وپروپونتیس و دریای سیاه مستحق لطف و عنایت وی گردد. اتحاد با سلیمان امپراطور را در معرض خطر دشمنی وکینه‌توزی موسی قرار داد و لشکرترکان مقابل دروازه قسطنطنیه ظاهر شدند ولیکن حملهٔ ایشان را در زمین و دریا طرد کردند و یونانیان باید از پیروزی خود متعجب شده باشند مگر آن‌که مزدورانی بیگانه قسطنطنیه راحراست میکردند. ولیکن در عوض آن‌که بردوام اختلافی بیفزاید که میان مقتدرترین عثمانیان بود مانوئل به وسوسهٔ نفس بر آن شد که هول انگیزترین فرزندان‌بایزید یعنی محمد را مساعدت کند، و مانوئل و محمد با هم معاهده کردند ولیکن گالی پولی سدی شد که برآن فائق آمدن ممکن نبود و این‌سد مانع پیشرفت سلطان گردید. پس سلطان و افواج او را ازطریق بسفر به قسطنطنیه رساندند و در پایتخت بارسوم مهمان‌نوازی از او پذیرائی کردند و حمله پیروزمندانهٔ وی نخستین گام بود در راه تسخیر رومانی. ولیکن حزم و اعتدال فاتح جنگاور انهدام رومانی‌راموقوف نمود و در انجام دادن تکالیفی که بر او و سلیمان واجب بود محمد به عهد خود وفا کرد و ناموس حق‌شناسی و مقررات صلح را محترم داشت و امپراطور را قیم دو فرزند کهتر خود کرد به این امید باطل که آن دورا از حسد خونخوارانهٔ برادرشان مراد نجات دهد. اما اجراء مفاد وصیت‌نامهٔ اوهتک حرمت مذهب وشرف ملی بشمار می‌رفت وقضات دیوان عدل متفقاً رأی صادر کردند که نگاهداشت

Modon - ۱　　Lesbos - ۲　　Strymon - ۳

و تعلیم و تربیت دو شاهزادهٔ جوان را هرگز نباید به مادرسگی[1] عیسوی مذهب رها کرد. در میان مجامع مشورتی بیزانسی در بارهٔ رأی قضات اختلاف بود ولیکن مانوئل که مسن و محتاط بود تسلیم ژان فرزند گستاخ خود گردید وپدر و فرزند سلاح خطرناك انتقامجوئی را از نیام برکشیدند یعنی مصطفای راستین یادروغین را که دیر زمانی به گرو در اسارت نگاهداشته و سالانه مبلغ سیصدهزار اسپر[2] بابت خرج معاش او دریافت میکردند از زندان مرخص نمودند. در درگاه زندان مصطفی باهرپیشنهادی موافقت نمود و مقررشد که کلید گالی پولی یادرستتر بگویم مفتاح اروپا بهای نجات او باشد. ولیکن بمحض برنشستن به تخت سلطنت رومانی مصطفی سفیران را بالبخندهٔ تحقیر از نزد خود بیرون کرد و به لحنی حاکی از دینداری گفت که مرا آن به که در روز حساب برای نقض سوگند مؤاخذ شوم نه برای تسلیم شهری مسلمان مردم به دست کفار. امپراطور در یک دم دشمن دورقیبی شد که ایشان را ضرر زده و از ایشان نیز زیان برده بود و دربهار سال بعد مراد پیروز شد و قسطنطنیه را محاصره کرد.

چون مقهور کردن شهر قیصران ثواب بشمار می‌آمد جمعی کثیر از سربازان داوطلب که آرزومند تاج شهادت بودند از آسیا بدانجا روی آوردند و آتش شوق جنگاوری به‌وعدهٔ غنائم گرانبها و زنان خوبروی شعله‌ور گردید و نیزحضور سیدی که از اخلاف پیغمبر بود و پیشگوئی او مطامح سلطان را در انظار مقدس و خدمت به خداجلوه گر نمود. سید برقاطری سوار با پانصد مرید محترم که ملازم موکب او بودند به اردوگاه رسید و حق آن بود که از شرمندگی سرخ روی شود زیرا که هر آنچه به یقین قاطع گفته بود همه نقش بر آب شد، اما متعصب گران جان هرگز از خجلت سرخ روی نگردد. دیوار شهر مستحکم بود و در برابر لشکر دویست هزارتنی ترکان مقاومت نمود و یونانیان و مزدوران بیگانهٔ ایشان حملاتشان را دفع کردند و افزار قدیم جنگ تدافعی را در برابر ماشینهای جدید حمله قرار دادندو درعوض

۱ ـ درمتن انگلیسی نیز دشنامی به همین معنی آمده است وحاکی از نفرت ترکان از مردم غیر مسلمان است.
۲ ـ asper سکه‌ای سیمین که سابقاً در ترکیه و مصر رائج بوده و معادل با ۱/۱۲۰ قروش یا یک صدم لیره انگلیسی بوده است.

حرارت تعصب درویش که در عالم رؤیا ناگهان به آسمان برشد تا با پیغمبر(ص) سخن بگوید مسیحیان نیز بساده لوحی مریم عذرا را «مشاهده» کردند که ملبس به‌جامه‌ای بنفش رنگ بر روی پشتهٔ خاکی حصار شهر راه میرود و ایشان را به دلاوری بر می‌انگیزد. پس از محاصره‌ای دو ماهه مراد را به سبب قیامی‌داخلی به بورسه[1] بازخواندند. آتش شورش را خیانت یونانیان مشتعل کرده بود ولیکن قتل برادر بیگناه مراد آن را بزودی خاموش کرد. در مدتی که مراد انکشاریان[2] را در فتوحات جدید در آسیا و اروپا رهبری مینمود امپراطوری بیزانس به‌لطف مراد باوجود انقیاد و تزلزل سی‌ساله مهلتی یافت. مانوئل به‌گور رفت و ژان پلیولوگوس راگذاشتند که در عوض پرداخت خراجی سالانه بالغ بر سیصد هزار اسپر و قصور و اهمال‌در نگاهداشت هر آنچه در تصرف وی در بیرون از قسطنطنیه بود سلطنت کند.

رسم انضباط درمیان ترکان

استقرار امپراطوری ترکان و پس از آن احیاء سلطانی ایشان را بی‌هیچ شکی باید در درجهٔ اول از لیاقت سلاطین ترك و صفات و سجایای شخصی ایشان دانست زیرا که در زندگی بشری مهمترین صحنه‌های حوادث خواه ناخواه موقوف به صفات خلقی یک بازیگر است و بس. مدتی که از جلوس عثمانی بر تخت سلطنت تا مرگ سلیمان گذشت شامل دویست وشصت‌وپنج سال و دوران سلطنت نه پادشاه بود: نادره سلسله‌ای از سلاطین جنگجوی کوشنده ذونفوذ که اتباع خویشتن را فرمانبردار و دشمنان خود را مرعوب میکردند. وارثان سلطنت درعوض آن که به تن آسانی در حریم سرای سلطان از اسباب رفاه بر خوردار باشند درشورای سلطنت و در میدان جنگ درس می‌آموختند و پرورش می‌یافتند و پدرانشان فرمانروائی ایالات و سالاری سپاه را هنگامی به فرزندان خود می‌سپردند که ایشان

---

۱ - Boursa   ۲ - Janizaries یا ینی چریها که در ترکی به معنی سربازان جدید است. در ابتدا بردگان را ینی‌چری می‌خواندند اما هنگامی که دستهٔ نگهبان امپراطور در قرن چهاردهم تشکیل یافت این نام به ایشان اطلاق گردید.

هنوز در عنفوان شباب بودند و این رسم مردی و مردپروری که غالباً باعث‌جنگهای داخلی میشد باید نتیجهٔ اساسی‌انضباط و قوام سلطنت بوده باشد. آل عثمان نمیتوانند مانند خلفاء خود را اخلاف یا جانشینان پیغمبر خدا بخوانند و دعوی خویشاوندی ایشان با خانهای تاتاری سلسلهٔ چنگیزی نیز ظاهراً مبتنی بر خودستائی و نادرست است. اصل و منشأ ایشان نیز نا معلوم است ولیکن بزودی فکری در ذهن اتباع ایشان جایگزین گردید و آن اعتقاد به حق مقدس و بطلان ناپذیر ترکان بود، حقی که نه‌باگذشت زمان از میان میرود و نه زور و شدت آن را از ضمیرشان می‌زداید. سلطانی ضعیف یا خبیث‌را میتوان از سلطنت خلع وبه فشردن حلق از زندگی محروم کرد اما میراث او ممکن است به‌کودکی یاابلهی منتقل شود، و جسورترین متمردین هرگز جرأت نیاورده است که بر فراز تخت سلطنت پادشاه مشروع خود بنشیند. با آن‌که وزیران خدعه‌گردر کاخ سلطنت یا سرداران‌فاتح در اردوگاه پیوسته خاندانهای زودگذر سلطنتی آسیا را از میان برده‌اند عمل‌پانزده قرن نظام جانشینی سلاطین عثمانی را تأیید نموده و این رسم اکنون جزئی ازاصل حیاتی ملت ترك شده است.

روح ملت ترك ونظام حکومتشان را اثری خاص و بسیار نیرومند است. اتباع اصلی عثمان چهارصد خانوادهٔ ترکمان بیابانگرد بودند که به دنبال اجداد او ازجیحون تا رودسانگاریوس[1] رفتند. ودشتهای آناتولی هنوز پوشیده ازچادرهای سفید و سیاه برادران بی فرهنگ ایشان است. ولیکن اولین قطره بزودی با دریائی از مردم ممزوج گردید که مغلوب یابدلخواه خود تابع این قوم شدندو پیوندهائی که ایشان را ملتی واحد کرد نام ترك بود ومذهب و زبان و آداب ورسوم‌مشترك. در بلادی از ارزروم[2] تا بلگراد نام ملی ترك شامل همه مسلمانان است ودرمیان ساکنان ترکیه مسلمانان محترم‌ترین اتباع دولت و در مقام اولند، ولیکن ایشان کشت زمین و روستاها را، لااقل در رومانی، به دست فلاحان مسیحی رها کرده‌اند. در دوران نیرومندی حکومت عثمانی ترکان خود از احراز مناصب دیوانی‌ولشکری

۱ - Sangarius

۲ - در عربی ارضروم می‌نویسند.

ممنوع بودند و قواعد سخت تعلیم و تربیت ایشان را مردمی دوراز اصالت قومی پرورد که عبد و عبید خداوندگاران خود بودند و کارشان فرمان بردن و کشور گشائی و فرمان راندن بود. از زمان ارخان[1] ومراد اول سلاطین ترك همه براین عقیده بودند که حکومت شمشیر باید درهرنسلی با سربازان تازه تجدید شود و این سربازان را نباید از میان آسیائیان زن صفت جست بلکه باید در میان بومیان قوی بنیه و جنگجوی اروپا یافتشان. متصرفات تراس و مقدونیه و آلبانی و بلغاری و سربستان آموزشگاه دائم سپاهیان ترك شد وهنگامی که خمس اسیران که درنسب شریفترین ایشان بودند درجنگ معدوم شدند ترکان خراجی ظالمانه برخانواده‌های مسیحی تحمیل و در وصول آن سخت‌کوشی بسیار نمودند و آن خراج عبارت بود از پنجمین فرزند هر خانواده‌ای یاهرپنج سالی یک فرزند. سالمترین نوجوانان نیرومند دوازده و سیزده وچهارده ساله را به زور از پدران و مادرانشان جدامیکردند و اسمشان را در شناسنامه‌ای مینوشتند و از آن لحظه‌ایشان را لباس می‌پوشاندند و نگاه میداشتند و برای خدمت تعلیم میکردند. به مشاهده اثر لیاقت در ناصیهٔ جوانان ایشان را برای درس آموختن به یکی از مدارس سلطانی در بورسه یاپرا یا آدریاناپول میفرستادند و به پاشاها میسپردند تا از ایشان پاسداری کنندیادر خانواده‌های روستائیان آناتولی متفرقشان میکردند و همّ استادان ایشان اول مصروف تعلیم زبان ترکی بود، و بدنشان را باهرکارسختی که برای تقویت نیروی‌جسمی لازم بود پرورش میدادند و این جوانان کشتی گرفتن و جستن و دویدن وتیرانداختن بازه وکمان را می‌آموختند وبعد در نشانه کردن باتفنگ فتیله‌ای نیز تعلیم‌می‌یافتند و پس از اینها ایشان همه را در صنوف مختلف ینی چریها [2] بخدمت می گماشتند و با سختگیری تمام رسم جنگ یا قواعد سلوك رهبانی خاص این صنف رابه‌ایشان می‌آموختند. جوانانی را که در اصل و نسب و مواهب ذاتی و خوبروئی بارز و

---

۱ - ارخان نام بزرگترین فرزند مؤسس سلسله آل عثمان است.

۲ - پیاده نظام ترکان با تشکیلات منظم لشکری، رجوع شود به مقاله‌ای بسیار خواندنی که در دائرةالمعارف اسلامی راجع به این سربازان و وابستگی ایشان به فرقهٔ مذهبی بکتاش و حروفی آمده است.

ممتاز بودند درطبقه دون مرتبت«عجمی اغلولر» یا طبقه برتر « ایچ اغلولر »وارد میکردند و از این دو طبقه نخستین وابسته به کاخ سلطنت بود و دومین به شخص سلطان. این جوانان در زیرتازیانه خواجه سرایان سفیدپوست فنون سواری و پرتاب زوبین را روزانه تمرین میکردند و کسانی از ایشان که ذاتاً طالب علم بودند حواس خود را در کار مطالعهٔ قرآن و آموختن زبان فارسی و عربی متمرکز میکردند و پس ازآن که درکاردانی‌وارشدیت‌به مقامی برترنائل می‌آمدند ایشان راکم کم‌از خدمت درباری مرخص میکردند و بمشاغل لشکری و دیوانی و حتی مذهبی می گماشتند. این گونه جوانان هر چه بیشتر در کار خود مداومت مینمودند امیدشان به پیشرفت آینده بیشتر می‌شد تا آن که هنگام کمال سن به چهل تنی می‌پیوستند که ملقب به «آقا» بودند و در پیش سلطان می‌ایستادند و به انتخاب وی به حکومت متصرفات عثمانی ارتقاء می‌یافتند و مشمول برترین و شریفترین عناوین افتخارآمیز امپراطوری می‌شدند. چنین روشی و سنتی به بهترین نحوی متناسب با روح سلطنت استبدادی و ترکیب آن است. وزیران و سرداران سپاه به دقیق‌ترین مفهوم این لغت‌بردگان سلطان بودند و برای درسی که می‌آموختند ونانی که میخوردند رهین‌جود و کرم او بودند و چون حریم سرای سلطان را ترك میکردند و می گذاشتند تاموی برچهره ایشان بروید، که ریش نشان آزاد شدن از قید بردگی بود، منصبی مهم می‌یافتند امانه حزبی داشتند و نه دوستی و نه پدر و مادری و نه فرزندانی، و متوکل به کسی بودند که ایشان را از ادنی مرتبتی به مقام اعلی بر افراشته بود و به اندك‌ترین نارضائی می‌توانست این « مجسمه‌های مینا » را که در مثلی ترکی آمده‌و صفتی است متناسب با ایشان درهم شکند. درطی مراحل شاق ودیرگذرتعلیم وتربیت این بردگان ، صفات خلقی و استعدادهای‌ذاتی ایشان بر اهل بصارت آشکار میگردید و انسان تنها و بی دفاع را ملاك شخصیت همانا لیاقت ذاتی بود و اگر سلطان چندان خرد داشت که دستیاران خود را برگزیند وی را در کار انتخاب آزادی مطلق بی‌حدوحصر بود. در ترکیهٔ عثمانی کسانی را که باید شاغل مناصب دیوانی و لشکری شوند چنان تربیت میکردند، که فضیلت اجتناب از لذات را بیشتر ازعمل

دیوان و فنون جنگاوری می‌آموختند و به فرمانبردن بیش از فرمان دادن خو میگرفتند. صفاتی چنین در میان سربازان ترك نیز رائج میگردید و خموشی، واعتدال در خوردن، و امساك در شرب حرام، و فروتنی و بردباری ایشان دشمنان مسیحی را نیز ولو به اکراه ثناخوان سربازان ترك کرده است، و اگر انضباط وممارست ینی چریها را باغرور بزرگزادگی و جهل سربازان تازه به خدمت پیوستهٔ فرنگ و استقلال شهسواران وخوی ستیزندگی و تمردکه در دلاوران جنگ آزموده بود، و مفاسدی دیگر چون افراط در شهوات و علی‌الخصوص میخوارگی وفتنه وبی‌نظمئی بسنجیم که سپاهیان اروپائی را از دیر باز آلوده و ناپاك کرده بود در پیروزی سربازان ینی‌چری شک نخواهیم آورد.

اختراع باروت

تنها امید نجات امپراطوری یونانی و ممالک مجاور آن سلاحی زورمندتر وکشفی تازه در فن جنگاوری بود که تفوق قطعی ایشان را بردشمن ترك باعث آید. در سخت‌ترین لحظه سرنوشت چنین کشفی شده و چونان سلاحی هم اکنون در دست ایشان بود. شیمی‌دانان چین یا اروپا بر حسب اتفاق یا باجدوجهد بسیار و تجارب دقیق کشف کرده بودند که اگر شوره و گوگرد و ذغال چوب را با هم بیامیزند و شراره‌ای از آتش به آن در زنند نتیجه‌اش انفجاری سخت شدید خواهدبود و بزودی مشاهده شد که اگر نیروی انفجار در لوله‌ای مستحکم متراکم شود گلوله‌ای سنگی یا آهنی را میتوان با سرعتی مخرب و مقاومت ناپذیر از درون لوله بیرون راند. دوران دقیق اختراع باروت، وبکار بردن آن درورطه افسانه‌های مشکوك فرورفته و با بیانی مبهم گفته شده است، با این همه بخوبی در میتوان یافت که باروت را پیش از اواسط قرن چهاردهم می‌شناخته‌اند و قبل از پایان همان قرن دول آلمان و ایتالیا و اسپانیا و فرانسه و انگلستان با تفنگ آشنا بوده و آن را در نبردها و محاصره‌های دریائی و زمینی بکار میبرده‌اند. در استعمال آلات جدید جنگی اولویت ملل چندان بحساب نمی‌آید، و هیچ یک نمی توانستند از آشنائی بیشتر

و قدیمتر خود با اینگونه آلات فایده‌ای منحصر به‌خود برگیرند و چون همه پیشرفت میکردند پس در قدرت نسبی و علم جنگ نیز همه در یک مرتبت قرار داشتندو پوشیدە داشتن رموزکار در محدودهٔ قلمرو مسیحیت نیز امکان‌پذیر نبود زیرا که مرتدان دغاپیشه و سیاست خودخواهانه رقیبان راز را بر ترکان آشکار نمود، و سلاطین عثمانی چندان شعور و ثروت، داشتند که مهندسی مسیحی را بخدمت گیرند و او را به نسبت هنر و لیاقتی که داشت پاداش دهند. مردم جنوارا که منتقل کنندگان سلطان مراد به اروپا بودند متهم به تعلیم وی در فن جدید کرده‌اند و محتمل است که تفنگهای او به دست ایشان ساخته شد و در محاصرهٔ قسطنطنیه مسیحیان را نشانه کرد . نخستین حمله در واقع به نتیجه نرسید ولیکن در همه جنگهای آن ایام برتری از آن کسانی بود که بیش از دیگران حمله میکردند و زمانی حفظ تناسب میان حمله و دفاع را متوقف ودهانه توپهای غرنده چون رعد را بسوی دیوارها و برجهائی گرداندند که برای مقاومت در برابر ماشینهای کم نیروی اعصار قدیم ساخته شده بود . ونیزیان استعمال باروت را به پادشاهان مصر و ایران آموختند بی آن که ملامتی و سرزنشی بشنوند زیرا که پادشاهان مذکور متحدان ایشان در مخالفت باسلطهٔ ترکان عثمانی بودند؛ و سرّاستعمال باروت بزودی در سراسر آسیا منتشر گردید و به اقصی نقاط این قاره رسید و برتری اروپائیان محدود شد به پیروزیهای سهل ایشان در جنگ با قبائل وحشی دنیای‌نو. اگر سرعت پیشرفت این کشف زیان آور را با کندی پیشرفت منطق و علم و فنون صلح بسنجند مرد اندیشمند بر حسب خوی ذاتی بر حماقت ابناء بشر می‌خندد یامی گرید.

فصل شصت و ششم

استمداد یونانیان از اروپائیان غربی. دیدار ژان پلیولوگوس از رم. دیدارمانوئل از ایتالیا و فرانسه وانگلستان. لشکرکشی ژان‌پلیولوگوس دوم. اتحاد موقت یونانیان بالاتینیان. احیاء دانش یونانی در ایتالیا. پاپ نیکولاس پنجم. استفاده وسوء استفاده از دانش قدیم.

در آخرین چهار قرن دوران دولت امپراطوران یونانی دوستی یا دشمنی ایشان با پاپ و لاتینیان را میتوان ملاك پریشانحالی یا رفاه اقتصادی ایشان دانست یا میزان پیشرفت و سقوط سلسلهٔ پادشاهانی که از اقوام کم‌فرهنگ اروپائی بودند. هنگامی‌که ترکان سلجوقی در آسیا منتشر شدند و قسطنطنیه را تهدیدکردند مشاهده نموده‌ایم‌که چگونه در شورای پلاسن‌تیا[1] سفیران الکسیوس به تضرع از پدر همه مسیحیان خواستندکه ایشان را حمایت‌کند. اما بمحض این‌که قوای جنگی زائران فرانسوی سلطان را از نیس بیرون راند و به‌ایکونیوم[2] برد سلاطین یونانی نفرت واقعی و تحقیر خود را در حق انشقاقیون غربی از نو آغاز یا آشکارا بدان اعتراف نمودند و این‌کار نخستین سقوط امپراطوری غربی را تسریع‌کرد. تاریخ حمله مغول درکتاب واتاسیز‌که به لطف ونرمی سخن می‌گوید ذکر شده است. بعد از باز پس‌گرفتن قسطنطنیه دشمنان داخلی و خارجی سریر نخستین پلیولوگوس[3] رامحاصره‌کردند و تا وقتی‌که شمشیر شارل بر فراز سر اومعلق بود وی

---

۱ - Placentia   ۲ - Iconium   ۳ - Palelogus

به سفلگی پاپ را تملق گفت و احترام نمود تا مگر مشمول لطف وی گردد و به‌این طریق ایمان و فضیلت نفس خود و محبت اتباع خویشتن را از دست‌داد. به علت خطری که در آن وقت او را تهدید مینمود پس از مرگ میکائیل ، پادشاه و مردم استقلال مذهب و خلوص عقیدت خود را به لحن قاطع تأیید نمودند. اندرونیکوس مهترنه لاتینیان را دوست میداشت و نه از ایشان می‌ترسید وهنگامی که مشقت به حد نهایت رسید غرور او حامی مذهب گردید زیراکه انکار عقاید ارتودوکسی راکه وی هنگام جوانی قاطعاً اعلان کرده بود در وقت سالخوردگی پسندیده نبود. اما در وجود نوه‌اش اندرونیکوس کهتر به علت خاصیت طبع و وضع وحال او خوی بردگی کمتر بود و فتح بیت‌نیا به دست‌ترکان وی را متذکرگردید که جوینده اتحاد دینی و دنیوی با ملوك غربی شود. پس ازگسستن پیوند وجدائی پنجاه ساله جاسوسی بارلام[۱] نام راکه راهب بود به نزد پاپ بندیکت[۲] دوازدهم فرستادند و چنین مینماید که استادی چیردست یعنی خادم اعظم نگارنده دستورهای زیرکانه‌ای بوده‌است که به بارلام‌دادند. راهب مأمور بود که‌بگوید: «ای پدرمقدس روحانی امپراطور نیز چون تو آرزومند پیوند دو جماعت مسیحی مذهب است اما در این معامله بسیار دقیق ناچار باید شرف منزلت خود و معتقدات اتباع خویشتن را محترم شمارد. برای پیوند میان جماعات دو راه هست یکی زور و دیگری مستعد کردن مردم بادلیل و برهان. زور را هم‌اکنون بکار برده و از آن اثر مطلوب حاصل نیاورده‌اند زیراکه لاتینیان امپراطوری یونانیان را مقهورکرده اما به ضمیر ایشان دست نیافته‌اند. روش اقناع مردم یا دلیل و برهان روشی تدریجی اما به یقین مؤثر است و اثر آن دائم و باقی است. اگرگروهی از عالمان دین را بنمایندگی به نزد شما بفرستیم محتمل است که ایشان در دوستداری حقیقت و لزوم وحدت عقیدت با شما موافقت نمایند ولیکن چون به نزد ما بازگردند چنین موافقتی را چه اجری و چه فایده‌ای خواهد بود ؟ هیچ الا تحقیر برادران هم‌دین و سرزنش ملتی بی بصارت که خوی معاندت دارد و با این همه ملتی است که برحسب عادت

۱- Barlaam   ۲- Benedict

شوراهای عمومی مذهبی را محترم می‌شمارد یعنی شوراهائی که تعیین کننده اصول دین ما بوده‌اند ، و فرامین شورای لیون[۱] را از آن روی مردود میشمارند و منکر میشوند زیرا که جماعات مسیحی شرقی را در آن جلسه نمایندگانی نبوده و دلائل ایشان را کسی نشنیده است . برای حصول نتیجه مفید چنان سزد که پدر مقدس سفیری به یونان بفرستد و آن سفیر برای مصلحت‌اندیشی با اسقفان اعظم قسطنطنیه و اسکندریه و انتاکیه و اورشلیم انجمن کند و بیاری ایشان شورائی عمومی ومستقل فراهم آورد.» آنگاه جاسوس تیزهوش تندذهن گفت: «اما در این لحظه ترکان به امپراطوری حمله کرده و آن را به خطر افکنده و چهار شهر از بزرگترین بلاد آناتولی را متصرف شده‌اند. ساکنان مسیحی مذهب این بلاد گفته‌اند که میخواهیم با دولت و مذهب خود دگر باره پیمان ولاء بندیم و لیکن لشکریان امپراطور و عوائد او نجات ایشان راکفاف نخواهد داد و سفیر رم باید با سپاهی از قوم فرانک همراه باشد یا این سپاه پیشتر از او برود وکفار را بیرون براند و راهی برای رسیدن به مزار مقدس مسیح بگشاید». اگر لاتینیان بدگمان از یونانیان ضمان خواستند و پیش از هر مددی جویندهٔ اثری ازحسن نیت ایشان شدند پاسخهای بارلام سهل و واضح و منطقی بود : «۱ ـ فقط شورای عمومی مذهبی میتواند وصلت دو جماعت مسیحی را تحقق پذیر سازد و تا سه اسقف اعظم شرقی و دیگر اسقفان بسیار را از یوغ اسارت مسلمانان نجات ندهند چنین شورائی را تشکیل نتوان داد. ۲ ـ یونانیان بواسطه ستمها و آزارهای بسیار بیگانه شده و مهرگسسته‌اند و باید باکاری که نشان از مهر برادری دارد یا مساعدتی مؤثرکه اعتبار قدرت امپراطور و استدلالهای وی و دوستداران وصلت دو جماعت را تقویت کند رضای خاطر ایشان را حاصل آورند. ۳ ـ اگر تفاوتهائی در اصول ایمان یا آداب مذهبی باشد که آنهارا علاج ناپذیر بیابیم با وجود تفاوتها بدانیم که یونانیان پیروان مسیحند و ترکان دشمن هر آن کس که خود را عیسوی می‌نامد و برارمنی و قبرسی و ردسی یکسان حمله‌ور میشوند ، وپادشاهان فرانسوی را سزد که در دفاع از دین همگان شمشیر

---

۱ - Lyons

برکشند. ٤ ـ اگر با اتباع اندرونیکوس چنان رفتار کنند که گوئی ایشان بدترین مرتدان و بت‌پرستانند سیاست عاقلانه و خردمندانه حکم میکند که دولتهای غربی فرصت را مغتنم شمارند و متحدی مفید را بی‌چون و چرا بپذیرند و کشتی شکستهٔ امپراطوری را از فرو رفتن باز دارند و حدود و ثغور اروپا را پاسبانی کنند و درعوض آن که در انتظار بسربرند تا سپاه ترکان با افواج یونان دربند گرفتار بپیوندند وذخائر آن را نیز مالک شوند غربیان خود بضد ترکان با یونان متحد شوند. دلائل و پیشنهادها و مستدعیات اندرونیکوس را با سردی کبریائی و با بی‌اعتنائی شنیدند و ازآنها پرهیز کردند. پادشاه فرانسه و ناپل نیز خطرات و افتخارات جهاد را نپذیرفتند و پاپ از احضار اسقفان برای تشکیل شورائی جدید و اخذ تصمیم دربارهٔ اصول قدیم دین امتناع نمود، واحترام وی برای دعاوی مهجور امپراطور لاتینی و روحانیون او را برآن داشت که بررساله خود عنوانی زننده بنگارد به این مضمون: «به رئیس شورای مذهبی یونانیان و کسانی که خویشتن را اسقفان اعظم جماعات شرقی ملقب کرده‌اند.» برای رسالتی چنین یافتن وقتی نامناسبتر و شخصی از پاپ بندیکت نامساعدتر ممکن نبود زیرا که بندیکت دوازدهم این روستازادهٔ کندهوش از شک و تردید در حیرت فرو رفته و مستغرق در شرب و بطالت بود و غرور او چندان که بر تاج پاپی طبقه‌ای دیگر افزود ولیکن او نه درخور منصب خسروانه بود ونه لایق رهبری مسیحیان.

پس از مرگ اندرونیکوس مادامی که یونانیان بواسطه جنگهای داخلی آشفته‌فکر بودند جرأت نیافتند که مسیحیان همه را برانگیزند و طالب اتحاد کنند. ولیکن بمحض این که کانتا کوزینی[1] دشمنان خود را مقهور نمود و ایشان را بخشود مایل شد که وارد کردن ترکان به‌اروپا و ازدواج دخترش را با شاهزاده‌ای مسلمان کاری صحیح و منطقی جلوه‌گر سازد یا لااقل عملی کم گناه تربنماید و دوتن ازعمال دیوان را با ترجمانی لاتینی‌دان به دربار پاپ فرستاد که به آوین‌یون[2] درکنار رود رون منتقل گردیده و مدت هفتاد سال در همان جای مستقر بود. دو فرستادهٔ

۱ - Cantacuzene ۲ - Avignon

اندرونیکوس به‌اعتبار مأموریتی که داشتند ازضرورت شاقی‌سخن گفتند که کانتا کوزینی را مجبورکرده بودکه اتحاد باکفار را بپذیرد ، وبفرمان او آهنگ خوش‌نوای جهاد و پیوند اتحاد را سازکردند. جانشین بندیکت یعنی پاپ کلمان ششم ایشان‌را برسم مهمان‌نوازی و باحترام تمام پذیرفت و بیگناهی پادشاهشان را تصدیق کرد و اضطراروی را موجه دانست وگذشت و بزرگواری او را ستود و برسفیران آشکار شد که اطلاعات او در باب امپراطوری یونان و وضع انقلابات و تحولات آن کامل است ، اطلاعاتی که پاپ از بانوئی ساووائی و ملازم امپراطریس آنا آموخته بود. اگر کلمان به موهبت فضائلی آراسته نبود که کشیشان را لازم است درعوض صفات فکری و اخلاقی پادشاهان را داشت و ابهت ایشان را وگشاده دست بود چندان که اعطاء منصب سلطنت برای او آسان بود مانندتفویض مناصب روحانی به کشیشان و برخوردار کردن ایشان از عوائد آنها. در سلطنت او آوین یون مقر جلال و ابهت و عشرت شد .درایام جوانی پاپ در هوسرانی از هرباروني پیشتر رفت و نه فقط کاخ او بلکه خوابگاهش نیز ازآمد و رفت زنانی که مطبوع طبع و مقرب او بودند ملوث یا مزین میگردید. جنگهای فرانسه و انگلستان با مهم مقدس پاپ ناسازگار بود ولیکن خیال متحد کردن دو فرقه بزرگ عیسوی طبع خویشتن بین او را خشنود میکرد و مایه تفریح خاطر او بود. سفیران یونان با دو اسقف لاتینی که عمال پاپ بودند از مأموریت بازگشتند و چون به قسطنطنیه رسیدند امپراطور و سفیران پاپ پرهیزگاری و فصاحت یکدگر را ستودند و بارها انجمن کردند و هربار مشاورات ایشان انباشته از مدح و ثنای یکدیگر و وعدهای بسیار بود و هر دوگروه خشنود میشدند اما هیچ یک فریب نمیخورد .کانتا کوزینی مؤمن مخلص گفت : « من از طرح جهاد مقدس بسیار خرسندم زیرا که نتیجه آن به سود عموم مسیحیان خواهد بود و نیز باعث فضل و شرف من ، و قلمرو حکومت من سپاه فرانسه راگذرگاهی بی‌مانع و افواج و سفائن و ذخائر من وقف هدفی خواهد بودکه مدعای مشترک ماست ، واگر من مستحق تاج شهادت شوم و آن را حاصل آورم آخر و عاقبتم خیر خواهد بود. کلام از بیان آرزومندی من قاصر است که روزی عضوهای از هم

گسسته پیکر مسیح دوباره با هم بپیوندند . اگر از مردن من فایده‌ای حاصل می‌آمد شمشیر و گردن هر دو را به خرسندی تقدیم و تسلیم میکردم. اگر طائرروحانی سمندروار از خاکستر وجود من برمیخاست من خود توده‌ای از هیزم برهم می‌انباشتم و به دست خویشتن آن را شعله‌ور میکردم .» بااین همه امپراطور یونانی به جرأت گفت که اصول دینی که میان دوجماعت مسیحی خلاف می‌افکند به علت غرور وشتابزدگی لاتینیان داخل شده بوده است . وی اقدامات عبیدانه و مستبدانهٔ پلیولوگوس اول را مردود شمرد و به لحنی که دلالت بر عزم راسخ او مینمود گفت که وجدان من هرگز تابع هیچ فرمانی نخواهد شد مگر فرامین شورائی مستقل وعمومی.« وضع این ایام چنانست که من و پاپ را امکان دیدار در رم یا قسطنطنیه نیست ولیکن باید شهری مجاور دریا را که در مرز دو امپراطوری باشد انتخاب کرد تا اسقفان در آنجا فراهم آیند و مؤمنین مشرق و مغرب را تعلیم دهند». چنان مینمود که سفیران پاپ از این پیشنهاد راضی‌باشند وکانتاکوزینی به تظاهر از نامرادی خود متأسف است زیراکه با مردن کلمان و اشغال کرسی روحانی به‌وسیله جانشینی که خوئی و طبعی بکلی متفاوت داشت امیدهای وی همه چون نقشی برآب شد. بقیت عمر کانتاکوزینی دراز بود و همه در حجره دیر گذشت و راهب خاضع جزبه دعا از رهبری مشاوران شاگرد خود وگردانندگان دستگاه ملک و دولت عاجز بود.

رفتن جان پلیولوگوس به زیارت رم

با این همه در میان سلاطین بیزانسی این شاگرد یعنی جان پلیولوگوس از همه مایل‌تر بود که رهبر روحانی مغرب را در برگیرد و سخن او را بپذیرد و از او فرمان ببرد . مادر وی آنای ساووائی را طبق مراسم مذهب کاتولیکی غسل تعمید داده بودند اما ازدواج با اندرونیکوس او را نه فقط مجبور به تغییر نام و لباس بلکه به تغییر آداب عبادت نیزکرد ولیکن این زن در دل هنوز با وطن و مذهب سابق خود وفادار بود. آنا فرزند خود را درکودکی پروردو تربیت کرد و پس از آن که

این فرزند را رشد عقل یا لااقل قامت به حد مردان رسید مادرش بر فکر و رأی او نیز حاکم شد. در نخستین سال نجات و بازگشت او به تخت سلطنت ترکان هنوز برهلس پونت فرمان میراندند. پسر کانتاکوزینی بالشکری در آدریاناپول بسر میبرد و پلیولوگوس که نه‌به‌خود متکی توانست بود و نه به ملت خویشتن پند مادر را شنید و به امید حمایت بیگانگان به سوگند خوردن حق دین و دولت را ضایع نمود و عهدنامه بردگانه‌ای را که با مرکب ارغوانی امضاء کرده و برآن مهر زرین نهاده بودند محرمانه به دست جاسوسی ایتالیائی سپردند. مادهٔ اول عهدنامه سوگند وفاداری با پاپ اینوسان ششم و جانشینان اوست یعنی به اسقفان اعظم رم و پاپهای جماعت مسیحیان کاتولیکی مذهب. امپراطور عهد میکند که نمایندگان و سفیران ایشان را با احترامی که در خور چنین مردمی است بپذیرد وکاخی برای اقامت و نمازخانه‌ای برای عبادت ایشان معین کند و فرزند دوم خود مانوئل را به گروگان دهد تا ضمان درست پیمانی او باشد » و در ازاء این تلطفها امپراطور میخواهد که هرچه زودتر پانزده سفینه بادی و پانصد مرد جنگی و یک هزار مرد کمان کش را به نزد وی فرستند که با دشمنان مسیحی و مسلمان او پیکار کنند. پلیولوگوس تعهد مینماید که یوغ مذهب کاتولیکی را بر ملت و کشیشان خود تحمیل کند ، اما چون از پیش مشاهده میشد که یونانیان بحق مقاومت خواهند نمود لذا امپراطور دو روش مؤثر اختیار کرد که یکی از آنها افساد بود و دیگری آموزش. نمایندهٔ پاپ مفوض به اختیاراتی برای توزیع مناصب روحانی و عوائد آنها میان روحانیونی بود که کیش واتیکان را تأیید و تصویب کنند ، وسه مدرسه تأسیس یافت برای آموختن زبان و اصول معتقدات لاتینیان به جوانان قسطنطنیه و در فهرست اسامی شاگردان نام اندرونیکوس وارث سلطنت امپراطوری نخستین نام بود و پلیولوگوس گفت که اگر نتوانم یونانیان را به اصرار یا به زور راضی بقبول مفاد عهدنامه کنم پس لایق سلطنت نیستم و سیادت پدری و پادشاهی همه را به پاپ منتقل میکنم ، و پاپ اینوسان را اختیار تام وکامل داد تا امور خانواده و حکومت و ازدواج فرزندش را که جانشین او میشد تنظیم کند . ولیکن این معاهده نه هرگز منتشر و نه مجری

شد ، و سفائن رومی نقشی بیهوده بر صفحه خیال بود چنانکه تسلیم یونانیان و فرمانبرداری ایشان وهمی و خیالی بیش نبود وفقط به علت نهان ماندن راز معاهده پادشاه ایشان از ننگ ذلت بی‌حاصل رهائی یافت.

حملهٔ سپاه ترک مصیبتی بود که بزودی بر پلیولوگوس نازل گردید و بعد از آن‌که آدریاناپول و رومانی از دست رفت وی که‌تابع مراد گردنکش بود در پایتخت خود محصور گردید و امیدی نداشت بجز این‌که آخرین‌کس باشد که طعمهٔ مراد سبع خوی شود. در چنین حال نکبت‌بار پلیولوگوس برآن شد که به کشتی نشیند و عازم ونیزگردد و خویشتن را به پای پاپ افکند. وی اولین سلطان بیزانس بود که به دیدار نواحی ناشناخته اروپای غربی میرفت و فقط در این نواحی بود که میتوانست مددی یا تسلیت خاطری بجوید و حضور در انجمن مقدس اسقفان اعظم بهتر از رفتن به باب عالی بود و حیثیت او را کمتر ننگین مینمود. پس از دیر زمانی که مقر پاپهای رومی به آوین‌یون منتقل شده بود اکنون ایشان به رم وکرانهٔ رود تیبر باز میگشتند. اوربان پنجم که مردی مهربان و پرهیزگار بود سلطان یونانی را اجازه داد و تشویق کرد که بزیارت رم بیاید و درظرف یکسال پاپ دو تن راکه در واقع شبح امپراطوران‌گذشته و نمایندگان عظمت و جلالت کنستانتین و شارلمان بودند در واتیکان پذیرفت و این دیدارها افزاینده عزو شأن پاپ بود و اوربان را بسیار خشنود نمود. امپراطور قسطنطنیه‌که حاجت‌خواه به دربار پاپ آمده و از فرط پریشانحالی غرور خویشتن را از دست داده بود بیش از آنچه از الفاظ میان‌تهی و طاعت رسمی توقع توان داشت حقانیت پاپ را تصدیق کرد. اما پیش از آن‌که در سلک پیروان مذهب‌کاتولیکی بپذیرندش او را امتحان کردند و پلیولوگوس درحضور چهارکاردینال ، چنانکه کاتولیکی راستین را شاید ، بسیادت پاپ و صدور روح‌القدسی از ذات پروردگار و وجود مسیح اقرار آورد وپس از آن‌ که باین طریق خویشتن را از لوث بی‌ایمانی زدود هنگام بارعام درکلیسای پطرس مقدس به پیشگاه پاپ راه یافت. اوربان درمیان کاردینالها برکرسی نشسته بود و سلطان یونانی پس از آن‌که سه بار زانو به‌طاعت خم نمود پای پدر مقدس

و دست او وسرانجام دهانش را با ولاء و اخلاص بوسید و پاپ مراسم عشاء ربانی را در حضور امپراطور در محراب اقدس بجای آورد و مراسم توأم با سرود روحانی و بخور در آتش کردن بود ، و پاپ پلیولوگوس را اجازه داد که لجام قاطر او را بدست گیرد و حیوان را هدایت کند و پس از اینها همه وی را به ضیافتی مجلل در واتیکان نواختند. پذیرائی پلیولوگوس دوستانه و محترمانه بود با این همه تفاوتی میان امپراطوران شرق و غرب ملحوظ گردید و امپراطور مشرق شایستهٔ آن نبود که از امتیاز انجیل خوانی در سمت شمّاسی برخوردارگردد زیرا که این کار امتیازی خاص و نادر بود. اما اوربان به جانبداری از پادشاه نودین کوشید که آتش شوق را دوباره در وجود پادشاه فرانسه و سلاطین دیگر برافروزد ولیکن این پادشاهان را بکار دین که مربوط به همه بود بی‌التفات یافت و مشاهده کرد که همّ ایشان همه مصروف نزاعهای داخلی است. امپراطور را دیگر امیدی نبود مگر بسربازی مزدور از قوم انگلیس بنام جان هوک‌وود[1] یا آکوتو[2] که بادسته‌ای از مردان حادثه‌جوی ملقب به اخوان سفید ایتالیا را از جبال آلپ تا کالابریاویران کرد ، و درعوض مزد بخدمت دولتهائی پیوست که دشمن امپراطور بودند ، وچون به اقامتگاه پاپ تیرافکنی کرد پدر روحانی وی را بحق از جماعت مسیحیان مطرود نمود. به پلیولوگوس اجازه خاص داده شد که باجان هوک‌وود متمرد مذاکره کند ولیکن نه لشکر هوک‌وود در خور مهمی بود که میخواستند به او محول کنند و نه دلاوری اوو شاید این خود به مصلحت پلیولوگوس بود که از یاری وی نومید گردد زیرا که یاری چنین مردی ناچار گران قیمت و شاید بی‌اثر و محتملا خطرناك بود. امپراطور یونانی ملول و غمگین مهیای بازگشت شد اما مانعی ننگین سد راه بازگشت وی گردید زیرا که هنگام ورود به ونیز مبالغی عظیم با رباء فاحش بقرض گرفته بود و لیکن خزانه‌اش تهی و طلبکارانش ناشکیبا بودند و شخص وی را به منزله بهترین وجه‌الضمان پرداخت دین در حبس نگاهداشتند و از فرزند بزرگترش اندرونیکوس که در قسطنطنیه و نایب‌السلطنه بود به اصرار و بکرات

۱- John Hawkwood ۲- Acuto

خواستند که منابع درآمد همه را مستهلک و حتی کلیساها را از اشیاء گرانبها خالی کند تا پدر را از ننگ قرض و اسارت برهاند. و لیکن جوان نامهربان از رسوائی پدر غافل بود و آن را احساس نمیکرد و در نهان از اسارت امپراطور خشنود بود. دولت نیز فقیر و صنف روحانی لجوج بود وشک و وسواس مذهبی پیوسته عذری وبهانه‌ای برای گناه تأخیر و بی‌اعتنائی بدست میداد. مانوئل برادر خود اندرنیکوس را به‌سبب غفات و نامهربانی او سخت ملامت نمود زیرا که مانوئل متدین وپرهیزگار بود و مایملک خود همه را فی‌الفور فروخت یا به رهن داد و به کشتی در نشست و به ونیز رفت و پدر را از اسارت رهانید و آزادی خویشتن را در گرو دین پدر نهاد و خودرا مسؤول پرداخت قرض نمود. پس از بازگشت به قسطنطنیه والد دو فرزند که امپراطور مشرق بود هریک از پسران خود را به پاداشی که در خور او بود ممتاز نمود، اما نه ایمان پلیولوگوس بطالت پیشه از زیارت رم مستحکمتر و نه رفتار او بهتر شده بود، وارتداد یا ایمان آوردنش بکلی عاری از اثرات دینی و دنیوی بود و یونانیان ولاتینیان بزودی آن را فراموش کردند.

سفر مانوئل به ایتالیا و فرانسه و انگلستان

سی سال پس از بازگشت پلیولوگوس پسر و جانشین او مانوئل چون پدر به انگیزش مددخواهی، اما به مقیاسی عظیمتر، دوباره به دیدار ممالک اروپای غربی رفت. در یکی از فصول پیشین من شرح پیمان‌بستن او را با بایزید و نقض آن پیمان و محاصره قسطنطنیه و مددکاری فرانسویان تحت رهبری بوسی‌کوی[۱] شهیم همه را نقل کرده‌ام. مانوئل بوسیله سفیران خود از دول نیرومند لاتینی یاری خواسته بود و لیکن دول مذکور چنین پنداشته بودند که حضور پادشاهی پریشانحال اقوام سنگین دل کم فرهنگ را نیز گریان کند و ایشان را به فرستادن آذوقه و اسلحه جنگی برانگیزد. سپهسالاری که پادشاه بیزانس به مشورت وی راه سفر اروپای غربی را در پیش گرفته بود اسباب پذیرائی او را نیز

۱ - Boucicault

فراهم آورد. اراضی ونیز راترکان اشغال کرده بودند ولیکن راه دریائی گشوده واز خطر مصون بود. ایتالیا مانوئل را پذیرفت و در میان پادشاهان مسیحی وی را در مرتبه نخستین یا لااقل دومین دانست، و چون حافظ دین و مجاهر به ایمان بود او را رأفت نمودند ولیکن وقاری که در سلوك او بود مانع از آن آمد که شفقت بدل به تحقیر شود. مانوئل از ونیز به پادوآ وپاویا[۱] رفت و حتی به فرمان دوك میلان که در نهان با بایزید متحد شده بود وی را با احترام تمام در امن و امان تامرز قلمرو سلطنتش هدایت نمودند. در سر حد فرانسه صاحبمنصبان درباری نگاهداشت شخص او و فراهم آوردن وسائل سفر و پرداخت مخارجش را برعهده گرفتند، و دوهزار تن از ثروتمندترین مردم مجهزبه سلاح جنگ و سوار براسب تا شارن‌تون[۲] در نزدیکی پایتخت به استقبال وی شتافتند. در پیش دروازه شهر پاریس صدراعظم و اعضاء پارلمان او را درود گفتند و شارل ششم که شاهزادگان و اشراف فرانسه ملازم وی بودند مانوئل را در آغوش گرفت و صمیمانه تحیت گفت. جانشین کنستانتین را ردائی از پرنیان سفید پوشاندند وبراسبی در سپیدی چون شیرنشاندند و در میان سنن و شعائر فرانسوی این رسمی بود در اهمیت بی‌مانند. رنگ سفید را نماینده سیادت و سلطنت بشمار می‌آوردند، و امپراطور آلمان در سفر پیشین خود پس از درخواستی آمرانه که فرانسویان آن را به عناد رد کرده بودند ناچار به‌توسنی مشکین راضی شده بود. مانوئل را در لوور منزل دادند و برایش پیاپی مجالس جشن و رقص آراستند، و فرانسویان لذات صید و ضیافت را به لطف وکیاست هردم به نوعی دگرجلوه‌گر ساختند تا ابهت وغنای خود را به‌او بنمایند و دل اندوهگینش را طرب افزایند، و از برای دلجوئی او را آزاد گذاشتند تا طبق مراسم مذهبی خود در نمازخانه‌اش نیایش کند و عالمان دین که در سوربون تدریس میکردند به شنیدن زبان و مشاهده آداب عبادت وکسوت روحانیون یونانی متعجب و شاید منزجر شدند. و لیکن‌اندك امعان نظری در وضع کشور فرانسه باید مانوئل را ازهر نوع مساعدت مؤثری مأیوس کرده بوده باشد. شارل بدبخت گاهگاهی هشیار و

۱ - Pavia ۲ - Charenton

آگاه ولیکن فکر او پیوسته در بند جنون گرفتار بود ، جنونی که گاه بلاهت بود و گاه سودا زدگی ، و زمام سلطنت را نوبتی برادر او دوك اورلئان بدست میگرفت و زمانی عمش دوك بورگاندی ، ومیان این دو خلاف و شقاقی بود که اسباب جنگ داخلی را فراهم آورد. دوك اورلئان جوانی عشرت ران و مستغرق در تجمل و عشقبازی بود ، و دوك بورگاندی پدر ژان ، کنت‌نور[1] ، بود که در ایام اخیر با پرداخت فدیه‌از بند اسارت ترکان آزاد شده و پدرش که مردی عاقلتر بود به کشیدن بار خرج وخطر نخستین تجربه خود اکتفا نمود ، ولیکن پسر با شور و حرارت بسیار میخواست که انتقام شکست را از ترکان بستاند. مانوئل چون دانست که کنجکاوی فرانسویان اشباع و صبرشان تمام شده است عزم سفر به جزیره مجاور کرد و چون از دوور[2] گذشت و پیشتر رفت و به کانتربری رسید رئیس دیر اوستین مقدس[3] و راهبانش وی را بااحترامی که شاید پذیرفتند وگرامی داشتند ، وهانری چهارم با درباریان خود قهرمان یونانی را در بلاك هیث[4] تحیت گفت (شرح واقعه را من از مورخی انگلیسی روایت میکنم) و مانوئل را مدتی در لندن منزل دادند و با او چنان رفتار کردند که در خور امپراطور مشرق بود . ولیکن وضع انگلستان از فرانسه نیز بدتر و با جهادی مذهبی ناسازگارتر بود. پادشاه موروثی این کشور را در همان سال از سلطنت مخلوع کرده وکشته بودند و پادشاهی که سلطنت میکرد غاصبی کامروا و جاه‌طلب بیش نبود که حسد و ندامت او را به جزای سوء عمل سیاست نمود ، اما این پادشاه غاصب یعنی هانری لانکاستر نمی‌توانست که شخص خود یا قوای جنگی خویشتن را برکنار دارد و در دفاع از تخت سلطنتی نکوشد که پیوسته بر اثر فتنه و دسیسه متزلزل بود. وی به امپراطور قسطنطنیه رأفت نمود و او را ثنا گفت و برایش خوان ضیافت گسترد ، اما اگر پادشاه انگلستان بظاهر هواخواه مدعای دین گردید فقط از برای آن بود که ثواب این نیت پرهیزگارانه ، یا تظاهری فریبنده شبیه نیتی چنین ، ملت و وجدان او را آرام کند ، و مانوئل به گرفتن هدایا و نشانهای احترام و امتیاز راضی شد و به پاریس بازگشت وبعد از اقامتی دوساله

۱ - Nevers ۲ - Dover ۳ - St. Austin ۴ - Blackheath

در اروپای غربی مسیر سفر خود را از طریق آلمان و ایتالیا تعیین کرد و در ونیز به کشتی نشست و در موریا با بردباری تمام در انتظار لحظه نجات یا دمارکار خود بسر برد. معذلک باید گفت که‌ازضرورت ننگ‌آمیز فروش مذهب خود در ازاء نقدینه به اشخاص یادولتهائی رهائی یافت. در این هنگام در میان جماعات لاتینی خلاف و شقاق بسیار بود و دسته‌ای از پادشاهان و ملتها و دانشگاههای اروپائی فرمانبردار پاپهای رومی بودند ودسته دیگر تابع پاپهای مقیم آوین‌یون و امپراطور که آرزومند دوستی هردو دسته بود ازسازش با رقیبان نیازمندی که مقبول عام نبودند پرهیزمیکرد. سفر او با سال[1] عفوگناهان مقارن افتاد و لیکن وی از ایتالیا گذرکرد بی‌آنکه بخواهد مشمول عفوگناهان شود یا مستحق آن باشد؛ عفوی که بارگناه و توبه را از مؤمنان برمیگرفت. پاپ رومی از غفلت وی رنجید و او را به هتک حرمت یکی از تمثالهای مسیح متهم کرد و برسم انذار ملوك ایتالیا را نصیحت فرمود که مرتد لجوج انشقاقی را طرد و ترك کنند.

در دوران جهادهای صلیبی یونانیان با حیرت و دهشت بسیار سیل مداوم مهاجران را مشاهده میکردند که از اقالیم ناشناخته اروپای غربی در جریان بود. سفرهای آخرین امپراطوران یونانی حجاب جدائی را از میان برداشت و ملل نیرومند اروپائی را در برابر چشمان ایشان آشکار نمود و یونانیان از این پس جرأت نیاوردند که این ملتها را بی‌فرهنگ بنامند. مشاهدات مانوئل و همراهان کنجکاوتر او را مورخی بیزانسی که در آن ایام میزیسته ضبط کرده است و من افکار پراکنده‌اش را جمع می‌آورم و خلاصه میکنم ، و تأمل در نوشته ناپخته این مورخ در وصف آلمان و فرانسه و انگلستان که فکر ما با وضع قدیم و جدیدش بسیار آشناست باعث تفریح خاطر است و شاید آموزنده نیز باشد. الف ـ کلسون‌دیلز[2] یونانی میگوید آلمان کشوری وسیع و پهنای آن از وین تا اقیانوس (روشی است عجیب در جغرافی نویسی) و درازنای آن از پراگ در بوهمی است تا رود تارتسوس[3] و جبال پیرنه،

۱ - Jubilee
۲ - Chalcondyles نام مورخ مذکور است که تاریخ آلمان و فرانسه و انگلستان را نوشته.
۳ - Tartessus

وخاکش چندان که باید حاصلخیز است اما انجیر وزیتون در آن نمیروید ، وهوایش سلامت افزاست و بومیان این زمین نیرومند و تندرستند و آفاتی چون زلزله وطاعون بندرت در این نواحی سرد روی می‌نماید. پس از سکاها و تاتارها اقوام آلمانی در میان دیگر ملل کثیر عددترند و شجاع و بردبارند و اگر تحت رهبری یک تن باهم بپیوندند چندان نیرومند میشوند که مقاومت در برابر ایشان امکان‌پذیر نخواهد بود. آلمانیان امتیاز انتخاب امپراطور روم را حاصل آورده‌اند و این عطیه‌ایست که پاپ بدیشان ارزانی داشته ، و هیچ قومی با اخلاصمندی بیشتر به مذهب پاپ ملحق نشده و از اعظم اسقفان لاتینی فرمان نبرده است. عظیم‌ترین قسمت این کشور میان‌ملوك و رهبران دینی تقسیم شده است ولیکن قوانین حکیمانه عادلانه‌ای بر استرازبورگ وکلن و هامبورك و بیش از دویست شهر مستقل حاکم است و حکومت فرمانبردار اراده خلق و به سود افراد جامعه است. پیکار تن به تن در جنگ و صلح میان ایشان رواج بسیار دارد ، وفن ماشین سازی پیشرفته‌ترین صنعت ایشان است چندان که در این هنر سرآمد دیگرانند و سزد که به اختراع توپ و باروت بلافند ؛ دو چیزی که اکنون در قسمت اعظم دنیا رواج یافته است.

ب ـ عرصه ملك فرانسه پهناور است و از آلمان تا اسپانیا و از جبال آلپ تا اقیانوس بریتانیا را فرا میگیرد و طی مسافت شمالی و جنوبی و شرقی و غربی آن سفری پانزده یا بیست روزه است. فرانسه شامل بلادی آبادان و با رونق و پاریس مقر پادشاه و در ثروت و اسباب رفاه برتر از همه این بلاد است. اشراف و شاهزادگان بسیار به‌نوبت درکاخ پادشاه بخدمت در می‌ایستند و به سلطانی و خداوندگاری او معترفند. درمیان اعیان واشراف برترین ایشان دوك بروتاین[1] ودوك بورگاندی‌اند و دوك بورگاندی مالك ایالت ثروتمند فلاندرز[2] است که کشتیهای بازرگانان و سفائن دیگرکسانی که از دریاهای دورترند در بندرهای آن آمد و رفت میکنند. فرانسویان ملتی قدیم و توانگرند و زبان و راه و رسم ایشان اندکی با ایتالیائیان متفاوت است اما با زبان و روش آن قوم چندان بی‌شباهت نیست ، و ایشان به‌سبب

---

۱ - Bretagne
۲ - Flanders

منزلت شاهنشهی شارلمان و فتوحات خود در جنگ با تازیان و پیکارهای دلاورانه قهرمانانی چون اولیور[1] و رولاند[2] خویشتن‌بین و مغرورند و خود را سرآمد ملل اروپای غربی بشمار می‌آورند، ولیکن این غرور ابلهانه اخیراً بواسطه وقایع نامسعود جنگهای ایشان باانگلیسیان، یعنی ساکنان جزیره بریتانیا، شکسته است.

ج - بریتانیا را که در اقیانوس و مقابل ساحل فلاندرز قرارگرفته است میتوان یک یا سه جزیره بشمار آورد و سراسر آن به واسطه منافع مشترك و شباهت تام درحکومت و عادات زندگی باهم پیوسته است و مسافت محیط آن پنج هزار استادیوم[3] و جزیره همه پوشیده از شهرها و دهکده‌های بسیار است. این سرزمین شراب نمی‌پرورد و درخت میوه در آن فراوان نیست اما خاکش جوو گندم بسیار ببار می‌آورد ومحصول عسل و پشم آن وافر است و ساکنانش پارچه بسیار می‌بافند. لندن، پایتخت این جزیره، به علت کثرت جمعیت و ثروت و اسباب رفاه عیش و قدرت میتواند به‌حق مدعی تفوق بر همه بلاد مغرب باشد. لندن در دوطرف رود تمز[4] قرارگرفته و رودیست پهناور و تندرو که در سی میلی شهر بدریای مانش فرو می‌ریزد و جزر و مد روزانهٔ دریا دخول و خروج کشتیهای تجارتی را امکان‌پذیر میسازد. پادشاه انگلیس رئیس اشراف متمرد نیرومند است و املاك اشراف بزرگ تیول ایشان است و در ادارهٔ آنها از استقلال کامل برخوردارند و حق تملک تغییرناپذیر است و قانون حدود سیادت پادشاه و فرمانبرداری اعیان کشور را تعیین کرده. مملکت انگلستان به کرات به بلیه لشکرکشی بیگانگان و فتنه‌های داخلی گرفتار آمده است. اما بومیان این سرزمین مردمی دلیر و نیرومند و در جنگاوری نامدار و در کارزار پیروزمندند. سپرهای ایشان بشکل سپرهای ایتالیائیان و شمشیرهایشان نمونه‌ای از شمشیرهای یونانیان است، وبکار بردن کمان بلند مزیتی است خاص انگلیسیان و پیروزی نهائی بسته بدان. زبان ایشان قرابتی با السنه اروپائی ندارد[5] اما در آداب وعادات زندگی خانوادگی ایشان را به آسانی از همسایگان فرانسوی باز نتوان شناخت؛ و کیفیتی

۱ - Oliver ۲ - Rowlnad ۳ - Stadium متجاوز از دویست یارد انگلیسی. ۴ - Thames

۵ - زبان انگلیسی در آن ایام هنوز بسیار محدود بود و از لاتینی و زبان فرانسه چندان تأثیر نپذیرفته بود.

بسیار عجیب در روش زندگی ایشان هست و آن عدم توجه است بحرمت و شرف زناشوئی و پاکدامنی زنان. هنگامی که انگلیسیان بدیدار یکدگر میروند اول کاری که برسم مهمان‌نوازی میکنند اینست، که زن میزبان و دختران او مهمان را محبانه در آغوش خود می‌پذیرند، و در میان دوستان رسم[۱] براین است که زنان خود را بی‌هیچ شرمی بقرض بدهند و بستانند و این معاملهٔ عجیب و نتایج محتوم آن برانگلیسیان جزیره‌نشین گران نمی‌آید. ماراکه از آداب و عادات انگلیسیان قدیم آگاه و به تقوی و عفاف مادران خود مطمئنیم سزد که به ساده‌لوحی مورخ یونانی بخندیم یا از بی انصافی او سخت خشمگین شویم زیرا او درودی با حجب و حیا را به اشتباه همخفتی گنهکارانه دانسته است. ساده‌لوحی و بی‌انصافی این مورخ ما را درسی مهم می‌آموزد و آن درس این است که باید داستانهائی راکه دربارهٔ اقوام بیگانه و ممالک بعید مسافت نوشته‌اند باشک بخوانیم و بدانها اعتماد ننمائیم و اعتقاد از هر قصه‌ای برگیریم که در جهتی خلاف نوامیس طبیعت و خواص ذاتی بشری سیر میکند.

مانوئل پس از بازگشت خود و پیروزی تیمور چندین سال در رفاه وآرامش سلطنت کرد و مادام که فرزندان بایزید خواهنده دوستی او بودند و به قلمرو سلطنت وی تجاوزی نمیکردند مانوئل از مذهب ملی خود راضی بود وایام فراغت را صرف تنظیم بیست قطعه به صورت سؤال و جواب کرد که درباره علم لاهوت و برای دفاع از مذهب بود. حضور سفیران بیزانس در شورای مذهبی کنستانس خود دلالت مینمود بر احیاء سلطهٔ ترکان و مذهب کاتولیکی. فتوحات سلطان‌محمد و سلطان مراد موجب آشتی امپراطور با پاپ گردید و محاصره قسطنطنیه وی را تقریباً اغ‌اکرد که به‌قبول اصل تجلی روح‌القدس ازاب و ابن رضا دهد. هنگامی که مارتین پنجم بی‌رقیبی به کرسی پطرس مقدس برنشست با مبادلهٔ نامه و سفیر روابط دوستانه میان شرق وغرب از نو برقرارگردید، وجاه طلبی از یک سو و پریشانحالی ازسوی دگر ایشان را مجبورکرد که به زبان محبت و صلح جوئی سخن بگویند. امپراطور

۱ - ارازموس رسم بوسیدن بیگانگان را هنگام ورود ایشان به خانه‌ای و ترک آن به عبارتی زیبا بیان‌کرده و لیکن از وصفی‌که نوشته ننگی و فضیحتی استنتاج نکرده است.

مکار یونانی گفت که مایلم شش فرزندم هر یک شاهزاده خانمی رومی را بزنی بگیرد و امپراطور مغرب که در حیله گری از وی کمتر نبود دختر مارکی‌مون فرا را با گروهی از دختران باکره شریف نسب به نزد وی فرستاد تا مگر رفتار منتون کنندهٔ ایشان دل انشقاقیون لجوج را نرم کند. با اینهمه در زیر حجاب شور ایمان که برچهره داشتند چشمان نافذ مردی دقیق بین مشاهده تواند کرد که در دربار قسطنطنیه ودستگاه مذهبی آن، همه چیز درون‌تهی و عاری از صفای اخلاصمندی بود. برحسب تغیر احوال که گاه متضمن خطر و گاه قرین فراغ و آرامش بود امپراطور اظهار میلی به گشودن باب مذاکره مینمود و نوبتی دوری میگزید و نوبتی وزیران خود را دستور عمل میفرمود و زمانی ایشان را انکار مینمود، و به این بهانه که تکلیف او تفحص و بازجوئی در هر مسأله‌ای است اگر به اصرار و الحاح از او تصمیمی میخواستند خویشتن را از فشار درخواست متقاضیان آزاد میکرد به این عذر که باید استدلال اسقفان و بطریقان را بشنود و از ایشان رأی درست بجوید، وجمع آوردن بزرگان مذهب و تشکیل شورائی ناممکن است زیرا که ترکان ولشکریان ایشان در پشت دروازه شهرند. از خواندن گزارشهای دولتی چنین برمی‌آید که یونانیان سه اقدام پیاپی میخواستند، اول امداد دوم تشکیل شورای مذهبی و سرانجام پیوستن دوفرقه مذهبی باهم، ولیکن لاتینیان از تشکیل شورا اجتناب و فقط وعده مساعدت کردند بشرط این که یونانیان پیرو مذهب کاتولیکی شوند و امداد نتیجه و پاداش ارادی پیوستن ایشان به جماعت کاتولیکی باشد. اما برای ما فرصتی روی نموده است که نهانی‌ترین اسرار مانوئل را چنان که وی درمحاوره‌ای خالی ازحیله و استتار محرمانه شرح داده برملا کنیم. هنگامی که امپراطور را عمر به پایان میرسید وی جان - پلیولوگوس را همکار خود کرد و او بزرگترین پسر امپراطور و دومین کس از خاندان خود بود که جان پلیولوگوس نام داشت و برترین سهم از قدرت فرمانروائی را پدر بر عهده او محول نموده بود و سنگینی بار حکومت را نیز هم او حمل میکرد. روزی که جز فرانزای[۱] مورخ یعنی حاجب مقرب او کسی درحضور نبود امپراطور اصول

Phranza - ۱

حقیقی مذاکرات خود را با پاپ بر همکار و جانشین خود فاش نمود. مانوئل گفت « آخرین ملجأ و وسیلهٔ ما علیه ترکان همانا ترس ایشان است از اتحاد ما با لاتینیان و ملل جنگجوی اروپای غربی که ممکن است برای یاری ما و اضمحلال ترکان سلاح برگیرند. پس هرگاه که کافران نابکار ترا تهدید نمایند این خطر را در پیش چشمانشان آشکار نما و تشکیل شورائی را پیشنهاد و دربارهٔ طرق و وسائل آن مشورت کن ولیکن تا میتوانی تأخیر کن و از انعقاد مجمع کلیسائی بپرهیز که در چنین مجمعی نه امکان سود دنیوی و نه اجراخروی هست. لاتینیان مغرورند و یونانیان لجوج و هیچ یک نه از دین خود روی میگرداند و نه از رای و گفتهٔ خویشتن ، و پیوند کامل مؤید انشقاق خواهد شد و دو جماعت را باهم دشمن خواهد نمود و ما را نومید و بی‌دفاع به کاملترین وجهی در ید قدرت بیگانگان بی‌فرهنگ قرار خواهد داد.» شاهزادهٔ جوان که درس مفید را نپسندیده بود به ضجرت از کرسی خود برخاست و لب به سخن نگشود و از پیش پدر بیرون شد وچنان که فرانزا میگوید «پادشاه دانا در آن حال که چشم به من دوخته بود دوباره حدیث گفتن آغاز کرد که : فرزند من خویشتن را شاهزاده‌ای بزرگ‌و دلاور میداند اما دریغ که در این دوران اسف‌انگیز ما جولانگاهی برای عرضه داشت بزرگی و قهرمانی نیست. اگر فرزند ما در دوران مسعودتر اجداد ما میزیست شاید آن روزگاران با روح جسور او ملائم‌تر میبود ولیکن اوضاع این ایام چنانست که به امپراطور نیازی ندارد بلکه عاملی محتاط و مدبر میخواهد که بقایای مایملک‌مارا حفظ کند. خوب به یاد دارم که چه امیدها به پیمان ما با مصطفی داشت وسخت بیمناکم که مبادا دلاوری متهورانه او باعث دمار خانمان ما گردد وحتی مذهب نیز سقوط مارا تسریع کند ». با این همه تجربه و اعتبار سیادت مانوئل آرامش را حفظ کرد و امپراطور از تشکیل شورای مذهبی اجتناب نمود و سرانجام در هفتادوهشتمین سال عمر خود شغل سلطنت را بپایان برد و کسوت رهبانی برتن نمود و اموال منقول وگرانبهای خویشتن را میان فرزندان خود و مردم نیازمند و طبیبان و خادمان مقرب تقسیم کرد. از شش فرزند او یکی اندرونیکوس دوم بود که به فرمانروائی

تسالونیک منصوب گردید و در اندك زمانی پس از فروش شهر به ونیزیان و فتح آن بدست ترکان به بیماری جذام جان سپرد. بواسطه بعضی حوادث نیک پله پونسوس یا موریه دوباره به امپراطوری پیوسته بود و در ایام بهروزی خود مانوئل برزخ یا دماغهٔ باریک شش میلی را با ساختن دیواری سنگی ویکصد و پنجاه وسه بارو مستحکم کرده بود. اما دیوار به‌نخستین انفجار توپهای عثمانیان فروریخت. با اینهمه شبه جزیره حاصلخیز خود به تنهائی چهار برادر کوچکتر یعنی تئودور وکنستانتین و دیمتریوس و توماس راکفایت می‌نمود، ولیکن ایشان بقایای نیروی خود را در نزاع داخلی تلف کردند و از میان رقیبان، او که ازهمه ناکامروات بود بیچاره شد و مجبور گردید که عمری را به وظیفه خواری درکاخ بیزانس بسر برد.

لشکرکشی جان پلیولوگوس دوم

بزرگترین فرزند مانوئل یعنی جان پلیولوگوس دوم را پس از مرگ پدرش تنها امپراطور یونانیان دانستند و او فوراً مبادرت به طلاق زن خود و عقد زواجی تازه با شاهزاده خانم طرابوزان نمود. در نظر امپراطور خوبروئی نخستین شرط اساسی و نماینده شایستگی زن پادشاه بود، و چون وی به یقین قاطع گفته بود که تخت سلطنت را به برادرش کنستانتین رها خواهد کرد و به دیر پناه خواهد برد مگر آن که کشیشان طلاق زن اول را مجاز و بخشوده بدانند لذا روحانیون تسلیم شدند. نخستین و به حقیقت تنها پیروزی پلیولوگوس در مورد مردی یهودی بود که پس از بحثی عالمانه با امپراطور سرانجام به مسیحیت ایمان آورد و این پیروزی مهم را بدقت در تاریخ آن ایام ضبط کرده‌اند. پلیولوگوس بزودی دوباره بر آن شد که شرق و غرب را با هم بپیوندد وبی‌التفات به پند پدر ظاهراً صادقانه و مخلصانه به‌پیشنهاد ملاقات با پاپ، در شورائی عمومی که در آن سوی دریای آدریاتیک تشکیل می‌یافت گوش فرا داد. این تدبیر خطرناك را مارتین پنجم تشویق نمود و جانشین وی یوجی‌نیوس این خیال را به‌بی‌مبالاتی در سر می‌پرورد

تاآن‌که پس از مذاکراتی ملال‌انگیز شورائی از روحانیون لاتینی باکیفیتی تازه و عنوان اسقفان مستقل بازلی[1] که خویشتن را نمایندگان جماعت کاتولیکی مذهب و داوران آن مینامیدند پاپ را به جمع خود فرا خواندند.

پاپ رومی برای دفاع از استقلال دستگاه مذهب جنگیده و فاتح شده بود، اما روحانیون پیروزمند بزودی به ستم نجات دهندهٔ خود گرفتارآمدند و چون شخص پاپ مقدس است لذا سلاحهای برنده‌ای که در مقابله با عامل دنیوی منصب بسیار مؤثر است در وجود پاپ کارگر نبود. منشورکبیر ایشان یعنی حق انتخاب را به استیناف مکرر لغو نمودند یا حق ادارهٔ امور حوزه‌ای مذهبی و استفاده از عوائدآن را به مردمی واگذاشتند خارج از صنف روحانی و چون حق اعطاء مناصب بی‌شاغل نیز به پاپ اختصاص داشت لذا کشیشان در این مورد نیز از استقلال محروم بودند و بواسطهٔ روش استبدادی پاپها و واگذاری مشاغل مذهبی به دیگرکسان بی‌اطلاع قبلی روحانیون حقوق ایشان ضایع و منسوخ گردید. در دربار پاپ رسم حراج برقرار شد وکاردینالها و مقربان پاپ به اعطاء مال و منصب در ممالک دیگر توانگر شدند وهرکشوری حق داشت که شکایت کند زیرا که مهمترین و پردرآمدترین مناصب روحانی به بیگانگان یا کسانی تعلق میگرفت که در حوزه مأموریت خود نبودند. در ایامی که پاپها مقیم آوین‌یون بودند مطامح ایشان بدل به شهواتی حقیر از قبیل آز و دلبستگی به اسباب رفاه عیش گردید، و در تحمیل خراج بر روحانیون سختگیری مینمودند و نخستین درآمد و عشر عوائد ایشان را میگرفتند، اما در بارهٔ فسق و فجور و بی‌نظمی و فساد این صنف تسامح مینمودند و بمجازات ایشان نمی‌پرداختند، و انشقاق عظیم مذهبی که بیش از پنجاه سال در اروپای غربی دوام یافت برزشتی و بدی این رسوائیهای گوناگون افزود. در نزاعهای شدید رم و آوین‌یون مفاسد دو رقیب آشکار گردید و وضع متزلزل ایشان از اعتبارسطوتشان کاست و به سست شدن رسم انضباط برخواسته‌ها و اخاذیهای ایشان افزود. برای

---

۱ - بال یا بازل نام شهریست واقع در سویس درکنار رود رن. ارازموس معروف درکلیسائی مشرف بر رودرن در بال مدفون است.

التیام جراحات و تجدید سلطانی دستگاه مذهب شورای پیزا و کنستانس یکی پس از دیگری تشکیل یافت ، اما این مجامع بزرگ که واقف به قدرت خود بودند برآن شدند که در برابر مخالفان به دفاع از امتیازات اشراف مسیحی مذهب بکوشند. بزرگان دین که در شورای کنستانس بودند حکم طرد دو پاپ را صادر کردند و سومین محکوم سلطان مشروع ایشان بود که وی را نیز مخلوع نمودند و آنگاه به تفحص در ماهیت سیادت پاپ رومی و حدود آن سیادت پرداختند و تاوقتی که تفوق اعتبار شورای مذهبی را بر قدرت پاپ تثبیت نکردند از هم جدا نشدند ، وقانون نهادند که برای ادارهٔ حکومت و اصلاح دستگاه مذهب باید شوراهائی مانند شورای کنستانس در اوقات معین انجمن کنند ، وهر شورائی پیش از انحلال زمان ومکان شورای بعد را معین کند. قدرت و نفوذ دربار رم چندان بود که بسهولت از بار تشکیل شورای آتی در سی ین نا'شانه خالی کرد، ولیکن شورای بازل کار خود را با شدت و تهوری انجام داده بود که اقداماتش ضربتی تقریباً مهلک برپاپ یوجنیوس وارد آورد که در آن هنگام فرمان میراند. بزرگان دین به حق دربارهٔ تدابیر یوجنیوس بدگمان بودند و بدگمانی ایشان را بر آن داشت که نخستین فرمان خود را اعلان کنند که نمایندگان کلیسای مبارز در امور روحانی از جانب پروردگار حق حاکمیت برهمهٔ مسیحیان دارند و پاپ نیز از این قاعده مستثنی نیست و هیچ شورائی عمومی را نه منحل میتوان کرد و نه از جائی به جائی دیگر منتقل مگر با مشورت و رضای ایشان و چون آگهی یافتند که یوجنیوس حکمی رعدآسا برای انحلال شورای عمومی صادر کرده است تن بخطر در دادند و جانشین متمرد پطرس مقدس را احضار و نکوهش و تهدید و توبیخ کردند ، وپس از تأخیر بسیار برای آن که پاپ را فرصت توبه دهند سرانجام گفتند که وی را موقتاً از اعمال هرگونه قدرت دنیوی و روحانی محروم میکنند مگر آن که در ظرف مدت شصت روز فرمان برد و تسلیم شود. اعضای شورای بازل برای آن که حق حاکمیت خود را برپاپ

Sienna - ۱

در منصب سلطانی دین و سمت کشیشی او بر وی عیان کنند حکومت آوین یون[1] را خود برعهده گرفتند و رسم تقسیم میراث مقدس پطرس حواری را ملغی کردند و رم را از تحمیل خراجهای جدید مصون داشتند. نه فقط به عقیده قاطبه کشیشان بلکه به اعتقاد بزرگترین پادشاهان جهان مسیحیت نیز که با نیروی قدرت حامی شورای بازل بودند عمل تهورآمیز اعضاء آن کاری درست بود چندان که سی‌جیزموند[2] امپراطور خویشتن را حامی و خادم شورا خواند، و فرانسه و آلمان از مدعای آن حمایت کردند. دوك میلان نیز دشمن یوجنیوس بود، و مردم رم قیام کردند وپاپ یوجنیوس را از واتیکان بیرون راندند و چون او خویشتن را سطرود اتباع خود دید چاره جز در تسلم نیافت، و به‌موجب فرمانی که مایه سرافکندگی او بود قوانین مصوب خود همه را نقض و مصوبات شورای بازل را تأیید نمود وکاردینالها و سفیران خود همه را فرمان داد که به آن جمع محترم بپیوندند و چنین مینمود که گوئی پاپ خویشتن را تسلیم فرامین هیئت عالی قانونگذاران بازل کرده است. شهرت نام این شورا در همه ممالك روم شرقی منتشر گردید و سی جیزموند امپراطور سفیران سلطان ترك را در حضور ایشان پذیرفت، و سفیران دوازده آوند انباشته به جامه‌های پرنیانی و سکه‌های زر در پیش پای او نهادند. آرزوی بزرگان حاضر در شورای بازل مجبور کردن یونانیان و بوهمیان به دخول در مرز مذهب کاتولیکی بود و نیل به این آرزو افتخاری عظیم به شمار می‌آمد و نمایندگان ایشان از امپراطور و بطریق اعظم قسطنطنیه خواستند که بامجمعی بپیوندند که معتمد ملل اروپای غربی بود. پلیولوگوس با پیشنهاد ایشان مخالف نبود، و سفیران او را با احترامی که شاید به مجلس کاتولیکان راه دادند، ولیکن مکانی که برای فراهم آمدن شورائیان انتخاب شده بود در نظرش مانعی عظیم نمود و ازگذشتن از آلپ یادریای

---

۱ - شهری در جنوب فرانسه که از ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۷ میلادی مقر پاپها بود. مردی ایرانی بنام ژان آلتن در سال ۱۷۵۶ میلادی کشت بوته رناس را در این شهر رائج کرد و سالیان دراز رناس مهمترین محصول آوین یون بود وهنوز هم اهمیت بسیار دارد. مجسمهٔ این مرد تا چند سال پیش در باغ نباتات شهر بود و اکنون درانباری قرار دارد و چه بجا خواهد بود اگر با تحکیم روابط فرهنگی و تجارتی ایران و فرانسه مجسمه را بمکان سابقش بازگردانند. نام این مرد خارجی و لیکن خود ملبس به جامهٔ ایرانی است. (مترجم)

۲ - Sigismond

سیسیل امتناع ورزید و به‌لحن قاطع خواست که شورا به شهری در ایتالیا یالااقل درکرانهٔ دانوب منتقل شود که نزدیکتر باشد و رسیدن به آن آسانتر. وضع دیگر مواد عهدنامه سهلتر بود و موافقت شد که مخارج سفرامپراطور و هفتصد تن ملتزمان رکاب او را بپردازند و هرچه زودتر مبلغ هشت‌هزار دوکات[1] برای تهیه اسباب آسایش و مسکن و مأوای روحانیون یونانی تأدیه و در غیبت امپراطور ده‌هزار دوکات و سیصد تیرانداز و چند سفینهٔ جنگی برای حراست قسطنطنیه برسم هبه حوالت کنند. شهر آوین‌یون نقدینهٔ لازم را برای مخارج اولیه قرض داد، و پس از تأخیر و مشکلی چند که به‌میان آمد سرانجام وسائل سفر دریائی در مارسی مهیا شد.

هنگامی که پلیولوگوس گرفتار و پریشانحال بود زعمای مقتدر مذهب در اروپای غربی در دوستی او شک آوردند و دربارهٔ این موضوع بحث و جدل کردند ولیکن کوشش هوشمندانهٔ پادشاهی فعال بر مباحثات کندگذر وخوی عنادگری که از خصائص کشوری جمهوری حکومت است فائق آمد. در احکام صادره از شورای بازل پیوسته تمایلی به محدود نمودن قدرت استبدادی پاپ و برقرارکردن محکمهٔ عالی و دائمی در دستگاه مذهب مشهود بود ولیکن پاپ یوجنیوس طاقت تحمل چنین قیدی را نداشت و با خود اندیشید که شاید اتحادیونانیان عذری موجه برای انتقال شورای عصیانگر از ساحل رن به کرانه رود پو بدست دهد، واگر بزرگان شورای بازل از آلپ بگذرند استقلال خود را به حقیقت از کف داده‌اند. اعضاء شورا به اکراه باتشکیل مجمع در ساووا یا آوین‌یون رضا دادند و قسطنطنیان این دو شهر را در مواضعی بسیار دور از ستونهای[2] هرکول دانستند. امپراطور و روحانیون تابع او از خطر سفر دریائی دور و دراز مضطرب بودند و از این گفتهٔ کبرآمیز سخت آزرده که پس از سرکوبی ارتداد «جدید» بوهیمیان، شورا ریشه ارتداد «قدیم» یونانیان را نیز بزودی برخواهد کند. رفتار یوجنیوس همه نرمی و تسلیم و احترام بود و او از سلطان بیزانسی خواست که با حضور خویشتن شفا-

---

۱ - سکه‌ای از طلا یا نقره که سابقاً در ممالک اروپائی رائج و قیمت آن درکشورهای مختلف متفاوت بوده است.
۲ - نام دیگر جبل الطارق و جبل موسی در دو طرف تنگهٔ میان اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه.

بخش جراحت انشقاق مذهبی گردد : انشقاقی که هم در میان لاتینیان بود وهم در میان جماعات مسیحی مذهب شرقی. مکانی که برای این ملاقات دوستانه در نزدیکی ساحل آدریاتیک تعیین گردید شهر فرارا[۱] بود و با اندک تساهلی در باب سرقت و جعل سند دزدانه فرمانی بدست آوردند برای انتقال محل شورا ، با رضای شورائیان ، به این شهر ایتالیائی. نه کشتی در ونیز و جزیره کاندیا[۲] برای این کار مجهز و آماده گردید و کوشش و مراقبت بسیار باعث آمد که این سفائن از کشتیهای کندرو بازل گوی سبق بربایند. به امیرالبحر رومی فرمان داده شده بود که کشتیهای بازلی را بسوزاند و در هم شکند و غرق کند و لشکر کشیشان شاید در همان دریائی باهم مقابل شدند که آتن و اسپارت در روزگاران پیشین هم در آن جا برای کسب افتخار برتری رویاروی شده بودند. پلیولوگوس به هجوم دسته‌های منازعی گرفتار آمده بود که به‌الحاح و اصرارمددخواه بودند و آماده تا برای بدست آوردن شخص او با هم بجنگند ، وپس از تأمل بسیار بود که وی کاخ و کشور خود را به عزم کاری خطرناك ترك کرد. پند پدر همچنان درياد وی بود و شاید این خیال نیز به یاری عقل در ذهن پلیولوگوس راه یافته بود که چون میان لاتینیان خود نزاع و خلاف است ایشان هرگز نتوانند که برای حمایت از مدعای بیگانگان باهم متحد شوند. سی‌جیزموند[۳] نیز کوشید که پلیولوگوس را از این خطرجوئی بی‌موقع منصرف گرداند و اندرز او به علت پیوند وی با شورای بازل خالی از غرض بود و از اعتقاد عجیبی مدد می‌یافت مبنی براین که قیصر آلمان بی‌گمان شخصی یونانی را وارث و جانشین خود در منصب فرمانروائی امپراطوری غربی تعیین خواهد کرد. سلطان ترکیه نیز مشاور امپراطور بود اما نه‌اعتماد به او بی‌ضرر و نه رنجاندنش بی‌خطر بود. سلطان مراد ثانی در رموز مجادلات مسیحیان بی‌تبحر و از اتحاد ایشان

---

۱ - Ferrara ۲ - Candia

۳ - سلطان امپراطوری مقدس روم. این امپراطوری در مرکز اروپا و قسمتی از ایتالیا قرار داشت واکثر مردمش آلمانی زبان بودند و مبانی آن با تاجگذاری اتوی‌اول (یا به قولی شارلمان) بدست پاپ در ۹۶۲ میلادی استوار گردید و تا استعفای فرانسیس دوم امپراطور اطریش در ۱۸۰۶ میلادی دوام یافت. این امپراطوری‌آلمانی اساس را بدان سبب رومی و مقدس خوانده‌اند که نمونه‌ای از امپراطوری روم قدیم بود و پاپ برآن سیادت روحانی داشت.

نگران و بیمناك بود و با اینهمه وعده کرد که با اهداء وجوهی از خزائن خود به رفع حوائج دربار بیزانس بپردازد و با بزرگواری فریبنده گفت که قسطنطنیه باید در غیبت امپراطور از خطر مصون وحرمتش محفوظ باشد. سرانجام پلیولوگوس با دریافت هدایای نفیس و وعده‌های دروغین راست‌نما عازم و مصمم گردید زیرا که میخواست چندی از صحنهٔ خطر دور و از پریشانی رها شود ، وپس از آن‌که فرستادگان شورا را جوابی مبهم و اذن رفتن داد نیت خود را مبنی بر عزیمت اعلان نمود و با همراهان در سفائن پاپ رم عازم سفر گردید. یوسف بطریق اعظم قسطنطنیه مردی سالخورده و بیم را در او اثری بیش از امید بود. وی از ترس خطرات دریا لرزان و نگران بود که شورای مذهبی لاتینیان به نیروی قدرت وکثرت عدد آواز ضعیف او وشاید سی تن از برادران ارتودوکسی مذهب وی را در سرزمینی بیگانه خاموش کنند. اما وی گردن بفرمان پادشاه نهاد و تسلیم وعده‌های اطمینان بخش و خشنود کننده شد که سخنش را در شورا چنان بشنوند که گوئی وی هاتف ملل است. گذشته از اینها بطریق اعظم در نهان مایل بود که از برادر[1] غربی‌خود بیاموزد که دستگاه مذهب را چگونه باید از یوغ پادشاهان نجات دهد. پنج تن از صاحبمنصبان والاقدر کلیسای ایاصوفیه را متعهد به ملازمت شخص او کردند ، ویکی از اینان یعنی واعظی بزرگ موسوم به سیلوسترسیروپولوس[2] تاریخی عجیب در باب اتحاد «دروغین» دو جماعت متنازع نگاشته است. تسلیم و اطاعت نخستین وظیفهٔ کشیشانی بود که دعوت امپراطور و بطریق اعظم را ولو به اکراه فرمان بردند و صبر و شکیبائی سودمندترین فضیلت ایشان. در فهرستی از بیست اسقف منتخب القاب اسقفان اعظم هراکلیا[3] وسی‌زیکوس[4] و نیس و نیکومیدیه و افه‌سوس وطرابوزان را مشاهده میکنیم و شرح لیاقت شخصی مارك و بساریون را که اعتماد به دانش و سخنوری ایشان موجب ارتقاء آن دو به مرتبهٔ اسقفی شده بود ، ونام چند تنی از راهبان و فیلسوفان نیز مذکور افتاده است تا علم و حرمت روحانیون جماعت مسیحیان یونانی را جلوه‌گر سازند. سرود خوانان کلیساها نیز دسته‌ای

۱ - کنایه از پاپ. ۲ - Sylvester Syropolus ۳ - Heraclea ٤ - Cysicus

برگزیده از بهترین خوانندگان و نوازندگان بودند. بطریق‌های اعظم اسکندریه و انتاکیه و اورشلیم خود در شورا حضور نیافتند و نمایندگانی گسیل داشتند که بعضی به حقیقت فرستاده ایشان بودند و بعضی به دروغ. اسقف کبیر روسیه نماینده مذهب ملی آن کشور بود، ویونانیان در بارهٔ وسعت‌عرصهٔ امپراطوری روحانی خود رقیب ومعارض لاتینیان بودند. آوندهای گرانبهای کلیسای ایاصوفیه را درمعرض خطر بادها وامواج اقیانوس قرار دادند ویا خود بمحل انعقاد شورابردند تابطریق اعظم قسطنطنیه با ابهت و عظمتی که شاید وظایف منصب خود را انجام دهد. امپراطور هرآنچه زر سرخ بدست آورد همه راصرف تزئینات گران وزن تخت و ارابه خود کرد، و هم در آن وقت که این دو میکوشیدند تا جلال دولت قدیم خویشتن را برحسب ظاهر محفوظ دارند بر سر تقسیم پانزده هزار دوکات که نخستین صدقه پاپ به‌ایشان بود با هم نزاع میکردند. پس از تجهیزات لازم ژان پلیولوگوس با ملازمان بسیار همراه برادر خود دیمتریوس و محترسترین صاحب منصبان روحانی و دیوانی در هشت سفینه بادی نشستند و به یاری بادبان و پارو در تنگه گالی‌پولی که‌متعلق به ترکان بود کشتی راندند و به جزایردریای اژه وموریه وخلیج آدریاتیک رسیدند.

اتحاد موقت یونانیان و لاتینیان

پس از هفتاد و هفت روز کشتی رانی ملال‌آور پررنج و زحمت لشکر مذهبی در برابر ونیز لنگر انداختند و استقبالی که از ایشان نمودند بیان کنندهٔ شادمانی و نمایندهٔ همّت والای دولت ونیز بود. حتی اگوستوس که فرمانروای عالمیان بوده بود هرگز چنان امتیازات و احتراماتی را از اتباع خود نخواسته بود که دولتی مستقل بجانشین ضعیف رأی وی اعطاء کرد. نشسته بر سریری رفیع بر فراز عرشهٔ کشتی پلیولوگوس دوژ ونیز و سناتوران را بخدمت پذیرفت یا چنانکه در اصطلاح یونانیان هست دوژ و سناتوران رسم نیایش در پیش او بجای آوردند. مستقبلین در کشتی «بوسنتور[۱]» در دریا می‌راندند و دوازده سفینهٔ جنگی شاهانه با ایشان

۱ - Bucentaur

همراه و دریا سراسر پوشیده ازگندولهای[1] بیشمار ونیزی و همه مایه ابهت وافزاینده لذت و مسرت بود. آهنگ موسیقی و بانگ تحسین و آفرین در هوا طنین می‌افکند و ملاحان جامه‌های پرنیانی زربفت برتن داشتند و قایقها نیز پوشیده از ابریشم زربفت بود و در تمام شعارها و موکبهای شادمانی عقاب رم را با شیرسن‌مارك به هم پیوسته بودند. موکب پیروزی از کانال اعظم بالا رفت واز زیرپل ریالتو[2] گذشت و بیگانگان شرقی با حیرت و تحسین کاخها وکلیساهای این شهر معمور راکه گوئی درآغوش امواج شناور است نظاره میکردند و بمشاهده یادگارها و غنائمی که از غارت قسطنطنیه بدست آمده و در آراستن شهر به‌کار رفته بود آه حسرت از دل برمی‌آوردند. پس‌ازآن‌که پانزده روز تمام پلیولوگوس را برسم مهمان‌نوازی پذیرائی کردند وی از طریق آب و خشکی به ادامه سفر پرداخت و از ونیز به فرارا رسید، و غرورکبریائی پاپ دراینموقع با عیار تدبیر اعتدالی پذیرفت و امپراطور مشرق را به سبب منزلت قدیم او محترم داشتند وبوی تلطف نمودند. پلیولوگوس سوار براسبی سیاه داخل شهر شد اماپیشاپیش وی اسبی را می‌کشیدند درسپیدی چون شیرکه زین‌پوش آن مزین به عقابهای دوخته با مفتول زربود و شاهزادگان استی[3] سایبانی را بر فرازسر او نگاه داشته بودند و ایشان پسران و خویشاوندان نیکلاس مارکی[4] فرارا بودندکه خود سلطانی مقتدرتر از امپراطور بود. پلیولوگوس‌تا به پای پلکان نرسید از اسب به زیر نیامد و پاپ تا مدخل عمارت آمد و نگذاشت‌که امپراطور در پیش او زانوخم‌کند و پس از آن‌که وی را پدرانه درآغوش گرفت به درون هدایتش نمود و او را درکرسئی بر دست راست خود نشاند. بطریق اعظم نیز ازکشتی پیاده نشد مگر به این شرط‌که اسقفان رم و قسطنطنیه وی را بامراسمی نظیر آنچه‌گفتیم استقبال نمایند و آنگاه بطریق اعظم قسطنطنیه را چون برادری بوسید و این بوسه نشان عنایت و پیوند اتحاد بود، ولیکن روحانیون‌یونانی

---

۱ - نوعی قایق دراز و باریک‌که اطاقکی دارد و مسافران را از مکانی به مکانی در روی‌کانالهای ونیز منتقل می‌کند. ۲ - Rialto ۳ - Este ۴ - نیکلاس ۴۸ سال (از ۱۳۹۳ - ۱۴۴۱) سلطنت کرد و خداوندگار فرارا و مودنا و ریجیو و پارما و روویگو وکوماچیو بود.

به هیچ روی تن به بوسیدن پای پاپ درندادند. هنگام افتتاح جلسه شورا خداوندگاران دین و دولت مقام فخروشرف را اشغال نمودند، ویوجنیوس به مثال پیشینیان خود که شخصاً در شورای نیس و کلسدون حاضر نشده بودند متعذر گردید و بایـن طریق از پیروی روش کنستانتین ومارسیان که سابقه قانونی شده بود اجتناب نمود. پس از بحث بسیار موافقت نمودند که طرفین راست و چپ کلیسا را دو ملت اشغال کنند و کرسی پطرس مقدس در پیش صفوف[1] لاتینیان و در موضعی برترقرار گیرد، و تخت امپراطور یونانی را در پیشاپیش صفوف کشیشان او و مقابل تخت خالی امپراطور مغرب بنهند و هر دو در یک مرتبت باشند.

ولیکن به مجرد این که جشن و سرور و مراسم ظاهر به پایان رسید و معاهده‌ای جدی جایگزین آن گردید یونانیان از سفر خود و از خویشتن و از پاپ ناراضی شدند. فرستادگان پاپ به کلک فریبگری نقشی از بهروزی ورفاه حال او نگاشته وگفته بودند که وی سرور ملوك اروپا و بزرگان دین است و ایشان همه گوش به فرمانند تا هر آنچه پاپ گوید به یقین بپذیرند و سلاح برگیرند. ولیکن قلت عدد نمایندگان وی در شورای فرارا ضعف او را بر ملا کرد. نخستین جلسه شورا با حضور پنج اسقف اعظم و هجده اسقف و ده رئیس دیر مفتوح شد و اینان نیز اکثر از اتباع یا هموطنان پاپ ایتالیائی بودند. هیچ یک از ملوك مقتدر اروپای غربی بجز دوك بورگاندی تلطفی ننمودونه خود در شورا حضور یافت و نه سفیرانی را بنمایندگی خویشتن بدانجا فرستاد؛ والغاء قوانین صادر از محکمه شورای بازل که همه به ضد شخص یوجنیوس و علومنزلت وی بود نیز امکان پذیر نشد و قوانین مذکور سرانجام منجر به انتخابی جدید گردید. با اوضاع واحوالی چنین بود که از شورا تقاضائی مبنی بر رعایت صلح موقت یا اعطاء مهلت کردند و شورا نیز موافقت نمود تا وقتی که پلیولوگوس بتواند بارضای لاتینیان درازاء

---

۱ ـ عوام الناس لاتینی به لباسهای عجیب یونانیان و مخصوصاً درازی و سبک آستین و محاسن ایشان می‌خندیدند. امپراطور یونانی نیز مشخص نبود مگر به کسوت ارغوانی و تاجی یا جقه‌ای جواهرنشان اما ناظری میگوید که سبک یونانی را وقاری بیشتر از سبک ایتالیائیان بود.

پیوند دو جماعت عیسوی مذهب که مطلوب عام نبود پاداشی دنیوی حاصل آورد، و پس از نخستین جلسه شورا مذاکرات را بیش از شش ماه به تعویق افکندند. امپراطوربا یونیچریها وگروهی منتخب، از مقربان خویشتن دیری وسیع و فرحناك را در شش میلی شهر فرارا اقامتگاه تابستانی خود کرد و چنان مستغرق لذات شکار گردید که پریشانحالی دستگاه دین و دولت را از یاد برد و همت‌به کشتن صید گماشت بی آن که به شکایات بزرگان یا برزگران گوش فرادهد، و در این میان یونانیان برگشته بخت در معرض همه آلام ومصائب فقر و تبعید قرارگرفتند. برای معاش هریبگانه‌ای سهمی معین کردند بالغ بر سه یا چهار فلورن طلا وباآن که مجموع این مبلغ به هفتاد فلورن نمی رسید سیاست دربار رم[1] یا تهیدستی آن به کرات سبب میشد که رم دیر زمانی زیربار قرض بماند. یونانیان در آرزوی نجات عاجل آه تحسر می کشیدند ولیکن سه زنجیر مانع راه ایشان بود و اولین زنجیر گذرنامه‌ای بود که باید روساء ایشان صادر کنند و آن را در دروازه شهرفرارا از هر یونانئی میخواستند. حکومت ونیز متعهد گردید که فراریان را توقیف کند و باز فرستد و چنین کسانی چون به قسطنطنیه میرسیدند ناگزیر بمجازات گرفتار می‌آمدند، و مجازات عبارت بود از طرد از جماعت مسیحیان و پرداخت جریمه بهاو محکوم شدن به قصاصی که منزلت روحانی را نیز محترم نمی‌شمرد و آن‌عبارت بود از تازیانه زدن بر بدن عریان مرد فراری در ملاٴ عام. سرانجام تنها چیزی که یونانیان را مجبور به افتتاح نخستین جلسه شورا کرد ضرورت انتخاب میان گرسنگی و بحث وجدل بود، وایشان به‌اکراه بی‌حد و اندازه تن به ملازمت آخرین شورائیان فراری در دادند و از فرارا به فلورانس رفتند زیرا که بحکم ضرورت از نقل مکان گریزی نبود، و شهر طاعون زده، و در نیک عهدی مارکی فرارا امکان شک آوردن بود. سربازان مزدور دوك میلان در پشت دروازهٔ شهر بودند و چون

۱ - یونانیان به سختی بسیار موفق شدند که در عوض آذوقه رم را راضی بپرداخت وجه نقد کنند و برای هرشخص شریف منزلتی ماهانه چهار فلورن و برای خدمتگاران سه فلورن و برای امپراطور سی فلورن و برای بطریق اعظم بیست و پنج فلورن وبرای دیمتریوس دسپوت بیست فلورن بگیرند. وجه پرداختی در نخستین ماه بالغ بر ۶۹۱ فلورن شد و این مبلغ به‌هیچ روی شامل بیش از ۲۰۰ یونانی درمراتب مختلف نمی‌گردید ودیون برروی هم‌انباشته‌میشد.

روماگنارا اشغال کرده بودند یافتن راهی از معابر متروك جبال آهنین برای پاپ و امپراطور و اسقفان خالی از خطر و اشکال نبود .

معذلك به‌یاری تدبیر وگذشت زمان برهمهٔ این موانع فائق آمدند وشدتی که‌قائدین شورای بازل نمودند یوجنیوس‌را زیانی نرساند بلکه‌در پیشبرد مدعای او وی را مددکرد. ملل اروپای غربی از انشقاق مذهبی نفور بودند و انتخاب فلیکس پنجم راکه دوك ساووا بود و آنگاه زاهدی‌گوشه نشین و بعد پاپ شد نامشروع دانستند و او را انکارکردند، و رقیب او سلاطین بزرگ را به تدریج رام خودکرد و بی طرفی ایشان به سود او و موجب مودت راسخ شد. نمایندگان پاپ و بعضی از اعضاء محترم شورا را ترك گفتند و به جیوش رم پیوستند که اندك اندك عددش افزونتر و حسن شهرتش بیشتر شد، و شورای بازل چندان کاهش پذیرفت که بیش از سی‌و نه اسقف و سیصد روحانی دون مرتبت در آن بر جای نماند. ولیکن‌لاتینیانی که به فلورانس رفته بودند امضاء شخص پاپ و هشت کاردینال و دو بطریق اعظم وهشت اسقف اعظم وپنجاه و دو اسقف وچهل‌وپنج رئیس دیریازعماء جماعات رهبانی را در دست داشتند. پس ازکوشش نه ماهه وبیست وپنج جلسه بحث و مذاکره سرانجام این گروه به‌کسب امتیاز و افتخارپیوستن یونانیان و لاتینیان نائل آمدند. میان دو جماعت عیسوی، مذهب بر سر چهار مسأله مهم بحث‌وجدل بسیار شده بود. ۱ ـ مصرف نان فطیر[1] در مراسم‌عشاء ربانی، ۲ـ ماهیت اعراف که حاجز میان بهشت و دوزخ است، ۳ ـ سیادت فائقه پاپ در مسائل مربوط به‌شرایع مقدس، ٤ ـ صدور روح‌القدس از ذات پروردگار یا از ذات پروردگارو عیسای مسیح نیز. مدعای هر یك از دو ملت[2] را ده تن از عالمان علوم‌الهی حمایت میکردند. کاردینال جولیان به مدد فصاحت خستگی ناپذیر لاتینیان را حمایت مینمود و مارك افه‌سوسی ویساریون نیسوی پیشوایان دلیر و توانای «لشکر» یونانیان بودند

۱ ـ خوردن نان و شراب از مراسم عشاء ربانی و یادگار آخرین خوراك شامگاهی حضرت مسیح است پیش از مصلوب شدن او. پیروان بعضی از مذاهب عیسوی معتقدندکه بخوردن نان و شراب مقدس خون وگوشت عیسای مسیح جزئی از وجود ایشان میشود.

۲ ـ ملت بمعنای جماعت مذهبی.

باید پیشرفت قوهٔ عاقله بشری را تحسین کرد زیرا که هم در آن ایام نیز مسأله نخستین را از شعائر روحانی میدانستند که بر حسب رسم زمان و مکان تفاوت مینمود و در این تفاوت زیانی نبود، و اما درباب مسأله دوم هر دو جماعت در این عقیده با هم موافق بودند که میان بهشت و دوزخ مرحله‌ای هست برای شستن گناهان عرضی[1] مؤمنان، اما در این نکته شک بود که تطهیرارواح بوسیله عنصر آتش صورت‌پذیرد، و در چند سالی ممکن بود که این مشکل فی‌المجلس بوسیله منازعان حل شود. دعوی سلطانی فائقه پاپ ظاهراً مسأله‌ای بس مهمترو اساسی‌تر بود، اما شرقیان اسقف رم یعنی پاپ را پیوسته محترم داشته و میان پنج بطریق اعظم وی را در مرتبهٔ اول قرار داده بودند و بی هیچ شکی و تأملی اقرارمینمودند که او باید حق حاکمیت خودرا موافق باموازین شرایع مقدس اعمال کند، ولیکن این اقرار مبهم را ممکن بود که بر حسب تناسب موقع به نوعی تفسیر کنندیانابوده انگارند. اعتقاد به صدور فیض روح‌القدس از ذات «اب» یا از «اب» و «ابن» هر دو یکی از اصول ایمان بود که اثری بس نافذتر در فکر مردمان بر جای نهاده و درکنه ضمیر ایشان رسوخ کرده بود و در جلسات شورا در فرارا و فلورانس افزایش اصطلاح لاتینی « filioque » به دو مسأله فرعی منقسم گردید یکی آن‌که آیا فیلیوك اصطلاحی است مشروع و دیگری آن‌که باسنن استقرار یافتهٔ دینی موافق است یا نه؟ شاید لازم نباشد که من به خود بلافم که در این باب بی اعتنا وبی غرضم، ولیکن این نکته را نیز باید درپاد داشته باشم که یونانیان در مخالفت با این اصطلاح قویاً مؤید به مصوبات شورای کلسدون بودند که افزایش هر ماده جدیدی را به آئین نامه نیسوی یا به حقیقت آئین نامه قسطنطینی[2] ممنوع کرده بود. فهم این نکته آسان نیست که چگونه مجمعی که برای اموردنیوی

---

۱ - venial sins یعنی گناهان بخشودنی. در مذهب کاتولیکی گناهان دیگر را mortal یعنی «هائل» یا «مهلك» می‌خوانند. گناهان عرضی آنهائیست که گناهکار به بدی آنها واقف نبوده یا بی‌رضای وی صورت پذیرفته است.

۲ - یونانیان که از پیوستن بالاتینیان بیزار بودند به هیچ روی مایل نبودند که از درون این قلعه محکم ناگهان بیرون آیند. لاتینیان به عرضه نمودن نسخه خطی قدیمی از مذاکرات دومین شورای نیسوی ننگین‌تر شدند زیرا که بموجب این نسخه اصطلاح فیلیوك درآئین‌نامه نیقوی آمده بوده است، و این جعل صریح بود.

قانون میگذارد میتواند جانشینان خویشتن را که مفوض به اختیاراتی نظیراختیارات آن مجمع باشد ملزم به رعایت و حفظ قوانین سابق کند. ولیکن فرمان وحی‌والهام به عقیده شخص مؤمن ناچار درست است و تغییر ناپذیر، و هرگز اسقفی بی‌منصب یا شورائی ولایتی نباید جرأت آورده و به ضدرأی دستگاه مذهب کاتولیکی بدعتی نهاده باشد. ماهیت اصل دینی صدور روح القدس مبحثی بی انتها بود و چون روح‌القدس یکی از اعضاء سه گانه ثالوث اقدس است عقل از صدور آن حیران می‌ماند و کتاب مقدس که بر مصطبه محراب قرار داشت در این باب خاموش بود. کتب متنوع بزرگان دین را نیز ممکن بود که به خدعه مخدوش یا به سفسطه غامض و در هم پیچیده کنند، و یونانیان از خصائص قدیسین[1] لاتینی ونوشته‌های ایشان بی خبر بودند. لااقل یک چیز را به یقین میدانیم و آن این که دلائل هیچیک از فرقه‌ها فرقه دیگر را اقناع نمیکرد. عقل درست اندیش ممکن است که ظلمت تعصب را بزداید، و خطای نگاه بی‌بصارت را ممکن است که بادیدی روشن‌تر و منظری آشکارتر از شیئی که در خور استعداد حسی ماست اصلاح کنیم، ولیکن اسقفان و رهبانان را از ایام کودکی آموخته بودند که الفاظی مرموز را در قالبی معین تکرار کنند و شرف شخصی و مذهبی ایشان بسته به تکرار همان‌اصوات بود و چون مردمی محدود فکر بودند مجادله‌ای عمومی و آشکار ایشان را سختکوش تر و غضبناک‌تر میکرد.

سرگشته در تیره گون ابری که از گرد مجادله برخاسته بود پاپ‌و امپراطور آرزومند پیوندی ولوظاهری شدند و این کار خود به تنهائی کمال مطلوب را از نتائج ملاقات ایشان حاصل می‌آورد؛ و غوغای لجاج و عناد مجادلهٔ عوام را نیز زیرکانه به یاری مذاکرات خصوصی و شخصی آرام کردند. یوسف بطریق اعظم در زیر بارگران پیری و ناتوانی از پای در آمده بود و هنگام مردن که نفس به‌نجوی بر می‌آورد ایشان را اندرز داد و به وفاق و محبت امر فرمود، اما منصب بی‌شاغل

[1] - وقتی که‌به‌کلیسای‌لاتینیان می‌روم در پیش قدیسین ایشان‌کمر به تعظیم خم نمی‌کنم زیرا که این قدیسین را نمی‌شناسم. (ازگفته‌های سیروپولوس).

او و مزایای متعلق به آن روحانیون جاه‌طلب را اغوا و امیدوار کرد. ایزودور و بساریون و اسقفان اعظم روسیه و نیس در دم فرمان بردند و همکاری نمودند و برافراشتن ایشان به منزلت کاردینالی در زودترین وقتی خودانگیزهٔ فرمانبرداری ایشان ونیز پاداش آن بود. در نخستین مراحل مباحثات بساریون با شهامت وقدرت و فصاحت هر چه بیشتر در مقام دفاع از مذهب یونانیان برآمده و سخت پایداری کرده بود. کشور وی اورا مرتد وحرامزاده خواند و توبیخ نمود اما داستان وقایع کلیسائی بساریون را در جمع مردان وطن دوست نمونه‌ای نادر جلوه‌گر میسازد که هیاهوی مخالفت عام و فرمانبرداری او در وقتی که باید وی را مقرب درگاه نمود، و امپراطور به یاری دو تن از مددکاران روحانی خویش وضع کلی و خصائص شخصی اسقفان را عملاً مشمول نتایج استدلالات خود نمودو اسقفان را یکی پس‌از دیگری به اعتبار سلطنت خویشتن و برای انذار دیگران منفصل کرد. عوائد اسقفان در دست ترکان بود و شخص ایشان گرفتار امپراطور و ذخائر هر اسقفی که عبارت بود از سه جامه و چهل دوکات بزودی تمام شد و امید بازگشت ایشان هنوز بسته به کشتیهای ونیزی و صدقات پاپ بود و بینوائی ایشان تابدان‌حد که دریافت عوائد وصول نشده یا پرداخت قرضی را منتی در حق خود میدانستند و آن را می‌پذیرفتند حتی برسبیل رشوه[1]، و دستگاه مذهبی قسطنطنیه که در خطر بود ریا وتزویر مدبرانه و پرهیزگارانه ایشان را معذور داشت، و به کنایه و اشاره گفته شد که مرتدان لجوج را که در برابررئیس مذهبی لاتینیان و یونانیان و رضای ایشان مقاومت کنند در سرزمین دشمنی رها می‌کنند تا به عدل وقصاص پاپ گرفتار آیند. در نخستین جلسه سری یونانیان قرارنامهٔ پیوند دو فرقهٔ مذهبی مطرح شد و بیست و چهارتن از اعضاء جلسه قرارنامه را تصویب و دوازده تن آن را رد کردند، اما در بارهٔ پنج صلیبدار کلیسای ایاصوفیه که خواستار نمایندگی

---

۱ - سیروپولوس میگوید که یونانیان پیش از امضاء نهادن بر قرارداد پیوند دو فرقه مذهبی پولی نگرفتند، با این همه بذکر مواردی میپردازد که خواننده را بدگمان میکند، و دوکاس مورخ رشوه‌خواری و نابکاری ایشان را مؤکداً تأیید میکند.

بطریق اعظم بودند به موجب قواعد و مقررات قدیم اعلان عدم اهلیت کردند و حق رأی ایشان را بگروهی خاضع و متذلل از راهبان و عالمان علم صرف‌ونحو و مردم بی‌ایمان غیر روحانی دادند. ارادهٔ سلطان وحدتی عبیدانه و دروغین راباعث آمد و تنها دو مرد وطن دوست چندان شجاعت داشتند که عقیده خود و هموطنان خویشتن را بازگویند. دیمیتریوس برادر امپراطور به ونیز پناه برد تا شاهد و ناظر مواصلت دوفرقه مذهبی نباشد و مارك افه‌سوسی که شاید غرور نفسانی را به‌خطا انگیزش وجدان پنداشت هر نوع پیوندی را بالاتینیان مرتد انکارکرد و خویشتن را مدافع اصول مذهبی مسیحیان اولین ومؤمن[1] و معترف به آن اصول خواند. مواد حاکی از رضای دو ملت را در قالبهای گوناگون پیشنهاد کردند به طریقی که معاهده لاتینیان را راضی کند بی آن که اهانتی به یونانیان شود، و هر کلمه‌ای و اندکترین جزئی را چندان به دقت سنجیدند تا یکی از دو کفهٔ ترازوی مبحث‌دین بااندك نوسانی به جانب واتیکان مائل گردید ، و موافقت شد (باید از خواننده تمنا کنم که بگفته من عنایت نماید) که روح‌القدس از «اب»و «ابن» صادرمیشود و «اب» اصل است و «ابن» جوهر ؛ و دیگر آن که فیض روح‌القدس ازطریق«ابن» صادر میشود زیرا که جوهر و ماهیت او جوهر وماهیت «ابن» است ، و دیگرآن که روح‌القدس از «اب» و «ابن» صادر میشود به یک «نفخه» و یک قوّت مولّده.مفاد معاهدهٔ مقدماتی را آسانتر می‌فهمیم . بموجب مواد این معاهده پاپ ملزم شد به پرداخت تمامی مخارج سفر یونانیان دربازگشت ایشان به وطن ، ونیز نگاهداشت دو سفینه جنگی و سیصد سرباز برای دفاع از قسطنطنیه و بموجب همین معاهده کشتیهائی که زائران را به اورشلیم میبردند مجبور شدند که هنگام عبور از قسطنطنیه اندکی توقف کنند، و هر وقت که یونانیان بخواهند پاپ باید دەسفینه جنگی مجهز را مدت یکسال در اختیار ایشان بگذارد یا بیست سفینه را مدت

[1] ـ نباید فراموش کنیم که موجود دیگری نیزبه این اصول معترف بود وآن سگی شکاری ومقرب امپراطور بود که معمولا ساکت و خاموش برروی فرشی در پیش تخت امپراطور می‌آرمید ، و لیکن هنگامی‌که لایحه وصلت دو فرقه مذهبی را قرائت میکردند سگ به شدت هرچه تمامتر عوعوکرد و ملازمان سلطان نه به نوازش و نه به تازیانه آن را آرام نکردند.

ششماه، و اگر امپراطور را زمانی نیازی به لشکر شود باید به قدرت هرچه تمامتر از سلاطین اروپا تمنای یاری کند.

وقایع مهم همان سال و تقریباً همان روز عزل یوجنیوس دربازل و اتحاد نوین دو فرقهٔ مذهبی به وسیله او در فلورانس بود. در شورای سابق (که یوجنیوس آن را مجمع شیاطین نام نهاد) به اتهام فروش مناصب روحانی وسوگند دروغ وستمگری و ارتداد و انشقاق بر پاپ داغ ننگ نهاده و گفته بودند که وی در فسق و فجور اصلاح ناپذیر و از ادارهٔ هر منصبی از مناصب روحانی عاجز است ولایق هیچ عنوانی و امتیازی نیست. درمناصب روحانی پاپ نماینده واقعی حضرت عیسی و مقدس و بسیار محترم و آن چنان کسی بود که پس از جدائی ششصد ساله سرانجام اهل سنت را اعم از شرقی و غربی به هم پیوسته و تحت رهبری یگانه راعی‌جهان مسیحیت جمعی واحد کرده بود. لایحهٔ اتحاد را پاپ و امپراطور و بزرگان هردو جماعت امضاء کردند حتی کسانی مانند سیروپولوس که از حق رأی محرومشان کرده بودند. دو نسخه از این لایحه باید کافی بوده باشد ولیکن یوجنیوس راضی نشد تا آن که چهار سند اصیل موثق و رونوشتهای دیگری تهیه و امضاء گردید وصحت امضاها را نیز تصدیق کردند و اینها همه یادگارهای پیروزمندی اوشد. در روز بزرگی که از یاد نرفتنی است یعنی ششم ژویه جانشینان پطرس مقدس و کنستانتین براریکه فرمانروائی نشستند، و افراد دو ملت در کلیسای اعظم فلورانس گردهم جمع آمدند و نمایندگان ایشان یعنی کاردینال جولیان و بساریون اسقف اعظم نیس بر منبر شدند و پس از آن که هر یک از ایشان لایحه اتحاد را به زبانی که داشت قرائت کرد کاردینال و اسقف بنمایندگی برادران دینی حاضر در جمع و در حضور ایشان یکدگر را در آغوش گرفتند. آنگاه پاپ‌وروحانیون وی مراسم عبادت را مطابق آداب دعای کاتولیکی به جای آوردند و هنگام ترنم آئین‌نامهٔ[1] مسیحیت لفظ «فیلیوك» را نیز افزودند و یونانیان متعذر به عذری

---

۱ - Creed که در سراسر کتاب «آئین‌نامه» ترجمه شده اصول الدین مسیحیان است که سابقاً گمان میکردند که دوازده حواری مسیح آن را تنظیم کرده‌اند، و تکرار آن به حقیقت بیان اعتقاد است به مذهب عیسوی و با این عبارت آغاز میشود: «من مؤمنم به خداوند قادر مطلق ...»

نا پسندیده شدند و آن بی خبری ایشان از الفاظ نا مفهومی بود که به لحن موزون خوانده میشد، و لاتینیانی که دقیق و شکاك بودند از بجای آوردن آداب مذهبی و خواندن نماز جماعت به شیوه بیزانسیان امتناع ورزیدند. امپراطور و روحانیون او نیز از شرف ملی بکلی غافل نبودند و معاهده بارضای ایشان به تصویب رسید و موافقت ایشان شامل این مفهوم ضمنی بود که هیچ بدعتی در اصول الدین و یا آداب عبادت ایشان نیاورند. یونانیان بر مارك افه‌سوسی رحمت آوردند و او را نیازردند و پایداری جوانمردانه‌اش را محترم داشتند و پس ازمرگ بطریق اعظم از انتخاب جانشین او جزدر کلیسای اعظم سوفیای مقدس امتناع ورزیدند. در تقسیم و توزیع پاداش به اشخاص و مؤسسات عمومی کرم پاپ بیش از امید گیرندگان پاداش و وعده‌های او خود بود ، و یونانیان با کبری و شوکتی کمتر از راه «فرارا» و ونیز بوطن خود بازگشتند و چون به قسطنطنیه رسیدند استقبالی که از ایشان نمودند بشرحی بود که در فصل بعد خواهد آمد. توفیقی که ازتجربه نخستین حاصل آمد یوجنیوس رابه تکرار اینگونه صحنه‌های آموزنده تشویق نمود ، و نمایندگان ارمنیان و مارونیها و یعقوبیان سوریه ومصرو نستوریها و حبشیها رایکی پس از دیگری به نزد پاپ آوردند تا بوسه برپای او زنند و طاعت و پیروی از سنت را در پیشگاه وی اعلان نمایند. این سفیران شرقی متهورانه به‌نمایندگی کشورهائی به‌پیش پاپ می‌آمدند که در آنها ناشناخته بودند و این کار شهرت نام یوجنیوس را دراروپای غربی منتشر کرد. درسویس وساووا هنوزگروهی قلیل‌عدد از انشقاقیون پایداری مینمودند و فقط ایشان مانع وفاق در جهان مسیحیت بودند، و هم به‌این سبب به نیرنگ و تدبیر هیاهوئی علیه ایشان بر پاکردند که در همه‌جا شایع شد و به این طریق رخوت نومیدی جایگزین قوت معارضه گردید. شورای بازل را محرمانه منحل کردند و فلیکس تاج سلطنت روحانی را رد کرد و دوباره به ری‌پای[1] بازگشت و به کنج عزلت و عبادت که خوش صفائی دارد. صلح عمومی به دو کار حاصل آمد یکی پرداخت غرامت و دیگری فراموش کردن هر آن چه بردو

۱ - Ripaille

ملت گذشته بود ، و فکری که در اندیشهٔ اصلاح مذهب بود سستی گرفت ، و پاپها دراعمال قدرت استبدادی وسوءاستفاده از آن مداومت نمودند واز آن پس رم هرگز از زیان انتخابی که بر سر آن نزاع درگیرد آشفته و مشوش نشده است .

احیاء دانش یونانی در ایتالیا

سه امپراطور را از سفرها سودی حاصل نیامد ، نه سود دنیوی و نه شاید رستگاری روحانی. ولیکن این آمدن و رفتنها را یک نتیجه مفید بود و آن احیاء دانش یونانی در ایتالیاست ؛ و هم از ایتالیا[1] بود که دانش یونانی میان همهٔ ملل اروپای غربی و شمالی حتی دورترین ایشان منتشر گردید. در آن هنگام که اتباع سلطان بیزانس در پست‌ترین مراتب بردگی وسستی و ناتوانی بسر میبردند هنوز زرّین کلید گنج معرفت باستانی را دردست داشتند یعنی دارای زبانی خوش الحان وبارور بودند که اشیاء محسوس بی جان را روح و مفاهیم مجرد فلسفی را کالبد می‌بخشید .چون سد سلطنت و حتی پایتخت امپراطوری در زیر پای دشمن منهدم شده‌بود گونه گون اقوام بی‌فرهنگ قالب زبان ملی ومحتوای آن رانیز بی‌شک مخدوش و مغلوط کرده بودند ، و فهرستهای مفصل بسیار برای تفسیر و ترجمه انبوهی از لغات عربی و ترکی و اسلاوی و لاتینی و فرانسوی اصل که بازبان ملی‌آمیخته است تنظیم شده. ولیکن زبان دربارو دارالعلم زبانی خالصتر بود ودانشمند مردی ایتالیائی که به واسطه اقامت دراز مدت در قسطنطنیه و وصلت با خاندانی شریف نسب سی‌سال پیش از فتح ترکان عثمانی از حقوق و مزایای هموطنی بابیزانسیان برخوردار شده بود شرحی درباب رونق این زبان نوشته و شاید پیرایه‌هائی نیزبرآن بسته است. این مرد که نامش فیلل‌فوس[2] بود میگوید: « زبان عوام را مردم خود فاسد کرده و خیل عظیم بیگانگان و بازرگانان که هرروز بشهر می‌آیند و باساکنان آن مخلوط میشوند نیز در زبان تأثیر نا مطلوب نموده‌اند ، واز شاگردان چنین

---

۱ - گیبون مانند دیگر بزرگان اروپائی روزگار خود از اهمیت تمدن اسلامی آگاه نبوده است اما امروز همه میدانیم که در ایامی که ظلمت جهل اروپا را فراگرفته بود مسلمانان علوم یونانی را با ترجمه آنها بعربی احیاء کردند و تمدنی درخشان بوجود آوردند و فتوحات ایشان وسیله‌ای شد برای اشاعهٔ علوم مذکور. مترجم

۲ - Philelphus

مکتبی است که نوشته‌های ارسطو و افلاطون به زبان لاتینی راه یافته و همه نسخی است پژمرده روح و مبهم معانی. ولیکن ما پیرو آن یونانیانیم که بیماری فساد زبان به ایشان سرایت نکرده و تنها ایشانند که لایق تقلیدند زیرا که در سخن گفتن عادی نیز هنوز به زبان اوری‌پید و آریستوفان و مورخان و فیلسوفان آتنی تکلم میکنند و سبک نوشته‌های ایشان از آن نیز پرداخته‌تر و درست‌تر است. مردمانی که به‌سبب علو نسب یا منصب با دربار بیزانس پیوندی دارند نگاهدارندگان معیار قدیم حسن ذوق و خلوص زبانند و کمتر از هر کسی این زرخالص را به عیار فلزناسره می‌آمیزند و درخشش حسن ولطف زبان اصیل به نیکوترین وجهی در وجود بانوان شریف نسب بارز و آشکار است زیرا که با ایشان زاده‌شده، و این بانوان از همنشینی با بیگانگان ممنوعند. اگر بیگانگان گفتم خطا گفتم که این بانوان از چشم هموطنان خویشتن نیز پوشیده‌اند و در حریم خانه بسر میبرند و به ندرت در کوچه دیده میشوند و خانه را به قصد کلیسا یا دیدار نزدیکترین کسان خود ترک نمیکنند مگر در ظلمت شامگاهی و در چنین مواقعی سوار بر اسبند و حجابی بر چهره دارند و پدر و مادر و شوهر یا خدمتگاران ایشان را در میان گرفته‌اند.»

در میان یونانیان جمعی کثیر از روحانیون توانگر زندگی را وقف خدمت دین میکردند و راهبان و اسقفان ایشان پیوسته به سبب ریاضت نفس و سلوک وقارآمیخته مشخص و ممتاز بوده و هرگز مانند کشیشان لاتینی در پی لذات زندگی دنیوی یا حتی زندگی لشکری نبوده‌اند. پس از آن که بیشتر وقت واستعداد ایشان در کار عبادت و بطالت و در منازعات دستگاه دین و رهبانیت تلف میشد کسانی از ایشان که فکری کنجکاوتر و بلند پروازتر داشتند به تفحص در معارف مذهبی و غیر مذهبی میپرداختند که بزبان بومی ایشان نوشته شده بود. کلیسائیان بر تعلیم و تربیت جوانان نظارت میکردند و مدارسی که فلسفه و علم فصاحت و بلاغت می‌آموختند تا هنگام سقوط امپراطوری دوام یافت، و به یقین میتوان گفت که دردرون حصار قسطنطنیه کتاب و دانش بیش از آن بود که در سراسر ممالک پهناور اروپای غربی توزیع کنند. ولیکن هم از آن ایام به تفاوتی مهم توجه شد

و آن تفات دراین بود که یونانیان راکد ومرتجع بودند و لاتینیان به سرعت پیشرونده و ترقی خواه ، و روح استقلال خواهی و تفوق جوئی ملل مختلف را برانگیخته بود و حتی دنیای کوچک ایالات مستقل دولت ایتالیائی نیز شامل جمعیتی وکار و صنعتی بیشتر از صنعت و جمعیت محیط کاهندهٔ امپراطوری بیزانس بود. دراروپا مردمی که در مراتب نازلتر اجتماع بودند از یوغ بردگی فئودالی رهائی یافته بودند و آزادی نخستین گام است در طریق جویندگی دانش و کسب معرفت. زبان لاتینی با همه خشونت و فسادآن بواسطه حرمت سنت همچنان محفوظمانده بود و هزاران طالب علم ساکن دانشگاه بولونیاواکسفورد[1] بودندوای کاش که شوق گم کرده راه این طلاب علوم در طریق مطالعه تاریخ ادب و فلسفهو دیگر علومی که زیبنده مردان است هدایت میشد. درکار احیاء علم ایتالیا نخستین کشوری بودکه از خواب مرگ برخاست وکفن بیدانشی را از پیکر خود بدور افکند، وپترارك فصیح بیان را باید به حق پیک طلوع روشنی علم دانستبه سبب تدریس فنون متنوع ومثالی که وی بر دیگران عرضه داشت. از مطالعه و تقلید روش نویسندگان رم قدیم اسلوبی خالصتر و قضاوتی منطقیتروروائی روشن‌تر درکار تألیف پدید آمد و شاگردان سیسرون و ویرژیل با مهر و احترام به مأمنی که‌حافظ اندیشه استادان یونانی ایشان بود نزدیک میشدند . هنگام غارت قسطنطنیه فرانسویان و حتی ونیزیان در آثار لی‌سی‌پوس و همر به‌دیده تحقیر نگریستهو آنها را از میان برده بودند . آثار هنری را میتوان بیک ضربت منهدم کرد ولیکن بدایع جاودانی اندیشه به‌یاری قلم تجدید میشود و بر شمارآنها نیز می‌افزاید، وآرزوی پترارك و دوستان او این بود که چنین نسخی را بدست آورند و نگاهدارندو مفهوم آنها را دریابند. شک نیست که قدرت جنگی ترکان عرائس علم و ادب و هنر را

---

۱ ـ در پایان قرن پانزدهم پنجاه دانشگاه در اروپا بود که ده یا دوازده‌تای آنها پیش ازسال ۱۳۰۰ تأسیس یافته بود و بواسطه کمی مراکزعلمی ناچارشاگردان در این دانشگاههاازدحام میکردند. دربولونیا ده‌هزار شاگرد درس میخواندند واکثر به تحصیل حقوق مدنی اشتغال داشتند. درسال ۱۳۵۷ عدد شاگردان اکسفورد ازسی‌هزار به شش هزار رسید اما باوجود این کاهش ، شمار شاگردان در آن ایام بیش از شاگردانی بودکه اکنون دراکسفورد درس میخوانند (لازم به توضیح نیست که گیبون از وضع آکسفورد در ایام خود سخن میگوید) .

مجبور به گریز کرد، و چون با خود می‌اندیشیم که پیش از نجات اروپا از هجوم سیل آسای وحشیگری و بی فرهنگی ممکن بود که یونان بامدارس و کتابخانه هایش از پای در آید و پیش از آن که خاك ایتالیا مستعد پرورش علم شود طوفان حادثه تخم دانش را درشوره‌زار بپراکند لرزان و هراسان میشویم.

دانشمندترین دانشمندان ایتالیا در قرن پانزدهم به احیاء دانش یونانی پس‌از فراموشی چندین صد ساله‌اش اعتراف کرده و تجدید حیات آن را ستوده‌اند. معذلک در همان کشور و در آن سوی جبال آلپ نیز نام عالمانی عمیق فکر و دقیق اندیش را ذکر کرده‌اند که در دوران ظلمت جهل محترم و به سبب معرفت به‌زبان یونانی ممتاز بودند و غرورملی باعث شده است که این نادره مثالهای‌عالمان بسیار دانش آن ایام را به بانگ بلندبستایند. بی آن که در ارزش و اهلیت‌یکایک این دانشمندان تفحص کنیم ضمیر حقیقت‌جوی ناچار در می‌یابد که معرفت ایشان را نه علتی هست و نه معلولی، و چه‌آسان بود برای این عالمان راضی کردن خود و معاصران بی دانش‌تر خویشتن را، و زبانی که اینان به آن خوبی فرا گرفته بودندش در چند نسخه خطی نوشته شده و در هیچ دانشگاهی در اروپای غربی تدریس نمیشد. این زبان در گوشه‌ای از ایتالیا باقی اما ناتوان و زبان مردم عامی یا کلیسائیان بود. نخستین اثر جماعات دوریکی[1] و یونانی هرگز بکلی محو نشده است وجماعات عیسوی مذهب کالابریادیر زمانی دلبسته به سلطنت قسطنطنیه بودند و راهبان سن بازیل درجبل آتوس[2] و مدارس مشرق درکار مطالعه مداومت مینمودند. کالابریا زادگاه بارلام بودکه نامش پیش از این در سمت دبیری و سفیری ذکر شده است، و او نخستین کسی است که در آن سوی جبال آلپ یاد همر را تازه و آثار او را احیا کرد. پترارك وبوکاچو او را مردی خرد پیکروصف کرده اما گفته‌اند که از جهت دانش و نبوغ براستی بزرگ و نافذ بصیرت بود ولیکن به سختی و کندی سخن میگفت و چنان که پترارك وبوکاچو تأیید میکنند درطی قرون متمادی یونان تالی او را در تاریخ دانی و علم صرف و نحووفلسفه نپرورده

Athos - ۲ Doric - ۱

بود و شهادت ملوك و عالمان قسطنطنیه گواه دانش او بود و او را مشهور کرد. شهادت یکی از اینان هنوز باقی است و او کان تاکوزینی امپراطور است که حامی معاندان بارلام بود و با این همه ناچار شد که اعتراف کند که این عالم منطق‌دان بسیار دانش نافذ بصیرت با افکار اقلیدس و افلاطون و ارسطوآشنائی کامل داشته است. هنگام اقامت در دربار آوینیون، میان بارلام و پترارك که نخستین‌وبرترین دانشمند لاتینی بود رابطه‌ای نزدیک بر قرار گردید و آرزوی دانش آموزی‌اساس این تبادل فکری و معامله ادبی شد. پترارك توسکانیائی[1] با شوق کنجکاوی وکار وکوشش دقیق مستمر به مطالعه زبان یونانی پرداخت و پس از مجاهدت بسیار در فراگرفتن اصول اولیه زبان که خشك است و مشکل کم کم به مفهوم آثار شاعران و فیلسوفانی که با فکراو متجانس بودند پی‌برد و جان کلامشان‌را احساس کرد، ولیکن او بزودی از مصاحبت دستیار سودمند خود و تعالیم وی محروم گردید زیرا که بارلام سفارت بی حاصل خویشتن را ترك کرد و چون به یونان بازگشت کوشید تانورمنطق را در دل رهبانان جایگزین کند و کوشش ناسنجیدهٔ اوخیل راهبان متعصب گرانجان را به خشم برانگیخت. پس از جدائی سه ساله دو دوست را دگر باره در دربار ناپل اتفاق ملاقات افتاد ولیکن‌شاگرد کریم طبع بارلام خویشتن را از نیکوترین فرصت برای افزایش دانش محروم کرد و بنا بر توصیه پترارك بارلام سرانجام در حوزه اسقف نشینی کوچکی در زادگاه خود یعنی کالابریا استقرار یافت. اشتغالات گوناگون پترارك و دلدادگی[2] و دوستیهای او، و مکاتبات متنوع و سفرهای مکرر وتاج شاعری که در رم برتارك وی نهادند، و اشعار و منشآت او به لاتینی و ایتالیائی او را از مسیر زبانی بیگانه منحرف کرد و باگذشت سالیان و رسیدن به پیری او را میل به زبان یونانی بود اما آموختن آن آرزوئی نبود که در طلبش سعی بنماید. هنگامی که پترارك تقریباً پنجاه ساله بود

---

۱ - عنوان توسکانیائی به سبب تسلط کامل پترارك است براین زبان.

۲ - پترارك عاشق زنی لورا نام شد که هویت او مجهول است. ظاهراً لورا زنی شوهردار بود که غزلهای عاشقانه پترارك را به رغبت وافر میخواند اما هرگز او را از وصال خود برخوردار نکرد.

سفیری بیزانسی که دوست او و در هر دو زبان استاد بود نسخه‌ای ازاشعار همررا به وی اهداء کرد و پاسخ پترارك هم نماینده فصاحت اوست و هم شکرگزاری و تأسف او وپس از ستایش کرم دوست وارزش تحفه‌ای که به عقیده وی گرانبهاتر اززر ویاقوت است چنین میگوید: «اهداء نسخه اصیل و راستین اشعارشاعر ربانی و سرچشمه همه ابداعات شایسته شماست و در خورمن. شما به وعدهٔ خود وفا کرده و مراد مرا برآورده‌اید. با این همه کرم شما هنوز کامل نیست و باید با نسخه همر خویشتن خویش را نیز بمن داده باشید تا مرا به ساحات روشنائی معرفت‌رهبری کند و معجزات ایلیاد واودیسه را در برابر چشمان حیرت زدهٔ من آشکار نماید. اما دریغ که همر گنگ است یا من کرم و مرا آن قدرت نیست که از کتابی‌جمیل که متعلق به منست محظوظشوم ، و همررا درکنار افلاطون نشانده‌ام یعنی سلطان شاعران را در جوار سلطان فیلسوفان و بمشاهده میهمانان نامدار خود مباهات مینمایم. از آثار ایشان هر آنچه را بزبان لاتینی ترجمه شده بوده است سابقاً آموخته بودم ، ولیکن اگر ازمشاهده این یونانیان مکرم مرا سودی حاصل نمی‌شود دیدنشان درکسوت زیبا و ممتاز ملی لذت بخش است. من از دیدار روی همر دلخوش میشوم و هر بارکه این مجلد بی زبان را در آغوش میگیرم آه بر میآورم و زبان میگشایم که ای ترانه‌گوی نامی با چه حظی به سرود توگوش فرا می‌دادم اگر سامعهٔ من به سبب مرگ دوستی وغیبت اسف‌انگیز دوستی دیگرمسدود نشده وقوه شنوائی از دست نرفته بود. با این همه هنوز نومید نیستم و مثال کی‌تو مایهٔ تسلی و امید است زیرا در آخرین مراحل عمر بود که کی‌تو به معرفت ادب یونانی نائل آمد.»

جایزه‌ای که با همه مجاهدات پترارك پیوسته از دسترس او بیرون ماند به یاری کار و کوشش و طالع نیکو نصیب دوست او بوکاچو گردید که پدر نثر توسکانیائی بود. این نویسنده مردم پسند که شهرتش از کتاب دکامرون است (مجموعه‌ای از یکصد داستان هزل عاشقانه) حقا به سبب کار مهمتر خود شایسته تمجید وتحسین است زیرا بوکاچیو است که مطالعه زبان یونانی را در ایتالیا احیاء

کرد. در سال یک هزار و سیصد و شصت یکی از شاگردان بارلام که نامش لیو یا لیون تئوس پیلاتوس[۱] بود در راه سفر به آوین یون پند بوکاچو و مهمان نوازی او را پذیرفت و بوکاچو این بیگانه را در خانه خود نگاهداشت و به اصرار او دولت جمهوری فلورانس وظیفه‌ای سالانه برای لیو مقرر داشت و بوکاچو خود اوقات فراغت را به جد تمام موقوف کار پیلاتوس کرد و پیلاتوس نخستین استاد زبان یونانی شد و آن را در ممالک اروپای غربی تعلیم کرد. هیئت پیلاتوس چنان بود که شاید مشتاقترین شاگرد او را بیزار مینمود. وی ملبس به ردای فیلسوفان یا راهبان سائل به کف بود و منظری کریه و چهره‌ای پوشیده از پشم سیاه وریشی بلند وژولیده موی داشت و کج خلق و متلون مزاج و رفتارش مانند مردم روستا بود، و از آراستن سخنان خود به زیور فصاحت و سهولت کلام که در سبک لاتینی هست عاجز میآمد ولیکن ضمیرش گنجینه معارف یونانی بود و مخزن تاریخ و افسانه و فلسفه و علم صرف و نحو و در اینها همه استاد بود و اشعار همر را در مدارس فلورانس میخواند و تفسیر میکرد و به مدد تفاسیر او بود که بوکاچو ترجمه‌ای از ایلیادو اودیسه را به نثر لاتینی تهیه کرد که هر کلمه‌اش مطابق با متن یونانی بود و این ترجمه دوست تشنه لب او پترارك را سیراب نمود، و شاید در قرن بعد لورنتیوس والا[۲] مترجم لاتینی زبان در نهان از متن بوکاچو استفاده کرد، و بوکاچو خود در فراهم آوردن مواد لازم برای رساله‌ای در باب سلسله انساب خدایان دوران بت پرستی از روایات لیون تیوس پیلاتوس فایده‌ها برگرفت، و این رساله در آن روزگار نماینده دانش واسع بود و بوکاچو برای جلوه گری و خود نمائی حروف و عبارات یونانی بر این اثر قلمی نثار کرده است تا خوانندگان کم دانشتر خود را به اعجاب و تحسین برانگیزد. قدمهای نخستین در راه جویندگی معرفت کند رفتار و پر مشقت است ودر سراسر ایتالیا شمار مریدان همر از ده تن برنمی گذشت و نه ازرم و ناپل، ونه از ونیز نتوانسته‌اند یک نام بر این فهرست دقیق بیفزایند، ولیکن اگر لیون تیوس از متلون مزاج پس ازسه سال منصب شریف و سود آور خود

۱ - Leontius Pilatus

۲ - Laurentius Valla

را ترك نکرده بود شمارمریدان همر افزایش می‌یافت و پیشرفت ایشان سریعتر می‌شد. هنگام عبور پیلاتوس از پادووا پترارك وی را اندك زمانی در خانه خود به رسم مهمان‌نوازی پذیرفت و از دانش او لذت برد ولیکن از تلخ خوئی و بیزاری او از صحبت خلق رنجید و حق داشت که برنجد. ناراضی از خود و از همه کس لیون‌تئوس اسباب تمتع موجود همه را بی قدر و قیمت می‌انگاشت و اشخاص و اشیاء بیرون از دسترس را در خیال خود عزیز می‌داشت ، و در ایتالیا خود را از مردم تسالی می‌دانست و در یونان خویشتن را کالابریائی می‌خواند ، و چون بالاتینیان همنشین می‌شد در زبان ومذهب و آداب و رسوم ایشان به دیدهٔ حقارت می‌نگریست و هنوز در قسطنطنیه فرو نیامده شروع کرد به آه کشیدن و افسوس گفتن که چه توانگر است شهر ونیز و چه ثروتمند و جمیل و با وقار است شهر فلورانس. دوستان ایتالیائی او به اصرار والحاحش گوش فرانمی‌دادند، اما لیون تئوس به دانش‌طلبی و مهربانی ایشان متکی بود و به عزم دومین سفر به کشتی نشست و چون داخل خلیج آدریاتیک شد کشتی او به حمله طوفان گرفتار آمد و استاد بدبخت که خود را مانند اولیس به‌دگل بسته بود بر اثر اصابت صاعقه در دم جان سپرد. پترارك مشفق مهربان در مرگ دوست آفت زده خود قطرهٔ اشکی افشاند اما سخت نگران بود و می‌خواست بداند که آیا نسخه‌ای از آثار اوریپید یا سوفوکل در دست ملاحان هست که از فنانجاتش توان داد یا نه .

ولیکن نهال ضعیف مقدمات دانش یونانی که بوکاچوکشته وپترارك تقویت کرده بود بزودی بپژمرد و بخشکید و نسل بعد زمانی به افزایش معرفت علی‌الخصوص در فن بلاغت راضی بود و جاودانی شعلهٔ دانش جدید تا پایان قرن چهاردهم دوباره در ایتالیا بر افروخته نشد. مانوئل امپراطور پیش از آن که خود عازم سفر شود سفیران و خطیبان را به نزد سلاطین اروپای غربی فرستاد تا از ایشان تمنای رحمت وشفقت کنند. بارزترین فرستادگان امپراطور یا دانشمندترین ایشان مانوئل کری‌زولوراس[۱] بود : مردی شریف نسب که می‌گفتند اجداد

۱ - Manuel Chrysoloras

رومیش با کنستانتین بزرگ مهاجرت کرده بودند. پس از سفر به دربار سلاطین فرانسه و انگلستان و دریافت اندك مساعدت مالی و وعده‌های بیشتر، از کری‌زولوراس، فرستادهٔ امپراطور، خواستند که منصب استادی را بر عهده گیرد و فلورانس دوباره به شرف قبول دومین دعوت استادی یونانی دان نائل آمد. کری زولوراس که نه فقط یونانی بلکه لاتینی نیز می‌دانست سزاوار وظیفه‌ای بود که برای وی مقرر داشتند و در کار خود از حد توقع جمهوری فلورانس برگذشت. جمع کثیر شاگردانی که به مدرسه وی می‌رفتند از طبقات گوناگون اجتماع وازسنین مختلف بودند، و یکی از شاگردان در تاریخی عمومی که نگاشتهٔ اوست به‌وصف عللی می‌پردازد که وی را به تعلم برانگیخت و توفیقی که از آموزندگی حاصل آورد. نام این شاگرد لئونارد آرتین[1] است واو می گوید: «در آن هنگام من ازطلاب علوم بودم و حقوق مدنی می‌خواندم، ولیکن عشق ادبیات آتش به جانم در زده بود و فکر خود را به علم منطق و معانی و بیان نیز مشغول میداشتم و چون کری‌زولوراس به فلورانس رسید متأمل شدم که آیا باید مطالعه حقوق را ترك کنم یا این فرصت بی‌بها را که روی نموده است از دست بدهم، و به این طریق بود که در شور جوانی با ضمیر خود سخن گفتم و از او پرسیدم آیاتو می‌خواهی که در خور خود و طالع خویشتن نباشی و از آشنا شدن با همر وافلاطون و دموستن وهمصحبتی ایشان و چنان شاعران و فیلسوفان و خطیبانی که عجیبه‌ها از ایشان روایت کرده‌اند و در هر عصری مشهور بوده و بزرگان علم و ادب بشمار می‌آمده‌اند ابا کنی؟ شمار استادان و طلاب علم حقوق مدنی در دارالعلمهای ما همیشه درحد کفاف خواهد بود، اما اگر بگذاریم که معلمی، آن هم معلمی چنین که زبان یونانی تدریس می کند، از دست بدر رود شاید که دگر باره هرگزش به دست نیاوریم. پس از آن که خویشتن را به این دلائل راضی و مطمئن کردم به کری زولوراس مشغول شدم وشور دانش‌اندوزی مرا چندان نیروئی بود که درسی را که روز در لوح ضمیرم نقش بسته بود شب همه شب در خواب می‌دیدم.» در

---

1 - Leonard Aretin

همان وقت که کری زولوراس در فلورانس مشغول بود ژان راونائی خادم وشاگرد پترارك کتب قدیم و اساسی لاتینی را تفسیر و تشریح می کرد ، و ایتالیائیانی که باعث شهرت و امتیاز دوران خود و کشور خویشتن شدند همه پروردهٔ دوگانه مکتب فلورانس بودند و این شهر پرورشگاه دانش یونانی و لاتینی و پرورشگاهی بارور و پر ثمر شد. حضور امپراطور باعث شد که کری زولوراس را از مدرسه به دربار فراخوانند و از آن پس وی در پاویا و رم نیز با سعی و کوششی که در فلورانس بکار برده بود به تدریس پرداخت و تمجید و تحسین بسیار شنید. پانزده سال بقیت عمر او در ایتالیا و قسطنطنیه گذشت ، زمانی در سفارت و زمانی درتدریس و تعلم . این استاد صرف و نحو در منصب شریف دانش آموزی به قومی بیگانه و آزاد کردن ایشان از بند جهل هرگز وظیفه مقدستری را که خدمت به وطن و سلطان خود بود ازیاد نبرد. هنگامی که کری زولوراس به مأموریت از جانب امپراطور به شورای کنستانس رفت عمرش هم در آنجا به آخر رسید.

پس از کری زولوراس و مثالی که او به هموطنان خود داد کار احیاء ادب یونانی را سلسله‌ای از مهاجران، انجام دادند که از مال دنیا محروم اما از موهبت دانش یا لااقل معرفت به زبان یونانی برخوردار بودند. اهل تسالونیك و قسطنطنیه از هول یاستم لشکر ترك به ایتالیا گریختند که سرزمین آزادی و شوق دانش آموزی و ثروت بود. شورای مذهبی انوار معارف مسیحیت یونانی والهامات ربانی فلسفه افلاطونی را به فلورانس شناساند و فراریان که پشتیبان اتحاد دو فرقهٔ مذهبی بودند با ترك وطن به دو ثواب نائل آمدند یکی ثواب هواخواهی دین مسیح و دیگری جانبداری از مدعای مذهب کاتولیکی. مرد وطن‌پرستی که جذبات لطف و عنایت او را بر آن دارد که ترك یار و دیار کند با این همه‌ممکن است که دارای فضائل شخصی و اجتماعی باشد و هم به این سبب نام خود را توأم بالوم «برده» و مرتد نشنود و عنایت و احترام یاران تازه یافته او را دگرباره در نظر خویشتن شریف نفس نماید. بساریون به تدبیر رأی با شورا موافقت نمود و پاداش او ارغوانی کسوت کاردینالی مذهب کاتولیکی رومی بود. وی درایتالیا

منزل گزید و این کاردینال یونانی اسماً بطریق اعظم قسطنطنیه و رئیس و حامی ملت خود و هم به این دلائل محترم بود و لیاقت و استعداد او به ممارست درامور، علی‌الخصوص نمایندگی پاپ در بولونیا و ونیز وآلمان، پرورش یافت و برافراشتن او به تخت سلطنت پطرس مقدس اندیشه‌ای بود که لحظه‌ای در فضای تالار[1] مجمع سری کاردینالها طوف کرد ولیکن برزبان نیامد. منزلت روحانی بساریون ارزش مقام ادبی و خدمات علمی او را برتر نمود و به جلال و ابهت آراست و کاخ او مدرسه شد و هر وقت که این کاردینال به واتیکان می‌رفت دانشمندانی از هر دو ملت ملتزم رکاب او بودند: کسانی که قاطبه مردم دانش ایشان را می‌ستودند و خود نیز بدان مباهات می‌نمودند و منشآتشان سودمند و مقبول همه کس بود اما اکنون پوشیده از گرد وخاك است. مرا سعی بر آن نیست که احیاء کنندگان ادب یونانی در قرن پانزدهم همه را بشمارم و شاید همین بس باشد که با شکر و سپاس نام تئودورگازا[2] و ژرژ طرابوزانی و ژان آرژی روپولوس[3] و دیمیتریوس کل کندیلیس[4] را ذکر کنم که زبان مادری خویشتن را در مدارس رم و فلورانس تدریس می‌کردند. جدوجهد اینان را ارزش کمتر ازکوشش بساریون نبود که منصب کاردینالیش را محترم می‌داشتند و بر طالع نیکش درنهان حسد می‌بردند. زندگی این معلمان تاریخ و ادبیات و صرف و نحو درگمنامی و تنگدستی می‌گذشت زیرا که مشاغل پرمنفعت کلیسائی را نپذیرفته بودند و لباس و راه و روش ایشان از آمیزش با خلق روزگار برکنارشان می‌داشت، و چون ارزش علم ایشان را بس می‌نمود لابد به پاداشی که از آن حاصل می‌آمد راضی بودند. ولیکن ژانوس لاسکاریس را حقاً باید از این کیفیات مستثنی نمود زیرا که حسن ادب و کمال سخنوری و نسب خسروانه وی را مقبول سلاطین فرانسه نمود، و او را در رم و

---

۱ - کاردینالها دوبار بر در اطاقی کوفتند که بساریون در آن به مطالعه مشغول بود و لیکن خادم یا دیراونیکلاس نخواست که اسقف اعظم را خاطر نامجموع شود و ازگشودن درامتناع ورزید. بساریون گفت «ای نیکلاس احترامی که به من نمودی ترا از کلاه کاردینالی و مرا از تاج پاپی محروم کرد».

۲ - Theodore Gaza　　۳ - Argyropulus　　۴ - Chalcondyles

فلورانس نوبتی به تدریس گماشتند و نوبت دیگر به کار مذاکره و مشاوره در امور. وظیفه و سائقهٔ جلب منفعت معلمان یونانی را بر آن می‌داشت که زبان لاتینی را مطالعه کنند و فرا گیرند و موفقترین ایشان کسانی بودند که توانستند این زبان را به روانی و به سبکی جمیل تکلم و تحریر کنند. ولیکن خودبینی خصیصه‌ای ملی بود که در جان یونانیان رخنه کرده بود و استادان مذکور هرگز آن را ترک نکردند و پیوسته ثناخوان نویسندگان یونانی بودند که ایشان را تمجید و تقدیر می‌نمودند زیرا که برای شهرت نام و نانی که به کف می‌آوردند مدیون ایشان بودند، و بعضی اوقات به طنز یا انتقاد خلاف قاعده شعر ویرژیل و قدرت سخنوری تولی را تحقیر می‌نمودند، اما جان این استادان شعر و خطابت بازبان زنده لاتینی و روش بکارگرفتن آن آشنا و علو منزلت ایشان هم به این سبب بود، و نخستین شاگردانشان از بازشناختن این حقیقت عاجز بودند که دردانش و حتی بکارگرفتن آن تنزل بسیار کرده و از نیاکان خود عقب مانده‌اند، و نسلی که در دوران بعد پدید آمد به یاری منطق و رأی درست تلفظی مغلوط را که نخستین شاگردان تولی و ویرژیل در زبان وارد کرده بودند در مدارس از میان بر انداختند. این یونانیان از نیروئی که در تلفظ مقاطع کلام یونانی هست بی خبر بودند و علائم صوتهای غنائی ـ که از دهان مردی اتیکی و درگوش هموطن او باید نوائی بوده باشد چون سرّ نهفته در جان نغمه موزون ـ در چشم ایشان چیزی جز علائم گنگ خالی از معنی نمی‌نمود چنان که در چشم ما نیز چیزی جز علائمی نیست ودر نثر زائد و در شعر زحمت افزاست. فن صرف و نحو را به راستی خوب می‌دانستند و قطعاتی مانده از آثار آپولونیوس و هرودیان را با دروس خود می‌آمیختند و رسالات ایشان در باب اصول جمله‌بندی و ترتیب کلماتی که اجزاء جمله‌اند و علم کلمات واصل آنها با آن که عاری از روح فلسفی و منطقی است هنوز آموزندگان زبان یونانی رابکار می‌آید. هنگامی که کتابخانه‌های بیزانسی را در هم فرو ریختند هرگریزنده‌ای از امواج حادثه دست در پاره‌ای از گنجینه دانش و نسخه‌ای ازمؤلفات نویسنده‌ای زد و اگر سعی و کوشش فراریان نبود شاید چنین نفائسی بکلی از میان می‌رفت

پس از نجات این نسخ کاتبان بسیارکوش که بعضی خوشنویس نیز بودند نسخه‌های فراوان از کتب اصیل تهیه و متن آنهارا تصحیح و یا خود تفسیر کردند یا تفاسیر عالمان قدیم را برای تشریح متون بر آنها افزودند و به این طریق مفهوم کتب اساسی یونانی را برای مردم لاتینی زبان ترجمه کردند اما به روح کلام دست نیافتند. زیبائیهای سبک در ترجمه از میان می‌رود چون بخارکه درهوا ناپدید می‌شود ، ولیکن تئودورگازا مصنفاتی از ارسطو و تئوفراستوس[1] را برای ترجمه برگزید جز آنچه شامل افکار مجرد فلسفی ایشان بود و ترجمه کتب این دوفیلسوف درباب حیوانات ونباتات مفتاح گنجینه پرذخائر علم تجربی به‌مفهوم واقعی‌آن گردید.

با این همه‌علوم ماوراء الطبیعه‌را که‌چون‌سایه‌ای گریزپای است با کنجکاوی و شور و شوق بیشتر تعقیب میکردند. مردی یونانی[2] و بسیار محترم که در خانه کازمو از خاندان مدیچی تدریس میکرد فلسفه افلاطونی را پس از آن که دیر زمانی از یادها رفته بود در ایتالیا احیاء کرد ، و در همان وقتی که شورای عمومی فلورانس به مناقشه در مباحث لاهوتی مشغول بود از مطالعه نوشته‌های فلسفی او که نمونه لطف و حسن ذوق است باید نتایج سودمند حاصل آمده باشد. سبک افلاطون معیار زبان بی‌غل‌وغش‌اتیکی است و او فکر بلند خود راگاه با محاوره عادی سازگار می کند ، وگاه به الوان درخشنده وپرغنای شعر و فصاحت می‌آراید. کتب فلسفی وی که به صورت سؤال وجواب نوشته شده تصویری است برانگیزانندهٔ عواطف از زندگی و مرگ حکیمی داننده ، و هرگاه که وی از فراز آسمانها به‌زیر می‌آید (یا به عبارت دیگر از فلسفه مجرد سخن نمی‌گوید) طریقت اخلاقی او دوستداری حقیقت وحب وطن وابناء بشر را در ضمیر مردمان جایگزین می کند. تعالیم سقراط و مثال زندگی وی پندی است که انسان را شک آوردن آمیخته به فروتنی و تفحص توأم با آزاد فکری می‌آموزد ، و اگر پیروان بی بصیرت افلاطون

۱ ـ نام فیلسوف یونانی که پیرو مکتب فلسفی ارسطو و خود عالم علوم طبیعی بود و در قرن سوم قبل‌ازمیلادمی‌زیست.

۲ ـ ژمیستوس پلیتو «Gemistus Pletho» استاد بساریون و دیگر پیروان مکتب افلاطونی آن زمان و نویسنده کتب‌مفصل‌متنوع. وی درپیری به ایتالیا رفت وبزودی بوطن‌خود بازگشت تاآخرین ایام عمررا درپلوپونسوس بسر برد.

قوهٔ بینش و نیز خطاهای استاد ربانی خویشتن را چون پرستندگان ستایش می‌کردند شور اخلاصمندی ایشان شاید جمود فکری و عقاید نامتّکی به دلیل وبرهان پیروان مکتب مشائی را تعدیل می‌کرد. فلسفهٔ افلاطون و ارسطو در کفهٔ ترازوی سنجش همقدر و با این همه چندان ضد و نقیض است که برقراری توازن مستلزم بحث وجدل بی‌نهایت است. ولیکن بارقهٔ آزادی از برخورد اندیشه‌های متضادی پدید می‌آید که در قید بردگی فکری‌اند. درمیان یونانیان آن عصر اختلاف بود و گروهی پیرو مکتب ارسطوئی و گروهی دیگر پیرو مکتب افلاطونی بودند و تحت لوای دو رهبر خود با هم جدال می‌کردند با خشم بسیار و مهارت اندك ، و چون از قسطنطنیه به رم گریختند رم عرصه کارزار گردید و مناظره فلسفی بزودی به پستی گرائید و مبدل به نزاع خصمانه شخصی میان معلمان علوم ادبی و تاریخی گردید ، و بساریون با آن که خود مدافع افلاطون بود برای نگاهداشت شرف ملی از حکمی معتبر خواست که رأی دهد و وساطت کند. دانشمندان باکیاست در باغ خاندان مدیچی انجمن کردند و از شیندن اصول فلسفی افلاطون برخوردار شدند ولیکن جمع ایشان بزودی به تفرقه انجامید ، و کتب افلاطون اتیکی را در حجره‌های دربسته می‌خواندند و ارسطوی استاجیرائی[1] با قدرت بیشترهمچنان فرمان‌می‌راند و در مراکز دینی و فلسفی به منزله هاتف غیبی بود.

پاپ نیکلاس پنجم

من فضائل ادبی یونانیان را چنان که شاید وصف کرده‌ام اما بایداعتراف کنم که لاتینیان مؤید دانش یونانی شدند و لهیب شوق ایشان افزونتر گردید. ایتالیا مجتمعی بود از دولتهای مستقل بسیار و در آن ایام آرزوی ملوك ایتالیائی و دول جمهوری حکومت آن کشور رقابت باهم بود درکار تشویق ادب وپاداش اهل ادب. شهرت پاپ نیکلاس پنجم در خور استحقاق او نبوده است. نیکلاس مردی بی اصل و نسب بود اما به یاری دانش و فضیلت خویشتن را به مقام‌اعلی برافراشت ، و شخصیتی چندان نیرومند داشت که هنگام تصدی سمت‌پاپی علونفس

۱ - استاجیرا نام شهری بوده است در مقدونیه قدیم که ارسطو در آنجا به دنیا آمد.

وی بر تمایل او به حفظ منافع سمتش فائق آمد و نیکلاس به تیز کردن تیغ مخالف پرداخت و دستگاه مذهب کاتولیکی رومی بزودی هدف نوك شمشیر خصومت اوشد. وی دوست بارزترین دانشمندان آن عصر بوده بود و پس از پاپ شدن حامی ایشان گردید، ولیکن رفتار او با عالمان چندان به فروتنی آمیخته بود که تفاوت دوستی و حمایت، را نه او خود ادراك میکرد و نه ایشان در می‌یافتند؛ و اگر او کسی را سخاونمندانه به اصرار تحفه‌ای می‌داد آن تحفه نه معیار اهلیت گیرنده بلکه گواه کرم نفس دهنده بود، و اگر آن کس لایق پذیرش انعام بود وخویشتن را به فروتنی از قبول نشان سخای وی معذور می‌داشت پاپ با وقوف به ارجمندی خود با او می گفت «تحفه را بپذیر که همیشه نیکلاسی درمیان شما نخواهد بود». سلطه دستگاه مقدس مذهبی در سراسر جهان مسیحیت نفوذ کرد و پاپ این قدرت را به کار گرفت اما نه در جستجوی مناصب روحانی سودآور تا در میان کلیسائیان توزیع کند بلکه در جستجوی کتاب، و از ویرانهٔ کتابخانه‌های بیزانسی و از بی دانشترین صومعه‌های بریتانیا و آلمان نسخ خطی گرد آلوده از مصنفات دانشمندان اعصار عتیق را جمع آورد و اگرانتقال نسخهٔاصیلی ازجائی ناممکن بود ازآن نسخه رونوشتی به دقت و امانت تهیه می کردند و به نزد او می فرستادند. برگنجینهٔ واتیکان، این مخزن قدیم احکام و فرامین پاپ‌ها و احادیث و افسانه‌ها و کتب مجعول و نوشته‌های خرافاتیان هر روزی اثاثه گرانبهاتری افزوده می‌شد وجدوجهد نیکلاس تا بدان حد بود که در هشت ساله دوران فرمانروائی او کتابخانه‌ای‌شامل پنج هزار مجلد فراهم آمد. جهان لاتینی مذهب لاتینی زبان مدیون گشاده دستی نیکلاس است زیرا که ترجمه گزنفون، و دیودوروس و پولی‌بیوس[۱] و توسیدید و هرودوت و آپیان[۲]، و نیز ترجمه جغرافیای استرابو وایلیاد همر وارزنده‌ترین مصنفات افلاطون وارسطوو بطلیموس وتئوفراستوس و نخستین و بارزترین عالمان مسیحی مذهب یونانی همه ازجود و کرم اوست. بازرگانی از مردم فلورانس که بی‌سپاهی و عنوانی بر این جمهوری فرمان می‌راند پیش از نیکلاس به احیاءدانش

۱ - Polybius ۲ - Appian

پرداخت یا پیرو مثال او گردید . اسم این مرد کازمومدیچی و او پدر سلسله‌ای از فرمانروایان بود که نام و دوران ایشان تقریباً مترادف با «رنسانس» یا احیاء دانش در اروپاست. جزای حسن عمل کازمو شرف عنوان و شهرت نام و ثروت‌او همه وقف منافع عام بود. کازمو در یک زمان بالندن و قاهره رابطه برقرار کرد و غالباً ادویه هندوستان و کتب یونانی را نیز در همان کشتئی که حامل کالای تجارتی بود به فلورانس وارد می‌کردند . نوه او لورنزو نابغه‌ای آموزش و پرورش یافته بود و هم به این سبب نه فقط حامی اهل ادب بلکه در مسابقه ادبی خود هم داور و هم جویندهٔ نشان لیاقت بود. در کاخ لورنزو پریشانحالان را مستحق یاری و باهنران را در خور پاداش می‌دانستند . لورنزو ساعات فراغت را باخشنودی بسیار درجمع فیلسوفان افلاطونی می‌گذراند وپیروی از مثال دیمیتریوس کلسوندی‌لز و آنژلوپولی‌تیان[1] را تشویق می‌نمود . رسولی که وی به مشرق فرستاد ژانوس لاسکاریس و اوکوشنده مردی فعال بود که باگنجینه‌ای شامل دویست نسخهٔ خطی که هشتاد نسخه از آنها هنوز درکتابخانه‌های اروپا ناشناخته بود از سفر مشرق بازگشت . روح دانش طلبی دیگر بلاد ایتالیا را نیز برانگیخت و پیشرفت ملت پاداش کرم فرمانروایان بلاد مستقل حکومت ایتالیائی گردید . لاتینیان مالک بلا منازع آثار ادبی خود بودند ، و این مریدان یونان بزودی توانستند که درس در جان نشسته را به زبان منتقل کنند و بر کیفیت آن بیفزایند. پس‌از اندك زمانی که معلمان بیگانه یکی پس از دیگری برای تدریس زبان و ادب یونانی به ایتالیا آمدند جریان هجرت دانشمندان کاهش پذیرفت اما زبان امپراطوری بیزانس در آن سوی جبال آلپ نیز رایج گردید و بومیان فرانسه و انگلستان[2] و آلمان پاره‌ای از آتش مقدس راکه در مدارس فلورانس و رم بر افروخته بودندبه

۱ - Angelo Politian

۲ - آموزش زبان یونانی را سه انگلیسی که مشهورترین ایشان لاتیمر (Latimer) بود در آخرین سالهای قرن پانزدهم در دانشگاه اکسفورد رایج کردند و این سه مرد همه در فلورانس و نزد دیمیتریوس کلسوندی لز درس آموخته بودند . ارازم (Erasmus) هلندی نویسنده و عالم لاهوتی یونانی را در اکسفورد آموخت و در کمبریج تدریس کرد.

کشور خود بردند و دانش یونان باستان را به هموطنان خویشتن آموختند. محصول اندیشه مانند محصول خاك از مواهب طبیعت است که بر اثر کار و کوشش انسان بهتر و افزونتر می‌شود و مؤلفان یونانی که یادشان در کرانه‌های ایلی‌سوس[1] از خاطره‌ها رفته بود در سواحل الب[2] و تمز نامدار شده‌اند، و اگر بساریون و گازا از برتری فضل اقوام «کم فرهنگ» اروپائی و دقت و صحت کار بودی‌اوس[3] و ذوق ارازم و پرنویسی استی فنز[4] و وفوردانش اسکالی‌جر[5] و بینش وحسن تمیز رایسکه[6] یا بنتلی[7] آگاهی می‌یافتند شاید بر ایشان رشک می‌بردند. برای لاتینیان اختراع دستگاه چاپ مزیتی عرضی و اتفاقی بود ولیکن آلدوس[8] و جانشینان بی‌شمار او از فن چاپ برای افزایش نسخ آثار نویسندگان باستانی ومخلد کردن آنها فایده برگرفته‌اند چندان که یک نسخه خطی وارد شده از یونان را در ده هزار نسخه احیاء می‌کنند و هر یک از این ده هزار مجلد زیباتر و آراسته‌تر از نسخه اصلی است، و اگر همر و افلاطون زنده می‌شدند خود آثار خویشتن را در قالب جدید آن به خشنودی بیشتر می‌خواندند و مفسران یونانی که بر کتب نویسندگان باستانی حاشیه می‌نوشتند باید جایزه کوشش و کار «تصحیح» را به محققان اروپای غربی تسلیم کنند.

استفاده و سوء استفاده از دانش قدیم

پیش از احیاء آثار ادبی یونان باستان اقوام کم فرهنگ اروپائی مستغرق در ظلمت جهل و بی‌خبری بودند و زبان عوام ایشان نشان از خشونت و نقص صفات مطلوب در روش زندگی و آداب سلوك داشت. کسانی از این اقوام که زبانهای مهذب‌تر رومی و یونانی را می‌آموختند به جهانی نو راه می‌یافتند روشن از پرتو دانش، و باملل با فرهنگ مستقل فکر باستانی محشور می‌گشتند و با آشنا سخن

۱ - رود Ilissus ۲ - رود Elbe ۳ - Budaeus ۴ - Stephens ۵ - Scaliger ۶ - Reiske

۷ - Bentley رجوع شود به دائرة‌المعارف بریتانیا و شرح مبسوطی که در باره این دانشمندان نوشته شده است.

۸ - مطبعه آلدوس مانوتیوس رومی درسال ۱۴۹۴ میلادی در ونیز تأسیس شد. آلدوس بیش از شصت اثر مهم ادب یونانی را شاید نخستین‌بار در این مؤسسه به طبع رساند.

آشنا می‌گفتند یعنی با مردانی که هرگز نمرده‌اند و با زبان بلندپایه منطق وفصاحت تکلم کرده‌اند. چنین آمیزشی ذوق اروپائیان جدید را از نقائص پیراست وقدرت اندیشه و ابداع ایشان را افزونتر کرد . با این همه شاید به نخستین نگاه در نظر مرد جوینده چنین بنماید که مطالعه آثار نویسندگان باستانی در عوض آن که مرغ فکرت را نیروی برتر پریدن دهد چون زنجیری پای اندیشه را از رفتار باز داشته بوده‌است. میل به‌تقلید هرچند نتیجه‌اش ستوده باشد معذلک نشان ازعبودیت دارد ونخستین پیروان یونانیان و رومیان قدیم در اروپای «جدید» در عصر خود و کشور خویشتن چون گروهی ازبیگانگان بودند. کارشاق ودقت و کوشش مردانی که کتب باستانی ایامی بسیار بعید را مطالعه می‌کردند شاید وضع جامعه‌آن روز را بهتر کرد یا نیکوتر آراست ، ولیکن منتقدان و عالمان علم ماوراء الطبیعه بندگان ارسطوبودند، و شاعران و مورخان و خطیبان به تکرار افکار و کلمات عصرا گوستوسی[1] مباهی بودند و درآثار صنع طبیعت با چشمان پلینی[2] و تئوفراستوس[3] نظر می‌کردند وبعضی از دوستداران کیش‌بت‌پرستی در نهان اعتراف می‌نمودند که بر خدایان همر[4] و افلاطون نیایش می‌برند . ایتالیائیان از قدرت و کثرت عدد مددکاران باستانی خود در رنج بودند. درصد سالی که بر مرگ پترارك و بوکاچوگذشت گروهی کثیر از نویسندگان لاتینی به تقلید از گذشتگان پرداختند و کتب ایشان چنان که شاید در طبقات قفسه‌های کتاب ما آرمیده‌اند. ولیکن درمیان آثار این دوران

---

۱ - عصر ادبی دوران سلطنت اکوستوس‌قیصر را گویند که نوشته زیبا را توأم باصحت کلام می‌خواستند و چنین‌آثاری را عزیز می‌داشتند. ۲ - Pliny نویسنده و عالم علوم حیوانی و نباتی که درقرن اول میلادی می‌زیست.

۳ - Theophrastus فیلسوف و عالم علوم حیوانی و نباتی که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیست.

٤ - من سه‌نمونه عجیب از این شوق دینی را برمی‌گزینم :

۱) در شورای مذهبی فلورانس، ژمیستوس پلیتو در محاوره دوستانه‌با ژرژ طرابوزانی گفت که ابناءبشر در اندك زمانی انجیل و قرآن را انکار و دینی اختیار خواهندکرد مانند دین بت‌پرستان قدیم. ۲) پاپ‌پولس دوم مهمترین اعضاء آکادمی رم را به اتهام بی‌تقوائی و ارتداد و بت‌پرستی آزارها کرد. ۳) درقرن بعد بعضی ازمحققان‌و شاعران فرانسوی برای بزرگداشت ژودل (Jodelle) که‌تراژدی کلئوپاتر او توفیق بسیار یافته بود مراسم‌جشن با کوس‌را برپا کردند ، و بعضی گفته‌اند که خون‌بزی را نیز به رسم قربانی ریختند . اما متعصب‌گران جان ، آثار تفرج بازیگرانهٔ اهل‌دانش را در جولانگاه خیال ، نشان بی‌دینی و ناپرهیزکاری می‌داند.

دانش اندوزی ، یافتن کتابی که حاکی از کشفی علمی باشد یا اثری ابداعی یا نوشته‌ای فصیح و شیرین بیان به زبان مردم کشوری از کشورهای لاتینی فرهنگ اروپا آسان نیست . اما چون کشتزار زبان از شبنم آسمانی دانش باستانی سیراب شد خاکش بارور و جان پرور گردید ، و زبانهای جدید از غل وغش پاك وآراسته و مهذب شد ، و کتب اساسی قدیم یعنی‌آثار آتنیان و رومیان عهود باستانی‌الهام بخش اروپائیان «جدید» گردید و ذوق ایشان را از آلودگیها زدود و برآنشان داشت تا از تقلید گذشتگان حاصل فراوان بار آورند ، و در ایتالیا و پس از آن در انگلستان و فرانسه نیز ، چون دوران مسرت بخش فرمانروائی شعر و داستان به پایان رسید انوار معرفت جدید جایگزین آن گردید و عصر علوم نظری و تجربی فرارسید . اثرنبوغ ممکن است که پیش‌ازموسم رشد کامل ظاهر گردد ولیکن در تعلیم و تربیت قومی یا فردی باید نیروی حافظه را اول به ممارست بپرورند تا قوت عقل و تخیل افزونتر گردد و عرصه‌ای وسیعتر را شامل شود ، و هیچ هنرمندی هرگز نمی‌تواند باپیشینیان برابری نماید یا از ایشان برگذرد مگر آن که اول در هنرگذشتگان متبحر شود و بیاموزد که چگونه باید از مثال ایشان تقلید کردن .

اتحاد دو فرقه عیسوی که حاصل کار شورای فلورانس بود بزودی منجر به انشقاق درمذهب عیسوی یونانی گردید (۱۴۴۰-۱۴۴۸) . عملیات جنگی لادیس‌لاس Ladislaus پادشاه لهستان وهنگری و قیام ژان‌هونیادس Huniades سالار سپاه‌هنگری و اسکندر بیگ، فرمانروای آلبانی کار ترکان را به تعویق افکند ولیکن نتیجه‌غائی را مانع نیامد و حاصل این وقایع به پایان رسیدن سلطنت کنستانتین پلیولوگوس‌آخرین امپراطور رومی درقسطنطنیه بود (۱۴۴۸-۱۴۵۳) . این وقایع را گیبون در فصل ۶۷[1] وصف کرده است .

---

۱ - فصل ۶۷ در این کتاب محذوف شده است.

فصل شصت و هشتم

سجایای سلطان محمد ثانی و سلطنت او. محاصره شهر قسطنطنیه و تصرف آن به دست سلطان محمد. ورود او به قسطنطنیه. دهشت و اندوه اروپائیان.

محاصره قسطنطنیه توجه ما را به شخص محمدثانی معطوف میدارد که ویرانگری بی‌مانند بود. محمدثانی فرزند مراد دوم است، و مادرش را شاهزاده‌خانم عیسوی مذهب خوانده و به‌این عناوینش آراسته‌اند ولیکن به‌احتمال بیشتر این زن از زمرهٔ سراری بیشماری بود که از هر اقلیمی بکاخ پادشاهی می‌آوردند و حرمسرای سلطان از ایشان معمور بود. عاطفهٔ مسلمانی را از کودکی در وجود محمد پرورده بودند و او مؤمنی اخلاصمند بود و هربار که با کافری همنشین میشد دست وروی را مطابق آداب شرعی تطهیر میکرد. ولیکن چنین مینماید که ملکوت این جهانی وگذشت عمر از شدت تعصب و کوته فکری او کاست و این نابغه مردی که جوینده قدرت بی‌حد و حصر بود در خور خود ندانست که بوجود قدرتی برتر اعتراف کند و در اوقاتی که عنان نفس طامح را رها میکرد میگویند که زبان به‌جسارت میگشود و پیمبر مکی را دشنام میگفت. بااین همه سلطان محمد چنان که شاید در احترام به اصول دین اسلام و قواعد انضباط که در قرآن کریم آمده است پایداری میکرد، و وقاحتی را که سلطان در خلوت مینمود بی‌شک از گوش عوام مردم پنهان میداشتند،

و قول بیگانگان و پیروان دیگر ادیان را باید بشک شنید زیرا که ایشان مایلند که چنین باور کنند که مرد سخت‌دلی که به‌هیچ روی دین راستین را نیز پذیرنده نیست ناچار در مقابله با عقیدهٔ باطل و سخافت عقل باید به حربهٔ کبر و تحقیر مسلح شود. تحت تعلیم ماهرترین استادان زمان محمد از طفولیت بسرعت در طریق دانش‌اندوزی پیشرفت کرد و گذشته از زبان خود گفته‌اند که وی پنج زبان دیگر را می‌فهمید یا به آنها تکلم میکرد که عبارت بود از عربی و فارسی و کلدانی یا عبری و لاتینی و یونانی. زبان فارسی باید او را لذت بخش بوده باشد وعربی مایه معرفت و جوانان شرقی را بااینگونه مطالعات آشنائی هست، وچون ترکان با یونانیان آمیزش کردند جهانگشای فاتح که فرمانروائی از مطامح او بود باید مایل به تکلم با این مردم بوده باشد، و مدایح او به شعر یا نثر لاتینی نیز بی‌شک بگوش وی راه می‌یافته است، ولیکن چه فضیلتی در زبان نامأنوس بردگان عبری بود که آن را به‌نزد ملکداران یا دانشمندان پسندیده نماید؟ محمدثانی با تاریخ و جغرافیای عالم آشنا بود و همه را در خاطر محفوظ داشت، و زندگی قهرمانان مشرق و شاید مغرب نیزاو را به تقلید از ایشان برمی‌انگیخت. مهارت وی را در فن تأثیر کواکب در احوال مردمان باید به علت نادانی خلق معذور و نیز به‌یادداشت که‌این فن مستلزم آشنائی با اصول بدائی علم ریاضی است، ومیل او به انواع هنری که با دین و مذهب ناسازگار است از فراخواندن نقاشان ایتالیائی[1] به نزد خود و ایشان را سخاوتمندانه پاداش دادن آشکار میشود. ولیکن دین و دانش رادر طبع وحشی‌صفت او اثری نبود، ومن بشرح داستانهائی نمی‌پردازم که خود آنها را به یقین باور ندارم: داستانهائی چون داستان چهارده غلامی که بفرمان محمد شکمشان را دریدند تاخربزهٔ دزدیده شده ای رادرآنها بیابند، وجاریه‌ای خوبروی که سرش را از تن جدا کردند تا ینی‌چریها به یقین بدانند که خداوندگار ایشان

---

۱ - محمدثانی ژنتیل‌بلینی (Gentile Bellini) را از ونیز فراخواند و پس از آمدن نقاش وی را طوق و زنجیر و بدره‌ای حاوی سیصد دوکات داد. در حدیث آمده است که سلطان محمد برده‌ای را سربرید تا نقاش حرکات عضلانی مذبوح را ببیند و به‌دیدن درس بیاموزد اما من نیز چون ولتر بر این قصه احمقانه می‌خندم. (گیبون)

دلداده عشق خوبرویان نیست[1]. سکوت مورخان ترك درباب شراب خوردن سلطان محمد گواه اعتدال اوست در می‌نوشیدن زیرا که ایشان فقط سه‌تن از آل‌عثمان‌را بگناه می‌زدگی[2] متهم میکنند. ولیکن انکار نتوان کرد که محمد فاتح تندخشم‌بود و درکین توزی بی‌رحم وبی گذشت بود، ودرکاخ و درعرصهٔ کارزار به اندکترین غضبی سیلی از خون جاری میکرد، و در میان اسیران غالباً شریفترین‌جوانان را به لوث شهوت ناپاك خود ننگین مینمود. درجنگ آلبانی محمد درس پدر و مثال او را آموخت و بزودی از وی برگذشت، و تصرف دو امپراطوری و دوازده مملکت و دویست بلده را به قدرت شمشیر شکست ناپذیر او نسبت داده‌اند ولیکن این محاسبه‌ایست عبث و تملق‌آمیز. شك نیست که وی مردی جنگاور و شاید سرداری لایق بود، ولیکن اگر وسائل و موانع و فتوحات محمدثانی را با نتیجه اعمال اسکندر و تیمور بسنجیم وی باید از شرمندگی سرخ روی شود زیرا که با ایشان برابری نمودن نتواند. شمار لشکریان عثمانی تحت فرماندهی وی همیشه از سربازان دشمنان افزونتر، اما نهر فرات و دریای آدریاتیك سد راه ایشان بود و هونیادس و سکندربیگ[3] و شهسواران رودسی و شهریاران ایران زمین پیشرفت قوای جنگی شاه ترکان را متوقف میکردند.

هنگام سلطنت مراد محمد دوبار طعم پادشاهی را چشید و دوبار از تخت به‌زیر آمد زیرا که به علت خردسالی قادر نبود که بااحیاء سلطانی پدر خود مخالفت کند اما وی هرگز بروزیرانی نبخشود که این اقدام مفید بنابر توصیه ایشان صورت پذیرفته بود. محمد دختر یکی از امیران ترکمن را به‌زنی گرفت و پس از دوماهه جشن زفاف با زن نوعروس خود از آدریانوپل بیرون شد تا در ناحیه ماگنزیادر تسالی مقیم شود وهم درآن‌جا حکومت کند. هنوزشش هفته ازاقامت محمّددرماگنزیا

---

۱ - نویسندگان بعد از گیبون نیز در صحت داستان شك آورده و گیبون را تأیید کرده‌اند. بیوری خاطر ما را به وجود چنین داستانی در نوشته‌های سنکا معطوف میدارد.

۲ - این سه شهریار مخمور عبارتند از سلیمان اول و سلیم دوم و مراد چهارم. در میان سلاطین صفوی پادشاهانی که در شرب خمر عنان اعتدال را از دست میدادند بیشتر بودند، و جهانگردان انگلیسی در قرن گذشته خود میخوارگیهای ایشان‌را معاینه دیده و باایشان همپیاله شده‌اند.

۳ - پادشاه آلبانی.

نگذشته بود که ناگهان از شورای سلطنتی پیامی دریافت مبنی برلزوم بازگشت او به پایتخت و این پیام خبر ازمرگ مراد و روح‌عصیان‌می‌داد که در ینی‌چریها پدید آمده بود. سرعت رجعت و قدرت عمل محمدینی‌چریها را مطیع و فرمانبردار کرد و او با دسته‌ای برگزیده از سربازان از هلسپونت گذشت و در مسافت یک‌میل از ادریانوپل وزیران و امیران و امامان جماعت و قاضیان شرع وجنگاوران ومردم همه در پیش سلطان جدید به روی در افتادند وگاه به ریا گریستند وگاه به تزویر شادی نمودند، ومحمد بیست ویک ساله بر تخت سلطنت نشست و موجبات فتنه و عصیان را به کشتن برادران شیرخوار خود از میان برداشت. سفیران اروپا و آسیا بزودی آمدند تا او را به مناسبت ارتقاء به مقام سلطنت تهنیت گویند و خواستار دوستی او شوند و محمد با همه به‌زبان اعتدال و صلح خواهی سخن گفت، وهنگامی که بر معاهده مودت مهرتأیید می‌نهاد به‌سوگند مؤکد و وعدهائی که سود امپراطور بیزانس در آنها بود اعتماد وی را دوباره حاصل آورد، ویکی از املاك حاصلخیز و پردرآمد کرانهٔ استریمون[۱] را برای پرداخت وظیفه‌به یکی از شاهزادگان عثمانی اختصاص داد که به‌تقاضای او در دربار بیزانس نگاهش داشته بودند. بااین همه همسایگان محمد حق داشتند که از شدت عمل این پادشاه جوان در اصلاح وضع دولتسرای پدرش برخود بلرزند. وی مخارج اسباب‌رفاه و تن‌آسانی کاخ پدر را مصروف مقاصد جاه‌طلبانه خود کرد، و هفت هزار بازدار را که از ملازمان پادشاه سابق وگروهی بی‌فایده بودند از خدمت مرخص کرد یا به‌کار سربازی سپاه گماشت. در نخستین تابستان سلطنت خود محمد با سپاهی از متصرفات آسیائی دیدن کرد، و پس از شکست دادن امیرآق کَرَمان و سرافکنده کردنش تسلیم وی را پذیرفت تا اندکترین هائلی او را از مسیر خود منحرف نکند و از نیل به مقصد بزرگی که داشت مانع نیاید.

محمد در آسوامانون در بسفر قلعه‌ای ساخت و مهیای محاصره قسطنطنیه گردید و توپی در آنجا برپای داشتند با نیروئی بس عظیم. پلیولوگوس امپراطور

---

۱ - Strymon

درخلال این اوضاع میکوشید تا ازسلاطین اروپای غربی مدد گیرد و لیکن در این کار توفیقی نیافت.

محاصره قسطنطنیه

دوضلع مثلثی که قسطنطنیه از آن شکل پذیرفته کرانهٔ دریاست و به یاری طبیعت و نیروی ابداع انسانی دشمن را به آنها دسترسی نیست؛ پروپونتس عمل طبیعت و بندرگاه آن اثر مهارت و قدرت خلاقه انسان است. قاعدهٔ مثلث در میان دو کرانه دریائی با خشکی مجاور پیوسته است و دو دیوار موازی و خندقی ژرف به عمق یکصد پا آن را از خطر محفوظ میدارد. فرانزا که خود این استحکامات را بچشم دیده است میگوید که طول آنها به شش میل میرسید و هدف عمدهٔ حملهٔ عثمانیان همین استحکامات بود، و امپراطور پس از آن که کار دفاع و رهبری سپاه را درخطرناکترین مواضع بهسرداران سپرد خود بهدفاع از دیوار برونی پرداخت. در نخستین روزهای محاصره سربازان یونانی به درون خندق فرود آمدند یا ناگهان بمیدان کارزار هجوم بردند و بزودی برایشان معلوم شد که به نسبت شمار نفرات یک سرباز مسیحی را ارزش بیش از بیست سرباز ترک است، و پس از تهوّری که یونانیان نمودند خود اصلح آن دانستند که بهحفظ استحکامات بیرونی قلعه به وسیله حربههای پرتابی قناعت کنند و نباید که ایشان را به سبب احتیاط متهم به جبن کرد زیرا با آن که ملت به حقیقت دنی و ترسنده دل بود ولیکن آخرین امپراطور کنستانتین نام سزاوار عنوان قهرمانی است، و آن دسته از سربازان شریفی که به دلخواه خود بخدمت وی پیوستند از مثال رومیان فضیلت مردانگی آموخته بودند، ولشکریان ممالک اروپای غربی که به یاری آمدند حامی مسلک شهسواری و مدافع شرف این عنوان بودند، و تیر وسنانی که پیاپی پرتابمیکردند توأم با دود و غریو انفجار توپ و تفنگ ایشان بود. از تفنگهای کوچکتر در یک دم پنج یا حتی ده گلوله سربی به اندازه گردوئی بهسوی دشمن رها میکردند و برحسبفشردگی صفوف و نیروی انفجار باروتی که بکارمیرفت چندین درع فولادین و بدن سربازان نیز با اصابت یک گلوله سوراخ میشد. ولیکن گذرگاههائی که دست یافتن بمحاصره

کنندگان ترک را امکان‌پذیر میساخت بزودی در قعر خندقها فرو نشست یا ازگل و کلوخ ویرانه‌ها پوشیده شد. با گذشت هرروزی بردانش جنگی مسیحیان می‌افزود اما ذخیره باروت وافی نبود و درعملیات جنگی روزانه تلف میشد و اسلحه و ابزار جنگی ایشان نیز از حیث اندازه و مقدار نیرومند نبود و اگر چند توپی سنگین‌وزن داشتند آنها را برروی دیوارها نصب نکردند از ترس آن که بنای کهن براثر انفجار گلوله توپ متزلزل شودوسرنگون گردد. سرّنیروی تخریبی باروت[1] برمسلمانان نیز آشکار شده بود و ایشان باقوّتی افزونتر که از شورایمان و یاری ثروت و قدرت استبداد حاصل می‌آید آن رابکار گرفتند. راجع به توپ عظیم محمدثانی درجائی[2] دگر سخن رفته است زیرا که در تاریخ آن ایام چیزی مشهود و بسیار مهم بود، و در دو سوی توپ دو مرد ایستاده بودند دردرشتی جثه تقریباً به همان عظمت. صفوف دراز توپخانه ترکان و لوله‌های توپها رو در روی دیوار قسطنطنیه قرار یافته بود و خمپاره چهارده توپ سنگین وزن نیرومند در یک دم رعدآسا بر مواضعی فرود آمد که دست یافتن به آنها آسانتر بود، و میگویند اما بوضعی مبهم که بر روی یکی از این مواضع یکصد وسی توپ قرار داده بودند یا یکصدوسی گلوله از آن موضع پرتاب میشد. با این همه قدرت و کوشش سلطان حکایت از نارسائی علم جدید میکرد و زیر نظر خداوندگاری که دقیقه‌میشمرد نمیتوانستند توپ بزرگ را بیش از هفت‌بار در روز پر کنند وبکار گیرند، و فلز چون گرم شد دستگاه همه منفجر گردید و چندین کارگر کشته شدند، و همگان مهارت مردی آشنا به‌فن را تحسین نمودند که این اندیشه در خاطرش راه یافت که برای ممانعت از خطر حادثه پس‌از هر انفجاری روغن در دهانه توپ فروریزد.

چند گلوله‌ای که بسوی هدفهائی نامعین رها کردند غریو بسیار و اثر اندک نمود، و به پیشنهاد مردی مسیحی بود که مهندسین را آموختند که چگونه لوله توپها را به‌دوسوی مقابل پیشرفته‌ترین زاویه استحکامات بگردانند و آنها را نشانه

---

۱ ـ مردی دانمارکی یا مجارستانی که‌سازنده توپ بود و ازیونانیان‌خیری‌نبرده بودسلطان محمد را یاری‌نمودو کارخانه‌ای برای قالب‌ریزی سلاحهای‌دفاعی‌سنگین وزن درآدریانا پول بنانهاد. ۲ ـ درقسمتی دیگرازتاریخ تلخیص نشده‌گیبون.

کنند. باوجود نقص بسیاری که درکاربود فشار توپ اندازی و تکرار آن در دیوار ها اثر نمود و ترکان پیشتر رفتند و بکنار خندق رسیدند و کوشیدند تا گودال عظیم راپر کنند و راهی برای حمله بسازند، و برای این کار دسته‌های چوب بهم بسته وخمهای عظیم و تنه‌های درختان بیشمار را در درون خندق برروی هم انباشتند و شدت وقوت خشم انبوه مردم تا بدان حد رسید که کسانی که پیشتر یا ضعیف‌تر از دیگران بودند براثر ازدحام خلق از فراز خندق به قعر آن سرنگون و فوراً در زیر تودهٔ چوب مدفون گشتند. محاصره‌کنندگان خندق را به رنج و زحمت بسیار پر کردند، اما سلامت محاصره‌شدگان در خالی کردن آن بود و پس‌از پیکاری خونین تاروپود در روز تنیده را شب هنگام هنوز از هم نشکافته بودند. دیگر حیلت محمد کندن حفره بود در زیر سنگرهای دشمن اما زمین سخت و سنگی بود و مهندسین مسیحی کوششهای ترکان را مانع می‌آمدند و به نیرنگ و تدبیر کار ایشان را سست میکردند، و هنوز فن انباشتن حفره‌های زیرزمینی با باروت و منفجر کردن قلعه‌ها و شهرها ابداع نشده بود. کیفیتی که محاصره قسطنطنیه را از نظائر آن ممتاز میکند بکارگرفتن آتشبارهای قدیم توأم با توپهای جدید بود، چندان که توپ درکنار ماشینهای کلوخ‌انداز و تیرافکن قدیم قرار داشت و دژکوب وگلوله را با هم در ویران کردن یک دیوار بکار بردند، و باید بیاد داشت که کشف باروت استعمال «آتش مذاب[۱]» خاموش نشدنی را هنوز منسوخ نکرده بود. برجی چوبین را که از آن‌عظیمترهرگز ساخته نشده بود بر روی چرخهای گردنده پیش آوردند و آن انباری متحرك از وسائل جنگی و دسته‌های چوب به هم بسته بود. برج چوبی به‌سه‌لایه از چرم گاو نر پوشیده شده بود تا آسیبی بدان نرسد، و برای پرتاب پیاپی تیروگلوله شکافهائی در دیواره‌های آن پدید آورده و در قسمت مقدم برج سه در تعبیه کرده بودند برای حملهٔ سربازان به بیرون و بازگشتنشان به‌درون برج و نیز برای دخول و خروج کارگران. برای برشدن به طبقه فوقانی برج از پلکانی بالا میرفتند و نردبان مخصوص صعود از دیوارهای استحکامات نظامی را بوسیله طناب و قرقره‌تاسکوی

---

۱ - liquid fire یا آتش مذاب ترکیبی شیمیائی است، که در جنگ بکار میرود.

فوقانی بالا میکشیدند و از آن پلی تعبیه میکردند و پل را به دیواره‌های بیرونی استحکامات دشمن قلاب میکردند ، وبوسیله این فنون گوناگون و زحمت‌افزا بود که سرانجام قلعه سن‌رومانوس سرنگون گردید و بعضی از تدابیری که ترکان بکاربردند هم تازه بود و هم برای یونانیان بسیار مضر و بعد از مقاومتی سخت ترکان را از راهی که به استحکامات یونانیان گشوده بودند دفع کردند و تاریکی شب نیز ایشان را متوقف کرد . ولیکن ترکان امیدوار بودند که چون روزبرآید با نیروئی تازه حمله را از نو آغاز کنند و توفیق ایشان قطعی و مسلم باشد . هرلحظه از وقفه‌ای را که در کار جنگ روی نموده و فرجه امیدی را که بمیان آمده بود امپراطور و ژان ژوستی ـ نیانی با جد و جهد تمام در اصلاح وضع بکار بردند ، و خود شب را در همانجای گذراندند و به تشویق کسانی پرداختند که نتیجه زحمتشان سلامت شهر و حفظ دین از خطر بود . سحرگاهان روز بعد سلطان مشاهده کرد که برج چوبینش بدل به خاکستر شده است و از آنچه دید سخت حیرت‌زده و اندوهگین گردید . یونانیان خندق را پاك و مرمت کرده و قلعه سن‌رومانوس را دوباره درست و مستحکم‌نموده بودند و محمد ثانی از قصور تدبیر خود سخت متأسف بود و زبان به کفر ودشنام گشود که قول سی‌وهفت هزار پیغمبر نیز هرگز او را مجبور به قبول این حقیقت نتوانست کرد که کفار چنین کاری را در زمانی چنان اندك انجام داده باشند .

ملوك مسیحی چنان که شاید کرم ننمودند و در امداد تأخیر کردند و عاطفهٔ مودتی از ایشان مشهود نشد ولیکن کنستانتین خود از بیم محاصره در جزایر آدریاتیک و موریه و سیسیل برای دریافت ضروری‌ترین وسائل مذاکره کرد ، و در اوائل آوریل یعنی مقارن با آغاز جنگ مقرر بود که پنج سفینهٔ عظیم مجهز برای حمل و نقل کالا و هم برای جنگ از بندرگاه جزیره کیوس[1] حرکت کنند اگر باد از شمال وزیدن نگرفته و عناد نورزیده بود . یکی از این سفائن تحت لوای امپراطور و چهار کشتی دیگر متعلق به مردم جنوا و همه انباشته ازگندم و جو و شراب و روغن وانواع سبزیها و از همه مهمتر سرباز و ملاح برای پایتخت بود . پس از تأخیری

۱ - Chios یا خیوس نام جزیره‌ای یونانی نزدیک ساحل غربی آسیای صغیر.

ملال‌آور اول نسیمی ملائم و آنگاه در روز دوم تندبادی از جنوب وزیدن گرفت وکشتیها را از هلسپونت و پروپونتس گذراند ولیکن شهر هم اکنون از دریا و خشکی در محاصره و ناوگان ترکان، در مدخل بسفر هلال‌وار از ساحل تا ساحل استقرار یافته بود تا راه را براین مددکاران جسور ببندد یا لااقل آنها را دفع کند. خواننده‌ای که صورت جغرافیائی قسطنطنیه را در ذهن خود حاضر دارد عظمت این دستگاه تماشائی را تصور و تحسین تواند کرد. پنج کشتی مسیحیان همچنان پیش میرفت تا با سیصد کشتی دشمن بجنگد و بانگ شادی از آنها بر میآمد و بادبان و پارو چندان داشتند که فشار هیچ نوع بادی سلامتشان را در خطر نمی‌افکند، و بر روی دیوار قلعه و در اردوگاه و سواحل اروپا و آسیا تماشاگران بی‌شمار نگران در انتظار نتیجه ورود کشتیهای مساعد بودند. در نظر اول چنین مینمود که نتیجه بی‌هیچ شکی به‌زیان یونانیان باشد زیراکه برتری قوای بحری مسلمانان بیرون از حساب و قیاس و اگردریا آرام بود کثرت عدد و دلاوری ایشان ناچار موجب تفوق و پیروزی میشد. ولیکن قوای بحری ترکان ناقص بود و شتابزده به ارادهٔ سلطان فراهم آمده بود نه، به یاری نبوغ و استعداد مردم. در اوج کامروائی ترکان تصدیق نموده‌اند که خداوند عالم ملک سراسر زمین را به ایشان ارزانی داشت اما دریا را به کفار واگذاشت و شکستهای پیاپی و سرعت انحطاط این قوم صحت اعتراف خاضعانهٔ ایشان را تأیید نموده است. بجز هجده سفینه بادی نیرومند بقیه نیروی بحری ایشان عبارت بود از قایقهای باز که با دست ناآشنا به فن ساخته شده و بد اداره میشد و پر از سرباز اما نا مجهز به توپ بود، و چون دلاوری بیشتر از وقوف به‌قدرت پدید می‌آید شاید شجاع‌ترین ینی‌چریها بر روی آب دریا که نزد ایشان عنصری ناشناخته بود از بیم میلرزید. در جمع کشتیهای مسیحیان پنج کشتی بلند ستبر را ناخدایان ماهر هدایت مینمودند و تدبیر دیگر امور آنها به‌دست ملاحان کارآزموده ایتالیائی و یونانی بود که از دیرباز با فنون دریانوردی و خطرات آن آشنا بودند. این سفائن سنگین وزن را ابتدا بسوی موانع ضعیفی که بر سر راه ایشان قرار داشت و عبور را مشکل میکرد هدایت نمودند

تا آنها را غرق یا پراکنده کنند ، وتوپهای ایشان روی دریا را از موانع پاک کرد و از فراز کشتیها «آتش مذاب» برسر دشمنانی فروریخت که به نیت داخل شدن در کشتیهای یونان به تهورنمائی به‌آنها نزدیک شدند ؛ وچنین مینماید که باد هوا وموج دریا نیز همیشه جانبدار ملاحان ماهر است. در این نبرد جنوائیان کشتی امپراطور را که تقریباً درکار تسلیم بود نجات دادند، وحملهٔ ترکان در نبردی دور و بعد اندکی نزدیکتر دو بار دفع گردید وتلفات ایشان بسیار بود. سلطان محمدخود سوار براسب کنار دریا ایستاده بود تا به حضور خویشتن و بانگ تشویق و وعده پاداش و بیم جزا که از بیم دشمن نیرومندتر بود ملاحان را به دلاوری برانگیزد ، وچنان مینمود که هیجان روحی و حرکات و اشارات بدنی وی تقلیدی از اعمال پیکارگران باشد. سلطان مهمیز بر اسب زد و چنان که گوئی خداوندگار طبیعت باشد بی‌باکانه کوشید تا سمند به دریا راند ولیکن مجاهدتش بی‌اثر بود. وی ملاحان را به بانگ بلند توبیخ کرد و نکوهش او و فریاد و غوغائی که از اردوی ترکان برمیخاست ملاحان را مجبور به حمله‌ای دیگر کرد ، و سومین حمله خونین‌تر و مهلک‌تر از دو حملهٔ پیشین بود ، و باید شهادت فرانزا را که من خود معتبرش نمیدانم تکرار کنم که ترکان به‌گفته خود بیش از دوازده هزارمرد جنگی را درکشت وکشتار آن روز از دست داند و اوضاع چنان در هم افتاد که سربازان هریک از گوشه‌ای فرارفتند وگروهی به اروپا وگروهی به آسیا گریختند ، اما سفائن مسیحیان سالم و پیروزمند دربسفر راندند و در بندر لنگر انداختند. یونانیان به واسطه اعتمادی که ازپیروزی حاصل آمده بود لاف‌زدن آغازکردند که ناوگان ترکان باید همه مغلوب شده باشند. قاپودان پاشا یا امیرالبحر ترکان که جراحتی سخت دردناک درچشم یافته بود زخم دشمن را مایه تسلیت خود کرد وگفت که این سانحه شکست مرا باعث آمد. سلیمان بیگ بالطاغلو نخستین امیرالبحر ترکان مرتدی از سلاله پادشاهان بلغاری و جنگاوری به لوث حرص وآز آلوده بود و این خصیصه وی را منفور عام میکرد ، و به نزد سلطان مستبد یا مردم زورگوی بدبختی خود گواه تقصیر است و غضب سلطان باعث آمد که خدمات او را نابوده انگارند و منصبش را از او باز

گیرند. چهار غلام قاپودان‌پاشا را بر روی زمین خواباندند و در حضور سلطان باعصائی زرین صد ضربه بر پیکر او زدند. فرمان مرگ وی نیز اعلان شده بود اما سلطان به سیاستی خفیفتر راضی شد و آن توقیف اموال و تبعید قاپودان پاشا بود و بالطا اغلو به سبب رحمت و رأفت سلطان بر او نیایش برد. ورود نیروی مددکار در بندرگاه بسفر یونانیان را دوباره امیدوار کرد و متحدان غربی ایشان را به گناه بی‌همتی متهم نمود. هزاران هزار جنگاور صلیبی به دلخواه خود به عرصه کارزار رفته و کشته شده و اکنون در بیابانهای آناتولی و میان سنگ دشتهای فلسطین در گور خفته بودند، ولیکن پایتخت امپراطوری را موضع در برابر دشمنان مستحکم و شهر در دسترس دوستان بود، و اگر بلاد دریائی را موافق موازین عقل و اعتدال مجهز به سلاح جنگ کرده بودند ممکن بود که آثاری از نام امپراطوری روم را حفظ کنند و حصنی برای مسیحیت در قلب امپراطوری عثمانی نگاهدارند. اما یگانه کوشش سست اساسی که برای نجات قسطنطنیه کردند هم این بود که گفتیم، و دول نیرومند دور از معرکه جنگ از خطر آن غافل بودند و سفیرهنگری یا لااقل سفیر هونیادس[1] در اردوگاه سلطان بسرمیبرد تا بیم از دل ترکان ببرد وعملیات جنگی سلطان را رهبری نماید.

برای یونانیان دست یافتن به اسرار دیوان[2] مشکل بود، با این همه ایشان را یقین حاصل آمده بود که مقاومتی چنان سخت و حیرت‌انگیز محمد را نیز باید در پایداری فرسوده باشد چندان که وی خیال عقب‌نشینی در سر پروردن آغاز کرد؛ و اگر وزیر دوم به انگیزش حسد و جاه‌طلبی با مصلحت اندیشی خیانت‌آمیز خلیل پاشا که هنوز در نهان با دربار بیزانس رابطه‌ای داشت مخالفت ننموده بود محاصره بزودی پایان می‌پذیرفت. اما چنین مینمود که امیدی به غلبه بر قسطنطنیه و تصرف آن نباشد مگر آن که هم از بندر و هم از اراضی مجاور به شهر حمله برند و بندرگاه بیرون از دسترس بود زیرا که اکنون هشت کشتی عظیم و بیش از بیست

---

۱ - ژان هونیادس که دوبار از ترکان شکست‌خورد. وی مدافع بلگراد در برابر حمله محمدثانی بود.

۲ - شورای سلطنتی ترکان

کشتی کوچکتر با چندین سفینهٔ بادی و ناو کوچک یک بادبانه از سد مقابل بندر دفاع می‌کردند و ترکان نه به این سد حمله و نه از آن عبور کردند و شاید از مقابله‌ای دیگر در مواضع دریائی دور از ساحل بیمناك بودند. به‌گاه حیرت‌زدگی طرحی به مدد نبوغ در اندیشه محمد شکل پذیرفت از نوعی که هم تهورآمیز بود وهم معجزآسا و آن انتقال کشتیهای سبک وزن و مهمات جنگی از بسفر به‌مکانی دورتر از بندرگاه بود اما نه از روی آب، بلکه از طریق خشکی یعنی مسافتی به‌طول تقریباً ده میل که زمینش ناهموار و پوشیده از گیاه و درختان کوچك بود ؛ وچون مجبور بودند که در نقطه‌ای پشت حومه گالا تا محلی برای خروج بیابند لذا عبور بلامانع یا انهدام کامل ایشان ناچار بسته به اختیار مردم جنوا بود که بازرگانانی خودخواه و طالب لطف دشمن بودند و میخواستند که آخرین لقمه‌ای باشند که از حلقوم وی فرو روند ، وترکان نقص هنر را به‌یاری نیروی هزاران هزار مردم فرمانبردار جبران کردند ، و اینان راهی هموار را با منصّه‌ای از الواح چوبین بسیار مستحکم پوشاندند و برای آن که چوب را لغزنده‌تر و نرمتر کنند چربی گاو و گوسفند بر آن مالیدند. هشتاد سفینه بادی سبک‌وزن و پنجاه کشتی دو شراعی پنجاه پاروئی و سی پاروئی را برساحل بسفر آوردند و بترتیب برروی استوانه‌های گردنده قرار دادند و به قوت بازوی مردان و زورطناب و قرقره به پیش کشیدند و دو کشتی‌بان درکنارسکّان و دماغه هر سفینه‌ای قرارگرفتند و بادبانها را برافراشتند تا باد آنها را به اهتزاز آورد ، و سرود تحسین و آفرین پاداش این کوشش پررنج و زحمت بود. یک شب تمام ناوگان ترك با مشقت فراوان ازکوه و تپه بالا رفت و بردشت و دمن راند و سرانجام از نشیبی به درون آب کم عمق بندر داخل شد در مسافتی دور از تعرض سفائن یونانی که بر روی دریای ژرف قرار داشت. اهمیت واقعی این‌عمل به‌سبب رعبی که در دل دشمن و اعتمادنفسی که در ترکان برانگیخت عظیمتر نمود ، ولیکن در نفس عمل‌شکی نیست زیراکه در برابر چشم همگان مشهود بود و نویسندگان هر دوملت شرح این واقعه را ضبط کرده‌اند. اما این حیله جنگی را قدما نیز بکار برده بودند ، و سفائن ترکان عثمانی (من باید

این را دگر باره تکرار کنم) را چیزی جز قایقهای بزرگ نپنداریم و اگر در مقام مقایسه برآئیم و عظمت و بعد مسافت و موانع و وسائل را بسنجیم شاید مشاهده کنیم که نظیر معجزه‌ای که از آن به لاف گزاف سخن گفته‌اند در روزگار ما نیز براثر کار و کوشش مردم این ایام روی نموده است. به مجرد این که محمد بندرگاه فوقانی را با سپاه و نیروی بحری به تصرف آورد شروع کرد به ساختن پلی برروی تنگ‌ترین قسمت آن، یا در واقع دیواره‌ای یا سدی بعرض پنجاه ذراع و طول یکصد ذراع. این سد از خمهای کوچک و بزرگ تعبیه گردید که با تیرهای چوبی و حلقه های آهنین بهم پیوسته و روی آنها را با تخته های مستحکم پوشانده بودند. سلطان محمد یکی از عظیم‌ترین توپهای خود را بر روی این سکوی شناور قرارداد وهشتاد سفینه بادی سبک وزن با سربازان و نردبانهائی مخصوص بالا رفتن ازقلعه وحصار، به سمتی نزدیک شدند که دست یافتن به آن آسانتر بود و فاتحان لاتینی سابقاً به شدت تمام برآن حمله برده بودند. مسیحیان را متهم به بطالت نموده‌اند که چرا آثار نیمه‌تمام مهندسی سلطان را منهدم نکردند ولیکن توپهای ترکان بهتر وقدرت تیراندازی آنان برتر از مسیحیان بود و ترکان فائق آمدند و صدای توپهای دشمن را خاموش کردند و بااین همه باید گفت که مسیحیان در دل شب نیز از کوشش بازنایستادند و سعی کردند تادر کشتیهای سلطان و پل او نیز آتش درزنند اما بیداری و هشیاری محمد نزدیک شدن ایشان را مانع آمد و سفینه های تندرو ایشان که در پیش بود همه را غرق کردند یا گرفتند و چهل جوان دلیر را که شجاع ترین جوانان ایتالیا و یونان بودند بی‌رحمانه بفرمان سلطان کشتند و امپراطور دویست وشصت اسیر مسلمان را به قتل رساند و سرهای کشتگان را بردیوارها آویخت و در معرض تماشای خلق قرار داد، اما اندوه وی به این انتقام گرفتن عادلانه خونخوارانه تسکین نپذیرفت. پس از محاصره چهل روزه دیگر نتوانستند بلا را بگردانند و قسطنطنیه به آنچه مقدر او بود گرفتار آمد. پادگان کاهش پذیرفته شهر براثر حمله‌ای دوجانبه سخت فرسوده شده و استحکامات آن که قرنها در برابر شدائد حمله دشمن مقاومت نموده بود اکنون براثر انفجار گلوله های توپ ترکان

سراسر متزلزل گشته وشکافهای بسیار در آن پدید آمده و چهار برج نزدیک دروازه سن رومانوس همه با خاك یکسان گردیده بود. کنستانتین مجبور شد که اموال کلیساها را برای پرداخت دستمزد سربازان عصیانگر خود به یغما برد و وعده دهد که آنچه را به غارت برده است به اضعاف مضاعف بازگرداند ،ولیکن هتك حرمت کلیساها بهوسیله امپراطور دشمنان پیوند دو فرقهٔ مسیحی را بهانهای تازه برای ملامت گوئی بهدست داد، و روح خلاف و نزاع بقایای قوت مسیحیان را کاست و سربازان جنوائی و ونیزی که بیاری لشکر امپراطور آمده بودند هریک مدعی برتری حق خدمت خود شد و ژوستینیانی و دوك بزرگ که خطر مشترك آتش جاهطلبی ایشان را خاموش نکرده بود هریک دیگری را متهم به جبن و خیانت نمود.

هنگام محاصره قسطنطنیه گاهگاهی سخن صلح و تسلیم برزبان آمده بود و چندبار رسولانی از اردوگاه به شهر و از شهربه اردوگاه آمده و رفته بودند. محنت و مرارت امپراطور بیزانس را حقیر و فروتن کرده بود و اگر شرایط صلح بامذهب و منزلت سلطانی او سازگار میافتاد تسلیم دشمن میگردید . شاه ترکان نیز میخواست که خون سربازانش بیش از این ریخته نشود اما آرزوی او دستیافتن به ذخائر دربار بیزانس بود و او تکلیف دینی خود را به ارائه سهطریق به کفار انجام داد و از ایشان خواست که از ختانت و پرداخت جزیه و مرگ یکی را انتخاب کنند. شاید حرص محمد به دریافت مبلغ یکصدهزار دوکات درسال اقناع میشد. اما نفس طامح خواهنده پایتخت امپراطوری مشرق بود و هم به این سبب سلطان را پاداشی گرانبها در عوض قسطنطنیه عرضه کرد و مردم را در ماندن و برخوردار شدن از تسامح مذهبی یا به سلامت ترك دیار کردن مخیر نمود ، اما پس از مذاکرات بیحاصل تصمیم خود رامبنیبردستیافتن به تخت سلطنت امپراطوری یاکشته شدن و خفتن درگوری در پای دیوار قسطنطنیه اعلان کرد. حس شرف وبیم ملامت عام پلیولوگوس را از تسلیم شهر به ترکان عثمانی مانع آمد و او را برآن داشت که در انتظار آخرین لحظات خطرناك جنگ بماند. سلطان چندین روز را صرف فراهم آوردن اسباب و موجبات آمادگی برای حمله کرد و از علم مطلوب

خود یعنی نجوم مدد جست و اوضاع کواکب وی را چند روزه مهلتی عطا کرد و دلالت براین نمود که نیک است و مقدر که در روز بیست و نهم ماه مه حمله را آغاز کند. شب بیست و هشتم ماه مه شاه ترکان فرمان نهائی را صادر کرد وامراء لشکر همه را بنزد خود جمع آورد و منادیان را در اردوگاه متفرق کرد تا فریضهٔ جهاد و موجباتی که وی را به‌این اقدام خطرناك برانگیخته است همه را بر لشکریان اعلان کند. ترس نخستین رکن حکومت استبدادی است و وعیدها و تهدیدهای سلطان به‌اسلوب شرقی بیان شد که فراریان از جنگ را اگر چون مرغان هوا بال و پر نیز باشد هرگز از عدل بیدادگر من گریزی نخواهد بود. اکثر پاشاها و ینی‌چریها فرزندان پدران و مادرانی مسیحی مذهب بودند که پیاپی به این دوگروه میپیوستند و اتخاذ نام ترك ایشان را به مفاخرآن مباهی واین اسم را مخلد مینمود ، وبا تغییر تدریجی افراد روح سربازی در میان جیوش و افواج نیز به‌تقلید از پیشینیان و پیروی از اصل انضباط زنده می‌ماند. در این جهاد مقدس مسلمانان را به پند و موعظه گفتند که ضمیر خود را به نماز و دعا پاك و بدن را به هفت وضو تطهیر کنند و تا پایان روز بعد از طعام خوردن بپرهیزند. جمعی از درویشان به خیمه‌های سربازان آمدند تا آرزوی شهادت را در نفس ایشان جایگزین و خاطرشان را مطمئن کنند که پاداش شهادت گذراندن شباب جاودانی است در میان انهار و روضات فردوس در آغوش حوران سیه چشم بهشتی. اما محمد را اطمینان بیشتر به تأثیر پاداشهای مشهود دنیوی بود وهم باین سبب وی افواج پیروزمند را وعده اجرت مضاعف داد و ایشان را گفت که : «شهر و عمارات آن مال من باشد واسیران و ذخائر طلا و آثار جمیل از آن شما. توانگر شوید و خرسند و سعادتمند ! ملك مرا متصرفات بسیار هست و پاداش سرباز بی‌باکی که اول از دیوار قسطنطنیه بالا رود حکومت زیباترین و غنی‌ترین این متصرفات است ، و من از سرحق‌شناسی آن کس را چندان به عناوین افتخارآمیز بیارایم و عزت و دولت دهم که برتر از قیاس و امید وی باشد». وعدهای سلطان موجباتی مؤثر و متنوع بود که در همگان شوری برانگیخت و سربازان دل از جان برگرفتند و مشتاق پیکار شدند و از اردوگاه

بانگ «الله اکبر، لااله‌الاالله ومحمد رسول‌الله برخاست و صدای آن درهمه جا شنیده شد، و ازگالاتا تا برجهای هفتگانه ، زمین ودریا از شعله‌آتش شبانه منور گردید.
اما مسیحیان را وضع بکلی متفاوت بود و ایشان به بانگ بلند شکوه‌ها کردند و از تقصیر یا قصاص گناهان خود سخت متأسف بودند ، و باآن که تمثال آسمانی مریم عذرا را در پیشاپیش موکبی مذهبی به خلق ارائه نمودند حامیه‌ربانی تضرع ایشان را نشنید. مسیحیان امپراطور را متهم به عناد نمودند وگفتند وی به چه سبب در وقت مناسب از تسلیم به دشمن امتناع ورزیده است و خود با هول و دهشت در انتظار عاقبت مشؤوم خویشتن بسر بردند و آرزومند امن و آرامشی شدند که ایشان را از تابعیت ترکان حاصل می‌آمد. شریفترین یونانیان رفیع منزلت و دلیرترین متحدان را بکاخ امپراطور احضار کردند تا ایشان را در شب بیست‌ونهم ماه‌مه به‌تکالیف خود و خطرات حمله‌ای از همه‌سوی آشنا و آمادهٔ جنگ کنند. آخرین نطق پلیولوگوس به‌حقیقت خطبه‌ای بود درماتم امپراطوری روم . در این خطبه امپراطور وعدها داد و سوگندها خورد و به عبث کوشید تا روح امید راکه در دل او خود مرده بود در ضمیر سربازان بدمد و لیکن جهان یکسره تیره و تار مینمود واندوه خلق را مایه تسلیتی نبود ، و نه انجیل و نه دستگاه مذهب‌هرگز جزای خیر به قهرمانانی وعده نداده است که در راه وطن کشته شوند. ولیکن‌مثال امپراطوروضیق محاصره مردان جنگی را به‌شجاعتی مجهز کرده بود که هنگام نومیدی پدید می‌آید ، و فرانزای مورخ که خود در میان این جمع ماتم‌زده بود صحنهٔ حزن‌ـ انگیز را به اندوه بسیار وصف کرده است. حاضران در انجمن گریستند و یکدگر را در آغوش گرفتند و غافل از زن و فرزند و ملک و مال جان خویشتن را وقف وطن کردند ، و سرداران به مواضع خود رفتند و شب همه شب نگران و بیدار و هشیار بر فراز پشته حصار شهر به دیدبانی ایستادند. امپراطور با تنی چند از یاران وفادار به کلیسای ایا صوفیه رفت ـ که بحکم تقدیر در ظرف چند ساعتی باید بدل به‌مسجد گردد ـ ویاولاء و اخلاص و اشک‌ریزان و دعاکنان اداب عشاء ربانی را بجای آورد و ازنان و شراب مقدس خورد ، و آنگاه چند لحظه‌ای در کاخ پادشاهی آرمید ،

سرائی که فریاد شیون فضایش را پر صدا کرده بود. امپراطور از همه کسانی که ممکن بود از وی زیان برده و آسیبی دیده باشند طلب بخشش کرد و براسب نشست تا به دیدار نگهبانان برود و در اعمال و حرکات دشمن به تأمل بنگرد. پریشانحالی آخرین امپراطور کنستانتین نام و سقوط او را عزت و عظمتی است بیش از دوران دراز مدت سعادتمندی قیصران بیزانسی.

تصرف قسطنطنیه

در آشفتگی شب تارگاه ممکن است که دشمن مهاجم در کار حمله توفیق یابد ولیکن در این موقع محمد عازم حمله‌ای عظیم و کلی بود و تدبیر جنگ و دانش نجومی وی را به تأمل اشارت نمود تا مترقب برآمدن روز باشد. روز فراموش نشدنی بیست و نهم ماه مه سال یک‌هزار و چهارصد وپنجاه تقویم مسیحی. شب پیش را ترکان به جد وجهد بسیار در حمل و نقل افواج و توپها و بسته‌های چوب بکار برده و همه را به کنار خندق آورده بودند، و قسمتهائی از خندق چون معبری صاف و هموار برای رسیدن به شکافهای پدید آمده در حصار شهر بود، و دماغه هشتاد سفینهٔ بادی ترکان و نردبانهای مخصوص ایشان باقسمتی از دیوارهٔ بندر تقریباً مماس مینمود که دفاع از آن مشکلتر بود. فرمان سکوت مطلق صادر شد وقصاص تخلف مرگ بود. ولیکن نوامیس طبیعی صوت وحرکت فرمانبردار بیم وقواعد انضباط نیست. هرشخصی میتواند که آواز برنیاورد وآهسته قدم بگذارد، اما از راه پیمودن هزاران هزار نفر وکار وکوشش ایشان ناچار صدائی عجیب و ناموزون و در هم‌آشفته حاصل می‌آید، و این صدا به گوش کسانی میرسید که‌شب هنگام در برجهای مراقبت به دیدبانی ایستاده بودند. در وقت برآمدن روز برخلاف عادت بی‌آن که طلوع صبح را به بانگ توپ اعلان کنند ترکان از زمین و دریا به‌شهر حمله بردند و صفوف[1] دراز و فشرده حمله‌وران را به تارهای درهم تابیدهٔ رسنی تشبیه کرده‌اند. صفوف مقدم شامل افراد مهمل سپاه یعنی جمعی کثیر بود که

[1] ـ گفته‌اند که گذشته از ده‌هزار سرباز نگهبان و ملاحان و ناویان شمار لشکر سوار و پیادهٔ ترک در حمله به‌قسطنطنیه به دویست‌وپنجاه هزار تن میرسید.

داوطلبانه و بی‌نظم و ترتیب می‌جنگیدند و کسی ایشان را رهبری نمینمود و در میانشان پیران و کودکان ناتوان و روستائیان و ولگردانی بودند که همه بی‌شعورانه به امید غارت و ثواب شهادت به اردوی ترکان پیوسته بودند و نیروی محرك امید همه را بسوی دیوار میراند و کسانی از ایشان را که در بالا رفتن از دیوار تهور بیشتر نمودند فی‌الفور سرنگون میکردند ، ونه یک تیر و نه یک گلوله مسیحیان بیهوده تلف نشد و بر سر جمع فراهم آمده در پای دیوار فرود آمد . ولیکن نیرو و ذخائر جنگی مسیحیان در این محاصرهٔ مشکل پرزحمت به پایان رسید و خندق انباشته از اجساد کشتگان و بدنهای مردگان قدمگاه یاران ایشان گردید ، وباید گفت که کشته این مردم اخلاصمند که طلیعهٔ جیوش ترکان را تشکیل میدادند بیشتر از زنده ایشان بکار آمد . پاشاها افواج اناتولی و سنجقها[1] افواج رومانی رایکی پس از دیگری در حمله رهبری نمودند و پیشرفت ایشان گاه کمتر و گاه بیشتر و بر روی هم نامعلوم مینمود . اما پس از نبردی دوساعته یونانیان هنوز امتیاز حاصل آورده را همچنان حفظ کردند و بر آن نیز افزودند . و آواز امپراطورشنیده شد که سربازان خود را تشویق میکند که آخرین کوشش را برای نجات کشور خود بنمایند ولیکن در آن لحظه مشؤوم ینی‌چریهای تازه‌نفس نیرومند شکست ناپذیر به جنگ برخاستند و سلطان خود نشسته بر اسب و گرزی آهنین در دست ناظر وداور دلاوری ایشان بود . ده‌هزار سرباز نگهبان که سلطان برای فرصت نهائی در ذخیره داشت وی را در میان گرفته بودند و تأثیر صدا و چشم او چنان بود که نبرد را رهبری کرد وبرگشت ورق را در کار جنگ باعث آمد . عمال عدالت در پشت صفوف افواج قرارگرفته بودند تا سربازان را به پیکار برانگیزند و ازگریز مانع آیند و در وقت لازم قصاص کنند ، و فراریان می‌دانستند که اگر خطر در پیش است ننگ و مرگ محتوم در پس است . غریو دهل و شیپور و طبل فریاد درد وترس را درکام خود فرو برد وبه تجربه ثابت شده است که عمل اصوات را نیروئی است که گردش خون و جنبش روان را سریعتر میکند و به‌این طریق تأثیرآن را در دستگاه بدن‌انسان

۱ ـ در تشکیلات دیوانی امپراطوری عثمانی سنجقها سپهسالارانی بودند که از جانب سلطان به فرمانفرمائی اقطاعی منصوب می‌شدند.

قوتی بیش از فصاحت عقل و شرف منزلت است. از صفوف لشکر و از سفائن بادی وازفراز پل توپخانهٔ ترکان در همه طرف رعدآسا میغرید، واردوگاه و شهر و یونانیان و ترکان همه پوشیده ازدودی شدندکه به تیره‌گون ابری می‌مانست و پراکنده‌اش نتوانستندکرد مگر به نجات امپراطوری روم یا انهدام نهائی آن. وصف جنگهای تن به تن پهلوانان تاریخ یا افسانه مفرح خیال است و محبتی از ایشان دردلهای ما پدید می‌آورد. پیشرفت فنون جنگی آموزندهٔ فکر وفزاینده دانش است و مضر اما لازم. ولیکن منظرهٔ حمله‌ای کلی و عمومی سراسر یکسان است و نفرت‌انگیز، و هرآنچه هست خون است و رعب است و بیزاری سخت، و درهم آشفتگی، و من هرگزکوشش نخواهم کرد که پس از سه قرن و در مکانی هزار میل دور از عرصهٔ کارزار به تصویر صحنه‌ای بپردازم که تماشاگری از آن برجای نمانده است و بازیگرانش خود نمیتوانسته‌اند چنان که شاید صورتی درست از وقایع آن در اندیشهٔ خویشتن ترسیم کنند.

علت بلاواسطهٔ از دست رفتن قسطنطنیه را میتوان گلوله یا تیری دانست که دستکش آهنین ژان‌ژوستی‌نیانی ودست او را سوراخ کرد. رؤیت خون واحساس دردجانگدازژان را باهمهٔ شجاعتی که داشت سخت هراسناك نمود. ژانی که تدبیر و نیروی جنگی او مستحکمترین حصن شهر بود، و چون وی موضع خود را ترك کرد تا جراحی بجوید امپراطورکه خستگی نمیدانست به مشاهدهٔ گریز او و از رفتن بازش داشت وگفت «جراحت تو اندك است و خطر فوری و حضور تو ضروری - وبه کجا پناه خواهی برد ؟» مجروح لرزان به پلیولوگوس گفت : «از همان راهی که خداوند برترکان گشوده است بجائی پناه خواهم برد» و به گفتن این کلمات به شتاب از شکافی در دیوار درونی شهرگذشت و با این عمل جبن‌آمیز شرف عمری درکارجنگ گذرانده را برباد داد و خویشتن را رسوا و ننگین نمود و ملامت نفس و نکوهش مردم چند روز بقیت زندگی او را که درگالاتا ، یا جزیره خیوس ، طی‌شد درکام اوتلخترکرد. قسمت‌اعظم سپاه امدادی لاتینیان ازمثال ژان پیروی کردند وهنگامی که ترکان با قوت مضاعف حمله‌ای سخت کردند مدافعان کم کم سست شدند.

شمار لشکر ترک پنجاه یا شاید صدبرابر مسیحیان بود ، و انفجار گلولهٔ توپ دودیوار شهر را ویران و بدل به تودهٔ خاک کرد. در مرز چندین میلی محدودهٔ شهری نقاطی یافته میشود که دسترسی به آنها آسانتر یا نیروی دفاعی آنها سست‌تر باشد ، واگر محاصره کنندگان حتی از یک نقطه به درون نفوذ میکردند تمامی شهر چنان ازدست میرفت که بازپس گرفتنش محال بود. نخستین کسی که مستحق دریافت پاداش سلطان گردید حسن ینی‌چری مردی غول‌پیکر و عظیم قدرت بود . حسن خنجر به یک دست و سپر در دست دیگر از استحکامات برونی شهر بالا رفت و از سی‌ینی چری دیگر که میخواستند با او برابری‌نمایند یا از او برگذرند هجده‌تن در این کار تهورآمیز به هلاکت رسیدند. حسن و دوازده یاراو به بالای دیوار راه یافتند ، ولیکن غول ستبر را از فراز دیوار سرنگون کردند و چون مشاهده نمودند که وی خویشتن را بریک زانو استوار داشته است سنگسار و تیرباراتش کردند و از پای درآوردندش اما توفیق در برشدن از دیوار ثابت نمود که این کاریست ممکن و در یک لحظه دیوارها و برجها همه پوشیده شد از خیلی از ترکان و یونانیان که اکنون از موضع ممتاز خود به عقب رانده شده بودند و مقهور جماعات عظیم لشکر دشمنی شدند که پیوسته برشمارش می‌افزود. درمیان جماعت عظیم دشمن امپراطور[1] که همه تکالیف سربازی و فرماندهی را انجام میداد دیرزمانی همچنان مشهود بود و سرانجام ناپدید گردید. اشراف‌زادگانی که پیرامون وی می‌جنگیدند تاآخرین نفس پیکار کردند و در حفظ شرف نام پلیولوگوس وکان تاکوزینی کوشیدند . آواز حزن‌انگیز امپراطور در این میان بگوش رسید که میگفت «آیا مسیحئی یافته نمیشود که سر مرا از بدن جدا کند؟»وترس او پیش از مردن آن بود که مبادا زنده به‌دست کفار افتد. کنستانتین در لحظهٔ نومیدی از سرعقل و تدبیر ارغوانی قبای سلطنت را از تن بیرون کرد و سرانجام به‌دست سربازی گمنام از پای درآمد و بدن او در زیر کوهی از اجساد کشتگان مدفون گردید. پس‌از مرگ وی دیگر نه مقاومتی ماند و نه نظمی و ترتیبی، و یونانیان به‌طرف شهر گریختند وبسیاری از ایشان در تنگنای

۱ ـ کنستانتین یازدهم آخرین امپراطور روم شرقی.

دروازهٔ سن رومانوس براثر فشار جمع ازاختناق جان سپردند، وترکان فاتح ازشکافهای پدید آمده در دیوار درونی به داخل شهر هجوم بردند و درکوچه‌ها پیش رفتند و برادرانشان که دروازه فنار[۱] را در مجاورت بندرگاه شکسته بودند بزودی به‌ایشان پیوستند. درگرماگرم تعقیب دشمن ترکان تقریباً دوهزار مسیحی را از دم تیغ گذراندند. ولیکن حس آز بزودی برخونخوارگی فائق آمد و فاتحان اعتراف کردند که اگر دلاوری امپراطور و گروه منتخب او ایشان را مهیای مقاومتی نظیر آن درهمه جای پایتخت‌نکرده بود باید دشمن را فوراً امان داده باشند؛ و به‌این طریق بود که پس از محاصره‌ای پنجاه و سه‌روزه قسطنطنیه که متهورانه در برابر قدرت خسرو و خاقان و خلفاء عرب مقاومت نموده بود اکنون چنان مقهور لشکر سلطان محمد ثانی گردید که هرگز دگرباره بدست مسیحیان نخواهد افتاد. سلطنت قسطنطنیه را لاتینیان برافکندند و مذهبش را فاتحان مسلمان در خاك لگدمال کردند.

خبر مصیبت را بالی تندپرواز هست، بااین همه وسعت قسطنطنیه چندان بود که شاید محلات دورتر شهر اندکی بیشتر از سعادت بی‌خبری برخوردار شدند و از خراب‌کار خود غافل ماندند. ولیکن باهول وهراس عمومی وحس خودخواهی یا نگرانی جمعی و هیاهوی خلق و غرش تندر حمله مردم ناچار باید شبی و صبحی را در بی‌خوابی گذرانده باشند، و من باور نمیکنم که بانوان یونانی چنان در خواب خوش آرامی بخش فرو رفته بودند که ینی‌چریها ایشان را بیدار کرده باشند. پس‌از آن که مردم مطمئن شدند که بلای عام نازل شده است خانه‌ها و دیرها همه را فوراً ترك کردندوسا کنان‌لرزنده آنها مانند گله حیواناتی ترسان درکوچه‌ها گرد هم جمع آمدند چنان که گوئی می‌پنداشتند که از ضعف برهم انباشته قوت می‌زاید، یابه این امید عبث که شایددرمیان جمع هر فردی خود نا مشهود و در امن و امان بماند. مردم از هرگوشه پایتخت به کلیسای ایاصوفیه روان شدند و در مدت یك ساعت فضای قدسی محراب و جایگاه سرود خوانان وعرصهٔ کلیسا و رواقهای فوقانی و تحتانی آن همه پر شد از جماعت کثیر پدران و شوهران و زنان وفرزندان

---

۱ - Phenar



مدال محمد ثانی. کارکونس تانزا

و ازکشیشان و راهبان و زنان باکرهٔ تارك‌دنیا و درها را از درون مسدود کردند و در زیر گنبدی پناه بردند که هم در ایام اخیر آن را چون عمارتی به‌لوث کفرآلوده منفور داشته بودند. اطمینان مردم مبتنی بر پیشگوئی مردی فریبگر یامتعصبی پرشور بود که گفته بود روزی ترکان به قسطنطنیه داخل میشوند و رومیان را تاستون کنستانتین در میدان مقابل کلیسای ایاصوفیه تعقیب میکنند ولیکن این پایان مصائب رومیان خواهد بود، وفرشته‌ای شمشیر به‌دست از آسمان نازل خواهد شد و با حربهٔ آسمانی خود امپراطوری را بدست مردی بینوا خواهد سپرد که درپای ستون‌نشسته است و به‌او خواهد گفت: «بگیر این شمشیر را وبستان داد اهل ایمان را» وچون فرشته این کلمات جان‌بخش را بر زبان‌آورد ترکان در دم متواری شوند و رومیان پیروزمند ایشان را از مغرب و ازسراسر آناتولی تا مرزهای ایران در پیش برانند. در این وقت است که دوکاس مورخ باﺍندکی خیالبافی آمیخته به حقیقت بسیار یونانیان را به سبب ناسازگاری و عناد ایشان ملامت میکند و میگوید «اگر فرشته ظاهر میشد و به‌یاری شما برمیخاست و دشمن شما را هلاك میکرد به‌شرط آن که به پیوند دوفرقه مذهبی رضا دهید، در آن وقت و در آن لحظه بلا نیزشما سلامت خود را به خطر می‌افکندید یا به‌خدای خویشتن دروغ میگفتید[۱]».

در آن هنگام که مردم منتظر نزول فرشته کند رفتار بودند ترکان درهای کلیسا را با تبر شکستند وچون با مقاومتی رویاروی نشدند دست به‌خون کسی نیالودند و مشغول انتخاب وگرفتن جمع کثیر اسیران شدند و به انتخاب کسانی رغبت نمودند که جوان بودند یا خوبروی یا به ظواهر دولتمندی آراسته، وحق قبضهٔ مال را خود تعیین میکردند و این حق به فاتحانی تعلق میگرفت که قبل از دیگری مالی را به‌تصرف آورده یا نیرومندتر بودند یا متکی به سطوت فرماندهی. درمدت یک ساعت اسیران مرد را بارسن بستند و اسیران زن را باکمربندهای ایشان

۱ ـ دوسال پس از این واقعه فرمانروای لزبوس Lesbos دوکاس مورخ را به سفارت‌به‌نزد سلطان فرستاد. جزیرهٔ لزبوس باید پر بوده باشد از فراریان قسطنطنیه که دوست میداشتند که شرح مصائب خود را تکرار کنند و آن رابه‌زیورها نیز بیارایند. مورخ دیگری که با ترکان مخالف نبوده است از انهدام کتب مذهبی و غیرمذهبی سخن‌گفته وذکری از «فروش اکثرآنها» به مبالغ ناچیز کرده است.

یا برقعی که بر روی داشتند ، وسناتوران را باغلامانشان ، و اسقفان را بادربانان کلیسا و جوانان وضیع منزلت را با دوشیزگان نجیب‌زاده‌ای هم رسن کردند که رخسارشان از نور خورشید و نزدیکترین خویشاوندان ایشان نیز مستور بوده بود. در این اسارت عمومی طبقات اجتماع باهم مخلوط شدند و پیوندهای طبیعی را از هم گسستند و سرباز بی‌رحم را اعتنائی به‌ناله‌های پدران و اشکهای مادران وضجه و زاری فرزندان نبود. زنان راهبه رافریاد شیون از همه بلندتر بود زیرا که ایشان را به زور از محرابگاه مقدس بیرون کشیدند و سینه‌هاشان عریان و دستهاشان به استغاثه دراز وگیسوانشان آشفته و پریشان بود ، وبحکم وظیفه دینداری باید باورکنیم که در میان این زنان شاید کسی نبود که اغوا شود و شب زنده‌داری درحرمسرای سلطان را به از شب زنده داری درصومعه بداند. ترکان این یونانیان برگشته بخت را چون حیوانات اهلی بسته دربند به خشونت درکوچه‌ها راندند ، وچون فاتحان مشتاق بازگشت از پی طعمه بیشتر بودند، صید لرزنده پای را به‌ضرب و تهدید به تندتر رفتن برمی‌انگیختند. در همان ساعتی که درکلیسای ایاصوفیه به‌یغماگری میپرداختند کار نهب وغارت را درهمه کلیساها وصومعه‌ها وهمه کاخها ومساکن پایتخت نیز انجام دادند و هیچ مکانی ، هرچند مقدس و دور از دسترس ، نتوانست که شخص یونانیان یا اموال ایشان را از تجاوز فاتحان محفوظ بدارد. بیش از شصت هزار تن از این مسیحیان مؤمن را از شهر به اردوگاه یا به سفائن ترکان بردند و برحسب هوی وهوس اربابان ایشان فروختند یا تعویض کردند و به بردگی در متصرفات دورافتادهٔ امپراطوری عثمانی پراکنده کردند. در میان اینان اشخاص مهمی بودند از قبیل فرانزای مورخ حاجب اعظم و نخست دبیر امپراطور که با اعضاء خانوادهٔ خود جزء جمع عوام بشمار آمدند. فرانزا پس‌از آن که چهار ماه تمام مصائب بردگی را تحمل کرد آزادی خویشتن را باز پس یافت و زمستان بعد به ادرنه رفت و با پرداخت فدیه زن خویشتن را از میرباشی[1] یعنی رئیس اصطبل شاهی خرید ولیکن فرزندان وی را که غنچه‌های نوشکفته جوانی

۱ - در ایران میرآخور می‌گفتیم.

و خوبروئی بودند گرفته و برای «مصرف» شخص سلطان برده بودند. از این دویکی دختر بود که در حرمسرای محمد ثانی مرد و شاید هنگام مردن هنوز باکره بود، و دیگری پسر که چون به پانزده سالگی رسید مرگ را برگزید تا از ننگ برهد و عاشق دلداده خود بدست خویشتن وی را به‌ضرب خنجر کشت. ولیکن گناه این عمل خونخوارانه به یقین با هیچ کفاره‌ای پاك نخواهد شد حتی به جوانمردی و ذوقی که در آزاد کردن بانوئی یونانی و دو دخترش از سلطان مشهود شد، و آنچه آزادی این سه‌تن را باعث آمد قصیده‌ای غنائی بود اثر طبع فیللفوس که از آن خاندان شریف زنی اختیار کرده بود. سلطان محمد میخواست که یکی از نمایندگان پاپ را اسیر کند و اگر چنین میکرد غرور و خونخواری وی به محسوس‌ترین وضعی اقناع میگردید ولیکن کاردینال ایزودور در گریز چندان چابک‌پای بود که هر چه جستند وی را نیافتند و او در لباس مردی از عوام مردم از گالاتا فرار کرد. محوطهٔ بندرگاه و مدخل آن هنوز در اشغال کشتیهای جنگی و تجارتی ایتالیا بود و ایتالیائیان هنگام محاصرهٔ شهر در دلاوری بارز شده بودند، و در آن وقت که ملاحان ترك در شهر پراکنده وبه غارتگری مشغول بودند ایتالیائیان فرصت عقب‌نشینی را مغتنم شمردند و هنگامی که بادبان برافراشتند ساحل پوشیده شده از جمع کثیر مردمی بود که زاری‌کنان به التماس جائی در کشتی میخواستند ولیکن وسیله نقل وانتقال کم بود و ونیزیان و جنوائیان از میان جمع هموطنان خود را برگزیدند و در کشتی نشاندند، و باوجود وعده‌های بسیار مساعد سلطان ساکنان گالاتا خانه‌های خود را خالی کردند و هرآنچه اموال منقول گرانبها داشتندباخود بردند و بعزم سفر بکشتی نشستند.

مورخی که بخواهد سقوط و غارت بلاد بزرگ را وصف کند ناچار باید بشرح مصائب و بلیاتی بپردازد که قصهٔ مکرر است زیرا که عواطف و شهوات انسانی را اثر در همه حال یکسان باشد واگر عنان شهوت را رها کنند آنگاه دریغ که چه اندك خواهد بود تفاوت میان انسان وحشی و متمدن! نفرت و تعصب زبان باعتراض شدید گشوده و ترکان را به مظالم نا معلوم متهم نموده و گفته است

که ایشان خون مسیحیان را ریختند ، اما هرگز نگفته است که در خون‌ریزی بی‌اعتدالی یا در بی‌رحمی به تعمد خبث بسیار نمودند. ولیکن به موجب قواعد ایشان (قواعد قدما همه چنین بود) مغلوب شدگان در جنگ باید جان به غرامت بدهند و پاداش فاتحان از فروش اسیران زن و مرد یا فدیه گرفتن و آزاد کردن یا به خدمت گماشتن ایشان حاصل می‌آمد. سلطان ثروت قسطنطنیه را به افواج پیروزمند خود اعطاء کرده بود و غارت یک ساعته ثمربخش‌تر از کار و کوشش چندین‌ساله است. ولیکن چون قاعده‌ای منظم برای تقسیم غنیمت ننهاده بودند لذا استحقاق ملاك تعیین سهم هرسربازی نبود و پاداش دلاوری مردان جنگی را کسانی به ناحق بردند که دنباله‌رولشکر بوده بودند نه درصفوف آن و از تن در دادن به مشقات و خطرات نبرد امتناع ورزیده بودند و نقل داستان دزدیها و غارتگریهای ایشان نه آموزنده است و نه مفرح خاطر. در آخرین ایام بینوائی امپراطوری جمع کل ثروت قسطنطنیه را بچهار ملیون دوکات تقویم کرده‌اند و از این مبلغ حصهٔ اندکی شامل اموال ونیزیان و جنوائیان و مردم فلورانس و بازرگانان انکونا[1] میگردید. سرمایهٔ این خارجیان پیوسته به سرعت درگردش و ارزش آن در افزایش بود ، ولیکن یونانیان ثروت خود را به خودنمائی بیهوده صرف قصور والبسهٔ فاخر میکردند یا چون گنجینه‌ای از شمش طلا و سکه‌های کهنه نهان میساختند از ترس آنکه مبادا از ایشان بخواهند که آن را برای دفاع از وطن در دست داشته باشند. حتی گنبد ایاصوفیه را که بهشت برین دنیای زیرین ، وفلك دومین ، و مرکب کروبیان ، وعرش شعشعهٔ پرتو ذات پروردگار بود از هدایای دورانها خالی کردند و زرو سیم و درّوگوهر ثمین را به یغما بردند و هرآنچه ظرف و زیور مقدس بود همه را به نابکاری تمام برای مصارف آدمیان بکار گرفتند و پس از آن که تمثالهای مقدس را از آنچه در چشم مردم بی‌ایمان گرانبها مینماید عاری کردند بوم نقاشی یا قابهای چوبین را پاره پاره کردند و شکستند و سوختند ولگدمال کردند یا در اصطبل و آشپزخانه به زشت‌ترین وضعی بمصرف رساندند. ولیکن باید گفت

۱ - Ancona شهری در ایتالیای مرکزی در کنار دریای آدریاتیک.

که ترکان در هتک‌حرمت کلیسا از مثال لاتینیانی پیروی نمودند که قسطنطنیه را فتح کرده بودند و رفتار زشتی که کاتولیکهای گنهکار با تمثالهای مسیح و مریم‌عذرا و قدیسین کردند از مسلمانان متعصب که تمثال و مجسمه را اسباب بت‌پرستی میدانستند ناشایسته نمی‌نماید. مرد فیلسوف در عوض پیوستن باعوام خلق در قیل‌و قال بیهوده شاید تأمل کند و به‌تأمل کردن دریابد که چون کار هنر به انحطاط گراید عمل هنرمند از اثر هنری او ارزنده‌ترنباشد، و نیرنگ کشیش و ساده‌لوحی مردم خوش‌باور بسرعت به مدد رؤیاها و معجزه‌های تازه آثارجدیدی پدید می‌آورد. چنین مردی بیشتر از نابودی کتابخانه‌های بیزانسی متأسف میشود که در فتنهٔ عام ویران گردید و کتابهائی که پراکنده شد، وگفته‌اند که یکصد وبیست‌هزار نسخهٔ خطی ناپدید گردید، وده مجلد راممکن بود به یک دوکات بفروشند و همین مبلغ شرم‌آور بهای تمامی آثار ارسطو و همر یعنی برترین و شریفترین محصول دانش وادب یونان قدیم بود، ویک طاقچه کتاب در علم لاهوت را به‌این مبلغ هم نمیخریدند، وچون با خود می‌اندیشیم که باوجود بلیات مقداری از آثار بی‌بهای علم و ادب قدیم ما در امن و امان در ایتالیا محفوظ ماند، وصنعتگران شهری‌از شهرهای آلمان فنی اختراع کردند که تطاول روزگاران و وحشیگری آدمیزادگان را استهزاء میکند خشنود می‌شویم و لذت می‌بریم.

دخول محمد ثانی به قسطنطنیه

از نخستین ساعت روز فراموش نشدنی بیست‌ونهم ماه مه تا هشتمین ساعت آن روز که سلطان از دروازه سن رومانوس وارد شهر شد فتنه و غارتگری رایج بود. ملتزمان پادشاه عبارت بودند از وزیران او وپاشاها و سربازان نگهبان، و هر یک از اینان (بنا به گفتهٔ مورخی بیزانسی) چون هرکول نیرومند و چون آپولون تیزهوش وزبردست، ودر پیکار با ده تن انسان عادی برابر بود. جهانگشای فاتح به گنبدها و قصور نا آشنا اما با ابهت قسطنطنیه که با اسلوب معماری شرقی تفاوت بسیار دارد به حیرت و خشنودی نظاره کرد. در هیپودروم یا اتمیدان ستونی که شامل

سه مار در هم پیچیده بود چشمان وی را بخود مشغول داشت و سلطان برای زور آزمائی با گرز آهنین یا تبرزین خود فک زیرین یکی از سه جانور غریب شکل را که در نظر ترکان بت یا طلسم دافع شر بود در هم شکست . محمد در برابر دربزرگ کلیسای ایاصوفیه از اسب به زیر آمد و داخل کلیسا و به زیر گنبدشد، بنائی که یادآور فروشکوه پیروزی وی بود چنان احترامی و غیرتی در او پدید آورد که چون مسلمانی پرشور را درکار شکستن کف‌پوش مرمرین کلیسا دید خنجر برکشیدواو را ملامت نمودکه غنائم جنگ و اسیران را به سربازان اعطا نمودیم ، ولیکن عمارات دولتی وشخصی ازآن سلطان است.به‌فرمان محمد کلیسای اعظم امپراطوری شرقی بدل به مسجد گردید . آلات و اسباب منقول و گرانبهای «بت‌پرستی» راقبلا برده و صلیب‌ها را به زیر افکنده و دیوارها راکه پوشیده‌ازکاشی کاری ظریف و تمثالهای قدیسین بود به رنگ شسته و تطهیرکرده و از هر زیوری عاری نموده بودند . در همان روز یا جمعه بعد مؤذن بر فراز بلندترین مناره رفت و ببانگ اذان مردم را به نام خدا و رسول او به نماز خواند و امام جماعت موعظه کرد و محمد ثانی در محراب اعظم که آداب عشاء ربانی را در آنجای در پیش آخرین قیصر روم بجای آورده بودند نمازگزارد و خداوند را شکرگفت ، و از ایاصوفیه به ویرانه سرای با جلالت یکصد جانشین کنستانتین کبیر رفت. آثار شکوه وجلال سلطانی را در چند ساعتی از در و دیوار قصر برکنده بودند و خاطر محمدثانی به مشاهده پست و بلند امور انسان و اندیشهٔ عظمت گم گشته ملول شد و بیتی لطیف از شعر فارسی را بر زبان آورد :

پرده‌داری می کند درقصر قیصر عنکبوت بوم نوبت می‌زند برطارم افراسیاب[1]

با این همه خاطر محمد خشنود نبود و تا خبر نمی یافت که انجام کار

---

۱ ـ ترجمه این بیت در متن انگلیسی چنین است :

The spider has wove his web in the Imperial palace, and the owl hath sung her watch-song on the towers of Afrasiab.

اگر گیبون به مفهوم درست «پرده‌داری» و «نوبت‌زدن» پی می‌برد و از عقیدهٔ رایج میان ایرانیان آگاه بود که بوم شوم است و جز در ویرانه آشیان نمی کند لطف شعر و تناسبش را با وضع آن لحظه بهتر درمی‌یافت. (مترجم)



عقاب دوسر امپراطور روم. نقش روی پارچه از قرن یازدهم

کنستانتین چه بوده ، و فرار کرده یا اسیر شده ، یا در عرصهٔ کارزار از پای در آمده است پیروزی در نظرش کامل نمی‌نمود . دو ینی‌چری دعوی امتیاز کردند وپاداش کشتن امپراطور را خواستند و جسد او در زیر توده‌ای از کشتگان یافته شدو هویتش را از عقابهای زرینی بازشناختند که برروی کفش او دوخته شده بود ، و یونانیان به مشاهده سر بریده وی اشک‌ریزان تأیید کردند که سر سر امپراطور فقید است ، و سلطان محمد پس ازآن که خونین یادگار پیروزی را در معرض تماشای خلق قرار داد مراسم دفن دشمن خویشتن را با شکوهی که شاید برگزار کرد. پس از مرگ امپراطور مهمترین اسیر ترکان لوکاس نوتاراس[1] یعنی دوك کبیر و صدراعظم امپراطوری شرقی بود که خود و دفائن ثروت خویشتن را در پیش تخت سلطان عرضه داشت و سلطان وی را به خشم تمام گفت «پس چرا تواین ذخائر ثروت را در دفاع از پادشاه خود وکشور خویشتن بکار نگرفتی؟» و وزیر برده صفت پاسخ داد « اینها همه متعلق به شما بود و خداوند آنها را حفظ کرد تا به دست شما برسد» ، و سلطان در جواب گفت « اگر خداوند آنها را برای من ذخیره کرده بوده است توچگونه جرأت‌آوردی که در مقاومت‌مشؤوم و بیهوده خود پایداری کنی و دفائن را بیرون از دسترس من نگاهداری؟» حجت دوك بزرگ عناد بیگانگان و تشویق نهائی وزیر ترك بود ، و سلطان سرانجام وی را مرخص و از این مذاکره خطرناك آزاد کرد و مطمئنش نمود که بخشوده است و در کنف‌حمایت او از خطر در امان است، و آنگاه کرم فرمود و به دیدار زن دوك رفت که شاهزاده خانمی بسیار محترم بود و از بیماری واندوه رنجور و سلطان به‌لطف و مهربانی‌بسیار که نشان رأفت و احترام فرزندی بود در محنت و مرارت‌باوی همدردی نمود. عمال بزرگ دیوان نیز مشمول رحمت سلطان شدند و او به خرج خود فدیهٔ‌چند تن از ایشان را پرداخت، و چند روزی خویشتن را دوست و پدر ملت مقهورخواند. ولیکن صحنه بزودی تغییر کرد و پیش از عزیمت محمدثانی از قسطنطنیه قهری

Lucas Notaras - ۱

از خون اسیران شریف نسب در «آت میدان»[1] جاری گردید. مسیحیان سلطان را لعن و دشنام گفتند و خونخوار و غدار خواندند، و اعدام دوک کبیر و دوفرزندش را به‌لون «شهادت» و «قهرمانی» آراستند و علت مرگ دوک را جوانمردی اودانستند و گفتند که وی کشته شد و از تسلیم فرزندان خود برای ارضاء شهوت سلطان‌امتناع ورزید. با این همه مورخی بیزانسی بی‌فکری نموده و از توطئه و نجات مسیحیان و مددکاری ایتالیائیان سخن گفته است. ممکن است که خیانتی از این نوع عملی افتخارآمیز باشد، ولیکن عصیانگری که دلاورانه درکام خطر می‌رود جان به غرامت می‌دهد، و چون دشمن مقهور گشته خیانت نماید جهانگشای فاتح اعتماد از او برگیرد و او را معدوم کند و چنین فاتحی را ملامت نتوان نمود. در هجدهم ژوئن سلطان پیروزمند به‌ادرنه بازگشت و به پیامهای بی ارزش‌ناصدیقانه‌ای‌خندید که فرستادگان سلاطین مسیحی میآوردند: سلاطینی که دمارکار خود را درسقوط امپراطوری مشرق معاینه می‌دیدند.

پس از فتح ترکان قسطنطنیه ویران و بی‌حفاظ گردید و نه امیری داشت و نه مردمی، ولیکن موقع بی‌بدیل این شهر را هیچ فاتحی به یغما نتواند برد و هم این موقع بی‌بدیل است که قسطنطنیه را ممتاز و دلالت بر این میکند که این شهر باید پایتخت امپراطوری عظیمی باشد، و در نهاد آن خاصیتی هست که همیشه بر حوادث ایام و پست و بلند سرنوشت فائق می‌آید و پیروزمند میشود. بورسه و ادرنه که مقرقدیم ترکان عثمانی بود کم کم تنزل کرد وبدل‌شدبه‌شهرهای محلی، و محمد ثانی اقامتگاه خود و جانشینان خویشتن را در همان نقطه‌ای بنا نهاد که منتخب کنستانتین کبیر و مشرف برنواحی پیرامون خود بود. ترکان به رعایت احتیاط استحکامات گالاتا را که ممکن بود پناهگاهی برای لاتینیان شود ویران کردند ولیکن آثار خرابکاری توپهای ترکان بزودی سرمت گردید و پیش از ماه اوت مقادیر کثیری از سنگ، آهک را برای تعمیر و تجدید بنای دیوارهای پایتخت پخته بودند، و چون مالکیت زمین و عمارات شهر اعم از دولتی و شخصی

---

۱ - یعنی میدان اسب.

و مذهبی و غیر مذهبی همه اکنون به تمامی به‌محمد فاتح منتقل شده بود سلطان از زاویه مثلثی در ساحل بسفر که شهر قسطنطنیه را تشکیل می‌دهد تا مسافتی معادل پانزده میل را به کاخ سلطنت یا حرمسرای خود اختصاص داد ، و در این جاست ، در آغوش رفاه و اسباب عیش ، که گوئی خداوندگار[۱] اعظم (چنان که ایتالیائیان وی را مؤکداً به این لقب خوانده‌اند) بر آسیا و اروپا فرمان می‌راند ؛ ولیکن شخص او همیشه از جسارت ناوگان دشمنی متهور در امان نخواهد بود. سلطان درآمدی وافی‌وقف بر کلیسای اعظم ایاصوفیه کرد که اکنون شخصیتی دیگر پذیرفته و مسجد شده بود ، و مناره‌های رفیع بر آن افزودند و بستانها و فواره‌های بسیار پیرامون آن پدید آوردند تا مسلمانان را در آنها صفای تن و جان حاصل آید ، و این نمونه‌ای بود که مساجد جامع یا سلطانی را به تقلید از آن ساختند. نخستین مسجد جامع را محمد خود بر روی ویرانه کلیسای اولیاء خدا و مقابر امپراطوران بیزانسی بنا نهاد . سومین روز پس از فتح قسطنطنیه گور ابوایوب ، که در نخستین محاصره شهر به دست اعراب کشته شده بود ، در رؤیائی آشکار گردید و از آن پس شمشیر سلطانی را در برابر مزار ابو ایوب‌شهیدبر کمرپادشاهان عثمانی می‌بندند . قسطنطنیه بعد از فتح ترکان دیگر در عرصه قلمزنی مورخی نیست که درباب امپراطوری روم به‌تحقیق و نگارش می‌پردازد و هم به این سبب من عمارات دولتی و مذهبی را که ترکان بنا نهادند یا عماراتی از این قبیل را که به آنها بی‌حرمتی رواداشتند بر نمی‌شمارم . جمعیت شهر را به‌سرعت تجدید نمودند ، و پیش از پایان ماه سپتامبر پنج هزار خانوادهٔ مقیم آناتولی و رومانی از سلطان که ایشان را به اشغال خانه‌های نوساختهٔ خود امر کرده بود فرمان بردند واگر چنین نمی‌کردند محتمل است که به‌جزای مرگ گرفتار می‌آمدند. کثرت عدد اتباع مسلمان و وفاداری و اخلاصمندی ایشان حافظ سلامت مقام سلطنت بود، ولیکن

۱ - Grand Signor نکته دانستنی اینست که پادشاهان صفوی نیز در مراسلات خود سلاطین عثمانی را «خداوندگار» می‌خواندند ، و پادشاهان «امپراطوری مقدس روم» مجاز نبودند که بهشاه ترکان نامه بنویسند و مخاطب ایشان صدرا عظم بود.

محمد به حکم سیاست معقول میخواست که بقیهٔ یونانیان را در پایتخت خود جمع آورد، و یونانیان نیز چون اطمینان یافتند که جان و آزادی ایشان در امان است و در بجای آوردن آداب مذهب خود از استقلال برخوردار خواهند بود خیل‌خیل بازگشتند، و مراسم و شعائر دربار بیزانس را احیاء و در انتخاب و آراستن بطریق اعظم به حلیهٔ منصب از آنها تقلید نمودند، ولیکن سلطان نشسته بر تخت را با خشنودی آمیخته به دهشت مشاهده کردند که عصای اسقفی را به دست ژنادیوس[1] می‌دهد، عصائی که نشان منصب روحانی او بود. آنگاه سلطان بطریق اعظم را به در قصر سلطنت رهنمونی کرد و اسبی بازین پوش گرانبها به وی اعطاء نمود و وزیران و پاشاها را امر فرمود تا او را به کاخی هدایت کنند که برای اقامت وی اختصاص یافته بود. کلیساهای قسطنطنیه را میان دوفرقه مذهبی کاتولیکی لاتینی و یونانی تقسیم و حدود آنها را مشخص کردند، و یونانیان متجاوز از شصت سال از منافع تقسیم عادلانه حوزهٔ مذهبی برخوردار بودند تا سلطان سلیم نوه محمد ثانی به حدود و حقوق ایشان تجاوز نمود. به تشویق وزیران دولت که میخواستند بروز تعصب سلطان سلیم را مانع آیند، کسانی که حامی مسیحیان بودند به جسارت دعوی نمودند که تقسیم کلیساها در میان دو فرقهٔ مذهبی نه‌از کرم طبع سلطان محمد بلکه به حکم‌عدالت بوده و با این کار وی به مسیحیان امتیازی اعطاء نکرده بلکه با ایشان موافقتی کرده است و اگر ترکان نیمی از شهررا ناگهان به حمله‌ای سخت گرفتند نیم دیگر آن خود تسلیم شد با اطمینان کامل به اعتبار سندی مقدس که شرایط تسلیم در آن مندرج بود، و چون سند اصلی اعطاء امتیاز آزادی مذهب در حریقی سوخته بود سه تن ینی‌چری سالخورده رشوه گرفتند و سوگند خوردند که جریان امر را به یاد داریم و به عقیدهٔ دیمیتریوس کانتمیر[2] سوگندهای اینان معتبرتر از شهادت مورخان آن ایام است که جملگی در باب گرفتن تمامی قسطنطنیه به نیروی لشکر متفقند.

پاره‌های باقیمانده از امپراطوری بیزانس را در آسیا و اروپا به دست لشکر

---

۱ - Gennadius

۲ - Cantemir

ترك رها می‌کنیم و می‌پردازیم به شرح سلطنت دو سلسله‌ای که در قسطنطنیه فرمان راندند و با انقراض ایشان انحطاط روم شرقی به نهایت رسید و امپراطوریش ساقط گردید. فرمانروایان موریه یعنی دیمیتریوس و توماس که برادر و از خاندان پلیولوگوس بودند از مرگ کنستانتین امپراطور و دمار کار سلطنت متحیر شدند و چون از دفاع ملك خود نومید بودند با یونانیان شریفی که در نیك وبد حادثه باایشان پیوسته بودند مهیای عزیمت و یافتن پناهگاهی در ایتالیا شدند که بیرون ازدسترس ترکان و تهدید لشکر ایشان باشد. اما عمل سلطان پیروزمند رعب ایشان را از میان برد زیرا که او به گرفتن جزیه‌ای بالغ بر دوازده هزار دوکات راضی شد، و در مدتی که شاه ترکان به سائقهٔ جاه‌طلبی در قارهٔ اروپا و جزائر آن از پی‌طعمه جستجو می‌نمود در بارهٔ موریه کرم کرد و آن را هفت ساله مهلتی داد. ولیکن این مهلت دوران اندوه و نزاع و مرارت و بدبختی بود. سیصدتیرانداز ایتالیائی نمی‌توانستند از استحکامات برزخ موریه که بارها ساخته و به کرات ویران شده بود دفاع کنند ، و مواضعی که راه وصول به کورینت بود همه را ترکان گرفتند وبا اسیران و غنائم بسیار از پیکارهای تابستانی بازگشتند و شکوه‌های یونانیان زیان دیده را به تحقیر و بی‌التفاتی شنیدند. آلبانیها که عشیره‌ای بی سامان و همه‌شبان و راهزن بودند در موریه به‌یغماگری و آدم کشی پرداختند و غوغائی برانگیختند و دو فرمانروای این شبه جزیره از پاشائی که در مجاورت ایشان بود تمنای یاری کردند و این کار مایه سرافکندگی و خطرناك نیز بود. پس از آن‌که پاشای مذکور قیام آلبانیان را فرونشاند درسی که دو برادر از وی آموختند دستورکار و رفتار آینده ایشان گردید، و نه پیوند همخونی و نه سوگندهای مکرری که هنگام به جای آوردن مراسم عشاء ربانی و در برابر محراب کلیساادا کرده بودند، ونه گرانتر فشار ضرورت نتوانست که نزاعهای داخلی ایشان را متوقف کند یامیانشان آشتی پدید آورد ، و هر یك میراث دیگری را به شمشیر و گلوله ویران کرد و صدقات و مساعدتهای اروپائیان غربی همه در مخاصمات داخلی به هدر رفت و ایشان قدرت خود را به هوی و هوس به وضعی سبعانه در اعدام اشخاص

بکار بردند. دشمن ناتوانتر در پریشانحالی نزد «خداوندگار اعظم» استغاثه نمود و هنگامی که محمد آمادهٔ انتقام گرفتن شد خویشتن را دوست دیمیتریوس خواند و با سپاهی که پایداری در برابر آن امکان‌پذیر نبود وارد موریه گردید، و پس از آن که اسپارت در هم آشفته متمرد. را گرفت به دیمیتریوس گفت «تو ضعیفتر از آنی که بر این ایالت پرفتنه فرمان‌برانی، من با دختر تو همخفت‌میشوم وتوبقیت عمر را به شرف و احترام در امن و امان بسر خواهی برد». دیمیتریوس آهی برآورد و فرمان برد و دختر خود وقلاع خویشتن را تسلیم سلطان نمود و از پی سلطان که اکنون داماد او بود به ادرنه رفت، و محمد شهری در تراس و جزائر مجاور آن یعنی ایمبروس[1] و لمنوس[2] و ساموتراس[3] را برای گذراندن دیمیتریوس واتباع وی به او داد. سال بعد آخرین کس از خاندان کومننوسی که، پس از گرفتن شهر قسطنطنیه به دست لاتینیان خود ملکی تازه در ساحل دریای سیاه بنیان نهاده بود به دیمیتریوس پیوست و درپریشانحالی همدم اوشد. محمد همچنان که در آناتولی شهری‌را پس از شهر دیگر می گرفت وپیش‌می‌رفت پایتخت داود کومننوسی را که جرأت آورده و خود را امپراطور طرابوزان خوانده بود با نیروی بری و بحری محاصره کرد و مذاکره محمد با داود عبارت بود از سؤالی قاطع و کوتاه: «آیا از کشور خود در میگذری تا جان به سلامت بری و ذخائرت مصون بماند، یادوستتر آن‌داری که جان و ملک و مال همه را به غرامت بدهی؟» داود سست‌رأی ازبیم و نیز به پیروی از مثال امیر سینوپ همسایهٔ مسلمان خود، که به فرمان‌سلطان شهری مستحکم را با چهارصد توپ و ده یا دوازده هزار سرباز تسلیم کرده بود، دست از مقاومت بر داشت. داود طرابوزان را چنان که شاید به نیک عهدی تسلم کرد و او و خانواده‌اش را به قصری در رومانی بردند ولیکن به اندك گمان بدی که وی با پادشاه ایران مکاتبه می کند او و همه خاندان کومننوسی رافدای آز یا حسد محمد فاتح کردند، و عنوان پدری ـ دیمیتریوس برگشته بخت را دیری از تبعید و توقیف اموال محفوظ نداشت و او به ذلت وخواری تسلیم گردید و

---

۱ - Imbros ۲ - Lemnos ۳ - Samothrace

سلطان که متأثر شده بود بر او رحمت آورد و در او به تحقیر نگریست ، و پیروان وی را به قسطنطنیه منتقل کردند و رنج بینوائی او را به پرداخت وظیفه‌ای بالغ بر پنجاه هزار اسپر[1] تخفیف‌دادند تا کسوت رهبانی و سرانجام مرگی درسختی و مشقت دیمیتریوس پلیوگولوس را از ستم خداوندگار دنیوی او نجات داد. به‌آسانی نتوان گفتن که عبودیت دیمیتریوس ننگین‌تر بود یا دربدری برادرش توماس. پس ازتسخیر موریه توماس به «کورفو» گریخت و ازآنجا با پیروانی بی‌حفاظ و دفاع به ایتالیا . نسب وآلام و مشقات او ونیز سرحواری عیسی یعنی آندره مقدس که وی با خود داشت او را در نزد پاپ مستوجب مهمان‌نوازی نمود ، و وظیفه‌ای بالغ بر شش هزار دوکات که پاپ وکاردینالها بدو پرداختند رنج زندگیش را دیر پای‌تر کرد. دو فرزند توماس که یکی آندره و دیگری مانوئل نام داشت در ایتالیا آموزش و پرورش یافتند ولیکن از این دو او که مهتر و زحمت افزای دوستان و به نزد دشمنان خوار و بیمقدار بود به سبب زندگی ننگ آلوده و وصلت با زنی دنی طبع معزول گردید و تنها میراث او حق فرمانروائی بود که آن را اول به پادشاه فرانسه[2] و بعد به پادشاه آراگون فروخت . در دوران رونق زودگذر سلطنت خود شارل هشتم می‌خواست که امپراطوری مشرق را با مملکت ناپل بپیوندد و درجشنی عمومی وی لقب اگوستوس را اختیار و خویشتن را به قبای ارغوانی سلطنت ملبس کرد. یونانیان شادی نمودند وسلطان عثمانی‌هم اکنون به شنیدن خبر نزدیک شدن شهسواران فرانسوی از بیم لرزان بود. فرزند دوم توماس یعنی مانوئل‌پلیولوگوس وسوسهٔ بازگشت به وطن در دل می‌پرورد و بازگشت او ممکن بود که باب عالی را خشنود کند و خطری در آن نبود. مانوئل را درقسطنطنیه نگاه داشتند و زندگیش قرین امن و رفاه بود و جمعی از مسیحیان و مسلمانان که همه مردمی محترم بودند وی را همچنان تا روز مرگ و تا لب گور ملازمت کردند. اگر جانورانی یافته شوند

۱ - asper نام سکه‌ای نقره که در ترکیهٔ سابق رائج بود.

۲ - بموجب قانون مورخ ششم سپتامبر ۱۴۹۴ ، آندره پلیولوگوس موریه را برای خود نگاه داشت ، و ملک قسطنطنیه و طرابوزان را به شارل هشتم پادشاه فرانسه داد.

چندان شریف طبع که در عبودیت از فرزند آوردن امتناع ورزند باید گفت که آخرین کس از نژاد امپراطور از جانوری کمتر بود. سلطان وی را به کرم دو زن خوبروی داد و مانوئل هر دو را پذیرفت و فرزندی که پس از مرگ او هنوز زنده بود به کسوت بردگان ترك و به دین ایشان درآمد و اثری از او نماند.

دهشت و اندوه اروپا

پس از سقوط قسطنطنیه اهمیت این شهر محسوس شد و بیش از آن نمود که بوده بود. در آن هنگام نیکلاس پنجم پاپ بود وسقوط امپراطوری شرقی دوران فرمانروائی او را با وجود رونق و آرامش آن، بی قدر و بی اعتبار نمود، و دهشت و اندوه لاتینیان شوق مذهبی ایام جنگهای صلیبی را در دلها بیدار کرد یا چنان نمود که بیدار کرده باشد. در یکی از دور افتاده‌ترین ممالك اروپای غربی فیلیپ دوك نورماندی مجلسی از اشراف زادگان ملك خود در لیل[1] بیاراست و به رسم مهمان‌نوازی جشنی بافرو شکوه بر پای کرد که خیال انگیز بود و با احساسات ایشان سازگار. هنگامی که مهمانان بر سر خوان ضیافت نشسته بودند عربی غول پیکر وارد تالار شد که لگام فیلی دروغین را در دست داشت و بر پشت فیل قصری بود. ناگهان مشاهده شد که بانوئی ملبس به لباس عزا که نماینده مذهب بود از درون قصر بیرون آمده و ازستمی که بر او رفته است شکوه می‌کند و مدافعان خود را به سبب تأخر ایشان ملامت می‌نماید، و پیك اعظم «پشم‌زرین»[2] را دیدند که پیش می‌آید و قرقاولی زنده بر روی مشت گره کرده اوست و پیك به موجب شعائر شهسواری قرقاول را به دوك نورماندی تقدیم نمود. فیلیپ که فرمانروائی‌سالخورده و خردمند بود به دریافت اشارت متعهد گردید که خود و هر آنچه که در قدرت اوست همه را در جهاد مقدس علیه ترکان به‌خدمت بگمارد، و بارون‌ها وشهسواران حاضر در مجلس همه از مثال او پیروی کردند و به سوگند خوردن با خدا و مریم عذرا و بانوان و «قرقاول» عهد کردند که با ترکان بجنگند و غلوی که یك یك

---

۱ - Lille یا Lisle شهری در نورماندی در شمال فرانسه. ۲ - داستان «پشم‌زرین» یا Golden Fleece ازاساطیر یونانی است که در یادداشت دیگری در این کتاب نقل شده است.

ایشان در نذر نمود کمتر از غلوی نبود که مجلسیان در تأیید و تصویب سوگندهای جمع کردند ، ولیکن اداء نذر سوکول به پیش آمدی غیر مترقبه در قبال بیگانگان گردید، و دوك نورماندی دوازده سال تمام یعنی تا آخرین ساعت حیات خودچنان بسر برد که گوئی هر لحظه بی تأمل و شاید صادقانه در شرف عزیمت به نبردگاه است. اگر سینه‌های همه مانند سینه دوك نورماندی به آتش غیرت ملتهب و اگر اتحاد مسیحیان بادلاوری ایشان برابر بود ، و اگر هر کشوری از سوئد تا ناپل در خور استطاعت خود سرباز سوار و پیاده و دیگر مردان جنگی و نقدینه کافی می‌فرستاد محتمل است که قسطنطنیه نجات می‌یافت و ترکان را تابه آن سوی هلسپونت یا فرات تعقیب می کردند و از اروپا بیرون می‌راندند. ولیکن اینیاس سیل‌ویوس[1] دبیر امپراطور که سخنوری سیاستمدار بود و همهٔ رسائل را خود می‌نگاشت و درهمهٔ جلسات حضور می‌یافت شرحی مبتنی بر تجربهٔ شخصی از وضع نفرت‌انگیز جهان مسیحیت و کیفیت روحی آن نگاشته و چنین گفته است که جهان مسیحیت چون «تنی است بی سر و دولتی است که نه قانون دارد و نه عمال دیوان». «پاپ» و «امپراطور» دو عنوان ممتاز درخشنده است و شخص ایشان تمثالهائی بافروشکوهند ولیکن هر دو از فرمان دادن عاجزند و هیچ یک مائل به فرمان بردن نیست ، هر دولتی را امیری جدا و هر امیری را دعوی خاصی در سراست ، و کدام مرد سخنور است که بتواند به فصاحت بیان این همه دشمن ناسازگار را با هم متحد و تحت یک لوا آماده کار زارکند ؟ و اگر اتحاد نظامی امکان پذیر باشد کیست که جرأت آورد و کار فرماندهی را بر عهده گیرد؟ و چگونه نظم را حفظ خواهند کرد و چه انضباطی در نظام جنگ خواهد بود؟ و کیست که تهیهٔ خوراك این انبوه عظیم سپاهیان را بر عهده گیرد؟ و چه کس زبانهای متنوع ایشان را بفهمد یاناظر بر عادات و رسوم عجیب‌تر و ناهم‌آهنگ ایشان باشد ؟ وکیست آن انسان قانی که فرانسویان را با انگلیسیان، و جنوا را با آراگون و آلمانیان‌را با بومیان‌مجارستان و بوهم آشتی دهد؟ اگر جمعی قلیل را به جهاد مقدس بگماریم ناچار مقهور کفار

---

۱ - Aeneaus Sylvius

می‌شوند و اگر لشکری عظیم را به جنگ بفرستیم آن لشکر مغلوب بارگران کثرت عدد و در هم آشفتگی خود می‌شود. معذلک هم این اینیاس چون پاپ شد و بر کرسی فرمانروائی روحانی نشست و عنوان پیوس دوم را اختیار کرد زندگی خویشتن را وقف جنگ با ترکان نمود، و در شورای مانتوا شراره غیرتی بر افروخت که صادقانه نبود یا بسیار ضعیف بود. ولیکن هنگامی که پاپ به آنکونا آمد تا خود با لشکریان به کشتی در نشیند تعهدات پیشین همه نابوده شد و بدل به عذر و بهانه گردید و در عوض آن که تاریخ دقیق آغاز جنگ را معین کنند آن را مدتی نامعلوم به تأخیر افکندند. سربازان کار آمد و جنگاور پاپ عبارت بودند از گروهی از زائران آلمانی که پاپ مجبور شد با دادن صدقات و امتیازاتی ایشان را از خدمت مرخص کند. جانشینان پیوس دوم و ملوک ایتالیا نیز بی‌اعتنا به وقایع آینده خویشتن را در ورطهٔ تدابیری افکندند که حاصل جاه‌طلبی ایشان و مربوط به زمان حال و وقایع داخلی بود، و دوری یا نزدیکی هر هدفی در نظر ایشان شاخص اهمیت ظاهری آن هدف بود. اما اگر در مصالح خود با بصیرت بیشتر می‌نگریستند در می‌یافتند که با دشمن عمومی باید پیوسته در جنگ تدافعی و دریائی باشند، و اگر از اسکندر بیگ و آلبانیهای شجاعی که با او بودند حمایت شده بود شاید که هجوم بعدی ترکان را به مملکت ناپل مانع می‌آمدند. محاصره و تاراج اوترانتو به دست ترکان در سراسر اروپا دهشتی برانگیخت و سیکستوس[1] پاپ مهیای گریز به آن سوی آلپ بود که مرگ محمد ثانی در پنجاه و یکمین سال عمر او طوفان بلا را به سرعت هر چه تمامتر فرونشاند. این نابغه عظیم همت شوق فتح ایتالیا را در دل داشت و چون مالک شهری مستحکم و بندری وسیع بود ممکن بود که سلطنت وی به زیور غنائم رم قدیم و جدید آراسته گردد.

درخواست یاری از مغرب دو نتیجه بار آورد که ذکر آنها در این جا لازمست (رجوع شود به خلاصهٔ مندرج در صفحه ۱۴۰۸). یکی از این دو نتیجه فرستادن دوهزار سرباز جنوائی بارهبری ژوستی نیانی است. نتیجهٔ دیگر سفارتی

۱ ـ Pope Sixtus



امپراطوری عثمانی
۱۴۰۰ میلادی
مقیاس میل انگلیسی
امپراطوری عثمانی
امپراطوری یونانیان
بوسنیا
بلگراد
والاچیا
(خراجگذار عثمانیان)
رود دانوب
امپراطوری طرابوزان
کافا
(متعلق به جنوا)
خرسون
تیرنووا
وارنا
صوفیه
فیلیپولیس
ادریانا پول
قسطنطنیه
سالونیک
دوراتزو
(متعلق به ونیز)
آرگوس
آتن
نگروپونت
کالی پولی
بروسا
ازمیر
خیوس
لس بوس
ردس
کاندیا
کرت
سینوپ
طرابوزان
آماس تریس
انقوره
قونیه
قیصریه
ملاطیه
طرسوس
انطاکیه
فاماگوستا
مملکت قبرس
امپراطوری
تیمور
امپراطوری سلوکان
شرق گرنیچ

است به ریاست کاردینال ایزیدور که نمایندهٔ پاپ بود. شرح جنگ ژوستی نیانی که در صفحهٔ ۱۴۲۲ میلادی آمده نه با حقایق تاریخی موافق است و نه با انصاف. علت آنی تصرف شهر دخول ترکان از دری نهانی بود که ژوستی نیانی برای حمله در دیوارشهر تعبیه کرده بود. از رسالت ایزیدور نتیجه‌ای حاصل نیامد جز افزایش خصومت یونانیان با لاتینیان؛ و یکی گفته است که مشاهدهٔ عمامه محمد و نظائراو را دوستتر دارم از دیدن کلاه کاردینالی. پس از آن که آداب مذهب لاتینیان را در ایاصوفیه بجای آورده بودند کلیسا متروک مانده بود و «سکوتی مظلم و اندوهبار در زیر این گنبد عظیم مکرّم حکمفرما بود»، و ملوث شدن کلیسا (رجوع شود به صفحه ۱۴۲۵ میلادی) اشاره است به برگزاری مراسم مذهب کاتولیکی در آن.

پسین گفتار

روم قرون وسطی و طلوع سحرگاهان رنسانس

فصل شصت و نهم

سیطرهٔ پاپها در رم. روشهای گوناگون انتخاب پاپها. هجرت پاپها به آوین یون. اقامه یوبیل یا جشن مقدس بخشش گناهان.

در نخستین دوران انحطاط و سقوط امپراطوری روم چشمان‌ما پیوسته به‌شهر سلطانی رم دوخته است که برای نیکوترین قسمتی از کرهٔ زمین قانون نهاده بود، و در سرنوشت آن اول به اعجاب و تحسین می‌نگریم و آنگاه به ترحم و همیشه با دقت و توجه، وچون این توجه از کاپی‌تول به متصرفات روم معطوف میشود آنها را شاخه هائی می‌انگاریم که یکی را پس از دیگری از تنهٔ رم امپراطوران جدا کردند. بنیان نهادن‌رمی[1] دیگر در ساحل بسفر مورخان را برآن داشته است که در کار جانشینان کنستانتین تأمل کنند، و اغوای نفس کنجکاو ما را به دیدار دورترین کشورهای اروپا و آسیا کشانده است تا در علل انحطاط دیرپای سلطنت‌بیزانسی تفحص و مسببان آن را کشف کنیم. فتوحات ژوستی نیان ما را به سواحل رود تیبر باز خوانده و یادآور رهائی پایتخت قدیم امپراطوری گردیده است. ولیکن این رهائی به حقیقت رهائی نبود و تغییر بلکه تشدید عبودیت بود، و رم هم در آن وقت عاری از یادگارهای پیروزی و غنائم جنگی شده و او را نه خدایانی مانده

---

۱ - کنایه از قسطنطنیه.

بود و نه قیصرانی ، و تسلط اقوام گتی ننگین‌تر و بیداد گرانه‌تر از ستم یونانیان نبود. در قرن هشتم میلادی نزاعی مذهبی بر سر تمثال پرستی رومیان را به خشم آورد و بر آن داشت که دعوی استقلال کنند ، و اسقفان ایشان رهبران دنیوی و روحانی مردمی آزاد و مستقل شدند . امپراطوری غربی را شارلمان احیاء کرد و صورت ذهنی امپراطوری مذکور و عنوان آن هنوز زینت افزای دولت آلمان جدید[۱] و تشکیلات خاص آنست نام رم هنوز مارا بی‌اختیار ملزم به احترام نمودن میکند. آب و هوای[۲] (اثرات اینها هرچه باشد) رم دیگر آن آب و هوای سابق نبود و خون پاك رومی از هزاران مجرا بخون بیگانه آلوده شده بود ، ولیکن سیمای مکرّم ویرانه‌های آن و یاد عظمت گذشته‌اش شرارهٔ سجیه ملی را از نوبرافروخت. ظلمت جهل قرون وسطی نمایشگر صحنه‌هائی است در خور توجه ما و من تا در وضع شهر رومیان و تحولات آن دوباره ننگرم کار این کتاب را به پایان نمیبرم ، شهری که سلطهٔ مطلق پاپها را پذیرفت تقریباً در همان وقتی که ترکان قسطنطنیه را به نیروی جنگ گرفتند و در قید عبودیت خود آوردند.

در آغاز قرن دوازدهم[۳] یعنی ایام نخستین جنگ صلیبی لاتینیان رم را محترم میداشتند وآن را پایتخت جهان وعرش پاپ و امپراطور می‌دانستند، وعنوان و شرف منزلت و حقوق فرمانروائی غیر روحانی این دو هم از شهر جاودانی بودو حق فرمانروائی را در آن شهر اعمال میکردند. پس از این وقفه درازشاید تکرار این نکته بیفایده نباشد که جانشینان شارلمان و امپراطوران اوتونام را مجلسی ملی در آن سوی رودرن انتخاب میکرد ، ولیکن این سلاطین عنوان سادهٔ پادشاه‌آلمان و ایتالیا را بر میگزیدند تا وقتی که برای دریافت تاج امپراطوری از جبال آلپ و آپنین میگذشتند و آنچه راکه جسته بودند در رم بدست می‌آوردند. در مسافتی

---

۱ - امپراطوری غربی آلمان در سال ۱۸۰۶ با استعفاء فرانسیس دوم بپایان رسید . فرانسیس در ۱۸۰٤ عنوان جدیدی اختیار کرد و آن امپراطور اطریش بود . ۲ - آبه دوبو تأثیر آب و هوا را بسیار دانسته و گفته است که رومیان جدید فضائل اجداد خود را حفظ کرده‌اند اما آب‌وهوا و خاك رم بنحوی محسوس تغییر کرده است.

۳ - چون خواننده کتاب دیرزمانی از رم دور بوده‌توصیه من این است که فصل چهل ونهم این تاریخ‌را بیاد آورد یا دوباره بخواند.

از شهر صفی طویل از کشیشان و دیگر مردم که شاخهٔ نخل و صلیب در دست داشتند ایشان را به درود و تحیت استقبال مینمودند، و نشانهای رعب‌انگیز گرگ وشیر و اژدها و عقاب که بر رایتهای سپاهیان در اهتزاز بود نمایندهٔ افواج گذشته وجوخه‌های سربازان رم جمهوری حکومت بود. سوگند این پادشاهان مبنی بر نگاهداشت آزادیهای رم سه بار تکرار میشد، یک بار در پیش پلی کوچک در دشت نرون و دگربار در برابر دروازهٔ کاستلا و سوم بار در آستانه واتیکان، و پادشاهان آلمان و ایتالیا به رسم مألوف به مردم انعام میکردند تا ازجودوسخای قیصران نخستین ولوبه‌هبه‌ای ناچیز تقلید کرده باشند. در کلیسای پطرس مقدس جانشین این حواری یعنی شخص پاپ مراسم خاص رابجای می‌آورد وتاج امپراطوری را برتارك جانشینان شارلمان مینهاد، ونداى خداوند[1] بابانگ مردم در می‌آمیخت، و رضای خلق به بانگ هلهله اعلان میشد و مردم میگفتند «خداوندگار ما پاپ را پیروزی وعمر دراز باد! خداوند ما امپراطور را پیروزی وعمر درازباد! لشکرهای رومی وژرمنی را پیروزی و عمردرازباد!» نام قیصر و اگوستوس وقوانین کنستانتین وژوستی‌نیان و مثال شارلمان و اوتو سلطهٔ فائقه امپراطوران آلمانی‌نژاد را مستقر گردانید، و عنوان و تمثال ایشان را برروی سکهٔ پاپها منقوش کردند، و نشان حق فرمانروائی ایشان شمشیر عدالت بود که در دست رئیس شهر می‌نهادند. ولیکن نام و زبان و راه و رسم خداوندگاری از قومی بیگانه و بی فرهنگ انواع تعصبهای خفته در نهاد رومیان را بیدار می کرد. قیصران ساکسونی[2] و فرانکونیا[3] بر اشرافی حکومت می‌راندند که خود هر یک موافق نظام فئودالی در حوزهٔ خاص خویشتن فرمانروائی مینمودند، و قیصران مذکور از اعمال قدرت نظامی و غیر نظامی عاجز بودند و فقط قدرت حکومت و نیروی جنگی است که مردمی در کشوری دور و ازعبودیت نفوررا فرمانبردار حاکم میکند. هرامپراطوری در دوران عمر خود یک‌بار، فقط یک بار، با خیلی از اتباع تیوتونی[4] خود از فراز جبال آلپ به‌زیر می‌آمد، و من نظم و آرامش دخول او را به شهر رم و تاجگذاریش را در کلیسای

۱ - کنایه ازسخنی‌است که از دهان پاپ برمی‌آمد.
۲ - Saxony
۳ - Franconia
۴ - Teutonic

پطرس مقدس وصف کرده‌ام، اما فتنه و غوغای رومیان که با سلطان خود چنان رویاروی میشدند که گوئی وی دشمنی بیگانه ویغماگراست معمولا بر هم‌زن‌نظم و آرامش بود ، و حرکت امپراطور از رم همیشه شتابزده و غالباً شرم آوربودو چون سلطنتش دیری نمی‌پائید لذا او را موهون و بی اعتبار مینمودند ونامش‌را بدست نسیان میسپردند. پیشرفت استقلال درآلمان‌وایتالیا مبانی سیطره امپراطوران راسست کرد ، و پیروزی پاپهارم را از حکومت بیگانگان رهانید .

رم را دو پادشاه بود یکی امپراطور که به موجب حق تصرف سلطنت‌میکرد اما سلطنتش متزلزل بود ، و دیگری پاپ که اعتبار فرمانروائیش مبتنی بر دو اصل سهل بود یکی عادت و دیگری عقیدهٔ عام و این هر دو مبانی مستحکم سلطانی پاپ است. ازمیان برداشتن نفوذ بیگانه‌ای پاپ را محبوب پیروان او کرد، و از این پس درعوض آن که در بار آلمان بارشوه دادن پاپ را به هوس خود منصوب کند نایب مسیح را انجمن کاردینالها انتخاب کردند، و اکثر کاردینالها یا در رم زاده شده یا در آنجا اقامت گزیده بودند . انتخاب، پاپ مؤید به‌پسند مردم و عمال دیوان بود و هم به این سبب سلطهٔ کلیسا که مردم سوئد و انگلستان نیز به آن گردن مینهادند در مرحله نهائی منوط به رأی رومیان بود چنانکه سلطانی امپراطور و فرمانروائی پاپ دراین شهرمنوط به رأی ایشان بود. مردم راعموماً عقیده براین‌بود که کنستانتین پاپها را در مقام سلطنت دنیوی رم منصوب کرده‌بوده است ومتهورترین مردم غیر مذهبی و نامؤمن‌ترین شکاکان به همین دلخوش بودند که در قانونی بودن حق امپراطور در اعطاء منصب مذکور و مشروع بودن عطیهٔ اوشک‌آورند و بر سر این موضوع بمناقشه پردازند. ولیکن صحت این عمل امپراطور و اصالت عطیهٔ او متکی به سنت چهار قرنه و ریشه هر دو فرونشسته در خاك جهالت عام بود و منشأ افسانه‌ای آنها فراموش شده و اثرات دائم و واقعی آنها بر جای مانده بود. عنوان «دومینوس» یا خداوندگار را بر روی سکهٔ پاپ(که اسقف رم بود) نقش میکردند ، و بانگ تحسین و آفرین و سوگند ولاءواخلاص مردم مؤید منصب و حق فرمانروائی‌او میگردید و پاپها ، بارضا یا اکراه قیصران آلمان ، سالیان‌دراز

گاه بر شهر رم و میراث پطرس مقدس حکومت فائقه داشتند و گاه در فرمانروائی تابع امپراطوران آلمانی بودند . سلطنت پاپها مذهبیان را خشنود میکرد وباحقوق رم و مردم آن ناسازگار نبود ، و اگر کسی به خودبینی بیشتر در این امر تفحص مینمود منبعی عالیتر بر او آشکار میگردید که سرچشمهٔ قدرت پاپها و عبارت بود از حق‌شناسی ملتی که به یاری ایشان از بیدادستمگر بیزانسی وگناه‌ارتداد نجات یافته بود . در عصر رواج خرافهٔ مذهب چنین مینمود که پیوند منصب روحانی و دنیوی باعث تقویت هر دو وکلید بهشت مطمئن‌ترین ضمان فرمانبرداری خاکیان باشد ، و اگر چه ممکن بودکه منصب روحانی پاپ بسبب مفاسد شخصی‌اوننگین شود ولیکن فضائل خطرناك گرگوری هفتم که مردی در نفس‌کشی سختکوش بود رسوائیهای قرن دهم را از یادهابرد ، و نزاعهای مداوم و مجدانه گرگوری و جانشینان او در دفاع از حقوق دستگاه دین‌و مصائب و کامیابیهای ایشان باید بر احترام و مهابت این گروه در نظر خلق افزوده باشد. این پاپها بعضی اوقات دور از وطن در فقر و دربدری بسر میبردند و قربانی ایذاء و آزار مذهبی میشدند و باشور و غیرت حواریون عیسی درکام شهادت فرومیرفتند ، و این خود باید دل‌هر کاتولیکی‌مذهبی را درگرو مهر ایشان نهاده و غمخوار ایشان نموده باشد. بعضی اوقات نیزگرگوری هفتم و جانشینان او ازعرش واتیکان رعدآسامی‌خروشیدند و تاج‌بخشی مینمودند و پادشاهان ممالك جهان را توبیخ و معزول می‌کردند، و گردن‌فرازترین رومیان را نیز ازفرمانبرداری کشیشی عارنمی‌آمدکه جانشینان‌شارلمان بوسه برپایش میزدند ورکابش را بدست میگرفتند. مصالح دنیوی شهررم ایجاب مینمود که اقامتگاه پاپان وحرمت وآرامش آن را محفوظ دارند زیرا که مردمی بطالب پیشه وخویشتن بین قسمت اعظم روزی و ثروت خود را از آن جای حاصل می‌آوردند. عوائد ثابت پاپان محتملا کاهش پذیرفته و بسیاری از املاك قدیم و موروثی دستگاه ایشان درایتالیا ومتصرفات روم به حملهٔ نامؤمنان ناپاك دست‌گرفتار آمده وازمیان رفته بود ، وباآن که پپن واولاد اواملاك بسیار اهدا کرده بودند ضرر جبران نشد زیراکه هبهٔ پپن‌جزء دعاوی پاپها بود نه درتصرف ایشان. اما واتیکان

وکاپی تول از خیل عظیم زائران و ملتمسان حاجت خواه نیرو می‌یافت که پیاپی به این دو درگاه روی می‌آوردند. حظیرهٔ واتیکان وسیعتر شد و پاپ و کاردینالها مستغرق در کار رسیدگی و صدور رأی در بارهٔ دعاوی گوناگون کلیسائی و غیر کلیسائی شدند . به موجب قوانین جدید مستقر گشته در دستگاه مذهب کاتولیکی مردم حق داشتند که به محکمه واتیکان التجاء برند و از شمال و مغرب اروپا اسقفان و رؤساء صومعه‌ها را به آستان پاپ فرا می‌خواندند یا احضار میکردند تا درخواست یاری کنند و شکایت نمایند و متهم کنند یا در برائت از تقصیر سخن بگویند . شرح نادره واقعه‌ای را ضبط کرده‌اند درباب دو اسب متعلق به اسقفان اعظم کلن[1] وماینتز[2] که از جبال آلپ گذشتند وبازآمدند هردفعه به سیم‌وزر گرانبار. ولیکن همه بزودی دانستند که توفیق زائروشاکی بیشتر بسته به ارزش هدایائی است که عرضه دارند وکمتر منوط به حقانیت مدعای ایشان است. زهد و ثروت این بیگانگان را به تظاهر بر همگان آشکارا مینمودند و پولی که ایشان صرف امور مذهبی وغیرمذهبی‌میکردند از مجاری مختلف در گردش می‌افتاد و رومیان را از آن منافع بسیار حاصل می‌آمد.

موجباتی چنین مؤثر باید مردم رم را برآن داشته باشد که به‌اراده و اختیار و از سردوستداری دین با پدر روحانی و خداوندگار دنیوی خود بپیوندند و از او فرمان ببرند . هندی سرخ پوستی که درختی را ازبن برمی‌افکند تا میوه آن را بچینند و عربی که کاروان سوداگران را تاراج میکند هر دو به‌انگیزش طبع بهیمی عمل میکنند، وچون طبع بهیمی نظربه‌حال دارد از آینده غافل می‌ماند وبرخورداری از مهمترین نعمات را در پناه زندگی مأمون از خطر به سودی که از غارت آنی‌حاصل می‌آید سودا می‌کند، و رومیان نیز چنین کردند و به‌ناسنجیدگی به هتک‌حرمت مزار پطرس حواری پرداختند و هدایای زائران را تاراج و ایشان را مجروح کردند و ارزش و شمار سفرهای آینده را که رفتار خصمانه و بی‌حرمتیهای ایشان مانع آمد حساب نکردند .با این همه مرد ساده ضمیر نمیتواند که قوه تخیل را اولیتر از عقل

۱ - Cologne ۲ - Maintz

انگاردو از امیال و منافع این جهانی به خاطر هدفی درگذردکه دور و شاید خیالی و نادیدنی باشد. هنگامی‌که وی جوان است و در کمال نیرومندی و تندرستی اعمالش پیوسته ناقض ایمان اوست تا آن‌که بارگران پیری یا بیماری‌یامصیبت، هول‌ودهشت را در او بیدار و مجبورش کندکه دو دین خود را اداکندکه‌یکی دین ایمان است و دیگری دین ندامت. من پیش از این گفته‌ام که چون در عصر جدید مردم به اصول مذهب بی‌التفات شده‌اند پس این ایام از هر وقت دیگری باکشیشان وامن وفراغ ایشان موافقتر است. در روزگار سلطهٔ خرافه‌پرستی کشیشان را به جهل ابناء بشرامیدها و از شدت خشونت ایشان بیمها بود. ثروت روزافزونی که باید کشیشان رامالکان بی‌مدعی‌جهان کرده‌بوده‌باشدثروتی بودکه‌پدران‌توبه‌کار به ایشان اعطاءمی‌کردند و فرزندان آزمند آن پدران از ایشان به یغما میبردند. ابناء خلق کشیش را نیایش یا بدو بی حرمتی مینمودند و پیروانش وی را چون بتی قبله‌گاه خود میساختند یابه‌خاك در می‌افکندند و پایمال میکردند. در نظام ملوك الطوائفی اروپا نیروی سپاهیان عنوان امتیاز و معیارو مقیاس وفاداری اتباع به خداوندگاران خود بود، و در میان هیاهو وقیل وقال نزاع بانگ بی‌صدای قانون و عقل را به ندرت می‌شنیدند. و از آن فرمان میبردند. رومیان متمرد در سلطهٔ اسقف[1] خود به تحقیر مینگریستند و او را بسبب عجز و ناتوانیش موهون می‌نمودند و تربیت دینی و رفعت منزلت پاپ وی را مانع از آن می‌آمد که نیروی شمشیر را چنان بکار بردکه مؤثر و در خور منصب او باشد، و اغراض و نیاتی که انتخاب وی را باعث می‌آمد و نیز نقائص اخلاقی او بر رومیان بیناو آشنا بخوبی آشکار بود، وحرمت نام واحکام او که اثر بسیار در بیگانگان مینهاد ناچار به سبب قرب جوار در نزد رومیان کاهش می‌پذیرفت و این تفاوت از نظر هیوم‌مورخ[2] فیلسوف دور نمانده است و او میگوید: «با آن‌که نام دربار رم و اعتبار سلطه‌اش در ممالك دور افتادهٔ اروپا، که مستغرق دریای بی‌پایان جهل و از چگونگی وضع آن دربار وترتیب کارش بکلی بی‌خبر بودند، رعب وهراس برمی‌انگیخت پاپ

۱ - یعنی پاپ ۲ - Hume فیلسوف و مورخ اسکاتلندی در قرن هجدهم.

در شهر خود محترم نبود چندان که دشمنان دیرین او رم را تا دروازهٔ آن محاصره کردند وزمام حکومت وی را به دست گرفتند و بر آن نظارت نمودند، وسفیرانی که از دورترین نقطه اروپا حامل پیام فرمانبرداری خاضعانه بزرگترین ملوك آن روزگار بودند در راه یافتن به حضور پاپ و خویشتن را به پای وی افکندن با مشکل بسیار رویاروی میشدند.»[1]

هم از نخستین ایام مسیحیت پاپها مجبور بوده بودند که با مخالفت وخشونت و اهانت مخالفان بجنگند. در اواسط قرن دوازده نهضتی برپا شد برای اعادهٔ حکومت جمهوری و این نهضت را آرنولدبریشائی[2] آغاز کرد. آدریان چهارم (پاپ انگلیسی) و فردریک باربروس امپراطور- آرنولد را از رم بیرون راندند و سرانجام وی را زنده در آتش سوختند، ولیکن نوعی حکومت جمهوری که شامل منصب سناتوری نیز بود مستقر گردید.

طریق انتخاب پاپ

جاه‌طلبی گیاه هرزه‌ای است که هم از اول به سرعت درتاکستان مسیحیت نمو کرد. در روزگار سلطنت نخستین ملوك مسیحی جلوس بر کرسی پطرس حواری منوط به انتخاب عام ولاجرم توأم بانزاع و خشونت و رشوت ستانی بود و اماکن مقدس رم به خونریزی ملوث گردید؛ و از قرن سوم تا قرن دوازدهم شرانشقاقهای مکرر دستگاه دین را آشفته و مشوش مینمود. ولیکن تا روزی که رأی نهائی را عامل[3] دیوان صادر میکردشر و زیان این منازعات محلی وزودگذر بود، و لیاقت هرکسی برای احراز این منصب یا موافق موازین عدل و انصاف تعیین میگردید یا به لطف عامل دیوان، ورقیب ناموفق قادر نبود که پیروزی خصم خودرا دیر- زمانی مشوش کند. ولیکن پس از آن که امپراطوران را از حقوق و امتیازات سلطانی

---

۱ - وقتی که جفری پدر هانری دوم پادشاه انگلیس فرمانروای نورماندی بود در حق کشیشان عملی بسیارظالمانه کرد یعنی چون انجمن ایشان بی‌جلب رضای وی اسقفی برگزیده‌بود جفری فرمان‌داد که خصیتین انتخاب‌کنندگان و اسقف منتخب را ببرند و در ظرفی بنهند و به نزد او ببرند. گیبون‌میگوید که این بیچارگان حق داشتند که ازدرد و خطر شکوه کنند ولیکن چون سوگند عفت یاد کرده‌بودند جفری کاری نکرد جزآن که ایشان را از آلتی زائد، هرچندگرانبها، محروم نماید.

۲ - Brescia شهری در ایتالیای شمالی.

۳ - کنایه از امپراطور یا سلطان یا فرمانروا.

محروم نمودند ـ و اصلی مستقر گردید مبنی بر این که نایب مسیح در پیشگاه هیچ محکمه دنیوی مسؤول نیست هربار که تخت پطرس حواری بی‌شاغل میماند ممکن بود که جهان مسیحیت به قیل وقال مناقشه و حتی جنگ گرفتار آید. دعاوی کاردینالها و کشیشان دون مرتبت و ادعای خواص وعوام خلق نیز مبهم و نزاع جویانه بود ، و هیاهو وقلق و اضطراب شهری که دیگر نه رئیسی داشت ونه از کسی فرمان میبرد اصل آزادی انتخاب را نقض میکرد، و به مردن هرپاپی دودسته در دو کلیسا به انتخاب دو تن میپرداختند و شمار آراء و اهمیت آنها و اولویت زمانی و اهلیت طالبان منصب توازنی بر قرار میکرد، ولیکن در میان محترمترین روحانیون نیز اختلاف بود و سلاطین ممالک دور افتاده که در پیشگاه عرش روحانی پاپ کمر به تعظیم خم مینمودند بت مشروع را از بت کاذب باز نمی‌شناختند. بنا به مقتضیات سیاسی امپراطوران خود غالباً مبدع انشقاق میشدند و پاپی را که دوست بود با «پاپ» دیگر به دشمنی برمی‌انگیختند و هر یک از این دو مجبور می‌شد که اهانتهای دشمنان خود را تحمل کند و حمایت‌یاران خود را به قیمت بخرد : دشمنانی که از ندای وجدان مرعوب نمی گشتند و دوستانی که به وسوسهٔ آزمندی یا جاه طلبی برانگیخته میشدند . سرانجام پاپ الکساندرسوم بود که رسم پرهیاهوی مراجعه به آراء عمومی و آراء کشیشان را بر انداخت و حق انتخاب پاپ را محدود کرد به انجمن کاردینالها وبس، و به‌این طریق رسم تسلسل ابدی جانشینی پاپها معین و با آرامش قرین گردید. این امتیاز مهم یعنی حق انتخاب پاپ صنوف سه گانهٔ اسقفان و کشیشان و شماسان را با هم مشابه کرد. کشیشان کلیساهای محلات شهر رم مقام اول را در این سلسله مراتب بدست آوردند. کاردینالها را بی‌توجه به قومیت از میان ملل مختلف جهان مسیحیت برمیگزیدند و ریاست بر غنی‌ترین حوزهٔ روحانی و مهمترین حوزهٔ اسقف‌نشین با عنوان و منصب ایشان نامتجانس نبود. کاردینالها را که سناتوران دستگاه مذهب کاتولیکی و مدد کاران و نمایندگان پاپ اعظم بودند به‌ردای ارغوانی ملبس کردند که نشان سلطانی و شهادت بود ، و ایشان به گردنفرازی با پادشاهان دعوی برابری مینمودند

وقلت عدد بر رفعت منزلتشان افزود زیرا که تا روزگار سلطنت لیوی دهم شمار کاردینالها به‌ندرت از بیست یا بیست وپنج تن بیشتر شد ، و بواسطهٔ این قاعده حکیمانه بود که شک و انشقاق از میان برداشته شد و ریشه اختلاف را چنان معدوم کردند که در مدت ششصد سال فقط یک بار بواسطه انتخاب دو پاپ اتحاد مجمع مقدس کاردینالها به شقاق گرائیده است ولیکن چون مقررات قانون اتفاق دو ثلث مجموع آراء را لازم میآورد مصالح شخصی و امیال و هوسهای کاردینالها غالباً انتخاب را به تأخیر میافکند و در مدتی که ایشان همه در حاکمیت مستقل مداومت مینمودند جهان مسیحیت از رئیس محروم بود چندان که پیش ازبرافراشتن گرگوری دهم به سلطنت روحانی تخت پاپ تقریباً سه سال بی‌شاغل مانده بود وگرگوری دهم بر آن شد که تکرار این روش سوءرادر آینده مانع آید و فرمان‌وی پس از اندك مخالفتی در مجموعهٔ مدون قوانین کلیسائی جایگزین گردیده‌و قانون مذهبی شده است. به مردن هرپاپی نه روز درماتم وی و انتظار ورود کاردینالهای غائب می گذرانند، و در روزدهم کاردینالها و خادمان[۱] ایشان را در حجره‌هائی زندانی میکنند که نه‌دیواری آنها را از هم جدا مینماید و نه‌پرده‌ای ، وروزنه‌ای کوچک را بازنگاه میدارند تا مایحتاج زندانیان را از آنجا بدرون آورند، و بردر بزرگ از داخل و خارج قفل می‌زنند وکلانتران شهر به پاسبانی می‌ایستند تاهر نوع رابطه‌ای را بادنیای بیرون قطع کنند. اگر پس از سه روز از انتخاب نتیجه‌ای حاصل نیاید از اغذیه گوناگونی که بر سفره کاردینالها نهاده میشود می کاهند و طعام نیمروزی و شبانگاهی ایشان محدود به یک نوع غذا میشود وپس از روز هشتم ایشان را جز اندکی نان و آب و شراب چیزی نمیدهند. در مدتی که‌منصب فرمانروائی روحانی بی‌شاغل است کاردینالها از تصرف درعوائد دستگاه مذهب‌و در دست گرفتن عنان حکومت آن ممنوعند مگر در وقت ضرورت و ضرورت به‌ندرت روی مینماید. هنگام رأی دادن هرگونه توافقی که در میان انتخاب کنندگان‌بوده است یا هر وعده‌ای که بهم داده بوده‌اند رسماً ملغی میشود ، و سوگند خدائی

---

۱ - هرکاردینالی خادمی همراه دارد.

و دعای مؤمنین کاتولیکی باعث قوام امانت و دوام استقامت ایشان است. بعضی از مواد شدید قانون را که زائد یا زحمت‌افزا است بتدریج سست نموده‌اند ولیکن اصل «زندانی» شدن کاردینالها تام است و به سخت‌ترین وجهی رعایت میشود و ایشان به سائقه حفظ تندرستی و میل به آزادی مجبورند که کاری کنند که لحظهٔ رهائی هر چه زودتر فرارسد، و به کارگرفتن رسم رأی مخفی مناقشات مجلسیان را در پرنیانی حجاب لطیف مهر و خیراندیشی و ادب می‌پوشاند. به علت این رسوم استقرار یافته بود که رومیان از حق انتخاب اسقف و سلطان روحانی خویشتن محروم ماندند، و چنان مینمود که در تب آزادی متزلزل و لجام گسیخته‌خود فقدان این امتیاز بی بها را ادراك نمیکنند و از آن بی خبرند. لویس، امپراطور باوار، به پیروی از مثال اوتوی کبیر رسمی را احیاء کرد و پس از مشاوراتی با عمال شهر رومیان را در میدان مقابل کلیسای مقدس جمع آوردند، و پاپ را که در آوین یون مقر داشت وملقب به ژان بیست و دوم بود معزول کردند و انتخاب جانشین او بارضای خلق و هلهلهٔ تحسین و آفرین ایشان تأیید گردید، و مردم قانونی تازه را بارأی آزاد تصویب کردند که اسقف ایشان هرگز بیش از دو روز راه از شهررم دوروبیش از سالی سه ماه از آن جای غائب نباشد، و اگر پس از سه بار احضار از بازگشتن غفلت ورزد او را که خادم مردم است معزول و مرخص کنند. ولیکن لویس عجز خود و تعصبات ایام خویشتن را فراموش کرده بود و نمیدانست که دروراء منطقه اردوگاه آلمانی وی را شبحی بی‌فایده میدانند و انکار میکنند. رومیان در کاری که خود کرده بودند به تحقیر نگریستند و پاپی که به رغم قوانین کلیسائی انتخاب شده بود از خداوندگار مشروع خود استرحام نمود، و با این تجاوز بی موقع حق خاص کاردینالها مستقرتر و راسخ‌تر گردید.

هجرت پاپها به آوین یون

اگر انتخاب پاپ همیشه در واتیکان صورت می‌پذیرفت هیچکس نمیتوانست حقوق سنا و مردم رم را نقض کند و از سیاست برکنار بماند. ولیکن در غیبت

جانشینان گرگوری هفتم که اصل اقامت در شهر رم و حوزهٔ اسقفی آن را فرمان خدائی‌ندانستند و دررعایت آن مداومت ننمودند رومیان هم این اصل را ازیاد بردند و خود نیز ازیاد رفتند . به نزد جانشینان گرگوری هفتم اهمیت نگاهداشت حوزه اسقفی[1] کمتر از حکومت دستگاه مذهبی بود که دنیا را در برمیگرفت، و پاپها نمیتوانستند به شهری دلخوش باشند که در آنجا پیوسته با حقوق سلطانی ایشان مخالفت مینمودند وجان ایشان نیز غالباً درخطر بود. پاپها به‌سبب ایذاء امپراطوران و جنگهای ایتالیا از رم گریختند و درآنسوی جبال آلپ به آغوش مهمان‌نواز فرانسه راه یافتند ، و از فتنه و هیاهوی رم به اناگنی[2] وپروجیا[3] و ویتربو[4] و بلاد مجاور پناه بردند تا در این مواضع در آرامش بیشتر زندگی کنند و بمیرند. هنگامی که رعایای پاپ به‌سبب غیبت رئیس خود آزرده یا بینوا میشدند ایشان را باز میخواندند و به سختی عتاب مینمودند که پطرس حواری پایتخت جهان را مقر فرمانروائی خود کرد نه دهکده‌ای گمنام را ، وتهدید شدید مینمودند که رومیان لشکر خواهند کشید و مردمی را که جرأت آورند و پاپ را پناه دهند معدوم و مکانی را که‌وی در آن مأمنی یابد ویران خواهند کرد. پاپها از ترس فرمان میبردند و بازمیگشتند و درود نخستین توأم بود با شرح دین سنگین ودیگر خسرانهائی که فرار ایشان ببار آورده بوده است و اجاره‌بهای منازلی که در آنها سکونت گزیده بوده‌اند و مخارج گوناگون خادمان و بیگانگانی که ملازم دربار ایشان بوده‌اند ، وپیش‌فروش حوزه‌های اسقفی و عوائد آنها. پس از اندك فاصله‌ای که متضمن آرامش و شاید برقراری سلطهٔ پاپها بود قیل و قال فتنه از نو برمیخاست و ایشان را دوباره از رم بیرون میراندند و آنگاه سنا به احترام یا به قهر و تحکم ایشان را دگرباره احضار میکرد. در این عقب نشینیهای اتفاقی تبعیدشدگان یا فراریان از واتیکان را فاصله از پایتخت به ندرت دور بود و غیبت ایشان دیری نمی‌پائید. ولیکن در اوائل قرن چهاردهم مقر سلطنت پاپ ازساحل تیبر به کرانه رود رون منتقل گردید وچنان

---

۱ - حوزه اسقفی پاپها چنان که قبلا نیز گفته شده است شهر رم بود.　۲ - Anagni　۳ - Perugia
۴ - Viterbo

مینمود که پاپها هرگز به رم بازنگردند و علت هجرت ایشان را از نزاع شدیدی که میان بونیفاس هشتم و پادشاه فرانسه روی نمود استنتاج میتوان کرد. اتحاد طبقات سه گانه جامعه یعنی روحانیون و اشراف و طبقه[1] متوسط که هریک دارای قدرت سیاسی خاص بودند و نیز امتیازات دستگاه مذهب کاتولیکی فرانسه نیروی حربه تکفیر و تحریم را بی‌اثر کرد، ولیکن فیلیپ پادشاه فرانسه اسلحهٔ دنیوی را دلاورانه به کار گرفت و پاپ مهیای مقابله با وی نبود. هنگامی که بونیفاس در آنا گنی مقیم بود و ظن خطر نمیرفت سیصد سوار بکاخ او وشخص او حمله بردند و این سیصد سوار را ویلیام نوگارت وزیر فیلیپ، و شارا کولونا[2] از اشراف زادگان رم که خاندانش را با پاپ خصومت بود در نهان فراهم آورده بودند. کاردینالها از معرکه گریختند و دشمنان پاپ ساکنان آنا گنی را به‌مکرو فریب منحرف کردند واز تبعیت پاپ و اداء وظیفه سپاسگزاری مانع آمدند. اما بونیفاس بی‌باك که تنها و بی سلاح و لشکر بود بر کرسی خود نشست و مانند سناتوران روم باستانی در انتظار فرود آمدن شمشیرلشکر گال بسر برد. نوگارت دشمنی بیگانه و به‌این راضی بود که که آن کند که خداوندگار وی فرماید، ولیکن بواسطهٔ دشمنی هموطن پاپ یعنی کولونا ـ بونیفاس را به سخن درشت وضربت شمشیر اهانت نمودند و سه روز محبوس کردند و به عنادش برانگیختند و به قصاص عناد او را جور و ستمی نمودند که جانش را به خطر افکند اما تأخیر عجیب دشمنان دلبستگان بدستگاه دین را فرصت و جرأت داد تا وجود پاپ را از هتك حرمت و تجاوز خشونت آمیخته معاندان نجات دهند. ولیکن روح کبریائی بونیفاس جراحتی مهلك یافته بود و او در هذیان خشم و انتقامجوئی در رم جان سپرد. یاد وی به مفاسد ننگین کبر و آز ملوث شده است و چون بونیفاس را آن شجاعت نبود که تن بشهادت در دهد لذا این حامی و مدافع دین به شرف منزلت قدیسان نائل نیامده است. در اخبار آن روزگار وی را گنهکاری بزرگوار خوانده‌اند که روبه وار به حریم منصب راه یافت و مانند شیر فرمان راند و چون سگ جان داد. جانشین وی بندیکت یازدهم بود که

---

۱ - bourgeoisie طبقه فاصل میان اشراف و کارگران.

۲ - Sciarra Colonna

درمیان ابناء بشر از او مهربانتر و معتدلتری نبوده است و با این همه وی فرستادگان ناپرهیزگار فیلیپ را تکفیر نمود و در حق شهر آناگنی و مردم آن نفرینی هول‌انگیز کرد که اثراتش هنوز به چشم خرافاتیان مشهور است[1].

پس‌از مرگ بندیکت دسته فرانسویان در روش انتخاب پاپ بوسیله مجمع کاردینالها که عادلانه اما ملال‌آور و نگران کننده بود به زیرکی و تردستی تغییری دادند و رسمی دیگر مقرر داشتند و پیشنهادی به ظاهر پسندیده کردند که پذیرفته شد. بموجب پیشنهاد ایشان بنابراین شد که کاردینالها یکی از سه داوطلب منصب را انتخاب کنند که مخالفان نام برده باشند و اسم اسقف اعظم بوردو ، دشمن تندغضب پادشاه و کشور خود ، نخستین نام در فهرست اسامی بود. اما همه کس از جاه‌طلبی او آگاه بود و ضمیر وی ندای کامکاری و اوامر ولینعمت را فرمان برد ، و پادشاه فرانسه از پیکی چابک رفتار خبر دریافته بود که حق انتخاب پاپ هم اکنون در ید اوست. شرائط انتخاب را در ملاقاتی محرمانه تنظیم کردند ومعامله را با چنان سرعتی در نهان به پایان بردند که کاردینالها به اتفاق آراء برافراشتن کلمان پنجم را به منصب فرمانروائی روحانی احسنت‌گویان تأیید کردند. اما کاردینالهای وابسته به دو حزب به دریافت احضارنامه‌ای که ایشان را برای ملازمت پاپ به آن سوی آلپ فرا می‌خواند درحیرت فرو شدند و بزودی دانستند که هرگز نباید ببازگشت خود به‌این سوی آلپ امیدوار باشند زیرا که پاپ درگرو محبت و متعهد به وفای به‌عهد بود که فرانسه را برای اقامت برگزیند. کلمان پس از آن که درباریان خویشتن را به دنبال خود از پواتو[2] وگاسکونی[3] به آوینیون کشاند و مخارج گزاف سفر او هر آنچه شهر و صومعه را که درسر راه وی بود فرو بلعید ، سرانجام در آوینیون قرار یافت و این شهر بیش از هفتاد سال مقر پاپ رم و پایتخت جهان مسیحیت گردید. موضع آوینیون سهل‌المنال بود و ازهر

---

۱ ـ دانستن این نکته مشکل است که آیا لابات مزاح میکند یا به‌حقیقت باوردارد که آناگنی هنوز از نفرین بندیکت یازدهم در عذاب است و مزارع غله یا تاکستانها یا درختان‌زیتون آن آفت‌زده طبیعتند. اگر چنین باشد باید معتقد شد که طبیعت کنیز فرمانبردار پاپهاست !

۲ - Poitou

۳ - Gascogne

سوی و از طریق زمین و دریا و رود رون به‌آن راه می‌یافتند. ایالات جنوبی فرانسه برای ایتالیا نیز حق تقدسی نمی‌شناختند، و در آوین یون قصرهای تازه برای سکونت پاپ و کاردینالها برپای کردند و دولتمندی دستگاه مذهب هنرمندانی را که پدید آورندهٔ اسباب رفاه و لذتند بزودی به این شهر کشاند. دستگاه مذهبی پاپ هم اکنون مالک سرزمین مجاور یعنی ایالت ونه‌سن[1] بود که فیلیپ سوم پادشاه فرانسه در سال ۱۲۷۳ به پاپ منتقل کرد و ناحیه‌ای معمور و حاصلخیز بود، و حق فرمانروائی آوین یون را نیز از ژان نخستین ملکه ناپل و کنتس پرووانس[2] خریدند که دختری نوجوان و پریشانحال بود و مبلغ هشتادهزار فلورن که بدو پرداختند بهای شهر را کفاف نمی‌داد. در زیر سایه پادشاهان فرانسه و در میان مردمی مطیع و فرمانبردار پاپها از احترام و آرامش برخوردار شدند. وضعی که سالیان دراز از آن محروم بوده بودند. ولیکن ایتالیا از غیبت ایشان متأسف و رم در تنهائی وبینوائی شاید از آزادی لجام گسیخته خود که بیرون راندن جانشین پطرس حواری را از واتیکان باعث آمده پشیمان بود. پس از مرگ اعضاء سالخوردهٔ مجمع مقدس کاردینالهای فرانسوی جایگزین ایشان شدند، اما اینان در رم و ایتالیا به نفرت و تحقیر می‌نگریستند و بنیانگذار سلسله‌ای از پاپ‌ها شدند که از قوم فرانسوی یاحتی از متصرفات این کشور بودند و دلبستگی این پاپ‌ها به وطن خود پیوندی بود که به هیچ روی گسستنی نبود.

اقامه مراسم یوبیل یا سال مقدس

پیشرفت صنعت پدید آورنده جمهوریهای ایتالیائی و افزاینده ثروت آنها گردید، ودوران استقلال جمهوریهای مذکور متقارن است با ایام افزایش جمعیت و رونق زراعت و تجارت و صنایع دستی و ماشینی که بتدریج بهتر و آراسته‌تر و بدل به صنایعی گردید که محصول نبوغ و لطف ذوق است. ولیکن موقع و موضع رم چندان که باید مساعد و سرزمینش بارور نبود، وساکنان آن سرخوش از غرور بودند و خوی ایشان به فساد گرائیده بود و به ساده‌لوحی می‌پنداشتند که خراج اتباع

۱- Venaissin
۲- Provence

روم باید تا به ابد نیروبخش پایتخت مملکت دین و ملک امپراطوری باشد ، وآمدن مسافران به زیارت ضریح قدیسین تاحدی مشوق این عقیده باطل گردید ، وآخرین میراث پاپها برگزاری مراسم «سال مقدس» بود و مردم را از آن سودی حاصل می‌آمد که کمتر از سود کشیشان نبود . پس از آن که فلسطین از دست رفت عطیهٔ بخشش گناهان را که مختص صلیبیون بود دیگر موردی نماند واین گرانبهاترین مسکوك دستگاه دین را متجاوز از هشت سال ازگردش در بازار نقد رائج خارج کردند . بونی‌فاس هشتم که شهوت آز و جاه‌طلبی را در وجود خود باهم سازگار کرده بود به جهد بلیغ مجرای تازه‌ای برای گردش این سرمایه گشود ، و او را دانش چندان بود که یکی از جشنهای رم باستانی را به یاد آورد و زنده کند ، جشنی که در پایان هر قرنی منعقد میگردید ، و برای آن که عمق ساده‌لوحی عوام را بسنجد در وقتی که مناسب می‌نمود درکلیسا موعظه کردند و خبری به نیرنگ شایع و چند شاهد سالخورده را حاضر کردند و در نخستین روز ژانویه سال یک‌هزارو سیصد کلیسای پطرس مقدس انباشته از جمع مؤمنان گردید و همگان خواستند که به رسم «مألوف» در آن وقت مقدس گناه گنهکاران را ببخشایند . پاپ که مترقب‌بود ومؤمنان ناشکیبا را خشمگین کرده بود با استناد از سنت قدیم بزودی اقناع گردید وحقانیت دعوی مردم را پذیرفت و اعلان کرد که گناهان جمیع کاتولیکهائی بخشوده است که در طی آن سال و در هر دوران متشابهی با احترام تام کلیسای دو حواری عیسی یعنی پطرس و پولس مقدس را زیارت کنند . آواز خوش‌آیند سخن پاپ در سراسر جهان مسیحیت منتشر گردید ، و در اول از نزدیکترین ایالات ایتالیا و سرانجام از ممالک دور افتاده هنگری و بریتانیا شاهراهها انباشته ازخیل زائران شد ، زائرانی که در طلب عفو گناهان خود رهسپار سفری می‌شدند که با وجود بار گران خرج و رنج فارغ از خطر خدمت لشکری بود . در این سفر تفاوت میان عالی و دانی و پیر و جوان و توانا و ناتوان که همقافله بودند فراموش می گردید و براثر شور ایمان وشوق زیارت‌مردم بسیاری درکوچه وکلیسا در زیر پای دیگران لگدمال می‌شدند و می‌مردند . محاسبهٔ عدد زائران نه آسان و نه دقیق تواند بود و محتمل

است که کشیشان زیرك شمار ایشان را بیشتر از آن نموده باشند که به حقیقت بوده است زیرا که کشیشان بخوبی می‌دانستند که تقلید از مثال دیگران مرضی است منتقل شونده ، و مورخی درست رأی که هنگام برگزاری مراسم حاضر بوده به یقین گفته است که شمار بیگانگان در رم هرگز از دویست هزار کمتر نبوده و ناظری دیگر مجموع زائران را که در رم ازدحام میکردند سالی دومیلیون تعیین کرده است ، و تحفه‌هائی هرچند بی‌قدر که زائران تقدیم می نمودند چون برروی هم انباشته می گردید گنجینه‌ای شاهانه می‌شد. دو کشیش چنگال به دست شب و روز درکنار محراب کلیسای پولیس مقدس ایستاده بودند تا زرو سیمی را که زائران نثار محراب می کردند ناشمرده جمع کنند. بخت یار و روزگار روزگار امن وفراوانی بود واگر علوفه کمیاب و اجاره‌بهای مسکن و مهمانسرا مفرط بود بونی‌فاس به اقتضای سیاست و رومیان به‌حکم سود جوئی مهمان‌نوازی می کردند و نان و شراب وگوشت و ماهی همیشه برای زائران مهیا و ذخیره خواربار پایان ناپذیر بود. ثروت اتفاقی در شهری بی‌صنعت و تجارت چون برف‌است و آفتاب تموز وبه سرعت ناپدید می‌شود ، ونسل بعد به سبب آز و حسد از پاپ کلمان ششم در خواستند که مراسم عفوگناهان را پیش از موعد مقرر آن که پایان قرن[1] بود برگزار کنند و پاپ به‌لطف وکرم تمنای ایشان را اجابت نمود و خسران غیبت خود را از رم به این قلیل پاداش جبران کرد ، و نام جشن تازه را به تقلید از یوبیل موسوی و شعائر[2] سال سبت تغییر داد و آن را یوبیل خواند تاترك رسم گذشته را درست جلوه گر کند. مسیحیان دعوت پاپ را فرمان بردند و شمار زائران و شور ایمان وگشاده دستی ایشان کمتر از زائرانی نبود که به‌جشن نخستین آمده بودند. ولیکن این بار با آفات سه گانهٔ جنگ و قحط و طاعون مواجه شدند و با بسیاری از زنان و دختران با کرهٔ ایشان در قصرهای ایتالیا زنای به عنف کردند ، و رومیان بهائم صفت که سابقاً به واسطه حضور اسقف خود در رم جانب اعتدال را نگاه می‌داشتند اکنون بسیاری از

۱ - یوبیل دوم در سال ۱۳۵۰ میلادی برگزار گردید. ۲ - در ایام قدیم یهودیان هفت‌سال یک‌بار آداب این عید را به‌جای می‌آوردند و دست‌به کار نمی‌بردند وگاه بود که از دینی می‌گذشتند وغلامی را آزاد می کردند.

غربا را کشتند و اموال ایشان را به تاراج بردند. فواصل سال مقدس پیاپی کاهش پذیرفت و از پنجاه به‌سی و سه و از سی وسه به بیست وپنج سال رسید باآن که عدد سی وسه متساوی با سنین عمر مسیح بود، وکاهش این فواصل را باید ناشی از شتابزدگی پاپها دانست. بواسطهٔ افراط در فروش عفوگناهان و قیام پروتستانها و سست شدن عقائد مذهبی ارزش «سال مقدس» نقصان پذیرفته است. معذلک نوزدهمین و آخرین جشن یوبیل برای رومیان سال لذت و مسرت و منفعت بود و لبخند مرد فیلسوف نه پیروزی کشیش را مشوش میکند و نه خشنودی مردم را.

اشراف رم

در آغاز قرن یازدهم ایتالیا در معرض ستمگری نظام ملوك‌الطوائفی بود و سلطان و مردم هر دو از آن در عذاب بودند. اما جمهوریهای متعدد ایتالیا مدافع حقوق طبیعی انسان شدند و بزودی عرصه فرمانروائی خود را وسیعتر کردند چندان که شهر و نواحی مجاور آن را شامل گردید، و قدرت شمشیر اشراف را شکستند و بردگانشان را آزاد کردند و ایشان را حق رأی دادند، و قلاع و قصور اشراف را منهدم کردند و ایشان نیز راه و روش اجتماع و رسم فرمانبرداری را اختیار نمودند و مطامحشان محدود به عناوین و افتخارات بلدی گردید و در میان گردن فرازترین خاندانهای اشرافی که در ونیز و جنوا بودند مردان بلندمرتبت تابع و فرمانبردار قانون شدند. ولیکن دستگاه عاجز و در هم آشفته حکومت رم قادر نبود که عنان بر رومیان متمرد گردنکش بنهد و ایشان در برون و درون حصار شهر در سلطه عامل دیوان به حقارت می‌نگریستند؛ و نزاع میان اشراف و عوام مردم از این پس جدال داخلی برسر حکومت مملکت نبود، و بارونها به نیروی سلاح مدعی استقلال شخصی شدند و قلاع وقصرهای خود را مستحکم و آماده محاصره کردند و نزاعهای شخصی ایشان به‌یاری امراء تابع و رعایا و ملازمان ایشان دوام می‌یافت. بارونها اصلا با کشور خود بیگانه بودند و به آن مهری نداشتند و رومی اصیل - اگر چنین کسی یافته می‌شد - این بیگانگان مغرور سرکش را انکار

می‌کرد زیرا که ایشان عنوان citizen را تحقیر می‌نمودند و خویشتن را مغرورانه ملوك رم می‌خواندند. پس از یک سلسله انقلابات مشؤوم نسب‌نامه‌ها بتمامی از میان رفت و سندی برجای نماند و امتیاز نام خانوادگی را ملغی کردند و خون ملل بسیار در هزاران مجرا بهم آمیخته شد و اقوامی چون گتها و لمباردها ویونانیان و فرانکها و آلمانیها و نورمانها همه به عطای خسروانه یا به موجب امتیازی که از دلاوری حاصل آید نکوترین ممالك متصرفه روم را به دست آوردند و اینها نمونه هائیست که به سهولت قبول توان کرد، ولیکن برافراشتن کسانی از نژاد یهود را به مرتبت سناتوری و کنسولی واقعه‌ای است که نظیرش را در دوران دراز مدت اسارت این آورگان حقیر نتوان یافت. در زمان فرمانروائی روحانی لیوی نهم یهودئی دانشمند و توانگر به دین مسیح گروید، و هنگام بجای آوردن غسل تعمید او را به نام پدر تعمیدی وی یعنی لیو موسوم و مفتخر کردند. فرزند لیوی نودین که پطرس نام داشت در دینداری غیور بود، و غیرت و شجاعت او در حمایت از مدعای گرگوری هفتم به نحوی بارز آشکار گردید و گوگوری اداره امور مقبرهٔ هادریان را که اکنون قلعه سن آنژلو خوانده میشود به دست او که یار وفادار وی بود سپرد. هم پدر و هم پسر والد فرزندان بسیار بودند و بزرگترین خاندانهای اشرافی رم بواسطه وصلت با اینان از ثروت وافرشان که ثمره رباخواری بود سهمی می‌بردند، و عرصه همپیمانی خانواده پییرلیونی[1] با اعیان شهر چندان گسترده بود که نوه لیوی نوایمان به‌یاری قدرت و نفوذ خویشاوندان خود به‌منصب فرمانروائی روحانی و جانشینی پطرس حواری برافراشته شد، و اکثر کشیشان و مردم نیز از مدعای وی حمایت نمودند و او چندین سال در واتیکان فرمان راند؛ و فقط فصاحت سن برنار و پیروزی نهائی اینوسان دوم باعث آمد که آناك‌لیتوس[2] را پاپ نامشروع بخوانند و به این صفت بر او داغ ننگ بزنند. پس از شکست و مرگ آناك لیتوس اخلاف لیو دیگر مهم نبودند و در میان نجباء رم در این عصر و زمانه خاندانی

۱ - Pierleoni نام‌خانوادگی لیوی یهودی و فرزند و اعقاب او.

۲ - Anacletus لقب لیوی یهودی پس از جلوس او برعرش‌سلطنت پطرس مقدس.

را نمی‌توان یافت که مشتاق باشد که خود را سلالهٔ مردی یهودی بخواند. مرا نیت آن نیست که خاندانهای رومی را که در دورانهای مختلف ناتوان شده و از میان رفته‌اند برشمارم یا از آنهائی نام ببرم که تااین ایام دوام یافته‌اند ولو با تفاوتهائی در مراتب جاه‌وجلال. نام خاندان قدیم و کنسولی نسب فرانجی‌پانی[1] به‌معنی نان خرد کردن است، و ایشان منشأ این نام را عمل سخاوتمندانه پدران خود می‌دانند که هنگام قحط نان توزیع کردند، و در کرمی چنین عزتی راستین هست بمراتب بیش از شأن و عزت یاران ایشان که دودمان کورسی بودند و در وقت قحط خویشتن را در محله وسیعی از شهر در میان زنجیری از استحکامات که گرداگرد خود بنا کرده بودند محصور نمودند. سلسله ساولی که ظاهراً نسب از عشیره سابینی[2] می‌بردند عزت و منزلت نخستین را حفظ کرده‌اند. نام کاپی‌زوچی اکنون منسوخ ولیکن بر روی سکه‌های نخستین سناتوران رومی منقوش است. خاندان کنتی شرف منزلت کنتهای سیگ‌نیا را حفظ کرده ولیکن ملک‌ومال را از دست داده‌اند، و دودمان آنی‌بالدی اگر نمی‌دانسته‌اند که از اخلاف هانیبال قهرمان کارتاژی‌اند یا نادان بوده‌اند یا بسیار فروتن.

در میان اشراف و خسروزادگان رومی یا شاید در مرتبه‌ای برتر از ایشان من دو خاندان مخاصم کولونا واورسی‌نی را ممتازتر می‌بینم و سرگذشت ایشان قسمتی اساسی از تاریخ حوادث رم جدید است. الف - در اصل و منشأ نام کولونا و شعار این دودمان شک بسیار هست و متخصصان تاریخ و آثار ایام باستانی در تجسس منشأ این اسم امکان اشتقاق آن را از ستون تراژان و ستونهای هرکول[3] یا ستونی از نور که اسرائیلیان را در بیابان رهنمون گردید ازنظر دور نداشته‌اند. خاندان کولونا اول بار در سال ۱۱۰٤ برصحنه تاریخ آشکار می‌شود واین خود گواه قدرت و قدمت دودمان و نیز بیان کننده علت سادگی نام ایشان است.

---

۱ - Frangipani   ۲ - محتملا ژرمنی‌نژاد بوده‌اند.   ۳ - دوستون‌هرکول به استعاره یعنی دوصخره موسوم به جبل‌الطارق و جبل موسی در دوسوی‌تنگه جبل‌الطارق که‌آب اقیانوس اطلس از آنجا به‌مدیترانه داخل میشود.

خاندان کولونا، کاوا[1] را غصب کردند وهم به‌این‌علت پاپ پاسکال دوم خشمگین شد و به‌ضد ایشان به‌جنگ برخاست ، ولیکن این خانواده اراضی شهر زاگارولا و کولونا را که در ایالت رم و بموجب رسم ملوك‌الطوایفی سلك موروثی ایشان بود مشروعاً در تصرف داشتند ، و شاید شهر کولونا به‌ستونی رفیع وبرجای مانده ازمعبدی یا سرای دولتمندی آراسته بوده است. خانواده کولونا مالك نیمی از شهر مجاور یعنی توسکولوم نیز بودند پس به قرینه استدلال میتوان کرد که باید از اعقاب کنتهای توسکولوم بوده باشند که در قرن دهم مستبدانه بر دربار پاپ فرمان می‌راندند. به‌عقیدهٔ عامه مردم و خاندان کولونا نیز منشأ قدیم ایشان کرانه رود رن بوده است و سلاطین آلمان را از خویشاوندی واقعی یا افسانه‌ای بااین دودمان شریف‌نسب عار نمی‌آمد: دودمانی که در تحولات هفتصدسالهٔ تاریخ خود غالباً به‌سبب کفایت و همیشه به علت توانگری و کامکاری شهره بوده است. در اواخر قرن سیزدهم مقتدرترین شعبهٔ خانواده‌شامل شش برادر و یک‌عم بود که همه در جنگاوری یا شرف منزلت روحانی بارز بودند. یکی ازاینان که پطرس نام داشت به سناتوری رم برگزیده شد و سوار برسر کوبی با مراسم و موکب پیروزی وارد کاپی‌تول گردید ، و او را به هلهله تحسین و آفرین به باطل به لقب «قیصر» درود گفتند . پاپ نیکولاس چهارم ژان و استفان را مارکی آنکونا و روماگنا خواند زیرا که نیکولاس حامی و دوستدار این خانواده بود تابدان حد که در تصاویر هجائی نقش وی را چنان نگاشته‌اند که گوئی در درون ستونی مجوف محبوس است. پس از مرگ نیکولاس رفتار متکبرانهٔ ایشان کین‌توزترین ابناء بشر یعنی بونی‌فاس هشتم را به‌غضب برانگیخت زیرا که دو کاردینال از خاندان کولونا که‌یکی عم و دیگری برادرزاده بود انتخاب بونی‌فاس را مردود شمردند و درنتیجه اندك‌زمانی به‌ستم حربه دنیوی و روحانی وی گرفتار آمدند. بونی‌فاس به‌ضد دشمنان شخص خود اعلان جهاد و املاك ایشان را مصادره کرد ، و قلاع و استحکاماتشان در دو سوی رود تیبر در محاصره لشکر پطرس مقدس و اشرافی که دشمن خاندان

---

۱ - Cavae نام شهری در ایالت سالرنو.

کولونا بودند قرارگرفت ، و پس از آن که مقر عمدهٔ ایشان یعنی پالسترینا[۱] یا پری‌نست را ویران نمودند گاوآهنی را در آن سرزمین نصب کردند که نشان دمار و ادبار دائم باشد . شش برادر که بی‌قدر و منزلت و از وطن رانده شده بودند و نامشان در زمره متمردان محکوم به تبعید ضبط گردیده‌بود با لباس مبدل و قبول خطر در اروپا آواره و دربدر شدند ، ولیکن از نجات و انتقامجوئی نومید نگشتند و دربار فرانسه مأمون‌ترین پناهگاه ایشان بود . شش برادر ـ فیلیپ پادشاه فرانسه‌را به‌جنگ برانگیختند و در پیکار مباشرت نمودند ، و اگر پاپ مستبد راکه اسیرایشان شده‌بود هنگام گرفتاری بخاطر بدبختی و دلاوری او محترم داشته بودند من بزرگواری ایشان را می‌ستودم . رومیان قوانین مدنی راکه بونی‌فاس هشتم وضع کرده بود ملغی نمودند و املاك خاندان کولوناو شرف‌جاه را بدیشان بازگرداندند . ثروت این خانواده را از ضررهایشان قیاس می‌توان گرفت و ضررهایشان را از غرامتی بالغ‌بر یکصدهزار فلورن طلا که دستیاران و وارثان پاپ فقید محکوم‌به پرداخت آن‌شدند . آنچه توبیخ و سلب اهلیت که بونی‌فاس در حق این خاندان روا داشته‌بود جانشینان با تدبیر وی همه را یکسره ملغی کردند و بواسطهٔ این طوفان تندگذر ارکان عزت و دولت سلسله کولونا مستحکمتر و مستقرتر گردید . اسارت بونی‌فاس و تاجگذاری لویس‌باواری که دیرزمانی پس از آن صورت پذیرفت تهور شارا[۲] کولونا رابارز و شایان توجه نموده است ، و نماینده سپاسگزاری امپراطور تاج سلطانی بود که‌حلقه‌وار ستون شعار خاندان کولونا را درمیان گرفت . ولیکن برترین کس درمیان‌خانواده کولونا از جهت لیاقت و شهرت نام همانا استفان مهتر بود که پترارك وی را دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد و قهرمانی در خور رم قدیم می‌دانست که او والاتر و ارزنده‌تر از روزگار خود بود . ایذاء دشمن و تبعید توانائی وی را درکارصلح و جنگ برملل اروپا آشکار کرد چندان که در پریشانحالی نیز بدو ترحم نه بلکه احترام می‌نمودند . وی به مشاهدهٔ خطر نام خود و کشور خویشتن را آشکارمی‌نمود و چون از او می‌پرسیدند که «حصن وحصارتو اکنون کجاست؟» وی دست بر روی

---

۱ - Palestrina ۲ - Sciarra

قلب خود می‌نهاد و در جواب می‌گفت «این‌جای» و چون سعادت دوباره به او روی نمود فضیلت پیشین مؤید بازگشت بهروزی گردید و تا روزی که پیری وی را از پای درآورد سجیه ذاتی، وشرف آباء و اجدادی، و فرزندان او منزلتش رادر جمهوری رم و دربار آوین یون افزونتر نمودند. ب - خاندان اورسینی از اسپولتو به رم مهاجرت کردند و اورسوس[1] زادگان - نامی که در قرن دوازدهم برایشان نهادند- فرزندان شخص ممتازی بودند که شناخته نیست مگر در سمت پدری سلسله ایشان. ولیکن اخلاف این پدر بواسطه کثرت عدد و دلاوری خویشاوندان و استحکام قلاع و منزلت سناتوری و عضویت انجمن مقدس کاردینالها و برافراشته شدن دوتن از ایشان به‌منصب فرمانروائی روحانی، در میان اشراف رم بارز شدند و این دوپاپ سلستین[2]سوم و نیکولاس‌سوم‌اند که نام و نسبشان از این دودمان است. این خاندان هم از اول به زبان بیگانگان در حق خویشاوندان خود محبت می‌نمودند و ایشان را ملامت کرده‌اند که به این سوءعمل ثروت بسیار گردآوردند، وسلستین مال و ملک پطرس مقدس را سخاوتمندانه به اقارب خود منتقل کرد، و نیکولاس را در طلب جاه آرزو آن بود که به‌خاطر خویشاوندان از پادشاهان درخواست اتحاد نماید و در لومباردی و توسکانی دومملکت تازه تأسیس کند و کسان خودرا تا پایان عمرشان به‌سناتوری رم منصوب گرداند. هرآنچه در عظمت خاندان کولونا گفته‌ایم موجب سربلندی و نماینده عزت و مفخرت خاندان اورسی نی است زیرا که این دوخانواده در قدرت یکسان و همیشه باهم دشمن بودند و عداوت موروثی و دیرپای ایشان مملکت دین را متجاوز از دویست‌وپنجاه سال آشفته و مشوش کرد. علت حقیقی نزاع همانا حسدی بود که یکی برتفوق و قدرت دیگری می‌برد. خاندان کولونا عضویت حزب گیبه‌لین[3] و امپراطور را اختیار کردند وسلسله اورسی‌نی به گروه گولف[4] پیوستند و هواخواه پاپ و مدعای مذهب شدند، و یکی صورت عقاب

---

۱ - Ursus به معنی خرس است. ۲ - Celestin

۳ - و ٤ - Ghibelline نام اعضاء حزبی سیاسی در ایتالیای قرون‌وسطی که‌حامی امپراطور آلمان وسلطانی او در ایتالیا بودند. مخالفان ایشان اعضاء حزب Guelph و هواخواهان پاپ بودند.

را بر رایت خود نقش کرد و دیگری کلید ملکوت[1] آسمان را، و هنگامی جدال این دو دسته به شدت رسید که منشأ نزاع و ماهیت آن از دیرباز فراموش شده بود. پس از پناه بردن پاپها به آوینیون دوخاندان سلاح برگرفتند وبرسر ملک بی‌سرور رم به‌جنگ برخاستند و راهی که برای تسویهٔ نزاع یافتند راه بدبختی و پریشانی بود یعنی انتخاب سالانه یک سناتور از هرخانواده ، و نزاع همچنان دوام یافت و پیکارهای شخصی ایشان موجب دمار شهر وکشور گردید و دو کفه ترازوی متزلزل نبرد برحسب پیروزی یکی از دودسته گاهی به‌این سوی مایل می‌شد وگاهی به آن‌سوی. ولیکن از این دوسلسله هنوز هیچکس به‌ضرب شمشیر از پای درنیامده بود تاآن‌که استفان کهتر از خانواده کولونا ناگهان برنامدارترین قهرمان خاندان اورسی‌نی حمله برد و او را کشت . پیروزی استفان به لوم نقض صلح موقت آلوده است وخانواده اورسی‌نی با قتل پسری و دوخادم او درآستانهٔ کلیسا به‌دنائت انتقام گرفتند. با این همه کولونای پیروزمند را سناتور خواندند و دوران منصبش را پنج‌سال تعیین کردند ، و قوه شاعره پترارک ، به‌الهام‌بخشی امید و آرزو ، پیش‌بینی کرد که جوان شریف نسب که فرزند قهرمان محترم و عظیم قدر او بود مفاخر قدیم رم و ایتالیارا بدان بازگرداند وگرگان وشیران وماران و خرسان[2] را که می‌کوشیدند تامبانی جاودانی ستون[3] مرمرین را از بن براندازند به‌شمشیر قصاص معدوم کند.

---

۱ ـ دوکلید که به‌شکل صلیب برروی هم قرار گرفته نشان پطرس حواری است.

۲ و ۳ ـ کنایه از خانوادهٔ اورسینی و کولونا.

فصل هفتادم

پترارك. ری‌ین‌زی و تجدید حکومت و استقلال رم. بهروزی جمهوری رم. لقب یافتن ری ین زین، تاجگذاری و حماقتهای او. بازگشت پاپها به‌رم. انشقاق عظیم مذهبی در اروپای غربی. حکومت رم درقرن پانزدهم. حکومت دستگاه روحانی

مردم عصرما پترارك[1] را سرایندهٔ داستان‌لورا و غزلخوان عشق می‌دانند، و ایتالیائیان لطف اشعار موزون و مقفّای این شاعر توسکانیائی را تحسین می‌کنند و او را که آفریننده شعر غنائی ایشان است بجان دوست می‌دارند و شعر او یا لااقل نام او را با شوقی و مهری تکرار می‌کنند که از ادراك عاطفه عشق ورزی پدید می‌آید. بیگانه‌ای را سلیقه شخصی هرچه باشد چون معرفتش اندك و سطحی است باید سلیقه ملتی دانشمند را به فروتنی بپذیرد. با این همه من امیدوارم، یا به جسارت می‌گویم که ایتالیائیان یکنواختی ملال‌آور غزلیات و قصائد رثائی پترارك را با آثار بلند شعر حماسی خود واصالت و حرارت شوق دانته، و جمال موزون و خوش حرکات شعر تاسو و تنوع بیکران آریوستوی بی‌همتای خویش مقایسه نکنند. در شناخت قدر عاشق دلداده مرا اهلیت از ین نیز کمتر است و عشق روحانی مردی برای زیبا دختری چندان خیالی که در وجودش شك آورده‌اند، یا برای

---

۱ - Petrarch شاعر ایتالیائی که درقرن چهاردهم میلادی می زیست و هنگام وفات سعدی طفلی هفت هشت ساله بود و با این‌همه شعر او امروز جز به ترجمه مفهوم نیست مگر برای‌تنی چند که‌زبانش را بدانند. اما آثار سعدی ما هنوز سرچشمه زلال لفظ فصیح و شیرین فارسی زنده و زندگی‌بخش است. مترجم.

کدبانوئی چندان خوش‌زای که یازده فرزند مشروع آورد و دلداده جوان او در غار سرچشمه «وکلوز»[1] آه می‌کشید و ترانه می‌گفت خاطر سرا به‌خود مشغول نمی‌دارد. ولیکن در نظر پترارك و معاصران متین اندیشهٔ او عشق وی گناه و شعر ایتالیائی سرگرمی بیهوده‌ای می‌نمود. آثار لاتینی پترارك در فلسفه و شعر و فن بلاغت مبانی بلند نامی وی را استوار گردانید و صیت شهرتش بزودی از آوین یون در سراسر فرانسه و ایتالیا منتشر گردید. و شمار دوستان وشاگردان او در هر شهری افزایش بسیار یافت، و اگر مجلد سنگین وزن نوشته‌های او اکنون دیر زمانیست که غنوده و متروك مانده ما باید از سرحقشناسی ثناگوی مردی باشیم که مثالش و تعالیمش روح عهد اگوستوسی و مطالعه آثار آن عهد را احیاء کرد، وهم از نخستین ایام جوانی امید و آرزویش کسب تاج شاعری بود. طالبان معرفت که سه‌رشته فلسفه و شعر و فن بلاغت را در مدارس آن روزگار فرا می‌گرفتند به‌موجب فرمان شاهانه مشمول امتیاز علمی می‌شدند و آن رتبه «ماستری» و «دکتری» در فن شعر بود و لقب «ملك‌الشعرائی» که به رسم مألوف و نه از غرور باطل در دربار انگلیس همچنان دوام یافته است رسمی است که قیصران آلمانی در اول بنیان نهادند. در مسابقات شاعری اعصار باستانی هر آن کس را که برنده بود جائزه‌ای اعطاء می‌کردند و این ایمان راسخ که ویرژیل وهوراس درکاپی‌تول به‌دریافت تاج‌شاعری نائل آمده بوده‌اند آتش اشتیاق را در دل شاعر لاتینی برمی‌افروخت تا باایشان برابری کند یا از ایشان برگذرد و تاج برگ غار[2] به واسطه تشابه لفظی بانام معشوقه شاعر دلداده در نزد او عزیز بود، و مشکل به‌دست‌آوردن تاج شاعری و وصل یار برقدر هر دومطلوب می‌افزود، واگر پاکدامنی یا حزم واحتیاط لورا چندان بود که وی عجز ولابه عاشق را نمی‌شنید پترارك از عروس طبع شعر آفرین خود تتمع برمی‌گرفت و او را سزد که به‌این تمتع برگرفتن لافیده باشد. ولیکن خویشتن‌بینی پترارك از نوع لطیفش نبود و او توفیق «زحمات» خویشتن را

---

۱ - Vaucluse ۲ - laurel یا درخت‌غار همان برگ‌بو است که درنواحی شمالی ایران که مجاور بحرخزراست می‌روید این برگ را اروپائیان دربعضی غذاهابکارمی‌برند واستعمال آن درطبخ ظاهراً هنوز درایران چندان‌رائج نیست.

می‌ستاید. پترارك را همه‌کس دوست می داشت ، و یارانش کوشنده بودند ، و او به یاری مهارت و استعداد و بردباری برحسد نهان و آشکار کج اندیشانی فائق می‌آمد که باوی مخالفت می‌نمودند. در سی‌و ششمین سال عمرش از او درخواستند که مطلوب خود را بپذیرد و روزی که وی تنها به غار و کلوز پناه برده بود از سنای رم و دانشگاه پاریس دو دعوت رسمی و همانند دریافت. دانشگاه پاریس در آن هنگام مدرسه الهیات بود و درسی که در آنجا می‌آموختند و نیز جهالت شهر سر کش و قانون‌شکن رم دانشگاه پاریس وسنای رم را شایسته اعطای تاج شاعری نمی‌نمود، و تاج خیالی اما جاودانی را مرد نابغه از تحسین آزادی و آزادانهٔ خلق و نسلهای آینده حاصل می‌آورد . ولیکن طالب تاج این اندیشه زحمت افزای را از خاطر بیرون راند ، و پس از لحظاتی چند که در آرامش لذت و خودبینی نفسانی و تأمل و بی تصمیمی گذشت سرانجام پترارك دعوت پایتخت جهان را برگزید.

مراسم تاجگذاری وی را دوست و حامی او یعنی بزرگ عامل دولت جمهوری در کاپی‌تول انجام داد . دوازده جوان شریف‌زادهٔ رومی را به جامه ارغوانی آراستند و شش‌تن که نمایندگان ممتازترین و نامدارترین خاندانها بودند ، ملبس به‌ردای سبز و حلقه گل بر گردن، باموکب شاعرهمراه شدند. کنت‌آنگی‌لارا[1] که سناتور و از خویشاوندان سلسله کولونا بود در میان اشراف و شاهزادگان بر کرسی منصب جلوس کرد و پترارك به شنیدن آواز منادی از جای برخاست وپس از آن که در باب یکی از متون ویرژیل سخن راند و سه‌بار با تکرار سوگند خویشتن را وقف بهروزی رم کرد در پیش کرسی سناتور زانو برزمین زد و تاج برگ غار را از او دریافت و سناتور جمله‌ای اداکرد ارزنده‌تر از تاج شاعری و آن جمله این بود : «اینست پاداش علو قدر» ، و مردم فریاد برآوردند که : « پاینده باد کاپی تول و دراز باد زندگی شاعر !» و غزلی در ثنای رم که نماینده جوشش نبوغ و هیجان سپاسگزاری بود پذیرفته شد ، و پس ازآن که موکب شاعر واتیکان را زیارت کردند تاج برگ غار راکه نشانی غیر مذهبی بود در برابر مزار پطرس مقدس آویختند.

---

۱ - Anguillara

در لایحه یا دیپلمی که به پترارك تقدیم نمودند لقب ملك‌الشعرائی و امتیازات آن پس از فترتی هزار وسیصد ساله دوباره در کاپی‌تول احیاء شده است ، وکسی‌تاج برسر می‌گذارد و همیشه از این امتیاز برخوردار است که کسوت شاعری برتن کند و در هرجا که باشد به تعلیم همهٔ شعب فنون ادبی بپردازد ، و در بحث و مذاکره و تعبیر و تفسیر و تألیف و تصنیف آثار ادبی بکوشد و نوع تاجی که برسر می‌نهد بسته به انتخاب اوست و آن را از برگ غار یا عشقه یا مورد[1] تعبیه توانند کرد. سناتوران اعطاء امتیاز شاعری را به مدد اعتبار قانونی خود تصویب و مردم آن را تأیید کردند و رومی ممتاز[2] شدن پاداش مهرورزی شاعر بود به هر آن چیز که از رم است. پترارك را به تاج و عنوان مفتخر کردند و این هردو بحق بود زیرا که افکار وطن‌پرستان قدیم از آشنائی و همصحبتی بالیوی[3] و سیسرون در جان او راه یافته بود ، و حرارت نیروی تخیل هر اندیشه‌ای را در او بدل به عاطفه‌ای می‌کرد و هر عاطفه‌ای را بدل به احساسی شدید، و سیمای هفت‌تپهٔ شهر و ویرانه‌های با ابهت آنها صور جانداری را که در لوح ضمیر او اثر می‌نهاد تقویت میکرد ، و او کشوری را دوست می‌داشت آزاده روح که وی را تاج شاعری بخشوده و از زمره فرزندان خود کرده بود. فقر و انحطاط رم این فرزند حق‌شناس را خشمگین ومتأسف می‌کرد ، اما پترارك عیوب هموطنان خود را نادیده می‌گرفت و دوستدار وهواخواه آخرین قهرمانان و بانوان محترم رم بود و ایشان را تحسین می‌گفت ، و یاد روزگاران گذشته و امید به آینده او را دلخوش می‌کرد و اندوه مصائب حال را از خاطرش می‌برد . رم هنوز خاتون مشروع جهان بود و پاپ و امپراطور که یکی اسقف و دیگری سپهسالار او بود به ترك موضع و پناه بردن به کرانه رود رون و دانوب خویشتن را آلودهٔ ننگ کرده بودند. ولیکن اگر این خاتون جهان فضیلت نخستین خود را از سر می‌گرفت ممکن بود که دولت جمهوری دوباره حامی ومدافع

---

۱ ـ به‌یاد دارم از ایام نوجوانی که روستائیان پارسی انگور عسکری را درسبدهائی بافته از شاخه مورد می‌نهادند و به‌رسم تحفه به‌نزدمالك تاکستان می‌بردند. رایحه انگور همنشین شده با برگ معطر مورد هنوز درمشامم هست. مترجم

۲ ـ رومی ممتاز را به جای عنوان Citizen برگزیده‌ام. پترارك اول بار در سال ۱۳۳۷ از توسکانی به رم سفر کرد و رومیان عنوان رومی‌ممتاز را به سبب مهرورزی او به شهر خود به وی اعطاء کردند.

۳ - Livy

استقلال و آزادی و سیطره حکومت وی گردد. اما در بحبوحه شور فصاحت و سخن سرائی پترارك و ایتالیا و اروپا ناگهان از انقلابی حیرت‌زده شدند که در نتیجه‌اش عالیترین اندیشه‌های رؤیائی شاعر لحظه‌ای تحقق پذیرفت. شرح ترقی ری‌ین‌زی تریبون وسقوط اوصفحات بعد را اشغال خواهد کرد. موضوع خواندنی است و مواد و مدارك موجود در حد وفور، و شاعری وطن دوست سرگذشت این مرد را که جووانی ویلانی[1] فلورانسی به سادگی اما به تفصیل نگاشته است و بالاخص نوشتهٔ مورخ رومی[2] را در باب ری‌ین‌زی به یك نگاه جان می‌بخشد.

ری‌ین‌زی و تجدید دولت سعادت

در محله‌ای از شهر رم که ساکنانش فقط یهودیان و کارگران صنعتگر بودند از وصلت صاحب مسافرخانه‌ای با زنی گازر فرزندی پدید آمد که او را نیکولاس ری‌ین‌زی گابرینی نام نهادند و این طفل منجی آینده رم بود. نیکولاس از پدر و مادری چنین نه جاه و منزلتی به ارث می‌برد و نه مال و ثروتی، اما ایشان به رنج فراوان وی را از نعمت آموزشی برخوردار کردند که شامل فلسفه و ادبیات و تاریخ بود، و عطیهٔ دانش باعث علو جاه و مرگ نابهنگام او گردید. مطالعه تاریخ و آموختن فن سخنوری و خواندن آثار سیسرون و سنکا و لیوی و قیصر و والیریوس ماگزیموس این «عامی» جوان و صاحب نبوغ را برتر از اقران ومعاصران وی نمود. نیکولاس با کوشش خستگی‌ناپذیرش نسخ خطی و کتیبه‌های مرمری اعصار باستانی را به دقت مطالعه می‌کرد و دوست می‌داشت که دانش خود را به زبان عادی به دیگران بازگوید، واحساس او غالباً برانگیخته می‌شد چندان که می‌تندید و می‌گفت «پس آن رومیان که بودند اکنون کجاستند؟ وکو آن فضیلت و دادگری و نیرومندی ایشان؟ چرا من در آن ایام با سعادت به دنیا نیامدم؟» هنگامی که دولت جمهوری گروهی از نمایندگان روحانیون و اشراف و عوام را به سفارت به دربار پاپ در آوین‌یون فرستاد ری‌ین‌زی به سبب شخصیت و قدرت سخنوریش

---

[1] - Giovanni Villani

[2] - تاریخ موراتوری Muratori در باب ایتالیای قدیم شامل سرگذشت دقیق و مستند زندگی نیکولاس دی‌ری‌ین‌زی تریبون است.

یکی از سیزده تن از نمایندگان عوام بود. نیکولاس خطیب بابیان طنان پاپ کلمان ششم را مخاطب قرار داد و با پترارك سخن گفت و او را با خود همصحبتی متجانس فکریافت. سخنوری درپیشگاه پاپ موجب شرف وتکلم باشاعرباعث خشنودی ورضای نفس نیکولاس گردید. ولیکن ننگ فقر و طرد - ری ین زی را که به امید جاه آن همه راه آمده بود ملول و افسرده کرد، ومرد وطن پرست که یک دست لباس بیش نداشت مجبور شد که از مؤسسه خیریه‌ای صدقه دریافت کند. ولیکن وقوف به‌قدر و شاید لبخند عنایتی وی را در پریشانحالی مددکار آمد و پس از انتصاب وی به کاتبی[1] محکمهٔ عدل در دستگاه پاپ وظیفه‌ای بالغ بر پنج فلورن طلا در روز برای او مقرر داشتند، و منصب جدید پیوند با مردمی بیشتر و باکسانی از طبقات برتر و نیز حق مقایسهٔ امانت و سلامت نفس خویشتن را با مفاسد دستگاه دولت به کلام و هم به عمل برای نیکولاس میسر ساخت. نیکولاس به نیروی بلاغت بالبداهه سخن می‌راند وگفتارش مؤثر و اقناع کننده بود ولیکن جماعت مردم را همیشه میلی به‌حسد ورزیدن و سلامت نمودن هست. قتل برادر و بر کنار ماندن قاتلان از جزای عمل وی رابرآشفت، و نادیده‌انگاشتن مصائب خلق وفجایع عمومی برای نیکولاس ناممکن بود و چون مصیبت به‌حد نهایت رسیده بود هرآنچه وی در این باب می گفت عاری از غلو می‌نمود. نعمات امن و آرامش و دادگری را که جامعه مدنی به خاطر آنها بنیان نهاده شده است از رم بیرون رانده بودند، وباطن و خاطر مردم غیور این شهر که شاید هرنوع زیان مالی و جانی را تحمل می‌نمودند از هتك ناموس زنان و دختران به سختی جریح می‌شد، وکبر اعیان و اشراف و فساد عمال دیوان نیز ایشان را اندوهگین وگرانبار می کرد، و استفاده ناروا از سلاح جنگ و نقض قانون تنها حادثه‌ای بود که شیران را از سگان و ماران کاپی‌تول متفاوت می‌نمود. این علائم تمثیلی را ری‌ین‌زی به‌طرق گوناگون در تصاویری تکرار و آنها را در کوچه وکلیسا در منظر خلق قرار می‌داد وهنگامی که نظارگان با حیرت و کنجکاوی صور را تماشا می کردند خطیب جسور روان گفتار معنای هریك را توضیح میداد و طنز

۱ - منصبی که وظائفش در ایران اکنون به رؤسای دفاتر اسناد رسمی محول است.

نهفته در این علائم را با اشخاصی منطبق می‌نمود و احساسات مردم را برمی‌انگیخت و امید راحت و رفاه و آزادی و نجات را در آینده‌ای دور اعلان می‌کرد، و موضوع سخن ری‌ین‌زی در مجامع عمومی و خصوصی حقوق و امتیازات رم و سلطه جاودانی آن برملوك و متصرفات تابع بود، ونشان عبودیت در دست وی سند آزادی وانگیزشی برای استقلال خواهی گردید. این نشان عبودیت همانا فرمان سنا بود که وسپاسیان امپراطور را قدرت و امتیاز بسیار داده ومتن آن برروی لوحه‌ای مسین منقوش بود، لوحه‌ای که هنوز درکلیسای سن‌ژان لاترانی موجود است. گروه کثیری ازاشراف و عوام مردم را برای استماع خطابه سیاسی کاتب دیوان عدل به‌مکانی مناسب که برای این کار آماده شده بود فراخواندند وری‌ین‌زی درکسوتی عجیب امامجلل کتیبه را ترجمه و تفسیرکرد و فصیحانه به تفصیل و باشور و شوق از مفاخر قدیم سنا و مردمی سخن گفت که قدرت قانونی همه از ایشان صادر می‌گردید. ولیکن اعیان بی‌همت بطالت‌پیشه از تشخیص جهت سیر جامعه و ادراك مفهوم جدی بیانات وی عاجز بودند و ممکن‌بود که بعضی اوقات نیز مصلح «عامی» را به زدن و دشنام دادن مجازات نمایند. با این‌همه درکاخ خاندان کولونا او را می‌گذاشتند تا به تهدید و پیشگوئی خاطر حاضران را مشغول دارد ونمی‌دانستند که در زیر نقاب حماقت و دلقکی بروتوس جدیدی نهفته است، و چندان که می‌خواستند تحقیرش می‌نمودند. «تجدید دولت سعادت» عبارت محبوب ری‌ین‌زی بود و مردم به آن توجه و رغبت نمودند و احیاء دولت بهروزی را ممکن و سرانجام حادثه‌ای قریب‌الوقوع دانستند و همه را تمایل به تحسین و بعضی را آن جسارت بود که منجی موعود خویشتن را یاری نمایند.

پیامی وحی مانند یا به حقیقت دعوت نامه‌ای که ری‌ین‌زی بر درکلیسای سن ژرژ نصب کرد نخستین دلیل آشکاری بود که نیات و مقاصد وی را برملا نمود، و فراهم آمدن یکصدتن ازآزاد مردم رم برفراز تپه آوانتین نخستین قدم در راه اجراء منویات وی. پس از سوگند یاری و رازداری وی سهولت و اهمیت کاری را که برعهده گرفته بودند بیان کرد و گفت که اشراف را که نه باهم متحدند و نه تدبیری

و وسیلتی دارند نیروئی نیست مگر به سبب ترس مردم از قدرت خیالی ایشان و حق حق مردم و قدرت نیز در دست ایشان است ، و عوائد دیوان پاپ را شاید که برای رفع پریشانحالی خلق صرف کردن ، وپاپ خود نصرت ایشان را بر دشمنان آزادی و حکومت تأیید خواهد نمود. پس ازجمع کردن دسته‌ای از یاران وفادار برای دفاع از اقدام نخستین به بانگ شیپور در سراسر شهر اعلان کردند که شبانگاهان روز بعد مردم همه باید بی هیچ حربه‌ای مقابل کلیسای سن‌آنژلو جمع‌آیند و موجبات تجدید« دولت سعادت» را فراهم آورند، وشب همه شب را در بجای آوردن آداب عبادت خاص روح‌القدس گذراندند و این آداب را سی بار تکرار کردند و صبحگاهان ری‌ین‌زی سربرهنه اما تن و اندام به تمامی به درع آهنین پوشیده ازکلیسا بیرون آمد و صد توطئه‌گر او را در میان گرفته بودند. نمایندهٔ پاپ یعنی اسقف ساده دل اورویتو[1] را راضی کرده بودند که مراسم عجیب را تحمل کند و سهمی از آن را برعهده گیرد و او در طرف راست ری‌ین‌زی راه می‌پیمود و سه رایت رفیع را که نمایندهٔ مقصد و هدف جمع بود در پیش ایشان می‌بردند. رایت نخستین درفش آزادی‌بود که پیکر رم برآن دیده میشد نشسته برروی دو شیر و به یک دست شاخه نخل و به دست دیگر کره‌ای. رایت دوم درفش دادگری بود و برآن نقشی از پولس مقدس با شمشیر برکشیده . بررایت سوم نقشی از پطرس مقدس و دو کلید صلح و وفاق دیده می‌شد که وی به دست گرفته بود. حضور جمع بیشمار مردم اندك فهم بسیار امید و هلهلهٔ احسنت وآفرین ایشان مشوق ری‌ین‌زی گردید، و موکب او آهسته آهسته از قلعه سن‌آنژلو به کاپی‌تول رفت اما عواطفی نهانی را فرونشاند . ری‌ین‌زی بی‌هیچ مخالفتی و ظاهراً با جرأت کامل از تپه کاپی‌تول که حصن جمهوری بود بالا رفت و از ایوان عمارت ببانگ طنان و لحن کبریائی به تفصیل برای مردم سخن گفت و مردم نیز کارها وقوانینش را به مداهنه بسیار تأیید نمودند. اما اشراف چنان که گوئی از سلاح جنگ و حربه استشارت محروم باشند با رعب وحیرت این انقلاب عجیب را مشاهده

---

[1] - Orvieto

میکردند. لحظهٔ آغاز تحول را به حسن تدبیر چنان انتخاب کرده بودند که مقارن با غیبت کولونای سهمگین قدرت باشد. اما استفان به نخستین اشاعه خبر به کاخ خود بازگشت و چنان نمود که گوئی در فتنه عوام خلق به تحقیر می‌نگرد و به رسول ری‌ین‌زی گفت که چون فرصت یابم مرد دیوانه را از دریچه کاپی‌تول بیرون خواهم افکند. در همان لحظه از ناقوس بزرگ فریاد خطر برخاست و موج طغیان چنان تیزپای و خطر چندان مصر و فوری بود که کولونا به شتاب هرچه‌تمامتر بمحله سن‌لوران از نواحی حومه‌ای شهر گریخت و پس‌از لحظه‌ای توقف برای نفس‌تازه کردن و غذا خوردن باهمان سرعت پیشین راه پیمود تا به‌سلامت به قلعه خود در پالسترینا رسید در آن حال که از بی‌تدبیری خود نالان و اندوهگین بود که چرا نخستین شراره این حریق عظیم هول‌انگیز را پایمال‌نکرد. فرمانی عمومی به لحن قاطع و خطاب به اشراف رم از کاپی‌تول صادر گردید که همه بصلح و سلم به‌املاک خود بروند و خانه‌نشین شوند و ایشان نیز اطاعت نمودند و رفتنشان فراهم آورنده موجبات امن و آرامش آزاد مردم فرمانبردار گردید.

ولیکن میل به فرمانبرداری ارادی ازاین‌قبیل که گفتیم با فرونشستن هیجان شوق از میان می‌رود، و ری‌ین‌زی اهمیت این نکته را احساس می‌کرد که باید غصب حکومت را با اتخاذ عنوانی قانونی و روشی منطبق با مقررات متعارف درست جلوه‌گر سازد. رومیان می‌خواستند که قدرت خود و دلبستگی خویشتن را به شخص او آشکارا بیان کنند و هر لقبی را که وی برمی‌گزید اعم از سناتور یا کنسول یا پادشاه یا امپراطور کریمانه نثارش‌می‌کردند. ولیکن ری‌ین‌زی عنوان قدیم تریبونی را که در آن فروتنی بیشتر بود انتخاب کرد، وحفظ و حمایت طبقه عوام تکلیف این منصب و در نهاد آن مضمر بود، و همگان غافل از این نکته بودند که منصب مذکور هرگز در جمهوری رم از قدرت قانونگذاری و اجرای قانون سهمی نداشته است. اما ری‌ین‌زی با منصب تریبونی و رضای رومیان بهترین و مفیدترین قوانین را برای تجدید ونگاهداشت دولت سعادت وضع کرد و به‌این کار آرزوی مردم صدیق بی‌تجربه را برآورد که میخواستند حل و فصل هیچ دعوائی در محاکم عدل بیش

از پانزده روز بطول نینجامد. خطر سوگند دروغ و تکرار آن صدور رأی مجازاتی را درحق مردی بهتان‌گوی لازم می‌آورد که بواسطه شهادت کذبش ممکن بود متهمی به ناروا مجازات شود، و اغتشاش و ناامنی آن روزگار شاید قانون‌گذار را مجبور میکرد که هرقتلی را به مرگ قصاص نماید و هر ایذاء و آزاری را به جزائی درخور آن. ولیکن به اجراء عدالت امیدی نبود مگر آن‌که ری‌ین‌زی اول ستمگری اشراف را از میان برمی‌داشت، و رسماً مقرر شد که دروازه‌ها وپلها و قلعه‌های دولتی در دست هیچ‌کس و تحت فرمان هیچ‌کس نباشد مگر نخست عامل دیوان، و دسته‌های نگهبان در شهرها و قلعه‌های شخصی که در قلمرو حکومت جمهوری است راه نیابند، و هیچ‌کس سلاح برنگیرد و جرأت نیاورد که برای دفاع خانه خود در شهر یا در نقاط روستائی استحکاماتی بنا کند، و بارونها مسؤول امن و سلامت شوارع عام و عبور بلامانع خواربار باشند، وهرکس که مجریان بدکار و راهزنان را حمایت کند باید جریمه‌بهائی به مبلغ هزار مارك نقره بپردازد. ولیکن اگر اول اشراف عنان‌گسیخته نافرمانبردار را به قدرت شمشیر حکومت مرعوب نکرده بودند این مقررات همه بی‌اثر می‌بود. هنوز هروقت که ناقوس کاپی‌تول ناگهان فریاد خطر برمی‌آورد بیش‌از بیست‌هزار سرباز به ارادهٔ خود دعوت بخدمت را تحت لوای جمهوری می‌پذیرفتند، اما تأیید ری‌ین‌زی تریبون و حمایت قانون وجود سپاهی منظم و پیوسته آماده خدمت را لازم می‌آورد. درهر بندرگاه ساحلی سفینه‌ای برای تضمین امن و سلامت تجارت مستقر بود، ولشکری شامل سیصد و شصت سوار و هزار وسیصد پیاده را به خدمت فرا خواندند و ایشان‌را لباس پوشاندند و وظیفه پرداختند و در سیزده محله شهر به پاسداری گماشتند. هرسربازی که جان خود را در خدمت وطن از دست می‌داد وارثان او را از سر حق‌شناسی یکصد پوند یا فلورن می‌پرداختند و این نماینده آزادگی و ناشی از استقلال اجتماعی است. ری‌ین‌زی بی‌آن‌که از اتهام هتك‌حرمت دین بترسد عوائد دیوان پاپ را صرف مخارج دفاع عمومی و ساختن انبارهای غله و اعانت بیوگان و یتیمان و صومعه‌های نیازمند میکرد. از مالیات خانه و مالیات نمک و عوائد گمرکی هریک سالانه مبلغی

معادل یکصد هزار فلورن حاصل می‌آمد، و چون مالیات نمک در چهار یا پنج ماه براثر تدابیر اقتصادی ری‌ین‌زی سه‌برابر شد پس سوءاستفاده‌های پیشین باید به‌راستی شرم‌آور بوده باشد. پس از آن‌که ری‌ین‌زی قوای جنگی جمهوری را احیاء و درامور مالی آن نظم و نسقی برقرارکرد اشراف را نیز ازکنج انزوا فراخواند و از آزادی استقلال محروم کرد یعنی حضورشان را درکاپی‌تول لازم دانست و ایشان را مجبور کرد که با اداء سوگند باحکومت جدید پیمان وفاداری ببندند وفرمانبردار قوانین «دولت سعادت» باشند. رجال و بارونهای رم که از زیان جانی بیمناك اما از خطر رد دعوت ری‌ین‌زی بیمناکتر بودند به صورت مردم آرام عادی به خانه‌های خود در رم بازگشتند. خاندانهای کولونا و اورسی‌نی و ساولی و فرانجی پانی در محکمه مردی از طبقه عامی یعنی همان دلقک حقیر فرومایه‌ای که بارها مورد استهزاء ایشان قرارگرفته بود متحیر و شرمسار شدند و خشمی که بیهوده می‌کوشیدند که پنهانش بدارند ننگ ایشان را بیشتر و زشتتر نمود. طبقات مختلف جامعه یعنی روحانیون و مردان صاحب مرتبت و قضات وکاتبان دیوان عدالت و بازرگانان وصاحبان حرف همه‌یکی پس از دیگری سوگند وفاداری یادکردند وتنزل درجات طبقاتی معادل با افزایش شوق وصداقت ایشان بود. مردم قسم خوردند که به‌خاطر دین و جمهوری زندگی‌کنند و در راه این دو جان بسپارند، و انتخاب اسقف اورویتو یعنی نماینده پاپ به منصب تریبونی از تدابیر زیرکانه ری‌ین‌زی بود، و این همکاری اسمی منافع دین و دولت را به هم می‌پیوست. ری‌ین‌زی می لافید که من بودم که تخت سلطنت و میراث پطرس مقدس را از دست اشراف متمرد نجات دادم، وکلمان ششم که ازسقوط اشراف خرسند بود چنان تظاهر می‌نمود که گوئی اظهارات خادم معتمد خویشتن را باور و قدر و منزلت او را تحسین می‌کند و عنوان و حق حکومت او را تأیید می‌نماید. بیان ری‌ین‌زی و شاید ضمیر او نیز برانگیخته از شوق و احترام برای خلوص معتقدات دینی و او خود به تلویح مدعی رسالتی ماوراء طبیعی از روح‌القدس بود و دعوی خویشتن را به مدد فریضه‌ای سالانه تأیید و تقویت می‌نمود و آن بجای آوردن مراسم عشاءربانی و اعتراف به‌گناهان بود که

چون خراجی سنگین برمردم تحمیل کرد و به این طریق با جد تمام پاسدار سعادت دنیوی و روحانی مؤمنان گردید.

نکوحالی و بهروزی جمهوری رم

شاید هرگز اثر و نیروی قدرت فکری یک مرد تنها بنحوی چندان بارز محسوس نبوده است که اثر ناگهان ولو زودگذر اصلاح رم به دست ری‌ین‌زی تریبون محسوس بود. در رم که کنام دزدان شده بود ری‌ین‌زی انضباطی برقرار کرد از آن قبیل که در اردوگاه لشکریان و در صومعه راهبان هست. وی در شنیدن شکایات متظلمان بردبار و در رفع ستم از مردم زیان برده سریع کردار و در مجازات مجرمان سختکوش بود و غربا و مساکین را همیشه به محکمه عدل او دسترسی بود، و نه اصل و نسب و نه رفعت منزلت و نه مصونیتهای کلیسائی مجرم و دستیاران او را مأمنی نمی‌شد. خانه‌های مردم ممتاز در رم سابقاً به منزلهٔ مکانهای مقدسی بوده بود که هیچ مجری عدالتی جرأت «تجاوز» به حریم آن را نداشت و ری‌ین‌زی این مصونیت را ملغی کرد و چوب وآهن سنگرهائی را که برای دفاع از آنها برپای داشته بودند در بنای استحکامات کاپی‌تول بکار برد. پدر محترم و بزرگوار خاندان کولونا را درکاخ او در معرض دوننگ قرار دادند یعنی چنان کردند که وی بخواهد که مجرمی را حمایت کند و از این کار عاجز باشد. قاطری را باخم روغنی در نزدیکی کاپرانیکا[۱] دزدیده بودند و خداوندگار دودمان اورسی‌نی برای غفلتی که در حفظ امنیت شوارع عام نموده بود محکوم به جبران خسارت مذکور و پرداخت جریمه بهائی بالغ برچهارصد فلورن گردید. وجود بارونها نیز نه محترمتر از ملک و خانه ایشان بود و نه از هتک حرمت مصون، و در سلوک با سران دسته‌های متخاصم نیز دادگرانه و برحسب اتفاق یا به عمدا شدت و سختکوشی می‌نمودند. پیترآگاپت کولونا را که خود روزگاری سناتور رم بوده بود برای ایذائی که درحق کسی روا یا دینی که داشته بود توقیف کردند، وعدالت دادگر تسکین

۱- Capranica

نیافت مگر به اعدام مارتین اورسی‌نی که انواع آزارها به دیگران نموده وزیانها برایشان وارد آورده و غارتگریها کرده و در این میان اموال کشتی شکسته‌ای را در مصب رود تیبر نیز به یغما برده بود، و ری‌ین‌زی ثابت رأی نه به‌اورسی‌نی اعتنائی کرد و نه به کسوت کاردینالی دو عمش و نه به وصلت اخیر و بیماری مهلکش. وی طعمه را برگزیده بود و مأموران عدالت اورسی‌نی را از کاخ او و حجله عروسیش بیرون کشیدند و محاکمه اوکوتاه و رضایت‌بخش بود. با برآمدن آواز ناقوس کاپی‌تول مردم فراهم آمدند و اورسی‌نی به زانو در افتاده که کساء از او برگرفته و دستانش را به‌پشت بسته بودند حکم مَرگ را شنید و بعد از اعترافی کوتاه به‌پای دار برده شد. پس از مثالی چنین هیچ کس را که واقف بگناه خود بود امیدی به‌گریز از مجازات نبود، ونابکاران و قانون‌شکنان عنان گسیخته و مردم عاطل و بیکاره فرار کردند و شهر رم و منطقه آن بزودی از لوث ایشان زدوده گردید. (مورخ میگوید) که در این هنگام بیشه‌ها شادی آغاز کردند که دیگر گرفتار هجوم راهزنان نیستند، وگاوان شروع به شخم زدن نمودند و زائران به زیارت اماکن مقدس شتافتند و شوارع و مهمان‌خانه‌ها دوباره پرمسافر شد و بازار تجارت دوباره بسبب وفور کالا و اعتماد به راستکاری و امانت رونق یافت چندان که ممکن بود بدره‌ای از زر را در شارع عام در معرض دید همه کس بنهند بی‌آن که خطری روی بنماید. به مجرد این که جان و مال اتباع کشوری مصون از خطر شود مردم دوباره به کار و کوشش می‌پردازند وپاداش نیک آن آشکار می گردد. رم هنوز پایتختِ جهان مسیحی‌مذهب بود وبیگانگانی که از نعمات حسن حکومت ری‌ین‌زی تریبون برخوردار شده بودند آوازه نام و شهرت کامکاری او را در همه کشورها منتشر ساختند.

رستگاری کشور در دل ری‌ین‌زی شوری و در ضمیر او اندیشه‌ای عظیم و رؤیائی پدید آورد و آن فکر به‌هم پیوستن بلاد ایتالیائی و تشکیل جمهوری متحد بزرگی بود به‌صورت پیکری واحد که رم باید قانوناً و به موجب حق قدیم سر، وبلاد مستقل و ملوك آنها اعضاء آن پیکر و با او متحد باشند. کلك ری‌ین‌زی را فصاحت

کمتر از زبان او نبود و رسائل بیشماری را پیکهای معتمد تند رفتار توزیع می کردند. این رسولان که عصائی سفید به‌دست داشتند پیاده ازکوه و جنگل می گذشتند ودر دشمن‌ترین ایالات ایتالیا از هتک حرمت مصون و از امن و امانی برخوردار بودند که خاص سفیران است، و به زبان تملق یا به راستگوئی گزارش می کردند که در رهگذر ایشان صف جماعات کثیر مردم در کنار شوارع به‌زانو درمی‌افتند و از خداوند به تضرع می‌خواهند که سفیران تریبون را درکارخود توفیق دهد. اگر عواطف مغرضانه را آن قدرت بود که سخن عقل را بشنود، وسودجوئی شخصی را آن نیرو که تسلیم سعادت عام شود ممکن بود که با تشکیل دیوان عالی عدالت و حکومت جماهیر متحد ایتالیا جراحات نزاعهای داخلی التیام پذیرد وگذرگاههای آلپ بر اقوام کم‌فرهنگ شمالی بسته شود. ولیکن موقع مساعد بسر رسیده بود واگر ونیز و فلورانس و پروجیا و سی‌ینا[۱] و بسیاری از بلاد کم اهمیت جان و مال را تقدیم «دولت سعادت» می نمودند غاصبان لومباردی و توسکانی لابد «عامی» ناچیز و مبدع نظام حکومت قانون مبتنی بر رأی آزاد را تحقیر می‌نمودند و او را دشمن می‌داشتند. بااین همه تریبون، از غاصبان لومباردی و توسکانی و ازهر نقطه ایتالیا پاسخهای دوستانه و حاکی از احترام بسیار دریافت، و از پی نامه‌ها سفیران ملوك و جمهوریها آمدند و در این تلاقی بیگانگان سلوك کاتب بی‌اصل ونسب چه در وقت خوشی و تفریح وچه هنگام اشتغال به امور ملك چون پادشاهان بود و برحسب موقع وی دوستانه و بالطف و ادب رفتار می‌نمود یا با وقار و ابهت شاهانه. مهمترین و افتخارآمیزترین واقعه سلطنت ری‌ین‌زی دادخواهی لویس پادشاه هنگری بود که شکایت نمود که ژان ملکه ناپل گلوی برادرم را که شوهر او بوده به غدر و خیانت چندان فشرده که جانش برآمده است. این زن را در دادگاه رسمی در رم محاکمه کردند تا بدانند که گناهکار است یانه، وتریبون پس ازشنیدن سخنان وکلای متظلم و متّهم صدور رأی را در باره این دعوای مهم آمیخته به‌کین و بدخواهی به تأخیر افکند و پادشاه هنگری بزودی حکم قطعی

---

[۱] Sienna

را به نیروی شمشیر صادر و جاری کرد. انقلابی که در رم روی نموده بود در آن سوی جبال آلپ علی‌الخصوص در آوین‌یون برانگیزانندهٔ کنجکاوی و اعجاب و تحسین گردید. پترارک دوست صمیمی ری‌ین‌زی و شاید مشاور نهانی او بوده بود و از نوشته‌هایش نفخه مسرت برمی‌آید و شور و حرارت وطن‌پرستی، و پترارک که تکالیف فائقهٔ رومی بودن را برتر از هر چیز دیگر می‌داند احترام به پاپ و دین سپاسگزاری به خاندان کولونا همه‌را یکسره از یاد می‌برد. ملک‌الشعراء دولت کاپیتول مدافع عمل قهرمان انقلاب و ثناگوی اوست، و آرزومندی وی برای عظمت دائم و روز افزون جمهوری آمیخته با اندرز و نگرانی است.

لقب یافتن و تاجگذاری ری‌ین‌زی و حماقتهای او

در آن هنگام که پترارک به‌مدد نیروی تخیل چون پیمبران از آینده سخن می‌گفت قهرمان رومی به سرعت از اوج قدرت و شهرت تنزل می‌کرد ومردم که سیر شهاب پران را به حیرت می‌نگریستند کم کم اعوجاجی در مسیر و تغییراتی در بیشی و کمی درخشش آن مشاهده نمودند. ری‌ین‌زی را فصاحت بیش از رأی‌درست وقدرت کار خطیر بیش از عزم راسخ بود، و استعدادهای گوناگون وی از عقل اعتدالجوی فرمان نمی‌برد، و عظمت، هرآنچه مطلوب یا موجب ترس وی بود در نظرش ده چندان می‌نمود، و چون حزم و تدبیر مبانی سلطنت وی را برپای نداشته بود لاجرم جرأت نمی‌آورد که شهریاری او را تأیید و تقویت کند. هنگامی که ستاره سعادت ری‌ین‌زی درکمال درخشندگی بود فضائل وی از مفاسد ضد آنها رنگ می‌پذیرفت و او عدالت را با ستمگری وکرم را با تبذیر و آرزوی بلند نامی را با تظاهر و خویشتن‌بینی کودکانه به هم می‌آمیخت. ای کاش که وی دریافته بود که تریبونهای رم قدیم که‌مردم به ایشان سخت معتقد بودند ومحترمشان‌می‌داشتند از حیث لباس و صورت ظاهر از مردم عادی عامی ممتاز و با ایشان متفاوت نبودند و به عنوانی یا لقبی خاص خوانده نمی‌شدند و هروقت که به شهر می‌رفتند- وهمیشه پیاده می‌رفتند - خادمی که کارش ابلاغ پیام عامل دیوان بود خود بتنهائی امور

مربوط به منصب ایشان را انجام می‌داد. اگر گراکوسها[1] عناوین طنان والقاب و نعتهای جانشین خود را می‌خواندند تبسم می کردند یا ابرو در هم می کشیدند، و اینهاست عناوین ری‌ین‌زی: «نیکولاس سختکوش رحیم رؤوف، منجی رم، مدافع ایتالیا، دوست بنی نوع انسان و آزادی و صلح و عدالت، تریبون جلیل با مهابت». جشنهای پرتکلف وی موجبات انقلاب را فراهم آورده بود و این اصلی است سیاسی که جماعت مردم باید هم ببینند و هم بشنوند تا سخن رهبران خود را بفهمند ولیکن ری‌ین‌زی باافراط درکبر و تجمل دوستی از اصل مذکور به طریقی استفاده کرد که نشاید. طبیعت وی را هیئتی نیکو عطا کرده بود تا وقتی که افراط در میخواری او را متورم و بدسیما نمود. ری‌ین‌زی پس از نیل به‌منصب میل طبیعی خود را به خندیدن اصلاح کرد و به‌وقار و سخت‌خوئی تظاهر نمود، و درمواقع رسمی جامه‌ای از مخمل یا اطلس برتن می کرد که هرقسمتی از آن به رنگی بود و آستری از خز داشت ونقشهائی برآن دوخته بودند همه از مفتول زر. عصای عدالت که وی به دست می گرفت از پولاد صیقلی و بالای آن گوئی و صلیبی زرین و درونش خرده‌ای از چوب صلیب مقدسی‌بود که عیسی را برآن میخکوب کرده بودند. در مراسم مذهبی و غیر مذهبی ری‌ین‌زی سوار براسبی سفید ازکوچه های شهر می گذشت، و اسب سفید نشان شهریاری بود. دراین مواقع رایت عظیم جمهوری که خورشیدی بود در میان دایره‌ای از ستارگان وکبوتری که شاخه زیتونی در منقار داشت برفراز سر تریبون در اهتزاز بود و باران زر وسیم در میان تودهٔ خلق فرو می‌ریخت و پنجاه نگهبان تبرزین به‌دست وی را در میان می گرفتند وفوجی از سواران پیشاپیش او می‌رفتند وطبل وشیپور ایشان از نقره ضخیم سنگین وزن بود.

عنوان و امتیاز شهسواری از مطامع ری‌ین‌زی بود و این خود حقارت نسب وی را آشکارکرد و از اهمیت جاه ومنصب اوکاست و تریبون شهسوار هم به نزد اشراف که همسنخی ایشان را برگزیده بود منفورگردید وهم به نزد عوام که از سلک ایشان خارج شده و ترکشان گفته بود. هرآنچه از ذخائر ثروت یا اسباب

---

[1] ـ دوبرادر رومی که در قرن دوم قبل از میلاد می‌زیستند. و هردو مصلح و سیاستمدار بودند.

تجمل، یا آثار هنر را که هنوز برجای بود در آن روز مهم تا به آخر مصرف کردند. ری ین زی خود درپیشاپیش موکب جلال از کاپی‌تول به کلیسای ژان مقدس لاترانی رفت و ملال راه را به آراستن منظر و مسابقات قهرمانی کمتر نمودند. صنوف روحانی و دیوانی ولشکری همه به‌دنبال رایت خاص خود راه می‌پیمودند. وبانوان محترم رم ملازم زن ری ین زی بودند و سفیران بلاد ایتالیائی به بانگ بلند کف بر کف می‌زدند یا در نهان این دبدبهٔ نوپرداخته را تحقیر می‌نمودند. غروبگاهان چون به کلیسا و کاخ کنستانتین رسیدند تریبون ازجمع کثیر فراهم‌آمده سپاسگزاری و به‌جشن روز بعدشان دعوت نمود و آنگاه از پیش خود مرخصشان کرد. پس از برگزاری مراسم تطهیر از آبدانی از سنگ سبز که (به موجب افسانه‌ای احمقانه) پاپ سیل‌وستر[۱] کنستانتین امپراطور را در آن شسته و از بیماری جذام شفا داده بود، ری ین زی نشان روح‌القدس را از دست سالخورده شهسواری موقر و محترم دریافت. اما هتک‌حرمت آبدان واستفاده ازآن درمراسم غیرمذهبی‌فضیحتی بود که‌مانندش را ری‌ین زی در هیچ یک از اقدامات دوران عمر خود ببار نیاورده و تا بدین حد مورد نکوهش خلق قرار نگرفته بود. تریبون باهمان جرأت و جسارت در حریم مقدس تعمیدگاه به‌نظاره یا آسایش پرداخت، و مردم فرزند نیاوردنش را درهنگام فرمانروائی به فال بدگرفتند و علامت سقوط قریب‌الوقوع او دانستند. در ساعت عبادت وی دگرباره خویشتن را به هیئتی شاهوار در منظر چشم مردمی قرارداد که به کلیسا بازمی گشتند، وجامه ارغوانی برتن داشت، وشمشیر بسته و مهمیز زرین برپای بود، و آداب مقدس عبادت بزودی بر اثر رفتار جلف و گستاخی او متوقف گردید. ری ین زی از کرسی برخاست و به‌سوی جمعیت آمد و به بانگ بلند اعلان کرد که: «ماپاپ کلمان را به محکمه عدل خویشتن فرا می‌خوانیم واو را فرمان می‌دهیم که در حوزه اسقفی خود در رم اقامت کند، و انجمن مقدس کاردینالها را به این جا فرا می‌خوانیم و نیز دو مدعی تخت سلطنت یعنی شارل بوهمیائی و

---

۱ - Sylvester

لویس باواریائی را که خویشتن را امپراطور می‌خوانند. ماهمه ملوك[1] آلمانی را نیز احضار می‌کنیم تا به ما بگویند که به چه سبب و به موجب چه ادعائی حق انتقال ناپذیر مردم رم را غصب کرده‌اند: مردمی که از روزگاران قدیم خداوندگاران قانونی امپراطوری بوده‌اند.» آنگاه ری ین زی شمشیر بکر خود را از نیام برکشید و سه‌بار باآن به سه قسمت جهان اشاره نمود و سه‌بار باغلو بسیار گفت که «این نیز ازآن منست!» نایب پاپ یعنی‌اسقف اورویه‌یتو[2] کوشید تاسرعت سیر اورا در طریق حماقت متوقف گرداند ولیکن بانگ موسیقی جنگی آوای ضعیف اعتراض وی را خاموش کرد و اسقف در عوض آن که مجلس را ترك کند به طعام خوردن باهمکار خود برسر میزی رضا داد که تا آن وقت مختص پاپ اعظم بوده بود. خوان ضیافتی برای رومیان گستردند از آن‌گونه که قیصران می‌گستردند، وحجره‌ها و ایوانهای مسقف و صحنهای کلیسای لاترانی پوشیده از میزهای بیشمار شد برای زن و مرد اعم از غنی و فقیر و از هر طبقه‌ای و مرتبتی. جوئی از شراب از دو حفره بینی اسب برنزی کنستانتین جاری گردید و هیچ شکایتی شنیده نشد مگر شکایت کم‌آبی، وترس انبوه مردم از قدرت قانون عنان برهوی و هوس لجام گسیخته ایشان زد. روز دیگری را برای تاجگذاری ری ین زی تعیین کردند و زبده‌روحانیون رومی هفت تاج از برگها یا فلزات مختلف یکی را پس‌از دیگری برسر او نهاد و این هفت‌تاج نماینده عطایای هفتگانه روح‌القدس بود و با این همه ری‌ین‌زی همچنان می‌گفت که من از مثال تریبونهای قدیم تقلید می‌کنم. شاید که این نمایشهای عجیب مردم را خوش می‌آمد یا بدانها فریفته می‌شدند و خویشتن بینی رهبرشان غرور ایشان را ارضاء می‌کرد. ری ین زی در زندگی شخصی خود بزودی از راه راست منحرف شد و از قواعد امساك در خوراك و پرهیز از می‌نوشیدن عدول نمود، و مردم عامی که از جاه و جلال اشراف مرعوب می‌شدند از رفاه عیش مردی که از سنخ ایشان بوده بود به خشم آمدند. زن ری‌ین‌زی و فرزند و عم او (که حرفه‌اش ستردن موی از سر وصورت مردان و نامش حاکی از حرفه‌اش بود) نماینده تضادی

---

۱ - Electors ملوك تابع امپراطوری مقدس روم که در انتخاب امپراطوران آلمانی از حق رأی برخوردار بودند.

۲ - Orvieto

بودند که میان رفتار مبتذل و نامهذب، این خانواده و مخارج شاهانه ایشان دیده می‌شد، و ری ین زی بی آن که ابهت شاهان را حاصل آورد مفاسد ایشان را آموخت و راه انحطاط پیمود.

درسال ۱۳۴۷ میلادی ری ین زی را معزول و به زور تبعید کردند. پس از هفت سال وی با عنوان سناتوری به رم بازگشت اما چهارماه بعد درسپتامبر ۱۳۵۴ او را به قتل رساندند.

بازگشت پاپها به رم

نخستین آرزوی پترارك و نماینده آزادگی وشرف طبع او همانا آرزوی تجدید جمهوری مستقل مبتنی بر رأی آزاد خلق بود، ولیکن پس از تبعید و مرگ قهرمان عامی او شاعر که چشم از تریبون برگرفته بود دیده به دیدار پادشاه رومیان گشود. هنگامی که شارل چهارم از آن سوی جبال آلپ فرود آمد تا تاج سلطنت ایتالیا و امپراطوری را به دست آورد کاپی‌تول هنوز به خون ری ین زی آلوده بود. شارل هنگام عبور از میلان ملك‌الشعراء را که به دیدن او آمده بود به حضور پذیرفت و دین مداهنه را به مداهنه باز پرداخت، و مدالی از اگوستوس راکه به وی اهدا شد قبول کرد، وبی‌آن که تبسمی برلب آورد وعده دادکه از مؤسس سلطنت رم تقلید نماید و مثال او را بکار بندد. منشأ امید و آنگاه نومیدی پترارك استفادهٔ ریائی از نامها و عناوین و اصول باستانی بود، بااین همه پترارك غافل از تفاوت ایام و سجایای امپراطوران قدیم و جدید نبود و می‌دانست که میان قیصران و پادشاهی بوهمی که عنایت کشیشان وی را به ریاست اسمی اشراف آلمانی برگزیده است فاصله‌ای هست بیرون از حد قیاس. شارل در عوض آن که مفاخر رم و متصرفاتش را بدو بازگرداند در نهان با پاپ پیمان بست وخویشتن را متعهد نمود که در روز تاجگذاری شهر رم را ترك کند، ونکوهش شاعر وطن‌دوست پس‌از عقب‌نشینی شرم‌آور امپراطور نیز وی را همچنان تعقیب نمود.

پس از آن که آزادی و امپراطوری از دست رفت پترارك را آرزوئی دیگر

اما کم اهمیت‌تر باقی ماند و آن شبان را با رمه آشتی دادن یا به عبارت دیگر اسقف رم را به حوزه قدیم و خاص اسقفی او باز خواندن بود. پترارك باشور جوانی و اعتبار سالخوردگی پنج پاپ را یکی بعد از دیگری پند و اندرز داد و از دوری از رم برحذر داشت و فصاحت او همیشه ملهم از شور عاطفه و صراحت گفتار بود. پترارك که فرزند آزاد مردی فلورانسی بود همیشه زادگاه خود را از شهری که در آن درس آموخته و معرفت اندوخته بود دوستتر می‌داشت و ایتالیا در نظر اوملکه جهان وگلستان این عالم و با وجود نزاعهای داخلی بی‌هیچ شکی در علم و هنر وثروت و نزاکت از فرانسه برتر بود ولیکن این تفاوت تا بدان حد نبود که مؤید صفت «بی‌فرهنگی» گردد که شاعر ممالك آن سوی آلپ را بدان متصف کرده است. آوین یون به نزد وی بابل تمثیلی و منجلاب فساد و نابکاری و مورد نفرت و تحقیر او بود. ولیکن پترارك فراموش می‌کند که مفاسد ننگ‌آور این شهر پروردهٔ خاك آن نبود و ساکنان هرسرائی ازگروندگان به پاپ و قدرت او وتقلیدگر تجمل دربار او بودند. پترارك معترف است که جانشین پطرس مقدس اسقف همه مسیحیان جهان است. اما حواری مسیح تخت سلطنت جاودانی خود را بر ساحل رود رون مستقر نکرده بلکه پایه‌های آن را برکرانه رود تیبر بنیان نهاده بود ، و در آن هنگام که هر شهری در جهان مسیحیت مشمول برکت وجود اسقفی بود تنها پایتخت مسیحیت متروك و بیچاره و محروم بود. از وقتی که مقر پاپ را به آوین یون منتقل کردند عمارات مقدس واتیکان وکلیسای لاترانی و محرابگاهها و قدیسین همه به‌دست فقرو ویرانی رها شده بود ، و رم را غالباً به صورت بانوئی نومید و اندوهگین می‌نگاشتند چنان که گوئی می توانستند شوهر سرگردان را به‌یاری تصویر زن ناخوبروی اوکه پیر وگریان و ناتوان بود به‌کاشانه بازگردانند. ولیکن تیره‌گون ابری که برفراز هفت‌تپه رم سایه افکنده بود ناچار سرانجام به حضور سلطان مشروع آنها پراکنده می‌شد ، و نیک‌نامی ابدی و نجاح رم و آرامش ایتالیا پاداش پاپی بود که جرأت‌آورد و جوانمردانه فرصت بازگشت به رم را به جان پذیرنده شود. از پنج پاپی که پترارك به پند و اندرز به ایتالیا باز خواند سه‌تن اول یعنی ژان

بیست ودوم و بندیکت دوازدهم و کلمان ششم از جسارت مرد خطیب آزرده شدند یا سخن او مایه انبساط خاطر ایشان گردید. ولیکن کار فراموش نشدنی اوربان پنجم برای تغییر اوضاع عاقبت به دست گرگوری یازدهم انجام پذیرفت، اما در اجراء تدابیر خود هر دوپاپ باموانع مهمی روبرو شدند که فائق آمدن برآنها تقریباً نامکن بود. یکی از پادشاهان فرانسه که او را به حق به صفت «دانا» متصف کرده‌اند به هیچ روی مایل نبود که پاپها را از بستگی بمحل اقامت خود رها گرداند، و کاردینالها که اکثرشان اتباع او بودند به زبان و راه و رسم زندگی وآب و هوای آوین یون دلبسته بودند. و نیز به کاخهای شاهانه خود و از همه برتر به شرابهای بورگاندی. در نظر ایشان ایتالیا بیگانه یا دشمن بود و کاردینالها با اکراه بسیار درمارسی به کشتی نشستند چنانکه گوئی ایشان را به‌سرزمین عربان تبعید کرده یا به اعرابشان فروخته‌اند. اوربان پنجم سه سال در امن و امان و باعزت و احترام در واتیکان اقامت کرد و دو هزار نگهبان اسب‌سوار حرمت ذات مقدس او را حراست می کردند، و پادشاه قبرس و ملکه ناپل و امپراطوران شرق و غرب پدر همه مسیحیان را که برتخت پطرس مقدس نشسته بود باولاء و اخلاص درود می گفتند. ولیکن شادمانی پترارك و ایتالیائیان بزودی بدل به خشم و اندوه گردید زیرا به دلائلی که اهمیت خاص یا عام داشت یا به سبب ناشکیبائی خود یا التماس کاردینالها اوربان پنجم به فرانسه بازگشت، و انتخاب قریب الوقوع پاپ از زبان وطن‌پرستی ستمگرانه رومیان بر کنار ماند، و ملائک آسمان خود جانب مدعای پاپها را نگاهداشتند. بریژیت سوئدی که قدیس و زائر بود بازگشت اوربان پنجم را به فرانسه نپسندید و خبر مرگ او را از پیش گفت ولیکن کاترین مقدس سی‌ینائی که عروس مسیحا[۱] وفرستاده مردم فلورانس بود هجرت گرگوری یازدهم را تأیید و تشویق نمود، وچنین می‌نماید که پاپها که خود در تسلط بر طبایع زودباور استادانی چیردست بودند به سخن این زنان رؤیابین الهام‌پذیر التفات می‌نمودند. معذلک این عتابهای‌آسمانی مؤید به بعضی از دلائل مربوط به سیاست دنیوی بود. مقر پاپها درآوین یون به شدائد هجوم دشمنان گرفتار آمده ومردی جنگاور در رأس

---

۱ - به عبارت دیگر راهبه بود.

سی‌هزار دزد یغماگر به زور از نائب مسیح و مجمع مقدس کاردینالها فدیه و عفوگناهان دریافت داشته بود ، وقاعده سلوك جنگاوران فرانسوی که باید برجان و مال مردم بخشود و دولت دین را به غارت برد ارتدادی تازه بود و درفحوای آن خطری عظیم نهفته . درآن هنگام که پاپ را از آوین‌یون بیرون راندند وی را با کوشش بسیار به رم دعوت کردند وسنا و مردم او را سلطان مشروع خود دانستند و کلید دروازه‌ها و پلها و قلعه‌های محله‌ای را که در آن سوی رود تیبر بود در پای وی نهادند ، اما این تقدیمی اخلاصمندانه توأم با بیانی صریح بود که ما را دگر یارای تحمل ننگ و مصیبت غیبت تو نیست و اگر عناد کنی عاقبت خشمگین و برآن می‌شویم که ازحق قدیم انتخاب پاپ که در اول نیز از آن مردم بوده است دفاع کنیم. از رئیس صومعه جبل کاسینو پرسیدند که آیا تاج سه طبقهٔ فرمانروائی روحانی را ازکشیشان و مردم قبول خواهد کرد یا نه ، واین روحانی محترم صاحب منزلت در جواب گفت : « من ازآزاد مردم رمم و برای من قانونی برتر ازفرمان وطنم نیست» .

اگر مردم خرافاتی بخواهند که در مرگی نابهنگام مفهومی خاص بیابند و اگر ارزش استشاره را ازواقعه‌ای قیاس بگیرند که بعد از استشاره روی نموده است پس چنین می‌نماید که افلاك خود از تدبیری که به ظاهر درست و باعقل موافق می‌نمود نا خشنود بودند زیرا که گرگوری یازدهم پس از بازگشت به واتیکان بیش از چهارده ماه زنده نماند و بعد از مرگ او انشقاقی عظیم در ممالك غربی روی نمود که بیش ازچهل سال دستگاه مذهب کاتولیکی لاتینی را آشفته و مشوش کرد. انجمن مقدس کاردینالها درآن هنگام متشکل از بیست و دوکاردینال بود و از اینان شش تن در آوین‌یون مانده و بقیه که عبارت بودند از یازده کاردینال فرانسوی و یک کاردینال اسپانیائی و چهارکاردینال ایتالیائی به طریق مألوف برای انتخاب پاپ داخل حجره‌های مخصوص شدند و درها همه را به روی ایشان بستند. در آن وقت هنوز مرسوم نشده بود که پاپ را فقط از میان کاردینالها برگزینند و انجمن شانزده نفره به اتفاق رأی به پاپ شدن اسقف اعظم باری[۱] رضا

Bari - ۱

دادند که از اتباع دولت ناپل و در دانشمندی و شور دینداری بارز بود و چون برتخت پطرس مقدس نشست ملقب به اوربان ششم گردید. در رساله انجمن مقدس کاردینالها به تأکید گفته شده است که انتخاب اوربان موافق با اصول و مقررات مألوف و رأی مستقل کاردینالها بوده و این عمل مانند همیشه مؤید به مدد روح‌القدس. اوربان را مطابق آداب معمول به سمت منصوب نمودند و بر او نیایش بردند و تاج برسرش نهادند و سلطهٔ دنیوی وی در رم و آوین‌یون مطاع شد وجهان کاتولیکی مذهب لاتینی فرمانروائی فائقه وی را در امور دینی پذیرفت و تأیید نمود. مدت چند هفته کاردینالها ملازم خداوندگار جدید خود بودند وبه نکوترین وجهی با او اظهار دلبستگی و وفاداری می‌نمودند تا آنکه گرمای تابستان فرا رسید و فرصتی مقبول برای فرار ازشهر رم به‌دست داد. کاردینالها به مجرد اینکه دوباره در آنا گنی[1] و فوندی[2] درمکانی مأمون از خطر به هم پیوستند نقاب ریا از چهره برافکندند و خویشتن را به سبب تزویر و دروغ زنی ملامت نمودند و مسیح دجال یا پاپ از دین برگشته را که در رم نشسته بود تکفیر و شروع کردند به‌انتخاب پاپی دیگر، و او روبرژنوی[3] یا کلمان‌هفتم بود که نامش را باعناوین پاپ‌شرعی و نایب راستین مسیح برملل عیسوی اعلان نمودند، و نخستین انتخاب خودرا عملی اکراهی و نامشروع ولاجرم باطل خواندند زیرا که ترس از مرگ و تهدیدهای رومیان باعث آن بوده بود، و احتمال و واقعه نیز دلائلی است محکم در اثبات حقانیت شکایت ایشان. دوازده کاردینال از ولایات مختلف فرانسه بیش از دو ثلث آراء را در دست داشتند و بر جریان انتخاب حاکم بودند و هرچند حسادتهائی به سبب تفاوت زادگاه درمیانشان بود انصافاً به جرأت نتوان گفت که بواسطه حسد از حق و مصلحت خویشتن در می‌گذشتند تا داوطلبی بیگانه را برگزینند که محال بود دوباره به وطنشان باز گرداند. در داستانهای مختلف و غالباً متناقضی که در شرح این وقایع هست هر نویسنده‌ای شدت خشم مردم را به لونی نگاشته و غلوی بیشتر یا کمتر نموده است. و لیکن آتش لجام گسیختگی رومیان فتنه‌گر بر اثر وقوف ایشان به امتیازات خود

۱- Anagni ۲- Fundi ۳- Robert of Geneva

و خطر هجرتی دیگر برافروخته شد و سی‌هزار مرد متمرد با اسلحه و ابزار جنگی انجمن کاردینالها را که در نهان به مشورت نشسته بودند تا پاپی دگربر گزینند محاصره کردند و با بانگ و فریاد تهدید و مرعوب نمودند ، و از ناقوس کاپی‌تول و کلیسای پطرس مقدس زنگ اعلان‌خطر به گوش رسید وخلق همه فریاد برآوردند: «یا مرگ یاپاپی ایتالیائی !» و رؤسای دوازده محلهٔشهر تهدیدرا به صورت‌پند خیر خواهانه تکرار کردند؛و مقدماتی برای سوزاندن کاردینالهای عناد گر فراهم آوردند و اگر کاردینالها یکی از اتباع کشوری در آن سوی آلپ رابر گزیده بودند محتمل است که هرگز زنده از واتیکان بیرون نمی‌رفتند ، و اجبار ایشان را ملزم نمود که به نزد رومیان و دیگر مردم جهان به تظاهر و خدعه گری توسل جویند. کبرو قساوت اوربان خطری دیگر و اجتناب ناپذیر بود و کاردینالها بزودی خصائص این مرد ستمگر را باز شناختند و دانستند که او چنان کسی است که می‌تواند در باغ بخرامد و کتاب دعا بخواند و از حجره مجاور ناله و فریاد شش کاردینالی‌را بشنود که اندامهایشان را با آلات شکنجه از مفصل می گسستند. تعصب اوربان در امر دین نرمی نمی‌پذیرفت و اوکاردینالها را به سبب مفاسد و تجمل‌پرستی آشکارا ملامت می‌نمود و این خود باید ایشان را دلبسته به حوزه‌های فرمانروائی دینی در رم و تکالیف مربوط به آن کرده باشد ، و اگر اوربان ارتقاء اسقفی را به منصب کاردینالی به تأخیر نیفکنده و به این طریق خطائی سخت مرتکب نشده بود کاردینالهای فرانسوی عضو انجمن مقدس در اقلیت قرار می گرفتند و بیچاره می‌شدند و هم به این دلائل و به امید بازگشت به آن سوی آلپ بود که فرانسویان شتابزده و به ناسنجیدگی آرامش دستگاه دین را برهم زدند و وحدت آن را درهم شکستند ، و در مدارس دینی کاتولیکی هنوز انتخاب مضاعف و بدو نیک کار ایشان موضوع بحث و جدل است. آنچه سرانجام دربار و روحانیون فرانسه را هواخواه کلمان هفتم نمود خویشتن بینی ملی بود نه مصلحت مردم ، ومثال دربار و روحانیون و اعتبار قدرت این دو دستگاه سیسیل و ساووا و قبرس و آراگون و کاستیل و ناوار و اسکاتلند را مایل به فرمانبرداری کلمان هفتم و پس از مرگ او تابع بندیکت

سیزدهم نمود. رم و ایالات عمدهٔ ایتالیا و آلمان و پرتغال و انگلستان و هلند وممالک شمالی به اوربان ششم گرویدند که نخست منتخب کاردینالها بوده بود، وپس از اوربان ششم بونیفاس نهم جانشین او شد و بعد از او اینوسان هفتم و بعد از اینوسان گرگوری دوازدهم.

انشقاق عظیم مذهبی در ممالک اروپای غربی

دو پاپ متخاصم یکی از کرانهٔ تیبر و دیگری از ساحل رود رون باشمشیر و قلم با هم به پیکار برخاستند و نظام دین و دولت را آشفته و مشوش کردند و مردم رم بهره‌تام و تمام خویشتن را از شری حاصل آوردند که خود اول مبدع آن بوده بودند و به برانگیختنش متهمشان توان نمود. رومیان خویشتن را به این امید باطل فریفته بودند که شهررم دوباره مقر سلطنت دینی خواهد شد و خراج و هدایای ملل بارگران فقر را از ایشان بر خواهد گرفت. ولیکن جدا شدن فرانسه و اسپانیا باعث گردید که عطایای دینداران ثروتمند در مسیر دیگری جریان یابد و مراسم دو جشن مقدسی که در فاصله قلیل ده سال برگزار گردید و سودی که از آنها حاصل آمد دفع زیان را کفاف، نداد. بواسطه اشتغالات مربوط به انشقاق مذهبی و لشکرکشیهای بیگانگان، و فتنه و آشوب عوام خلق اوربان ششم وسه جانشین او غالباً مجبور می‌شدند که خارج ازواتیکان بسر برند. نزاعهای انتقامجویانه و هلاکت‌بار خاندان کولونا و اورسی‌نی همچنان دوام داشت، و رؤسای محلات شهر رم از حقوق و امتیازاتی سوء استفاده می‌نمودند که به موجب قوانین دولت جمهوری به ایشان تعلق می‌گرفت، و نواب مسیح که نیروئی جنگی فراهم‌آورده بودند برای مجازات سربازان متمرد ایشان را به‌دارمی‌آویختند یا با شمشیر یاخنجر می‌کشتند، و در مجمعی دوستانه یازده نمایندهٔ مردم را به غدر و خیانت به قتل رساندندو درکوچه افکندند. از زمان لشکرکشی روبر نورمانی رومیان نزاعهای داخلی خود را بی دخالت خطرناک بیگانگان همچنان ادامه داده بودند، ولیکن در اغتشاشاتی که بواسطه انشقاق روی نمود لادیس‌لاس[1] پادشاه ناپل که

1 - Ladislaus

همسایه‌ای آرزومند برتری جاه بود نوبتی پاپ و مردم را حمایت و نوبتی به ایشان خیانت مینمود، و پاپ او را «گون‌فالونیر»[1] یا سپهسالار دین خواند و مردم تعیین عمال دیوان را به اختیار و انتخاب او احاله نمودند. لادیس لاس رم را در آب وخشکی محاصره کرد و سه‌بار چون فاتحی از اقوام کم فرهنگ از دروازه شهر به درون آمد و به هتک حرمت پرستشگاه‌ها پرداخت و به دوشیزگان باکره تجاوز نمود و اموال بازرگانان‌را غارت کرد، ودر کلیسای پطرس مقدس عبادت نمود، و سربازانی را برای مدافعه در قلعه سن‌آنژلو مستقر گردانید. لادیس‌لاس‌را طالع همیشه درجنگ‌یارویاور نبود ودوام عمر وبقاء تاج‌سلطنتش بواسطه سه‌روزه‌تأخیری است که درکار او روی نمود. ولیکن نوبت‌ظفر نیز رسید و فقط مرگ نابهنگام وی بود که پایتخت و دولت دین را از فاتح جاه طلب رهائی بخشید؛ فاتحی که عنوان پادشاه رم را اختیار کرد یالااقل زمام قدرت این منصب را به دست گرفت.

من به‌نگارش تاریخ کلیسائی ناشی از انشقاق مذهبی نمی‌پردازم اما رم که موضوع آخرین فصول این کتاب است خود علاقه وافر به‌خلافت خداوندگاران کشور دین داشت و جانشینی پاپها همیشه موضوع نزاع و جدال بود. نخستین مذاکرات مصلحت اندیشانه برای برقراری آرامش و وحدت در ملک مسیحیت از دانشگاه پاریس یعنی ازمدرسه علوم دینی سوربن آغازگردید که دانشمندانش، لااقل به زعم پیروان گالیکی[2] نژاد مذهب کاتولیکی، استادان طراز اول علوم الهی بودند. دانشمندان مذکور به رعایت حزم و تدبیر از هرگونه تفحصی در منشأ نزاع و بدونیک آن که برانگیزانندهٔ حسد و بداندیشی بود پرهیز و برای التیام رنجشها پیشنهاد کردند که مدعیان سلطنت روحانی که یکی در رم و دیگری در آوین یون بود- پس ازآنکه کاردینالهای وابسته به دوحزب مخالف را شرعاً حق شرکت در انجمن مقدس برای انتخابی دیگر بدهند- هر دو در یک زمان از عرش فرمانروائی به زیر ایند و هر یک از دو پاپ متخاصم که سود خویشتن را برمصلحت

---

۱ - gonfalonier

۲ - Gallican Church عنوان پیروان مذهب کاتولیکی در فرانسه علی‌الخصوص پیش از سال ۱۸۷۰ میلادی.

مردم برگزینند ملل پیرو او باید که از خود اسقاط تکلیف فرمانبرداری کنند. هربار که منصب فرمانروائی روحانی بی‌شاغل میماند استادان سوربن که طبیبان تن‌رنجور مذهب بودند از زیانهائی که در نتیجه انتخاب شتابزده به بار می‌آمد اظهار نارضائی می‌نمودند، ولیکن سیاست انجمن مقدس کاردینالها و مطامح اعضاء آن چنان بود که ایشان نه رأی صواب را می‌شنیدند و نه تضرع و التماس را، و هر تعهدی که می‌کردند و سوگندی که می‌خوردند هرگز کاردینالی را که به فرمانروائی روحانی بر می‌گزیدند مقید و مکلف به وفای به عهد نمی‌کرد. مدت پانزده سال دو پاپ متخاصم به حیله و نیرنگ، یا بواسطه شک و تردید یا احساسات حاد پیروان خود یا تغیری که در احزاب فرانسوی روی می‌نمود و همه حاکم براندیشه پادشاه دیوانه یعنی شارل ششم بود از اتخاذ تدابیر مسالمت‌آمیز دانشگاه پاریس اجتناب کردند تا سر انجام تصمیمی سخت گرفته شد و گروهی متشکل از بطریق اعظم اسکندریه و دو اسقف اعظم و پنج رئیس دیر وسه شهسوار و بیست تن از عالمان لاهوتی را رسماً به سفارت به دربار آوین‌یون و رم فرستادند تا از جانب پادشاه و و دستگاه دین کناره‌گیری دو مدعی سلطنت روحانی را بخواهند، و این‌دو عبارت بودند از پطرس دولونا[1] که خویشتن را ملقب به بندیکت سیزدهم نموده وآنژلو کورایو[2] که لقب گرگوری دوازدهم را برگزیده بود. به سبب قدمت رم و شرف منزلت آن و برای توفیق مأموریت خود سفیران درخواست ملاقات و مذاکره باعمال شهر نمودند و به‌تأکید تمام گفتند که پادشاه عیسوی نمی‌خواهد که مقرفرمانروائی پاپ را از واتیکان به جائی دیگر منتقل کند و واتیکان را مقر اصلی و محلی‌مناسب برای جانشین پطرس مقدس می‌داند. یکی از رومیان که سخنوری فصیح بیان بود به نام سنا و مردم از علاقه ایشان به همکاری برای حفظ وحدت جماعات مسیحی سخن گفت و از مصائب مادی و معنوی که نتیجهٔ انشقاق دیرپای مذهبی‌بود اظهار تأسف نمود و از ایشان درخواست که فرانسه را از خطر قدرت جنگی پادشاه ناپل حفظ کنند. پاسخ بندیکت و گرگوری هم آموزنده بود و هم گمراه کننده، ونیروئی

۱ - Peter de Luna   ۲ - Angelo Corrario

همانند هر دو را به ناشنیده گرفتن تقاضای متهورانه سفیران برانگیخت و آن‌تقاضای برکناری پاپها از منصب بود. ولیکن هر دو موافقت نمودند که ملاقات پیش از استعفا ضروری است اما جلب رضای ایشان در باب زمان و مکان و چگونگی‌ملاقات هرگز ممکن نشد. یکی از خادمان گرگوری می گوید: «یکی قدم به پیش‌می گذارد و دیگری عقب می‌نشیند ، یکی به حیوانی بیمناك از خشکی می‌ماند و دیگری به مخلوقی ترسنده از آب ، و در نتیجه برای اندك مهلت ایام و قدرت فرمانروائی‌که ایشان را باقی مانده است این دوکشیش پیر آرامش و رستگاری جهان مسیحیت را به خطر می‌افکنند. »

سرانجام جهان مسیحیت از عناد و خدعه‌گری دو پاپ به خشم آمد و کاردینالها نیز ایشان را رها کردند و جمع کثیری ازبزرگان دین و نمایندگان واتیکان و آوین‌یون تمرد کاردینالها راتأیید کردند و شورای مذهبی‌پیزا به انصاف وعدالت هر دو پاپ را در یک زمان معزول نمود وکاردینالها که به‌شیوهٔ معمول برای انتخاب پاپی دیگر انجمن کرده بودند به اتفاق رأی الکساندر پنجم را برگزیدند. اما منصب فرمانروائی وی بزودی بی‌شاغل ماند وانجمنی دیگر ژان بیست و سوم را انتخاب کرد، و او بدکارترین ابناء بشر بود. شتابزدگی و ناسنجیدگی فرانسویان و ایتالیائیان در عوض آن که آتش انشقاق را خاموش کند مدعی سومی برای تخت سلطنت پطرس مقدس به وجود آورد، ولیکن بر سر دعاوی جدیدی از آن قبیل که شورای پیزا و مجمع مقدس‌عرضه کردند نزاع درگرفت و پادشاهان‌آلمان و هنگری و ناپل مدعای‌گرگوری دوازدهم را پذیرفتند ، و بندیکت سیزدهم که خود اسپانیائی بود از حمایت ملت مقتدر و دیندار و وطن پرست اسپانیا برخوردار گردید ، و شورای کنستانس مذاکرات و تصمیمات ناسنجیده شورای پیزا را اصلاح کرد و سی‌جیزموند امپراطور در دفاع یا حمایت از مذهب کاتولیکی وظیفه‌ای مهم انجام داد و اعمال وی بارزگردید ، و چنان می‌نمود که شورای پیزا بواسطه کثرت عدد و اهمیت اعضاء آن‌که همه از عمال کلیسا و برگزیدگان قوم بودند مجلس قانونگذاری اروپا باشد . در میان سه پاپی‌که نام بردیم نخستین طعمه

ژان بیست وسوم بود که فرار اختیار کرد ولیکن او را بازگرداندندو به زندان افکندند و متهم به جرائم ننگین نمودند اما زشت‌ترین آنها را پوشیده داشتند و نایب مسیح را فقط به قتل و زنای به عنف و لواط و زنای بامحارم و غارت اموال کشتیها در دل دریاها متهم کردند! ژان پس از امضای حکم محکومیت خود به خاطر بی احتیاطی و اعتمادی که نموده و شخص خویشتن را به دست مردم شهری مستقل در آن سوی آلپ سپرده بود به عقوبت حبس گرفتار آمد. گرگوری دوازدهم که حوزه فرمانروائی او محدود به تنگنای منطقه ریمینی شده بود با احترام بیشتراز تخت سلطنت به زیر آمد و فرستاده او در شورای کنستانس اعضاء را به جلسه‌ای دعوت نمود و پاپ درآن مجمع‌عنوان‌و سیادت مشروع خویشتن را انکار کرد. برای غلبه برعناد بندیکت سیزدهم یا پیروان او امپراطور شخصاً متحمل سفر شد و از کنستانس به پرپین یان[1] رفت. ملوك کاستیل و آراگون و ناوار و اسکاتلند نیز همه به‌انعقاد معاهده‌ای عادلانه نائل آمدند؛ و شورا با توافق و تعاون اسپانیائیها بندیکت را از منصب خلع کرد، و پیرمرد بی‌آزار در قلعه‌ای دورافتاده بسر برد وهر روزی دوبار ممالکی را تکفیر نمود که او را ترك کرده و جانب مدعایش رانگاه نداشته بودند. شورای کنستانس پس از آن که بقایای انشقاق را به این طریق از بن برافکند با احتیاط و آهسته آهسته شروع به انتخاب خداوندگار رم و رهبر دین کرد. دراین فرصت خطیر افزایش سی نماینده به‌انجمن بیست‌وسه‌تنی کاردینالها موجب تقویت آن گردید و این سی نماینده از شش ملت مهم مسیحی مذهب یعنی ایتالیائیان و آلمانیان و فرانسویان و اسپانیائیان و انگلیسیان بودند و هر شش نماینده‌ای برگزیدهٔ یکی از ایشان. نمایندگان بزرگواری کردند و مردی ایتالیائی یا از مردم رم را شایسته‌تر دانستند و به این کار تحمل دخالت بیگانگان را درامر انتخاب بر رومیان ملائم نمودند، و سجایای شخصی و موروثی اوتوکولونا[2] وی را در نظر انجمنیان پسندیده نمود و رم که از انتخاب شریفترین فرزندان خود سراسر شعف و مسرت بود او را پذیرفت و گردن به اطاعتش نهاد. خاندان کولونامدافعان

---

۱ - Perpignan شهری در جنوب فرانسه.

۲ - Otho Colonna

دولت دین شدند و ارتقاء مارتین پنجم به منصب فرمانروائی روحانی آغاز بازگشت پاپها و استقرار سلطنت ایشان در واتیکان است.

حکومت رم در قرن پانزدهم

یکی از آزاد مردم رم گفته است و با غرور و مسرت گفته است که سلطان[1] رومیان پس از اندك درودی به کاردینالها و دیگر بزرگان کلیسا که تا دروازهٔ شهر به استقبال وی آمده بودند از پیش ایشان گذشت ، و منصب سناتوری رم و کسوت خاص آن به وجود او شرف و امتیاز یافت ؛ و در این وداع آخرین فروجلال دوران امپراطوری با شکوه و دبدبهٔ روزگار جمهوری به هم آمیخت و چنان بود که گوئی دو دوست یکدگر را در آغوش گیرند. به موجب قوانین رم نخست عامل دیوان باید عالم قانون و با رم بیگانه و ازجائی باشد لااقل چهل میل دورازآن‌شهر وطبق قوانین شرعی با ساکنانش قرابت نسبی و سببی درجه سوم نیز نداشته باشد. انتخاب سناتور رم سالی یک بار انجام می‌پذیرفت و درکار سناتوری که دوران منصب را به پایان برده بود به سختکوشی تفحص می‌نمودند و پیش از انقضاء مدت دو سال وی را دوباره به سناتوری منصوب نمی‌کردند. مزد چنین کسی سخاوتمندانه و عبارت بود ازسه‌هزار فلورن که مخارج و پاداش او را کفاف می‌داد ، و مراسم حضور وی در برابر مردم نمایندهٔ فرو جلال جمهوری بود. در چنین اوقاتی وی ردائی از منسوج زربفت یا مخمل سرخ و در تابستان از دیبای سبک وزن بر تن می‌کرد و قضیبی از عاج به دست می‌گرفت و بانگ شیپور نزدیک شدن او را اعلان می‌کرد. وی قدم به آهستگی و وقار می‌نهاد و پیشاپیش او لااقل چهار ملازم می‌رفتند و هر یک عصائی سرخ رنگ به دست داشت ورشته‌هائی زرین‌فام به رنگ لباس خاص خادمان دیوان عصاراغلاف وار در میان می‌گرفت. سوگند خوردن او درکاپی‌تول بیان کنندهٔ حقوق وتکالیف وی بود و او را ملزم به نگاهداشت قانون واجراء مفاد آن میکرد ، و تکلیف وی عنان زدن برگردنکشان مغروروحمایت

---

۱ ـ فردریک سوم امپراطور اطریش که در سال ۱۴۵۲ برای تاجگذاری به رم آمد، و او آخرین سلطان آلمانی است که‌در رم تاج برسر نهاد.

بینوایان و دادگری کردن و رحم و شفقت نمودن در حوزه فرمانروائی خود بود. سه بیگانه دانشمند در این گونه کارهای سودمند وی را معاونت مینمودند که دوتن ایشان مستشار بودند و معاون سوم قاضی دیوان تمیز بود، و قوانین رم خود گواه محاکمات بسیار است برای رسیدگی به جرائمی از قبیل دزدی و زنای به عنف و قتل. اما ضعف قوانین رومی مشوق نزاعهای خصوصی و به‌هم پیوستن دسته‌هائی از مردم و مسلح شدن ایشان برای دفاع از یکدگر بود، و سناتور رم را اختیاری نبود مگر اجراء قوانین عدالت وکابی تول و امور خزانه‌داری و حکومت شهر و منطقهٔ آن سپرده به دست‌سه کنسرواتور[1] بود که سالی‌چهار بار عوض می‌شدند. سربازان هر یک از نواحی سیزده گانه شهر تحت لوای سردار خود فراهم می‌آمدند و این سرداران را کاپوری‌یونی[2] می‌خواندند وبرترین ایشان به‌عنوان و منزلت پرایور[3] از دیگران ممتاز بود. مجلس مقنین متشکل از شورای خاص وشورای عام رومیان بود و اعضای شورای خاص عبارت بودند از عمال دیوان و اسلاف بلافصل ایشان و صاحبمنصبان امور مالی و قضائی و سیزده مستشار طبقه اول و بیست و شش مستشار طبقه دوم و چهل مستشار طبقه سوم که مجموعاً بالغ بر یکصدوبیست تن می‌شدند. سردان رومی همه را در شورای عام حق رأی بود و ارزش این امتیاز بسبب دقتی که در ممانعت بیگانگان از غصب عنوان رومی به کار می‌رفت افزونتر می‌شد، و فتنه و غوغای نظام دموکراتیکی را با اتخاذ تدابیر دقیق حکیمانه متوقف می‌کردند. بجز عمال دیوان هیچ کس را نه حق عرضه داشت مسأله‌ای بود و نه رخصت سخن گفتن مگر آشکارا و از جایگاه مخصوص یادر محکمه‌ای، و هر گونه‌هلهله مخل نظم و آرامش را خاموش می‌کردند، و عقیده اکثریت سردم را به رأی مخفی معلوم و معین مینمودند و احکام قانون گذاران را بنام محترم‌سنای رم و مردم رسماً اعلان می‌کردند. تعیین دورانی که اصول و اسلوب این گونه حکومت را درست و به دقت و به نحوی ثابت و استوار معمول داشته باشند آسان

۱ - Conservators گروهی متشکل از سه‌تن که در کار حکومت و امور قضائی دارای قدرت اجرائی بودند.

۲ - Caporioni   ۳ - Prior

نیست زیرا که با برقراری نظم و انضباط آزادی کم کم کاستی پذیرفته و فرسوده شده است. در سال یک هزار وپانصد و هشتاد یعنی در دوران فرمانروائی گرگوری سیزدهم و با تصویب او قوانین قدیم را در سه مجلد تنظیم و تدوین کردند به کیفیتی که اوضاع و احوال آن زمان را به کار می‌آمد. مجموعهٔ قوانین مدنی و جنائی متعلق به دوران جدید رم است و با آن که مجالس قانون گذاری را منحل کرده‌اند سناتوری بیگانه با سه کنسرواتور هنوز درکاخ کاپی تول اقامت‌می کنند. سیاست ملکداری قیصران را پاپها نیز بکار بسته‌اند و اسقف رم قالب حکومت جمهوری را حفظ می کرد اما در امور دینی ودنیوی چون پادشاهان مستبد فرمانروای مطلق العنان بود.

حکومت، دستگاه دین

تهدیدها و توبیخهای واتیکان متکی به نیروی عقیده عمومی است و اگر عقل و منطق یا خشم و نفرت جایگزین عقیده عام گردد فریاد تهدید پاپ با هوا می‌آمیزد و به تدریج بی‌اثر می‌شود وکشیش بیچاره درمعرض حمله وحشیانه‌دشمنی قرار می گیردکه ازاشراف یا عوام مردم است. پس از بازگشت پاپها ازآوین یون شمشیر پولس مقدس نگهبان کلید پطرس حواری شد، و قلعه‌ای مستحکم و نفوذ ناپذیر مشرف و حاکم بر رم گردید. توپ ماشینی است نیرومند برای مقابله با عصیان خلق؛ و لشکری منظم و متشکل ازسربازان سوار و پیاده تحت لوای پاپ فراهم آمد، و عوائد وافر و تأمین کننده وسائل جنگ بود و اگر مردم رم قیام می کردند پاپ ازفراخنای مملکت خود. سپاهی مرکب از همسایگان دشمن رم و اتباع وفادار و فرمانبردار خود بر سر ایشان فرو می‌آورد. از هنگامی که دو دوک‌نشین فرارا[1] و اوربینو[2] با هم پیوسته‌اند مملکت پاپ ازمدیترانه تا آدریاتیک و ازحدود ناپل تاکرانه رود پورا فراگرفته و ازقرن شانزدهم قسمت اعظم این کشور وسیع بارور مدعاهای مشروع پاپ رم و سلطانی دنیوی وی را پذیرفته و تأیید کرده است، و حقانیت مدعاهای ایشان را به سهولت از هدایای واقعی یا

---
۱ - Ferrara　　۲ - Urbino

افسانه‌ای دورانی استنتاج می‌کردند که ظلمت جهلی عظیمتر اروپا را فرا گرفته بود و اگر بخواهیم دعاوی را تا تسویه نهائی آنها قدم به‌قدم پی‌گیری کنیم پیش از آنچه باید به قضایای ایتالیا و حتی اروپا مشغول می‌شویم: قضایائی از قبیل جنایات الکساندر ششم و عملیات جنگی ژولیوس دوم و سیاست آزادی‌خواهانه لیوی دهم که شرح آنها را برترین مورخان آن روزگار نگاشته‌اند و قلم ایشان زینت‌بخش صفحات تاریخ این وقایع شده است. در نخستین دوران کشورگشائی پاپها تا لشکرکشی شارل هشتم خداوندگاران ملک دین می‌توانستند با ملوك و کشورهای همسایه خود که در نیرومندی با ایشان برابر یا از ایشان کمتر بودند دست و پنجه‌ای نرم کنند و پیروز شوند. ولیکن به مجرد این که سلاطین فرانسه و آلمان و اسپانیا با لشکرهای عظیم بر سر سیادت ایتالیا به مجادله پرداختند پاپها نقصان قدرت را به حیله و تدبیر جبران کردند و مطامح خویشتن و امید تعقیب بیگانگان‌را تا به آن سوی آلپ که امیدی همیشه زنده بود در پیچاپیچ ورطه جنگها و معاهدات از نظرها پوشیده داشتند. سربازان شمال و مغرب اروپا که تحت لوای شارل پنجم متحد شده بودند تعادل بسیار دقیق واتیکان‌را غالباً برهم‌می‌زدند، و ضعف سیاست تغییرپذیر کلمان هفتم شخص او و ممالکش را در معرض خطر هجوم لشکر کشورگشایان قرار میداد. چندان که رم را هفت ماه تمام تنها و بی‌دفاع به دست سپاهی متمرد رها کردند خونخوارتر و حریص‌تر از اقوام گت و واندال. پاپها پس از درس سختی که‌آموختند از جاه‌طلبی کم‌وبیش سیراب شدهٔ خود کاستند و دوباره والد مشترك پیروان خود شدند و از هرگونه جنگ عدوانی پرهیز کردند مگر ازجنگی شتابزده به ضد مملکت‌ناپل که دریك زمان به‌هجوم لشکر نایب‌مسیح و سلطان ترك گرفتار آمد. فرانسویان و آلمانیان سرانجام میدان نبرد را رها کردند. اسپانیائیان ناپل و میلان و سیسیل و ساردنی و ساحل توسکانی را محکم در دست داشتند و مصلحت ایشان در حفظ آرامش ایتالیا و وابستگی آن به اسپانیا بود و این وابستگی از نیمه قرن شانزدهم تا آغاز قرن هجدهم همچنان دوام داشت و

هیچ فتنه‌ای آن را مشوش نکرد. پادشاه کاتولیک[1] حامی واتیکان بود و برآن فرمان میراند و مصالح و نیز عقائد تعصب آمیز مذهبی وی را در هر نزاعی مائل به جانبداری پاپ و مخالفت با مردم می‌نمود، و دوستداران آزادی یا دشمنان قانون و انضباط در ازاء حمایت و مساعدت کشورهای مجاور و سرپناهی که در آنها می‌یافتند از هرسو در درون دائره استبداد بی‌رحم و شفقت محصور بودند. اشراف و عوام رم از دیرباز به فرمانبرداری و عاداتی که به ترتیب کسب میشود خوگرفته بودند و این خوی فرمانبرداری عنان بر روح سرکشی ایشان زده بود. بارونها نیز جنگاوری و نزاعهای فرقه‌ای اجداد خویشتن را از یاد برده و به تدریج خادمان حکومت وبندگان رفاه عیش و اسباب تجمل شده بودند ومحصول املاکشان در عوض آنکه صرف نگاهداشت رعایا و ملازمان ایشان شود همه به اسراف و تبذیر به مصارف شخصی می‌رسید و این کار بر اسباب لذت اربابان می‌افزود و از قدرت ایشان می‌کاست. خاندان کولونا و اورسی‌نی در تزیین کاخها و نمازخانه های شخصی با یکدیگر رقابت می‌نمودند، ولیکن ثروتی که خانواده‌های پاپها ناگهان به دست آوردند با جلال و عظمت قدیم آن دو خاندان برابری نمود و از آن نیز برگذشت. اکنون ندای آزادی و غوغای خلاف و نزاع دگر در رم شنیده نمی‌شود و در جای سیل خروشان کف بر آورده دریاچه‌ای هست راکد و آرام و هموار که چهرهٔ بطالت و عبودیت را منعکس می‌کند.

مسیحی مؤمن یا مرد فیلسوف یا وطن‌پرست همه از سلطنت دنیوی کشیشان خشمگین می‌شوند و عظمت رم در نظر اهل آن و به یاد آوردن دوران کنسولها و پیروزیهای قدیم طعم بردگی را درکام رومیان تلختر و بار ننگ عبودیت را سنگین تر می‌کند. اگر ما مزایا و نقائص حکومت دستگاه دین را به آرامش و سکون بسنجیم چنان سزد که وضع کنونی آن را بستائیم زیراکه حکومت مذکور نظامی است ملائم و مقبول و قرین آرامش که از خطرات حزب اقلیت و تند حملگی جوانی و مخارج اسباب تجمل و فجایع جنگ برکنار است. اما سلطان دین به ندرت از

۱ - پادشاه اسپانیا یا شارل پنجم.

فرزندان ایتالیا است و انتخاب او مکرر و شاید هفت سالی یک بار اتفاق می‌افتد، با اینهمه چون نقائص نظام حکومت پاپ را با مزایای آن بسنجیم کفهٔ نقائص از کفهٔ دیگر مائل می‌شود زیرا که سلطنت سیاستمدار روحانی سلطنت «جوانی» است شصت ساله[1] در مرحله انحطاط مواهب جسمی و فکری و زوال عمر که نه امیدی به پایان بردن کوششهای دوران زود گذر فرمانروائی خود دارد و نه فرزندانی که منصب و تکالیف او را به ارث ببرند. طالبان این منصب را از میان روحانیون بر می‌گزیدند یا از میان راهبان که روش تعلیم و تربیت و زندگی ایشان با عقل و آزادی و عواطف انسانی سخت ناسازگار است. کشیش و رهبان گرفتار در دام ایمان عبیدانه، معتقدات سخیف خنده‌آور را فرا می‌گیرند و آنهارا باور می‌دارند، و هر آنچه را قابل تحقیر است محترم می‌شمارند و هر چیزی را که در نظر مرد عاقل ارزنده می‌نماید تحقیر می‌کنندو خطا را جنایت می‌دانند و مرد خاطی را سیاست می‌کنند و نفس کشی و عزوبت را افضل فضائل و صاحب فضیلت را مأجور می‌انگارند و قدیسینی را که نامشان در فهرست اسامی اولیاء خدا آمده است برتر از قهرمانان رم و فیلسوفان آتن می‌دانند، وکتاب دعا و صلیب را آلاتی مفیدتر ازگاو آهن و دار بافندگی می‌پندارند. اگر کشیشی یا راهبی به منصب سفارت یا مرتبت کاردینالی برسد شاید که به کار دنیا وقوف بیابد و لیکن اندیشه وسلوك او به لوث روش پیشین آلوده است. چنین کسی ممکن است که بر اثر مطالعه یا تجربه در سرّ خدائی بودن حرفه خود شک آورد ولیکن اگر کشیشی را طبع هنری باشد قسمتی از عقائد تعصب آمیخته را که به دیگران می‌آموزد خود در لوح ضمیر خویشتن محفوظ می‌دارد. گل نبوغ سیکستوس پنجم در تاریک‌خانهٔ یکی از صومعه‌های راهبان فرانسیسکانی شکفتن آموخت و او در پنج ساله سلطنت خود راهزنان و متمردان از قانون را معدوم کرد و هر آنچه تحصن گاه غیر مذهبی که در رم بود همه را از میان برداشت و نیروئی جنگی متشکل از لشکر و ناوگانها فراهم آورد و ابنیه و آثار باستانی را مرمت و بناهائی نظیر آنها برپا کرد و عوائد دستگاه دین را افزایش بسیار داد وپس از آن که مقداری از آن را به گشاده دستی خرج

۱ - شصت سال‌را در مقایسه با سن غالب پاپها که در هفتاد سالگی یا بعد از آن انتخاب میشوند بطعنه «جوان» خوانده است

کرد پنج میلیون کرون در قلعهٔ سن آنژلو بر جای نهاد. ولیکن دادستانی او به لوث ستمگری آلوده و انگیزش او در کار و کوشش طمع کشورگشائی بود. پس از مرگ سیکستوس مفاسد سابق دوباره رائج گردید و ذخیره ثروت به اسراف بر باد رفت و عواقب رشوت ستانی صاحبان مناصب و سی‌وپنج مالیات جدید که وی وضع کرده بود دامنگیر آیندگان شد چندان که بعد از وفات او مردم حق ناشناس یا زیان برده مجسمه‌اش را منهدم کردند. سیکستوس پنجم به سبب سجایای خاص خود و خصائص ناسازگار با ضوابط مألوف در سلسله پاپها یکتای بیهمتاست. از مطالعه مستقل در انواع هنر و فلسفه وزراعت و تجارت و ثروت و جمعیت کشور دین و مقایسه اینها با حاصل کار دیگر کشورها میتوان به اصول حکومت دنیوی پاپها و نتائج و اثرات آنها پی برد. و اما مرا خود آرزو این است که چون هنگام جدائی فرا رسد ابناء بشر را با عطوفت و خیراندیشی ترک کنم و به هیچ روی نمی‌خواهم که در این لحظات آخرین حتی پاپ و روحانیون رم را آزرده خاطر کنم.

فصل هفتاد و یکم

مقالات پوجیوس در باب ویرانه های رم در قرن پانزدهم. علل چهارگانهٔ ویرانی. کلیسیوم. تجدید بنای شهر. تأمل نهائی در انحطاط و سقوط امپراطوری رم.

در آخرین ایام حیات پاپ یوجینیوس چهارم دوتن از خادمان او یعنی پوجیوس[1] دانشمند و یکی از دوستان وی بر فراز تپهٔ کاپی تول شدند و در میان ویرانه های معابد و ستونهای شکسته قرار یافتند و از مکانی مشرف بر شهر گونه گون صحنهٔ گستردهٔ ویرانی را مشاهده کردند. مکان و موضوع هر دو جولانگاهی پهناور برای پرواز اندیشه و گفتگوی فیلسوفانهٔ ایشان در بدو نیک کارها و پست و بلند امور آدمی و سرنوشت او بود: سرنوشتی که نه بر انسان ترحم می‌نماید و نه بر فاخر ترین آثار او، و بلاد و امپراطوریها همه را در یک گور مدفون می کند، و دوستان هر دو بر این متفق شدند که به نسبت عظمت گذشتهٔ رم سقوط امپراطوری آن از دیگر مصائب هائل‌تر و اسف‌انگیزتر بوده است. «ویرژیل وضع نخستین رم را به قلم خیال چنان وصف کرده است که بیننده‌ای در دورانهای بسیار قدیم آن را مشاهده می‌نموده یعنی درعصری که‌اواندر[2] بیگانهٔ‌تروائی‌را به‌قول و غزل فرحناك می کرد. این صخرهٔ تارپیوس[3] در روزگاران بسیار قدیم بیشه‌ای خود رسته و نا مسکون بود و در ایام ویرژیل معبدی برفراز آن قرار داشت که بام زرینش به

---

۱ - Poggius　　۲ - Evander　　۳ - Tarpeius نام قله‌ای از تپهٔ کاپی‌تول

افسری بر تارك قله می‌مانست. معبد اکنون سرنگون گشته است و زر آن را به یغما برده‌اند و چرخ طالع تحرك دوری، خود را به پایان برده و خاشاك و خاربن زمین متبرك آن را دگر باره زشتروی کرده است. تپهٔ کاپی‌تول که ما اکنون بر آن نشسته‌ایم پیش از این امپراطوری روم را سربود و حصن حصین جهان و مایهٔ هول و دهشت پادشاهان بود و گامهای هزاران موکب پیروزی برآن اثر نهاده و نقوش بسیار نگاشته و غنائم جنگها و خراج ملتهای بیشمار آن را گرانبها نموده است. تلی که تماشاگه جهان بود چگونه به خاك در افتاده بی‌قدر و منزلت شده ! و آن‌را حال چگونه بگردیده ! و روی نکویش چگونه زشت شده است! گذرگاه موکب پیروزی اکنون‌در زیر چنگالهای گیاهان هرزه ناپدید شده و کرسیهای سناتوران را توده‌ای از فضلهٔ جانوران پوشانده است. نظری به تل پالاتین[1] افکنید و در میان قطعه سنگهای عظیم بد اندام، تأتر مرمرین وستونهای چهار پهلو و مجسمه های غول پیکر و ایوانهای کاخ نرون را بجوئید، ودیگراتلال شهر را تفحص کنید و ببینید که چگونه در فضای خالی آنها جائی ویرانه است و جائی باغ . میدان فوروم که محل اجتماع مردم رم هنگام وضع قوانین و انتخاب فرمانروایان و عمال دیوان ایشان بود اکنون محصور است و در آن انواع ریاحین می کارند یادرش را به روی خوکان وگاومیشان می گشایند. عمارات شخصی یا ابنیهٔ عمومی که آنها را چنان ساخته بودند که تا ابد دوام یابد اکنون بی‌حافظ و نگهبان به خاك در افتاده و درهم شکسته است مانند اندامهای غولی درشت پیکر ؛ و عظمت بقایای آثار قدیم که از جور ایام و طالع بد فرجام جان بدر برده‌اند ویرانی را آشکارتر می‌نماید.»

پوجیوس بقایای عمارات قدیم را جزء به جزء وصف می کند و او یکی از نخستین کسانی است که چشم از عمارات دوران اساطیری بر گرفت تا ابنیهٔ دوران «کلاسیک» رم‌را بنگرد. ۱ـ گذشته ازپل وطاق و مدفن و هرم سس‌تیوس[2] پوجیوس به‌چشم بصیرت دو ردیف سرداب را در دائرهٔ مالیات نمک مشاهده توانست نمود

۱ - Palatine ۲ - Cestius

که از دوران جمهوری و منقش به نام کاتولوس[1] و ذکر جود و سخای او بود. ۲- اثر یازده معبد در میان پانتئون، که تناسب اجزاء آن در حد کمال بود، و سه طاق بزرگ و یکی از ستونهای مرمرین معبد الهۀ صلح هنوز تا حدی مشهود بود و این معبد را وسپاسیان، پس از جنگهای داخلی و غلبه بر یهودیان بنا نهاد. ۳. پوجیوس گرمابه‌های عمومی رم را به ناسنجیدگی هفت بر شمرده است و هیچ یک از اینها در وضعی نبود که قسمتهای مختلف بنا و موارد استفاده از آنها را به درستی آشکار نماید. ولیکن حمام دیوکلیسیان و انتونینوس کاراکالا را هنوز به نام بنیانگذاران آنها می‌خواندند و این هردوگرمابه بیننده کنجکاو را متحیر می‌کرد و او به مشاهدۀ استحکام بنا و وسعت و تنوع مرمرها و کثرت و عظمت ستونها فایده و اهمیت دوگرمابه را از کار و کوشش و پولی که مصروف ساختن ابنیه مذکور شده بود قیاس می‌گرفت. ازگرمابه‌های کنستانتین و الکساندر و دومی سیان یا درستتر بگوییم ازگرمابۀ تیتوس شاید هنوز اثری می‌یافتند. ٤. بنای سه طاق نصرت، تیتوس و سوروس و کنستانتین و کتیبه‌های آنها هنوز سالم و قطعه سنگی از طاق تراژان منقش و مفتخر به نام این امپراطوران اما درکار فرو افتادن بود، و در شاهراه فلامیانی هنوز دو طاق در آن ایام باقی و بر پای بود که آنها را یادگار فوستینا وگالینوس دانسته‌اند و ایشان در منزلت فروتر از امپراطورانی بودند که ذکر کرده‌ایم. ٥. پس از مشاهدۀ کلیسیوم که از عجائب جهان است شاید که پوجیوس آمفی تئاتر آجری کوچکی را که به احتمال بسیار برای استفادۀ سربازان پریتوری، ساخته بودند نادیده انگاشته باشد. قسمت اعظم تاتر مارسلوس و تاتر پمپئی را ابنیه عمومی و خصوصی فراگرفته و از سیرك آگونالیس و ماگزیموس جز اثری اندك نمانده بود و از تفحص در آن به چیزی پی نمی‌توانستند ببرند مگر به موضوع بنا و شکل آن. ٦. ستونهای تراژانی و انتونیوسی همچنان برپای ایستاده بود و لیکن میله‌های سنگی و چهار پهلوی[2] مصری شکسته یا در زیر خاك مدفون مانده بود، و از جماعت خدایان و قهرمانان که

---

۱ - Catalus شاعر غزلسرای رومی که در آخرین قرن قبل از میلاد می‌زیسته است.
۲ - Obelisk

آثار صنع آدمی و هنر او بودند جز پیکرهٔ مردی اسب سوار ازبرنز زر اندود و پنج مجسمهٔ مرمرین بر جای نبود و بارزترین اینها دو اسب فی‌دیاس[1] و پراکسی تی‌لیز[2] بود. ۷. دو آرامگاه یا مدفن اگوستوس و هادریان ممکن نبود که بکلی از میان برود ولیکن مقبرهٔ اگوستوس به تلی از خاك می‌مانست و آرامگاه هادریان یعنی سن آنژلو اسماً و در صورت ظاهر نیز بدل به‌قلعه‌ای جدید شده بود ، و اینها بود بقایای عمارات شهر باستانی به اضافهٔ چند ستون بی‌نام و نشان پراکنده در این سوی و آن سوی رم. اما بنای دیوار شهر چنان که از علائمی بر می‌آید متعلق به دورانی بعد و محیط آن که دائره‌وارگرداگرد شهر را فرا می‌گرفت ده میل و شامل سیصدوهفتاد و نه برج بود و به وسیلهٔ سیزده دروازه به دشتزاران بیرونی راه داشت.

این تصویر حزن‌انگیز وضع رم را نهصد سال بعد از سقوط امپراطوری غربی وحتی سقوط دولت گوتیکی ایتالیا نگاشته‌اند وآن‌دوران درازمدت پریشانحالی و آشفتگی و مقارن است با رخت بربستن قدرت و هنرمندی و ثروت ازکرانهٔ رود تیبر که مرمت شهر و آراستن آن را به آثار جمیل نامکن می کرد ؛ و چون هرآنچه از آدمی است اگر پیشرفت نکند ناچار باید به قهقرا برود لذا توالی دورانها باید ویرانی آثار باستانی را تسریع کرده باشد. اندازه‌گرفتن سرعت پیشرفت ویرانی و یقین حاصل کردن از وضع هر عمارتی در هر دورانی زحمتی بی‌فایده خواهد بود و آن را نهایتی نیست ، و من به ذکر دو نکته اکتفا می کنم که مقدمهٔ تحقیقی مختصر خواهد بود در علل تباهی و نتائج آن : ۱. دویست سال پیش از آن که پوجیوس به زبان فصیح شکوه کند نویسنده‌ای ناشناخته شرحی در وصف رم نگاشت. جهل این مرد باعث آمده است که وی، از عمارتی به کرات یاد کند اما به نامهای گوناگون عجیب یا افسانه‌ای. معذلك این مرد بی فرهنگ که نگارندهٔ خصائص صوری مکانها وسرزمینها نیز بود هم چشم داشت و هم گوش و قادر به دیدن ویرانه‌های مرئی وشنیدن احادیث مردم بود و او هفت تأتر و یازده گرمابه و دوازده

---

۱ - Phidias مجسمه‌ساز یونانی که در قرن پنجم قبل ازمیلاد می‌زیست

۲ - Praxiteles مجسمه‌ساز آتنی که در قرن چهارم قبل از میلاد می‌زیست.

طاق و هجده کاخ را به وضوح بر می‌شمارد که همه پیش از روزگار پوجیوس از صحنهٔ رم ناپدید شده بوده است. اما این خود واضح است که بسیاری از عمارات با شکوه باستانی تا دورانی دیرتر بر پای ماند و در قرن سیزدهم و چهاردهم بود که عمل نوامیس دمار و انهدام با قوتی روزافزون بکار افتاد. ۲. آخرین سه دوران رم نیز مشمول عمل همین نوامیس است و اگر به جستجوی کاخ سپتی‌زونیوم الکساندر سوروس بپردازیم که پترارك و دیگر شناسندگان آثار باستانی در قرن شانزدهم دراوصاف آن سخنها گفته‌اند کاری بیهوده کرده‌ایم. تا زمانی که عمارات رومی هنوز درست و سالم بودند در برابر ضربات نخستین هرقدر که سنگین و حمله هر قدر که تند بود مقاومت می‌نمودند به علت عظمت حجم و توازن اعضاء پیکر، ولیکن هنگامی که خلل در آنها راه یافت و به فرو افتادن تمایل نمودند اند کترین ضربتی موجب سقوط قطعات شکسته طاقها و ستونها می گردید.

علل چهارگانهٔ انهدام

پس از تحقیق و تفحص دقیق من چهار علت عمده را برای ویرانی رم به وضوح مشاهده توانم کرد و این چهار علت متجاوز از هزار سال همچنان در کار بود. الف. آسیب زمان وطبیعت. ب. حملات خصمانهٔ اقوام کم فرهنگ ومسیحیان. ج. استفاده و سوء استفاده از مواد بکار رفته در ابنیه و د. نزاعهای داخلی رومیان.

الف. انسان به مدد فن و هنر قادر به ساختن عماراتی است به مراتب با دوامتر از دوران کوتاه بقای او در جهان هستی؛ با اینهمه عمارات نیز مانند آدمی سست نهاد و میرنده‌اند و در وقایع ایام مقیاس عمر انسان و مدت کار و کوشش او لحظه‌ای گذرنده بیش نیست، ولیکن مدت دوام عمر بنائی ساده و مستحکم را به سهولت تعیین نتوان کرد. اهرام مصر از عجائب ایام باستانی بود و قدما را به طلب آگهی از چگونگی آنها بر می‌انگیخت. پس از سقوط فراعنه و پادشاهان بطالسی و قیصران و خلفاء اسلامی یکصد نسل از ابناء بشر چون برگهای خزانی در گور فرو ریخته‌اند اما اهرام مصر بی‌هیچ تزلزلی همچنان برفراز سیلهای رود نیل

بر پای ایستاده‌اند. بنائی مرکب از اجزاء گونه‌گون بسیار خرد بیشتر در دسترس آسیب ایام و ویرانی انهدام است و طوفان و زلزله و سیل و حریق گذشت نرم نرم زمان را تسریع می‌کند. شک نیست که زلزله زمین و آسمان را به لرزه افکنده و برجهای سر به فلک بر افراشته رم را از پای بست ویران و سرنگون کرده است. ولیکن هفت تپهٔ رم ظاهراً بر روی حفره‌های عظیم کرهٔ زمین قرار نگرفته و شهر نیز در هیچ عصری در معرض تشنجات طبیعت نبوده که در اقلیم انتاکیه یا لیسبون یا لیما آثار دورانها را در چند لحظه‌ای در هم شکسته و با خاك یکسان کرده است. آتش مهمترین عامل زندگی آفرین مرگ زاست. حریق آفتی است سریع رفتار که عمل انسان یا غفلت او بر می‌افروزد و هر دورانی از تاریخ وقایع رم از آفت زلزله و حریق نشان دارد. حریقی[1] که در ایام سلطنت نرون روی نمود و هرگز از یاد نرفت از بدبختی این امپراطور یا تقصیر او بود و شش تا نه روز دوام یافت و شدت سوزندگی آن گاه بیشتر و گاه کمتر بود، و عمارات بی‌شمار چسبیده به هم که در کوچه‌های تنگ پیچ پیچ قرار داشت پیوسته بر شعله دامن می‌زد و خود در کام آتش فرو می‌رفت و هنگامی که حریق به پایان رسید فقط چهار ناحیه از نواحی چهارده گانهٔ شهر از آفت برکنار وسالم مانده بود. سه ناحیه بکلی منهدم گردیده و هفت ناحیه بواسطه بقایای ابنیهٔ «جراحت یافته» که هنوز دود از آنها برمی‌خاست ناقص شکل شده بود. هنگامی که امپراطوری روم در اوج قدرت و سعادت بود پایتخت آن سمندروار با جمالی تازه از خاکستر ویرانی برخاست، با این همه سالخوردگان که رم قدیم را به یاد داشتند از زیانهای جبران ناپذیر متأسف بودند و به تحسر از آثار هنر یونان و غنائم پیروزیها و اولین عمارات بسیار قدیم یا افسانه‌ای رم سخن می‌گفتند. در روزگار آشفتگی و پریشانحالی هر جراحتی مهلك است و هر سقوطی علاج ناپذیر و خسارت‌رانه به اهتمام دولت و نه به عنایت مردم نا مشتغل به امور دیوانی مرمت نتوان کرد. اما به‌یقین می‌توان گفت که بلیهٔ حریق در شهری آبادان مخرب‌تر و زیان‌آن در شهری کهنه وفرسوده

---

۱ - تاریخ این حریق را سال شصت‌وچهار میلادی گفته‌اند.

کمتر است به دو علت: ۱ ـ آتش در موادی مانند آجر و تخته و فلز زودتر در می گیرد و آنها را می‌سوزاند یا ذوب می کند، و پس از سوختن این مواد شعلهٔ آتش بر روی دیوارهای عریان و طاقهای سنگین حجیم که حریق زیب و زیور آنها را تاراج کرده است زبانه می کشد ولیکن آسیبی بدانها نمی‌رساند و اثری در آنها نمی کند.
۲ـ در میان خانه‌های مردم عوام است که از اندك شراره‌ای فتنه‌ای بر می‌خیزد و جرثومهٔ آتشی به سهولت حریقی هائل می‌شود؛ اما پس از آن که خانه‌های محقر در کام آتش فرو رفتند عمارات بزرگتر که مقاومت کرده یا از حریق جان بدر برده‌اند چون جزیره‌ای تنها و مصون از خطر استوار و پایدار می‌مانند. شهر رم به علت موضع خود غالباً در معرض خطر سیل است. به استثناء رود تیبر، نهرهای دیگری که از دو سوی جبال آپنین فرو می‌ریزند همه را مسیری کوتاه و وضع جریان و مقدار آب آنها نامعین است. چنین نهرهائی در حرارت تابستان به حقیقت جوئی کم عمق است و در بهار و تابستان بواسطهٔ آب شدن برفهای زمستانی و ریزش باران سیلی خروشان می‌شود و هنگامی که حملهٔ باد نامساعد آبی را که به سوی دریا جاری است به عقب براند یا مسیر عادی رود حجم آب را کفاف ندهد آنگاه آب طغیان می کند و چون مانعی در برابر خود نمی‌یابد در بلاد و دشتزارهای مجاور منتشر می‌شود و همه را فرا می گیرد. اندکی پس از پیروزی رومیان در جنگهای پونیکی حجم آب تیبر بواسطهٔ بارانهای غیرعادی افزایش یافت و مدت طغیان رود و مقدار آب از سیلهای پیشین برگذشت و عمارات ذیل تپه‌های رم همه را ویران کرد، و برحسب تفاوت زمین آفت سیل به طرق گوناگون موجب انهدام ابنیه گردید فی‌المثل هجوم ناگهانی آب عماراتی را شست و با خود برد یا دوام سیل تزلزل در ارکان خانه‌ها افکند و آنهارا از پای بست ویران کرد. در سلطنت اگوستوس بلای سیل دگرباره نازل شد و رود عصیانگر کاخها و معابد کرانهٔ خود همه را سرنگون کرد و به کوشش امپراطور خانهٔ رود را فراختر کردند و آن را از گل و لای و ویرانهٔ عماراتی که راه را بر آب بسته بود پاك نمودند و با این همه جانشینان اگوستوس پیوسته هشیار و از خطر سیل نگران و در اندیشهٔ طرحهای گوناگون

برای مقابله با آفت بودند. یکی از طرحها انحراف آب تیبر یا بعضی از انهار وابسته به آن به جانب مسیرهای تازه بود ولیکن مردم ساکن بلاد ساحلی رود به رعایت مصالح یا از ترسی که زائیدهٔ عقاید[1] خرافاتی است دیر زمانی مخالفت نمودند و اجراء طرح نیز بنحو کامل غیر ممکن و مستلزم وقت بسیار بود و فایده‌ای که از این کار حاصل می‌آمد به هیچ روی معادل با زحمت شاق و مخارج گزاف آن نبود. دربند آوردن آب رودها برترین و مهمترین پیروزی انسان است در پیکار او با طبیعت خودکامهٔ عنان‌گسیخته ؛ و اگر چنین بوده است ویرانیهائی که تیبر در دوران حکومت نیرومند امپراطوران کوشنده ببار آورد پس چه چیز را قدرت مقابله با صدماتی‌بوده است که بعد ازسقوط امپراطوری غربی به شهر رم وارد آمد ، وکیست که بتواند خسارتها را یکایک بر شمارد ؟ سرانجام شر خود دافع شر گردید و چنین پنداشته‌اند که بر اثر ریزش باران در طی دورانها گل و لای و زباله‌ای از فراز تپه‌های رم به‌زیر آمد که شهر را چهارده یا پانزده پا مرتفعتر ازحد قدیم آن کرده و رودتیبر را دست تعرض به شهر جدید کوتاهتر شده است.

ب- جمع کثیر نویسندگان ملل و اقوام مختلف که گناه انهدام عمارات و آثار رومی را به گتها و مسیحیان نسبت داده‌اند از تفحص در این مسأله غفلت ورزیده‌اند که اصل خصومت ایشان را تاچه حد به ویرانگری برانگیخته بوده و گتها و مسیحیان را وسیله و فرصت چه بوده است که عطش دشمنی را سیراب کنند . در مجلدات پیشین این تاریخ من پیروزی بی‌فرهنگی و مذهب را وصف کرده‌ام و در تجدید موضوع فقط به ذکر چند کلمه‌ای درباب رابطهٔ واقعی یا خیالی آنها با دمار رم باستانی اکتفا می‌کنم. در عالم اندیشه ممکن است که ما خود افسانه‌ای‌مطلوب طبع دربارهٔ وقایع حیرت انگیز وخارق عادت را خلق یا باور کنیم

---

۱ - تاسیت در تاریخ خود از عریضه‌هائی سخن می‌گوید که ساکنان بلاد مختلف مجاورتیبر بهسنا نوشتند و خواستند که مسیر رود منحرف نشود. عقیدهٔ مردم این بود که «طبیعت‌مسیر درست هررودی را تعیین کرده است» و تصرف در کار طبیعت نشاید.

که گتها و واندالها به شوق انتقام گرفتن برای فرار اودین[1] از اسکاندیناوی بیرون آمدند و به ایتالیا حمله بردند تا زنجیرهای اسارت را که ستمگران بر ابناء بشر نهاده بودند بگسلند و جائران راعقوبت کنند و آرزوی ایشان سوزاندن ادبیات مدون یونان و روم و ساختن بناهائی به سبک معماری ملی خود بر روی اعضاء در هم شکستهٔ آثار معماری توسکانیائی[2] و کورینتی بود. ولیکن حقیقت سادهٔ بی پیرایه اینست که جهانگشایان اروپای شمالی نه چندان وحشی بودند و نه چندان با فرهنگ که به بلند پروازی اندیشهٔ ویرانگری یا انتقامجوئی در سر بپرورند. شبانان سکائی و آلمانی پس از پیوستن به سپاه امپراطوری روم تعلیم یافتند و اصل انضباط رافرا گرفتند و چون رومیان ناتوان شدند به ملک ایشان حمله ور گردیدند و به آموختن زبان لاتینی دانستند که چگونه باید نام رم و القاب آن را محترم بدارند و با آن که از تقلید رومیان عاجز بودند حسد نورزیدند و به تحسین کردن مایلتر شدند تا به امحاء آثار هنر و دانش و ادب که محصول تحقیق و مطالعهٔ دقیق و یادگار ایامی درخشانتر بود. در دوران زودگذر تملک پایتخت امپراطوری که در برابر حمله وران مقاومت نکرد سربازان آلاریک و ژن زریک[3] مانند هر سپاه فاتحی برانگیخته از شور وشهوت پیروزی بودند و عنان گسیخته به مراد دل در فسق و فجور و خونخواری افراط می نمودند. اما در میان اینها همه آنچه می جستند ثروت منقول بود و از اندیشهٔ ناسودمند دربارهٔ سرنگون کردن آثار کنسولان و قیصران و درهم شکستن آنها ایشان را نه فخری و نه لذتی حاصل نمی آمد. هر دقیقه‌ای براستی برای ایشان گرانبها بود و گتها در روز ششم وواندالها در روز پانزدهم رم را تخلیه کردند، و هرچند که ساختن به مراتب مشکلتر است از خراب کردن حملهٔ شتابزدهٔ ایشان ممکن نبود که در ابنیهٔ مستحکم باستانی جز اندك اثری بنماید، و به یاد آوریم که آلاریک و ژن زریک هر دو خواستند که از انهدام عمارات شهر

۱ - Odin از فرصت استفاده می کنم تا به خواننده بگویم که از دوازده سال پیش تاکنون من فرار اودین را از آزوف به سوئد فراموش یا انکار نموده و هرگز این داستان را به حقیقت باور نکرده‌ام. گتها ظاهراً آلمانیند ولیکن از اعصار باستانی آلمان آنچه مربوط به ایام پیش از ژول سزار و تاسیت است افسانه است و ظلمت جهل. ۲ - یعنی رومی و یونانی

۳ - Genseric

بپرهیزند و ابنیه رم در حکومت با سعادت تئودریک همچنان پایدار و زیبا و استوار ماند ، ونرمخوئی توتیلا[1] وپند دوستان و دشمنان غضب آنی وی را بی‌اثرنمود. پس‌سزاوار چنین است که فرهنگ نیاموختگان بیگناه را نکوهش نکنیم و کاتولیکی مذهبان رم را ملامت نمائیم که مجسمه و مصطبهٔ قربانی و معابد قدیم در نظرشان نفرت انگیز می‌نمود و معبد را مسکن دیوان و شیاطین می‌دانستند وچون بر شهر حکومت مطلق یافتند با تعصب و پایداری بسیار در امحاء آثار بت پرستی اجداد خود کوشیدند. تخریب معابد در مشرق ایشان را نمونهٔ عمل درست بود و برای ما گواه وجود مردمی است که هنوز به مذهب قدیم معتقد بودند ، و شاید قسمتی از گناه را باید به حق نودینان رومی نسبت داد. اما نفرت اینان نیز فقط شامل عماراتی بود که در آنها آداب مذهب بت پرستی را بجای می‌آوردند ، و شاید ابنیهٔ عمومی را که محل کسب و کار یا تفریح افراد اجتماع بود ازگزند تخریب و ننگ بدنامی محفوظ داشتند تغییر مذهب بر اثر فتنهٔ عام به میان نیامد و به فرمان امپراطوران و سنا و با گذشت زمان صورت پذیرفت. در میان صنوف مختلف روحانیون مسیحی اسقفان رم معمولا از همه مدبرتر و کم تعصب تربودند ؛ و نجات بنای با مهابت پانتئون[2] را از حربهٔ انهدام و کلیسا کردن آن را به هیچ دلیل مثبتی جرم بشمار نتوان آورد.

ج ـ قدرو ارزش هرچیزی که مورد نیاز یاموجب لذت انسان باشد مجموعه‌ای است از ارزش عنصر اصلی و هیئت آن شئ و موادی که در ساختنش بکار رفته و نیز کیفیت کار صانع آن چیز ، و قیمتش بسته به شمار طالبان و مصرف کنندگان است و منوط به وسعت بازار فروش و در نتیجه به سهولت یا اشکال حمل و صدور آن به بازارهای بعید مسافت و نوع کالا و محل ساختن آن و اوضاع دنیا در وقت تولید متاع. فاتحان بی‌فرهنگ رم در یک لحظه آثار کار و کوشش دورانها و ذخائر

---

۱ - Totila

۲ - معبد پانتئون را آگریپا در سال ۲۷ قبل از میلاد عمارت کرد و در قرن دوم میلادی هادریان آن را از نو ساخت. این بنا را در سال ۶۰۹ میلادی کلیسا کردند و سانتاماریا روتوندا خواندند. در سال ۱۸۳۳ تابوت و بقایای جسد رفائیل در پانتئون کشف شد.

قرون و اعصار متمادی را غصب کردند اما بجز اسباب رفاه عیش که فوراً قابل مصرف بود ناچار در چیزهای دیگر به هوس تملک ننگریستند که انتقال آنها از شهر در گاریهای گتی و کشتیهای واندالی ممکن نبود. فاتحان آزمند شمالی را اول مطلوب همانا زروسیم بود زیرا که این دو فلز در حجم بسیار اندك و در هر کشوری از جهان نمایندهٔ سلطهٔ انسان و قدرت استفادهٔ او از کار و کوشش و مایملك آدمیان است. مالك آوندی یا مجسمه‌ای از این دو فلز گرانبها بودن شاید که غرور رئیس قبیله‌ای از این اقوام را ارضاء و او را خشنود می کرد ولیکن عوام خشن طبع به شکل و هیئت شیء بی اعتنا بودند و فقط زر وسیم را می‌چسبیدند و تقسیم شمشهای فلز ذوب شده و ضرب سکهٔ رائج امپراطوری از آنها کاری آسان بود. دزدان کاهلتر که بخت با ایشان یار نبود چاره‌ای نداشتند جز آن که به تاراج فلزات کم بها از قبیل برنج و سرب و آهن و مس قناعت کنند ؛ و هرآنچه را گتها و واندالها بدان دست نیافتند غاصبان یونانی به یغما بردند و کنستانس امپراطور درسفر خود به رم خشتهای برنزی را حریصانه ازبام پانتئون بر کند وبرد. عمارات رم را چون کانهای وسیعی از فلزات گونا گون می‌انگاشتند و پس از آن که کار جدا کردن مواد انجام می‌پذیرفت فلزات را ذوب و خالص می‌نمودند و درقالب می‌ریختند و مرمرها را می‌بریدند و جلا می‌دادند و هنگامی که عطش حرص غارتگران داخلی و خارجی سیراب گردید اگر خریداری یافته می‌شد بقایای شهر هنوز فروختنی بود. ابنیه و آثار رم باستانی را عاری از زیب و زیورگرانبها کردند و لیکن اگر امید منفعت بیش از خرج و زحمت صدور و فروش بود رومیان خود با دست خویشتن طاقها و دیوارها را منهدم می کردند. اگر شارلمان ایتالیا را مقر امپراطوری غربی کرده بود به مدد نبوغ همت به تجدید و مرمت آثار قیصران می گماشت و به هتك حرمت آنها نمی‌پرداخت ، ولیکن سیاست ملکداری سلطان فرانسه را بر آن داشت که از حدود جنگلهای آلمان پای فراتر نهد و مذاق جان او جز به انهدام آثار دیگران شیرین نمی‌شد و هم به این‌سبب بود که کاخ جدید اکس لاشاپل را با مرمرهای راونا و رم آراستند. پانصد سال پس ازشارلمان یکی ازپادشاهان سیسیل که نامش

روبر و خردمندترین و آزاده ترین سلاطین زمان بود همین مواد را به سهولت از کشتی رانی در دریا و رود تیبر به دست آورد و پترارك آه می کشد و به خشمناکی شکوه می کند که چرا جمال ناپل را باید از اندرون پایتخت باستانی جهان بیارایند زیرا که مردمش کاهلند و خریدن آسانتر است از کوشیدن. ولیکن نمونه هائی که از خرید یا تاراج ذکر کردیم در دورانهای تیره تر جهل نادر بود. اگر رومیان تنها می‌ماندند و محسود جهانیان نمی‌شدند ممکن بود که عمارات باقی مانده از اعصار باستانی را برای سکونت یا کار یا تفریح اشغال کنند ولیکن شکل و موضع این ابنیه در آن هنگام چنان بود که نه ساکنان شهر را بکار می‌آمد و نه مصارف عمومی را. دیوار شهر هنوز حکایت از حصار قدیم آن می کرد ولیکن شهر خود از فراز تپه به زیر آمده و در دشت مارتیوس[1] استقرار یافته بود و بعضی از شریفترین وگردن فرازترین ابنیه رومی که دلیرانه در برابر گزند زمان پایداری کرده بودند اکنون در بیابانی دور از سرای آدمیزادگان متروك و تنها افتاده بودند. کاخهای سناتوران دیگر متناسب با راه و رسم زندگی و بضاعت جانشینان فقیر ایشان نبود و مردم طریقهٔ استفاده از گرمابه[2] ها و پیاده‌روهای مسقف رم را از یاد برده بودند. در قرن ششم مسابقات تأتری و زورآزمائی در عرصهٔ آمفی‌تأتر و تماشای سیرك نیز متوقف گردید، و بعضی از معابد قدیم را برای مراسم عبادت مذهب جدید بکار بردند که مذهب رائج شده بود اما مسیحیان هیئت صلیب را در کلیساهای خود دوستتر می‌داشتند و حجره‌ها و اطاقهای کار را در صومعه ها برحسب رسم روز یا به دلائل منطقی به نوعی خاص تقسیم کرده بودند. پس از استقرار حکومت دین این مؤسسات مذهبی افزایش بسیار پذیرفت چندان که در شهر چهل صومعه برای مردان و بیست صومعه برای زنان بود و شصت فرقهٔ کشیشی و انجمنهای روحانیون، و اینها همه در عوض آن که مانع نقصان جمعیت در قرن دهم شود موجب کاهش سکنهٔ شهر گردید. مردم دیگر به پیکر عمارات باستانی توجهی نداشتند و نه موارد

---

۱ - Martius ۲ - شارلمان باصدتن از درباریان خود در کاخ اکس‌لاشاپل شنا و استحمام کرد و موراتوری مورخ نوشته است که تا سال ۸۱۴ میلادی ساختن گرمابه‌های عمومی در ایتالیا مرسوم بود.

استفاده از ابنیهٔ قدیم را می‌دانستند و نه زیبائی آنها را ادراک می‌کردند اما به فرمان ضرورت از مواد فراوانی که در آنها بکار رفته بود برای ساختن ابنیه مختلف و عبادتگاه‌ها فایده بر می‌گرفتند چندانکه زیباترین ستونهای به سبک یونانی و کورینتی و گرانبهاترین مرمرهای پاروس[۱] و نومیدیه را بی‌منزلت نمودند و برای مستحکم نمودن دیری یا اصطبلی بکار بردند. ویرانگریهای روزانهٔ ترکان در بلاد یونان و آسیا نمونهٔ حزن انگیزی از عمل رومیان آن روزگار به دست می‌دهد. در تخریب تدریجی عمارات باستانی رم فقط پاپ سیکس توس[۲] پنجم را معذور توان داشت زیرا که او سنگهای کاخ سپه‌تی‌زونیوم را در بنای با جلالت کلیسای پطرس[۳] مقدس بکار برد. ما پاره‌ای از اثری هنری یا عمارتی باستانی را هر چند بی‌حرمت نموده یا در هم شکسته باشند به لذت و تأسف می‌نگریم ولیکن ماهیت قسمت اعظم مرمرهای کاخ را دگرگون کردند و آنها را ناخوش تناسب نمودند یا در جائی بکار بردند که نشاید یا درکوره پختند و بدل به‌آهک کردند. پس از ورود پوجیوس به رم معبد کنکورد[۴] و بسیاری از عمارات مهم دیگر از نظر ناپدید گردید. قطعه‌ای طنزآمیز که در همان ایام نوشته شده حکایت ازترس و دلبستگی نویسنده می‌کند که می‌گوید «دوام کار تخریب سرانجام همهٔ آثارباستانی را از میان بر خواهد داشت» و فقط قلت عدد اینگونه ابنیه بود که تقاضا و نهب و غارت را متوقف کرد. اندیشهٔ شاعری چون پترارك ممکن است که به قدرت تخیل جمعیتی عظیم برای شهر رم خلق کند، ولیکن من در قبول گفتهٔ کسانی مرددم که سکنهٔ شهر را در قرن چهاردهم سی‌وسه هزار[۵] برشمرده‌اند و باور ندارم که حتی درآن زمان عدد مردم رم به رقمی چنین حقیر کاهش پذیرفته بوده باشد. اگر جمعیت سی‌وسه هزار نفری رم از قرن چهاردهم تا سلطنت لیوی دهم چندان افزایش یافت که به هشتاد و پنج‌هزار تن رسید باید این افزایش تا حدی برای شهر باستانی مضر بوده باشد.

---

۱ - Paros ۲ - Sixtus ۳ - کلیسای سن پیر. ۴ - Concord ۵ - جمعیت رم در آغاز قرن‌شانزدهم هشتادوپنج‌هزار نفر و در سال ۱۶۶۳ میلادی یکصدوپنج‌هزار و چهارصدو سی‌وسه نفر بوده است.

د. پس از ذکر همهٔ علتهای دیگر من اکنون به شرح مؤثرترین و نیرومندترین عامل انهدام می‌پردازم و آن خصومتهای داخلی رومیان بود. در دوران سلطهٔ امپراطوران بیزانسی و فرانسوی آرامش شهر غالباً بر اثر فتنه‌های اتفاقی برهم می‌خورد و از هنگام انحطاط قدرت امپراطوران فرانسوی یعنی از آغاز قرن دهم است که تاریخ شروع جنگهای عنان‌گسیخته خصوصی را تعیین توان کرد، و این نزاعهای خصوصی همه ناقض قوانین ژوستی‌نیانی[1] و احکام انجیل و اهانت به منصب با جلالت سلطان غائب و شخص پاپ یا نائب حاضر مسیح بود. درپانصد ساله دوران مشؤوم زد و خورد رم پیوسته مبتلی به بیماری جنگ و خونریزی بود واشراف با عوام‌و خانمان گوولف[2] با گیبه‌لین[3]، و کولونا با اورسی‌نی دائم نزاع می‌کردند و تاریخ از بسیاری از وقایعی که روی نمود بی‌خبر مانده و بسیاری ازآنها را نیزدر خورتوجه خود ندانسته است. بااین همه در دوفصل گذشته من خوانندگان را به علل و نتائج اغتشاشات عام واقف نموده‌ام. درایامی که بواسطهٔ ضعف قانون جان و مال هیچ‌کس در امان نبود و هر نزاعی را به نیروی شمشیربه پایان می‌بردند قدرتمندان از ترس یا خصومت و برای حفظ جان یا تجاوز به دشمنان هموطن خود مسلح می‌شدند و بجز جمهوری ونیز جمهوری‌های مستقل ایتالیا همه گرفتار اینگونه خطرها و تدابیر خصومت آمیز بودند و اشراف ایتالیا خانه‌های خویشتن را بدل به استحکامات تدافعی کردند و برجها و باروهائی ساختند برای مقاومت در برابر حملات ناگهانی، و این امتیاز خاص دولتها بود که اشراف غصب نمودند. بلاد ایتالیا پر شد از اینگونه بناها که نمایندهٔ خصومت ورزی بود، ولوکا[4] با سیصد برج آن و قانونی که ارتفاع هربرجی‌را محدود به هشتاد پا می‌کرد نمونه‌ایست از دیگر شهرهای ایتالیا با تفاوتهائی متناسب با شهرهای معمورتر و ثروتمندتر مستقل حکومت. نخستین اقدام بران‌کالیونی[5] سناتور در استقرار عدالت و آرامش (چنان‌که پیش از این ملاحظه نمودیم) انهدام یکصد وچهل برج رم

۱ - ژوستی‌نین کبیر امپراطور بیزانس که قوانین روم را در قرن ششم میلادی مدون کرد.

۲ - Guelph　۳ - Ghibeline　۴ - Lucca　۵ - Brancaleone

بود ، و در آخرین ایام نزاع و اغتشاش که به دوران فرمانروائی مارتین پنجم می‌رسید هنوز چهل و چهار برج در یکی از محلات سیزده‌گانه یا چهارده‌گانهٔ رم بر پای ایستاده بود. بقایای آثار باستانی از هر بنای دیگری آسانتر تغییر پذیر و قابل استفاده برای مقاصد مفسده‌جویان بود. معابد و طاقها پایه‌ای وسیع و مستحکم برای بنای عمارات جدید سنگی و آجری شد و برای مثال برجهای جدیدی را ذکر می‌کنیم که بر روی طاقهای پیروزی ژول سزار وتیتوس و امپراطوران انتونیوسی برافراشتند ، و تأتر و آمفی‌تأتر و آرامگاه را با اندك تغییری قلعه‌هائی عظیم و مستحکم کردند و شاید لازم به تکرار نباشد که از آرامگاه هادریان قلعه‌ای ساختند و آن را سن‌آنژلو نام نهادند. کاخ سپ‌تی‌زونیوم الکساندر سوروس را استحکام چندان بود که در برابر لشکر پادشاهی[1] ایستادگی کرد ، و مدفن متلا[2] در زیر بنائی فرو رفته است که بر روی آن بر افراشتند. تأتر پمپئی و تأتر مارسلوس را خاندان ساولی واورسی‌نی اشغال کردند و قلعه‌های درشت پیکری که بر پایهٔ این تأترها بنانهادند به‌تدریج بدل به کاخهای باشکوه وخوش‌اندام ایتالیائی شده است. حتی کلیساها را با قلاع و آلات پیکار محصور می‌کردند و ماشینهای جنگی که بر روی بام کلیسای پطرس مقدس قرار دادند در واتیکان دهشت برانگیخت و ننگ جهان مسیحیت گردید. هر بنائی را که قلعهٔ جنگی کنند مورد حمله قرار می‌گیرد و برهر آنچه حمله برند ممکن است که منهدم گردد. رومیان مصمم بودند که اگر بتوانند قلعهٔ سن‌آنژلورا به زور از دست تصرف پاپ بیرون آورند و به موجب فرمانی رسمی آن بنا را که نمایندهٔ عبودیت بود ازبن براندازند و اثری از آن بر جای ننهند. هر عمارتی که برای دفاع ساخته می‌شد در خطر محاصره بود و در هر محاصره‌ای فنون و آلات ویرانگری را با جد و زحمت بسیار بکار می‌گرفتند. پس از مرگ پاپ نیکولاس چهارم رم که دیگر نه سلطانی داشت و نه سنائی شش ماه تمام دستخوش خشم و آشوب جنگ داخلی بود. کاردینالی در آن ایام که شاعر نیز بود گفته است که «خانه‌ها بر اثر پرتاب سنگهای عظیم گران وزن[3]

---

۱ - لشکر هانری چهارم پادشاه فرانسه . ۲ - Metella ۳ - وزن سنگها را صد تاصدوپنجاه کیلوگرم نوشته‌اند.

تند پرواز بکلی ویران و دیوارها بر اثر ضربت تیرهای چوبی غول پیکر آهنین سر سوراخ سوراخ شد و آتش و دود برجها را فراگرفت و نیروئی که حمله‌وران را بر می‌انگیخت امید غارتگری و انتقامجوئی بود» وکار ویرانگری را ستم قانون کامل کرد ، و دسته‌های متخاصم ایتالیا ، نوبتی این و نوبتی آن ، کورکورانه و نسنجیده از دشمنان خود انتقام گرفتند و خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم ایشان را با خاك یکسان کردند ، و اگر «چند روزه» جنگهای خارجی را با « دورانهای » متمادی منازعات داخلی مقایسه کنیم به حکم رأی صواب باید بگوئیم که زیان جنگهای داخلی و اثر ویرانگری آنها برای شهر رم به مراتب بیشتر ازلشکرکشیهای بیگانگان بوده است ، و شهادت پترارك مؤید عقیدهٔ ماست. پادشاه شاعران می گوید «بقایای عمارات رم را بنگرید که مثالی از عظمت نخستین آنست ! اما ویرانی هول انگیز رم نه هنر گذشت زمان است، و نه اثر حملهٔ مردمان بی‌فرهنگ،وکاریست که مردم شهر و نامدارترین فرزندان آن مرتکب شدند و اجداد شما (شاعر به یکی از اشراف زادگان دودمان آنی‌بالدی می‌نویسد) با تیرهای غول پیکر آهنین سرکاری کردند که قهرمان جنگهای پونیکی با شمشیر نکرد.» دو علت آخر ویرانی که ذکر کردیم ناچار باید هر دو درهم مؤثر افتاده و یکی دیگری را تشدید کرده‌باشد زیرا سرنگون شدن خانه‌ها و برجها در جنگهای داخلی وجود ویرانه‌های دیگری از آثار باستانی را لازم می‌آورد که پایه و اساس برجهای تازه شود.

عمارت کلیسیوم

آمفی تأتر تیتوس را مشمول یکایك این ملاحظات کلی توان کرد ؛ بنائی که به علت عظمت یا بواسطهٔ مجسمهٔ غول‌پیکر نرون که درآن قرار داشت کلیسیوم نام یافته و چنان عمارتی است که اگر به دست زمان و طبیعتش رها کرده بودند شاید تابه‌ابد دوام می‌یافت. دوستداران آثار باستانی که طالب معرفت بوده وعدد طبقات سنگی ونشیمنگاهها را برشمرده‌اند به‌این عقیده مایلند که پس ازبرترین صف سکوهای سنگی چندین طبقه سکوهای چوبی گرداگرد آمفی تأتر را فرا می گرفت و

ارتفاع آن را بیشتر می‌نمود و این سکوها بارها در کام آتش فرو رفت و بارها به فرمان امپراطوران از نو ساخته شد. هرآنچه گرانبها و منقول یا مربوط به آئین نادرست بود از قبیل پیکره‌های خدایان یا قهرمانان اساطیری و آلات تزئینی مانند مجسمه‌های ساخته از برنج و پوشیده از ورق زر یا سیم نخستین طعمهٔ فاتحان یا متعصبان و هدف آزمندی اقوام بی‌فرهنگ اروپائی یا مسیحیان حریص گردید. در سنگهای عظیم کلیسیوم سوراخهای بسیار مشاهده توان کرد و دو حدس قریب به یقین بازگویندهٔ کیفیت حوادث گوناگونی است که موجب ویرانی این عمارت گردید. سنگهای گران وزن کلیسیوم را با حلقه‌های محکم آهن یا برنج به هم پیوسته بودند و غارتگران از ارزش فلزات کم‌بها نیز غافل نماندند و حلقه‌ها را به تاراج بردند و فضای خالی کلیسیوم را بدل به بازار و میدانی برای فروش و معاوضهٔ کالا با کالا کردند. در ایام بسیارقدیم در کلیسیوم تفحص نموده و صنعتگرانی را که در ساختن آن دست داشتند ذکر کرده و گفته‌اند که در سنگها حفره‌هائی ایجاد یا سوراخهای موجود را بزرگتر کردند تا پایه‌هائی برای دکانها یابرافراشتن چادرهای پیشه‌وران در آنها قراردهند. زائران اروپای شمالی در ابهت آمفی‌تأتر فلاویانی که ویران و عریان شده بود با احترامی رعب‌آمیخته و به دیدهٔ تحسین می‌نگریستند و شیفتگی این مردم بی‌فرهنگ به عبارتی[1] حاکی از کمال شوق بیان و آن عبارت مثل شده است و در قطعاتی مانده از بیدمکرم ضبط است، و اینک عبارت مذکور: «تا روزی که کلیسیوم برپای ایستاده است رم برپای خواهد بود و روزی که کلیسیوم فرو افتد رم فرو خواهد افتاد وچون رم ساقط شود جهان یکسره ساقط خواهد شد.» در روش جدید جنگاوری موضعی را برای ساختن قلعه برنمی‌گزینند که سه تپه برآن مشرف باشد، و لیکن دیوارها وطاقهای مستحکم را قدرت مقاومت در برابر حملهٔ ماشینهای جنگی بود و در پهن فضای بنائی عظیم سربازان بسیار

---

۱ ـ این عبارت باید نقل از گفتهٔ مسافران انگلیسی باشد که قبل از سال ۷۳۵ یعنی پیش‌از مرگ بید Bede به‌عزم زیارت به رم رفتند. بید راهب و مورخ و عالم علوم الهی بود و کتابی نوشت به نام «تاریخ مذهبی ملت‌انگلیس» و گیبون باور ندارد که وی هرگز از دریا گذشته باشد.

ساکن توانند شد، و دسته‌ای واتیکان و کاپی تول‌را اشغال و دستهٔ دیگر کلیسای لاترانی و کلیسیوم را سنگرگاه خود می‌کردند.

مفهوم «الغاء» مسابقات آمفی تأتری را در رم قدیم باید باوسعت نظر و تا حدی بیرون از معنای لفظی آن تفسیر کرد، و جشنهای کارناوالی توأم با مسابقات ورزشی برروی جبل تس‌تاسیا[1] و سیرك آگونالیس[2] به موجب قوانین یا سنن و رسوم شهر ترتیب می یافت و سناتور رم با عز و وقار و فر و شکوه بسیار درمقام ریاست برمراسم نظارت می‌نمود و داوری می‌کرد و برندگان را جائزه می‌داد، و جائزه عبارت بود از انگشتری طلا و ردائی که آن را «پالیوم»[3] می‌خواندند و از منسوج نخی یا ابریشمی دوخته بودند. برای مخارج این جشنها از یهودیان[4] خراج سالانه می‌گرفتند، و درمیان مسابقات اعم از سواره و پیاده ممتازترین آنها پیکار تن‌به‌تن هفتاد و دو جوان رومی بود که می‌کوشیدند تا حریف را به نوك سنان از اسب یا گردونه به زیر آورند و این مسابقه برشأن جشنها می‌افزود. درسال هزار و سیصد وسی و دو به روشی که در میان اسپانیائیان واعراب اسپانیا رائج بود در کلیسیوم جشن گاوبازی برپای داشتند و شرحی از کیفیت گاوبازی را در آن روزگار کسی به قلم وصاف در یادداشتهای روزانهٔ خود نگاشته است. سکوها را دوباره به وضعی ترتیب دادند که راحت تماشاگران در آن باشد و به موجب فرمانی عمومی که تا ریمینی و راونا انتشار یافت اشراف ایتالیا را دعوت کردند تا بیایند و به ممارست هنر و شجاعت خود در این کار خطرناك بپردازند. بانوان رم را درسه دسته و با تشریفات خاص به سه ایوان مشرف برمیدان مبارزه راهنمائی کردند و در جایگاه نشاندند و جان پناه ایوانها در روز مسابقه یعنی سوم سپتامبر ۱۳۳۲ میلادی پوشیده ازمنسوج ارغوانی بود. ژاکووا دی رووره[5] خوبروی در پیشاپیش بانوانی

۱- Testacea ۲- Circus Agonalis ۳- Pallium ۴- یهودیان رم سالانه مبلغ یک هزار و یکصدوسی‌فلورن برای جشنها می‌پرداختند و اندك‌مبلغی که زائد بریک هزار و صد فلورن است نمایندهٔ سی سکوك نقره‌ای است که یهودای اسخریوطی خداوندگار خود عیسای مسیح را به آن سودا کرد. برای جوانان یهودی نیز مسابقه‌ای ترتیب می‌دادند اما نه مسابقهٔ سواره که جوانان مسیحی نیز در آن شرکت می‌کردند.

۵- Jacova di Rovere

می‌رفت که از آن سوی رود تیبر و زادهٔ رم و پاك نژاد بودند و نقش چهره و سجایای ایشان هنوز نمایندهٔ رومیان اعصار باستانی است. بقیه شهر برحسب عادت میان خاندان کولونا و اورسی‌نی منقسم بود و هر دو دسته به کثرت عدد زنان خود و خوبروئی ایشان مباهات می‌نمودند. از جذبهٔ جمال ساولا اورسی‌نی[1] به ستایش سخن گفته‌اند، و خاندان کولونا از غیبت جوانترین زن خانواده خود متأسف بودند و علت غیبت او دررفتگی مچ پای بود در باغی که برج نرون در آن قرار داشت. یکی از پیران محترم شهر شرکت کنندگان در مسابقه را به قرعه تعیین می کرد و پهلوانان قدم به میدان می‌نهادند تا پیاده با یگانه نیزه‌ای که در دست داشتند با گاوان وحشی مبارزه کنند. وقایع نگار ما ازمیان جمع دلاوران اسم و رایت بیست تن از بارزترین شهسواران را برگزیده است. چند نام از این نامها اسامی مشهورترین و ممتازترین خاندانهاست در رمی که دستگاه دین برآن فرمانروائی می کرد وبرسبیل مثال نام مالاتستا[2] را ذکر کرده است و پولنتا[3] و دلاواله[4] وکافارلو[5] و ساولی[6] وکاپوچو[7] وکنتی[8] و آنی‌بالدی[9] و التی‌یری[10] وکورسی[11]. رایتهای پهلوانان موافق ذوق و درخور موقع و مقام و شعارها حاکی از امید یا نومیدی ایشان ودمندهٔ روح قهرمانی و سلحشوری بود: «منم تنها مانند کهترین هوراسیوسها» شعاری است حاکی از ایمان غریبی دلاور به نفس خود. «منم حزین» شعار مردی است زن‌مرده و مغموم. «خاکستر شدم و هنوز می‌سوزم» شعار عاشقی است مدبر. «من لاوی‌نیا[12] یا لوك ریسیا[13] را پرستنده‌ام» شعاری مبهم و حاکی از عشقی نورسته است. «ایمان من پاك است» شعار مردیست سفیدپوش. «کیست از من نیرومندتر؟» شعار پهلوانیست پوست شیر برتن. «چه مرگ خوشی خواهد بود اگر در خون خود غرقه شوم!» حاکی از آرزومندی سهمگین مردی است دلاور. خانوادهٔ اورسی‌نی از سرکبر یا به تدبیر و احتیاط از مبارزه در میدانی که در اشغال سه خصم موروثی ایشان بود خویشتن داری می‌نمودند و شعارهای خاندان کولونا که دلالت بررفعت

۱- Savella Ursini ۲- Malatesta ۳- Polenta ۴- della Valle ۵- Cafarello
۶- Savelli ۷- Capoccio ۸- Conti ۹- Annibaldi ۱۰- Altieri
۱۱- Corsi ۱۲- Lavinia ۱۳- Lucretia

و عظمت این نام می‌نمود عبارت بود از: «باآن‌که غمگینم نیرومندم» و «هم نیرومندم و هم بلند مرتبت» و شعار دیگر این خاندان خطابی است به ناظران مسابقه «اگر من بیفتم شما نیز با من خواهید افتاد» و به این طریق (بنا به گفتهٔ نویسندهٔ معاصر) تماشاگران را به صراحت می‌گوید که دیگر خاندانها اتباع واتیکانند و دودمان کولونا تنها حامیان دولت کاپی‌تول‌اند. پیکارهای آمفی تأتری خطرناك و خونخوارانه بود. مبارزان همه یکی پس از دیگری با گاو وحشی مقابل می‌شدند و پیروزی را باید از آن چهارپایان دانست زیرا که یازده رأس گاو درعرصهٔ پیکار جان بدربردند اما از معاندان آنها نه تن زخمی و هجده تن کشته شدند. در این مبارزات بعضی از شریفترین خاندانها عزادار می‌شدند ولیکن مراسم تشییع جنازه را در کلیسای یحیای مقدس لاترانی و کلیسای سانتاماریا ماژوره با چنان شکوهی برگزار می‌کردند که حفلهٔ دفن برای عوام‌الناس بمنزلهٔ عیدی دیگر بود. رومیان نباید که جان خود را در این گونه مبارزات فدا کرده باشند و ما که ایشان را به علت تهور ملامت می‌کنیم ناچار شجاعتشان را نیز می‌ستائیم و دلاوری اشراف زادگانی که به ارادهٔ خود پا به‌میدان می‌نهادند و در زیر ایوانهای بازارگاه جان خویشتن را به‌خطر می‌افکندند عاطفهٔ طبع کریم را بیشتر از قتل هزاران اسیر یا مجرم شریری برمی‌انگیزد که به اجبار کش‌کشان به کشتارگاهشان می‌بردند.

آسیب رساندن به آمفی تأتر کلیسیوم نیز جشنی از نوعی دیگر و شاید نادر و عجیب بود. خواص رم هر روز به موادی که در بنای کلیسیوم بکار رفته بود احتیاج داشتند و تقاضا مستمر بود و ایشان بی‌هیچ مانعی و ندامتی حاجت خویشتن را به مراد دل برمی‌آوردند. در قرن چهاردهم دسته‌های منازع برسر امتیاز استخراج سنگ از «معدن» کلیسیوم توافق کردند و توافق مبتنی برقانونی بود که سابقاً به تصویب رسیده و مایهٔ ننگ بود، و پوجیوس به تأسف می‌گوید که رومیان براثر حماقت قسمت اعظم این سنگها را سوزانده و خاکستر کرده بودند. برای ممانعت از این استفادهٔ ناروا و جنایاتی که ممکن بود شبانه در زوایای نهفته و مظلم بنای عظیم کلیسیوم مرتکب شوند پاپ یوجنیوس چهارم آن را به دیواری محصور کرد

وبه‌موجب امتیازی‌خاص که ازدیرباز موجود بود عرصه و عمارت را به راهبان دیری مجاور اعطاء نمود. پس از مرگ پاپ در فتنه‌ای که برپای خاست مردم دیوار بیرونی را منهدم کردند ، و اگر ایشان خود گرامی‌ترین یادگار پدران خویشتن را محترم داشته بودند آنگاه تصمیمشان مبنی براین که کلیسیوم هرگز نباید ملک خاص شود زیراکه مالکیت شخصی آن را بی‌منزلت می‌کند تصمیمی درست و موافق با رأی صواب می‌نمود. درون عمارت آسیب پذیرفته بود ولیکن درنیمهٔ قرن شانزدهم یعنی عصر ذوق و دانش محیط بیرونی آن به طول یک هزار و ششصد و دوازده پا سراسر درست و بی‌نقص و نمای خارجی شامل سه‌طبقه و هر طبقه شامل هشتاد طاق و ارتفاع مجموع طبقات، یکصد و هشت پا بود. گناه ویرانی کنونی کلیسیوم از برادر زادگان پاپ‌پولس سوم‌است که عاملان انهدام بودند و سزد که هر مسافری که به کاخ فارنزی[1] می‌نگرد این خداوندگاران نو دولت را به‌سبب هتک حرمت عمارت کلیسیوم برای فراهم آوردن اسباب تجمل قصر خود نفرین کند و دشنام دهد . خاندان باربرینی[2] را نیز باید به همین علت نکوهش کرد ، و در دوران سلطنت هر پاپی بیم این می‌رفت که ویرانگریهائی از این قبیل تکرار شود تا آن که پاپ نیکوسیرت یعنی بندیکت چهاردهم که آزاده‌ترین پاپها بود کلیسیوم را مشمول حمایت دستگاه دین کرد و مکانی راکه بواسطهٔ ایذاء مسیحیان و به موجب افسانه نیز به‌خون شهیدان آلوده شده بود با برگزاری مراسم خاص مذهبی متبرك نمود.

مرمت شهر رم

در آن هنگام که پترارك را اول بار به مشاهدهٔ آثار رم حظ بصر حاصل آمد ـ آثاری که قطعات پراکنده‌اش بمراتب گویاتر است ازگویاترین اوصاف‌آن ـ وی از سستی و بی‌التفاتی رومیان در حیرت فرورفت و از پی بردن به این نکته خودبین نشد و شرمنده شد که به‌جز دوست وی، ری‌ین‌زی[3] و یکی از اعضای خاندان کولونا، بیگانه‌ای از کرانهٔ رود رون[4] بیش از اشراف روسی و دیگر مردمی که پایتخت

---

1 - Farnese 2 - Barberini 3 - Rienzi 4 - Rhone

زادگاه ایشان بود با این ویرانه‌های باستانی آشناست. جهل و ساده‌لوحی رومیان را در شرحی که در آغاز قرن سیزدهم نوشته شده است جزء به جزء آشکار نموده‌اند و بی‌آن که خواننده در خطاهای فراوان نویسنده دربارهٔ اسامی ومکانها بیندیشد افسانهٔ کاپی‌تول خود بتنهائی وی را برمی‌انگیزد تا به لبخندهٔ خشم آلوده دراین نوشته بنگرد. نویسندهٔ بی‌نام می‌گوید «کاپی‌تول را به این نام خوانده‌اند زیرا که رأس جهان و جائی است که کنسولان و سناتوران سابق اقامت می‌گزیدند تا امور شهر و کرهٔ ارض را اداره کنند. دیوارهای بلند و مستحکم آن پوشیده‌از زر و آبگینه و برفرازش سقفی بود که قلم تراشگر در آن نقوش درهم‌پیچیدهٔ عجیبی پدید آورده بود ، و در زیر کاپی‌تول کاخی بود بیشتر از زر و مزین به گوهرهای گرانبها که ارزش آنها را به تخمین یک ثلث قیمت جهان گفته‌اند. مجسمه‌های‌متصرفات رم همه را به ترتیب قرار داده بودند و از گردن هریک زنگی کوچک آویخته بود و به مدد فن ساحری وسیله‌ای تعبیه کرده بودند که اگر متصرفه‌ای به ضد رم عصیان کند مجسمه خاص آن بچرخد و به آن قسمت از افلاك روی نماید که برفراز ناحیهٔ مذکور است و از زنگ صدا برآید و حامل وحی که در کاپی‌تول هست از واقعهٔ عجیب خبر دهد و سنا را به عتاب از خطری که تهدید می‌نماید آگاه گرداند.» نمونه‌ای دیگر را که کم اهمیت‌تر است اما درسخافت با آنچه نقل کردیم برابر ، از دو اسب مرمرین استنتاج توان کرد که عنانشان را دو نوجوان عریان در دست دارند. این مجسمه‌ها را ازگرمابهٔ کنستانتین به کوی‌ری‌نال[1] منتقل کرده وتراشندهٔ آنها را فی‌دیاس وپراکسی ته‌لیز گفته‌اند و این گفته‌ایست بی‌اساس که معذورش توان داشت. ولیکن نباید که این پیکر تراشان یونانی را به روزگاری که چهارصد سال پس از دوران ایشان و مقارن با عصر پریکلس بوده است به عصر تی‌بریوس منتقل کرده و دو جوان را دو فیلسوف یا دو ساحر خوانده باشند که برهنگی ایشان نمایندهٔ راستی و معرفت بود و نتائج عمل اندیشه‌های نهانی امپراطور را براوآشکار می‌نمودند ، و پس از آن که از قبول هرگونه پاداش نقدی امتناع ورزیدند از

---

۱ Quirinal

امپراطور درخواستند که این یادگار جاودانی را از خود برجای نهند. ضمیر رومیان که تا به‌این حد آگه از نیروی سحر بود زیبائیهای هنررا ادراك نمی‌کرد و بیش از پنج مجسمه در نظر پوجیوس مشهود نبود ، و مجسمه‌های بیشماری را که برحسب اتفاق یا به‌عمد در زیر ویرانه‌ها مدفون مانده بود از زیر خاك بیرون نیاوردند و رستاخیز آنها را به تأخیر افکندند تا دورانی که از خطر مأمون‌تر و به‌نور معرفت روشنتر گردید. پیکرهٔ نیل را که اکنون زیور جمال واتیکان است کارگرانی چند هنگام بیل زدن تاکستانی در نزدیکی دیر یا معبد مینروا یافتند و لیکن مالك نابردبار تاکستان از آمد و رفت تنی چند که از سر کنجکاوی به دیدن مجسمه می‌شتافتند در عذاب بود و پاره مرمر بی‌فایده را در گور سابقش مدفون کرد. کشف مجسمهٔ پمپی که طول قامتش ده پا بود باعث اقامهٔ دعوی در دادگاه گردید. مجسمه را در دیوار فاصل دو خانه یافته بودند و حکم قاضی عادل مبنی برجدا کردن سر از تن پیکرهٔ پمپی صادر گردید تا مالکان هر دو خانه راضی شوند ، و اگر کاردینالی وساطت نکرده و پاپ کرم ننموده بود حکم قاضی مجری می‌شد اما سخای پاپ قهرمان رومی را از دست هموطنان بی‌معرفت وی نجات داد .

ولیکن تیره‌گون ابر بی‌فرهنگی و وحشی صفتی بتدریج پراکنده شد ، و دوران سلطهٔ پاپ مارتین پنجم و جانشینان وی دوران آرامش بود و ایشان هرآنچه را که زینت‌بخش شهر بوده بود مرمت کردند و بدان بازگرداندند و کشور دین نیز دوباره نظم و انضباط یافت. بهبود وضع رم از قرن پانزدهم به‌بعد محصول نیروی نهفته در ذات آزادی و جد و جهد نبوده است. نخستین و طبیعی‌ترین پایه شهری بزرگ کار و کوشش مردم نواحی مجاور آن است که قوت اهالی شهر ومواد اولیهٔ صنایع و تجارت خارجی آن را فراهم می‌آورد. و لیکن قسمت اعظم نواحی مجاور رم بدل به ماتمزده بیابانی خالی از مردم شده است و املاك بزرگان و روحانیون به دست رعایای فقیر و کاهل و دلسرد کاشته می‌شود و حق فروش یا صدور محصول ناچیز کشت و زرع ایشان و سود آن انحصاری است. دومین علت رشد پایتختی اقامت پادشاهست در آن و مخارج درباری آراسته به اسباب تجمل و خراج

متصرفات وابسته به آن. با سقوط امپراطوری متصرفات رم و خراج آنها از دست رفت، و اگر چه جویهای نقرهٔ «پرو» و طلای برزیل به واتیکان جاری شده است عوائد کاردینالها، و پرداختی ماهانهٔ صاحبان مناصب دیوانی و تحفه‌های زائران و مردمی از طبقهٔ عوام که جزء عائله خداوندگاری اشراف زاده‌اند، و بقایای مالیاتهای سابق دستگاه مذهب درآمدی حقیر و ناپدیدار است اما معاش درباریان بیکاره و مردم کاهل شهر را تأمین می کند. جمعیت رم از نفوس پایتختهای بزرگ اروپا بمراتب کمتر است و از یکصد وهفتاد هزار تن نمی گذرد و هفت‌تپه درون دیوار طویل ومحدودهٔ وسیع آن پوشیده از تاکستانها و ویرانه‌های آثار باستانی است. زیبائی شهر جدید و جلال و عظمت آن را باید از نابکاریهائی حکومت و نفوذ مذهب دانست. دوران فرمانروائی هر پاپی (و مستثنی نادر است) از ارتقاء سریع خاندانی جدید نشان دارد که به یاری پاپ بی‌خلف از کیسهٔ مملکت و دستگاه دین دولتمند شده است. قصور این «برادرزادگان»[1] گرانترین یادگارهای لطف ذوق و عبودیت است، و از قدر هنرهای شریف معماری و نقاشی و مجسمه سازی کاسته‌اند تا آنها را برپا کنند و بیارایند، و تالارها و گلستانهای این کاخها مزین به گرانبهاترین آثار هنر باستانی است، که لطف ذوق یا خودپسندی مالکان آنها ایشان را به جمع‌آوری نمونه‌های آثار قدیم برانگیخته است. پاپها خود عوائد دستگاه دین را چنان که شاید برای آراستن محرابها و نمازخانه‌ها و کلیساها و افزایش جلال و شکوه مراسم عبادت کاتولیکی بکار گرفته‌اند، و برشمردن اینگونه تأسیسات دینی زائد است زیرا که جلوهٔ خورشید واتیکان یعنی گنبد کلیسای سن‌پی‌یر که باشکوه‌ترین عمارتی است، که برای برگزاری آداب عبادت بکار رفته این ستارگان حقیر را بی‌رونق نموده است. شهرت نام پاپهائی چون ژولیوس دوم و لیوی دهم و سیکستوس پنجم توأم با کمال هنر برامانته[2] و فونتانا[3] و رفائیل

---

۱ - nephew به‌معنی خواهرزاده و پسران برادرزن و خواهرزن و برادرشوهر و خواهر شوهر نیز هست و در قرون وسطی فرزندان نامشروع پاپها یا کاردینالها را هم به لطف تعبیر nephew می‌خواندند.

۲ - Bramante　　۳ - Fontana

و میکل‌آنژاست و همان جود و سخائی که در ساختن و آراستن کاخها و معبدها جلوه‌گر شده بود با شوق وافر شامل آثار قدما و احیاء آنها و پیروی از مساعی پیشینیان گردید. ستونهای چهار پهلوی به‌خاك درافتاده را دوباره درمکانهائی برپای داشتند که بارز و آشکار باشد، و سه قنات از یازده قناتی را که قیصران و کنسولها حفر کرده بودند مرمت نمودند و جویهای تعبیه شده به دست انسان را از روی صفهای طویل طاقهای کهنه و نو جاری کردند تا سیلی از آب سالم و گوارای فرح بخش به درون قدحهای مرمرین فرو ریزد، و تماشاگری ناشکیبا که مشتاق بالا رفتن از پله‌های کلیساست به مشاهدهٔ ستونی از سنگ‌خارای مصری که میان دو فوارهٔ رفیع قرار دارد باز می‌ایستد. ارتفاع ستون یکصد و بیست پاست و آب منبع پیوسته در فوران است. نقشهٔ رم قدیم و اوصاف شهر و یادگارهای ایام‌باستانی را آشنایان به این آثار و طالبان معرفت به جهد و دقت بسیار شرح داده‌اند وزائرانی از نوعی تازه اخلاصمندانه به دیدار قدمگاه قهرمانان و بقایای آثار امپراطوری اما نه مذهب می‌شتابند و این زائران از دورافتاده‌ترین کشورهای اروپای شمالی‌اند که روزگاری بیشه و جنگل طبیعی بوده است.

تأملی نهائی در انحطاط و سقوط امپراطوری روم

با مطالعهٔ تاریخی که بازگویندهٔ داستان انحطاط وسقوط امپراطوری روم است توجه جهانگرد و زائر وهر خوانندهٔ دیگری به عظیمترین وشاید رعب‌انگیزترین صحنهٔ تاریخ آدمی معطوف می‌گردد. علل مختلف انحطاط و سقوط و تواتر اثرات آنها مربوط است با بسیاری از وقایع تاریخ بشری که از آنها گیرنده‌تر وقایعی نیست مانند سیاست زیرکانهٔ قیصران که دیر زمانی عنوان و شبه دولتی جمهوری مبتنی بررأی آزاد مردم را حفظ کردند، و اختلالاتی که بواسطهٔ استبداد نظامی روی نمود، و ظهور و استقرار فرقه‌های مختلف مسیحی، و بنیانگذاری شهر قسطنطنیه، و تقسیم سلطنت، و هجوم اقوام بی‌فرهنگ آلمانی و سکائی و ساکن شدن جماعات مختلف ایشان، و تدوین قوانین مدنی، و ظهور محمد (ص) و

چگونگی مذهب و خصائل او ، و سلطهٔ پاپها و ادارهٔ امور دنیوی به دست ایشان و تجدید امپراطوری غربی به اهتمام شارلمان ونحطاط ا آن ، و جنگهای صلیبی لاتینیان در مشرق ، و فتوحات عربان و ترکان ، و انهدام امپراطوری بیزانسی ، و دولت رم در قرون وسطی و تحولات و انقلابات آن. مورخ اهمیت و تنوع موضوع را می‌ستاید اما با وجود وقوف او به نقائص کار خود وی باید کمبود مواد لازم را برای تألیف چنین کتابی نیز از علل نقص کار خویشتن بشمار آورد. درمیان ویرانه‌های کاپی‌تول بود که اول بار خیال نوشتن این کتاب به خاطر من راه یافت؛ کاری که تقریباً بیست سال از عمر مرا به خدمت گرفته و به خود مشغول داشته و مفرح خاطر بوده است ، و هر چند که حاصل کوشش آن نیست که من می‌خواسته‌ام اکنون به عامهٔ خوانندگانش تسلیم می‌کنم تا با دقت نظر وفکری خالی از غرض در آن بنگرند.

پایان جلد سوم

فهرست اعلام

جدول اول، دوم، سوم

آ

الف

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

م

و

ه

ی

فهرست اسامی امپراطوران روم به ترتیب تاریخ سلطنت ایشان

از اگوستوس تا سقوط امپراطوری در مغرب

اگوستوس	۲۷ ق. م تا ۱٤ میلادی
تیبریوس	۱٤ تا ۳۷ میلادی
کالیگولا	۳۷ تا ٤۱ »
کلودیوس	٤۱ تا ٥٤ »
نرون	٥٤ تا ٦۸ »
گالبا	٦۸ تا ٦۹ »
اوتو	٦۹ »
ویته‌لیوس	٦۹ »
وسپاسیان	٦۹ تا ۷۹ »
تیتوس	۷۹ تا ۸۱ »
دومی‌سیان	۸۱ تا ۹٦ »
نروا	۹٦ تا ۹۸ »
تراژان	۹۸ تا ۱۱۷ »
هادریان	۱۱۷ تا ۱۳۸ »
انتونیوس پیوس	۱۳۸ تا ۱٦۱ »
مارکوس اورلیوس	۱٦۱ تا ۱۸۰ »

» با همکاری لوسیوس وروس از ۱٦۱ میلادی تا ۱٦۹

» با همکاری کومودوس از ۱۷۷ میلادی

کومودوس ۱۸۰ میلادی تا ۱۹۲ میلادی

پرتیناکس و پس از او دی‌دیوس جولیانوس ۱۹۳ میلادی

سپتیموس سوروس باکاراکالا از ۱۹۸ میلادی و با همکاری گیتا از ۲۰۹ میلادی
انتونیوس (کاراکالا) با همکاری گیتا (۲۱۱ - ۲۱۲) ۲۱۱ میلادی تا ۲۱۷ میلادی
ماکرینوس با همکاری دیادومی‌نیانوس (در ۲۱۸ میلادی) از ۲۱۷ تا ۲۱۸ میلادی
انتونینوس (الاگابالوس) ۲۱۸ تا ۲۲۲ میلادی
سوروس الکساندر ۲۲۲ تا ۲۳۵ میلادی
ماگزیمینوس تراکس ۲۳۵ تا ۲۳۸ میلادی
گوردیان اول وگوردیان دوم وپوپینوس (ماگزیموس) وبالبی‌نوس ۲۳۸ میلادی
گوردیان سوم ۲۳۸ تا ۲۴۴ میلادی
فیلیپ عرب با همکاری پسرش فیلیپ (۲۴۷ تا ۲۴۹) ۲۴۴ میلادی تا ۲۴۹ میلادی
دی‌سیوس ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی
تربونیانوس گالوس و ولوزیانوس ۲۵۱ تا ۲۵۳ میلادی
والریان با همکاری گالینوس ۲۵۳ تا ۲۶۰ میلادی
گالینوس ۲۶۰ تا ۲۶۸ میلادی
کلودیوس دوم گوتیکوس ۲۶۸ تا ۲۷۰ میلادی
اورلیان ۲۷۰ تا ۲۷۵ میلادی
تاسیتوس (وفلوریانوس ۲۷۶) ۲۷۵ تا ۲۷۶ میلادی
پروبوس ۲۷۶ تا ۲۸۲ میلادی
کاروس ۲۸۲ تا ۲۸۳ میلادی
کارینوس و نومریان ۲۸۳ تا ۲۸۴ میلادی
دیوکلیسیان } هردو استعفا کردند ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی
ماگزیمیان ۲۸۶ تا ۳۰۵ میلادی
گالریوس که در مواقع مختلف با همکاری کنستانتیوس اول (کلوروس) و سوروس دوم ولی‌سی‌نیوس و کنستانتین اول وماگزیمینوس دازا سلطنت کرد . درسال ۳۰۹ شش سلطان ملقب به اگوستوس سلطنت می کردند ۳۰۵ تا ۳۱۱ میلادی
کنستانتین اول ولی سی‌نیوس ۳۱۱ تا ۳۲۴ میلادی
کنستانتین اول ۳۲۴ تا ۳۳۷ میلادی
کنستانتین دوم و کنستانتیوس دوم و کنستانس ۳۳۷ تا ۳۴۰ میلادی
کنستانتیوس دوم و کنستانس ۳۴۰ تا ۳۵۰ میلادی
کنستانتیوس دوم ۳۵۰ تا ۳۶۱ میلادی
جولیان ۳۶۱ تا ۳۶۳ میلادی
جوویان ۳۶۳ تا ۳۶۴ میلادی

والن تی‌نیان اول ووالنز باهمکاری گراسیان از ۳۶۷ . ۳۶۴ تا ۳۷۵ میلادی
والنز و گراسیان ووالن‌تی‌نیان دوم ۳۷۵ تا ۳۷۸ میلادی

تئودوسیوس اول (کبیر) که با همکاری گراسیان ووالن‌تی‌نیان دوم از ۳۷۸ تا ۳۸۳ سلطنت کرد و با والن‌تی‌نیان دوم و آرکادیوس از ۳۸۳ تا ۳۹۲ میلادی، و با آرکادیوس و اونوریوس از ۳۹۲ تا هنگام مرگش در ۳۹۵ . ۳۷۸ تا ۳۹۵ میلادی

تقسیم امپراطوری روم به امپراطوری غربی و شرقی

امپراطورانی که ذیلا نام می‌بریم از اونوریوس تا رومولوس اگوستوس فقط در مغرب سلطنت کردند

اونوریوس	۳۹۵ تا ۴۲۳ میلادی
والن‌تی‌نیان سوم	۴۲۵ تا ۴۵۵ میلادی
پترونیوس‌ماگزیموس	۴۵۵ میلادی
آویتوس	۴۵۵ تا ۴۵۶ میلادی
ماژوریان	۴۵۷ تا ۴۶۱ میلادی
لی‌بیوس‌سوروس	۴۶۱ تا ۴۶۵ میلادی
آنتی‌میوس	۴۶۷ تا ۴۷۲ میلادی
اولیبریوس	۴۷۲ میلادی
گلی‌سیریوس	۴۷۳ تا ۴۷۴ میلادی
جولیوس نپوس	۴۷۴ تا ۴۷۵ میلادی
رومولوس اگوستولوس (مخلوع)	۴۷۵ تا ۴۷۶ میلادی

انقراض امپراطوری روم در مغرب

امپراطوران روم در مشرق از تقسیم امپراطوری تا سقوط نهائی قسطنطنیه

سلسلهٔ تئودوسیوسی

آرکادیوس	۳۹۵ تا ۴۰۸ میلادی
تئودوسیوس دوم	۴۰۸ تا ۴۵۰ میلادی
مارسیان (پسرپولچی‌ریا دختر تئودوسیوس اول)	۴۵۰ تا ۴۵۷ میلادی

سلسلهٔ لیوئی

لیوی اول	۴۵۷ تا ۴۷۴ میلادی
لیوی دوم	۴۷۴ میلادی
زنون	۴۷۴ تا ۴۹۱ میلادی
آناستازیوس	۴۹۱ تا ۵۱۸ میلادی

سلسلهٔ ژوستی نیانی

ژوستین اول	۵۱۸ تا ۵۲۷ میلادی
ژوستی‌نیان اول	۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی
ژوستین دوم	۵۶۵ تا ۵۷۸ میلادی
تیبریوس دوم	۵۷۸ تا ۵۸۲ میلادی
موریس	۵۸۲ تا ۶۰۲ میلادی
فوکاس	۶۰۲ تا ۶۱۰ میلادی

سلسلهٔ هراکلیوسی

هراکلیوس	۶۱۰ تا ۶۴۱ میلادی
کنستانس دوم	۶۴۱ تا ۶۶۸ میلادی
کنستانتین چهارم	۶۶۸ تا ۶۸۵ میلادی
ژوستی‌نیان دوم (تبعید شد)	۶۸۵ تا ۶۹۵ میلادی
لیون تیوس	۶۹۵ تا ۶۹۸ میلادی
تیبریوس سوم	۶۹۸ تا ۷۰۵ میلادی
ژوستی‌نیان دوم (دوباره امپراطور می‌شود)	۷۰۵ تا ۷۱۱ میلادی
باردانس	۷۱۱ تا ۷۱۳ میلادی
آناستازیوس دوم	۷۱۳ تا ۷۱۶ میلادی
تئودوسیوس سوم	۷۱۶ تا ۷۱۷ میلادی

سه‌امپراطور اخیر به سلسله‌ای تعلق ندارند و در دورانی آشفته اندك زمانی قدرت یافتند.

سلسلهٔ ایزوریائی (بت شکنان)

لیوی سوم	۷۱۷ تا ۷۴۱ میلادی
کنستانتین پنجم کوپرونیموس	۷۴۱ تا ۷۷۵ میلادی
لیوی چهارم	۷۷۵ تا ۷۸۰ میلادی

کنستانتین‌ششم (مادرش ایرن، اوراکورکرد وبه‌قتل رساند) ۷۸۰ تا ۷۹۷ میلادی
ایرن ۷۹۷ تا ۸۰۲ میلادی

پایان سلسلهٔ ایزوریائی

نیسه فوروس اول ۸۰۲ تا ۸۱۱ میلادی
استروراسیوس ۸۱۱ میلادی
میکائیل اول ۸۱۱ تا ۸۱۳ میلادی
لیوی‌پنجم ۸۱۳ تا ۸۲۰ میلادی

سلسلهٔ فریجیائی

میکائیل دوم ۸۲۰ تا ۸۲۹ میلادی
تیوفیلوس ۸۲۹ تا ۸٤۲ میلادی
میکائیل سوم ۸٤۲ تا ۸٦۷ میلادی

سلسلهٔ مقدونی

بازیل اول ۸٦۷ تا ۸۸٦ میلادی
لیوی ششم ۸۸٦ تا ۹۱۲ میلادی
لیوی ششم باالکساندر ۹۱۳ میلادی
کنستانتین هفتم ملقب به پورفیروجنیتوس ۹۱۲ تا ۹۵۹ میلادی

رومانوس اول ملقب به لی‌کاپنوس (وی باکنستانتین هفتم سلطنت‌کرد و دوران سلطنت مشترك این دو تاسال ۹٤٤ میلادی دوام یافت . فرزنداوکنستانتین هشتم درسال ۹۲٤ بر آن شد تا سلطنت را غصب‌کند) .

رومانوس دوم ۹۵۹ تا ۹٦۳ میلادی

تئوفانو زن بیوهٔ رومانوس دوم به‌نیابت‌کودکان شیرخوار خود بازیل دوم وکنستانتین هشتم (نهم) سلطنت‌کرد و زن‌نیسه‌فوروس فوکاس شد. ۹٦۳ میلادی

نیسه فوروس (دوم) ۹٦۳ تا ۹٦۹ میلادی
ژان‌اول ملقب به‌زی‌میس‌کیس (قاتل نیسه‌فوروس) ۹٦۳ تا ۹٦۹ میلادی
مرگ بازیل دوم ملقب به بولگاروك تونوس ۱۰۲۵ میلادی
مرگ‌کنستانتین هشتم (نهم) ۱۰۲۸ میلادی
رومانوس سوم ملقب به آرژیروس ۱۰۲۸ تا ۱۰۳٤ میلادی
میکائیل چهارم پاف‌لاگونیائی ۱۰۳٤ تا ۱۰٤۱ میلادی
میکائیل پنجم ملقب به‌کالافاتس ۱۰٤۱ تا ۱۰٤۲ میلادی
زوئی و تئودورا امپراطریسان همکار ۱۰٤۲ میلادی

ازدواج زوئی و اعطاء وی تاج سلطنت را به :

کنستانتین نهم (دهم) ملقب به مونوماکوس ۱۰۴۲ تا ۱۰۵۵ میلادی

مرگ زوئی ۱۰۵۰ میلادی

تئودورا یگانه امپراطریس می‌شود ۱۰۵۵ تا ۱۰۵۶

میکائیل ششم ملقب به استراتیوتیکوس ۱۰۵۶ تا ۱۰۵۷

پایان سلسلهٔ مقدونی و ظهور سلسلهٔ کومننوسی

ایزاك اول کومننوسی (استعفا کرد) ۱۰۵۷ تا ۱۰۵۹

کنستانتین دهم (یازدهم) ملقب به دوکاس ۱۰۵۹ تا ۱۰۶۷

رومانوس چهارم ملقب به دیوژن (کنستانتین دوازدهم) ۱۰۶۷ تا ۱۰۷۱ میلادی

میکائیل هفتم ملقب به دوکاس ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۸ میلادی

نیسه‌فوروس سوم بوتانیاتس (قیام نیسه‌فوروس بری‌ین‌نیوس) ۱۰۷۸ تا ۱۰۸۱ میلادی

سلسلهٔ کومننوسیان

الکسیوس کومننوس اول ۱۰۸۱ تا ۱۱۱۸ میلادی

ژان دوم ملقب به کولویوهانس ۱۱۱۸ تا ۱۱۴۳ میلادی

مانوئل اول ۱۱۴۳ تا ۱۱۸۰ میلادی

الکسیوس دوم ۱۱۸۰ تا ۱۱۸۳ میلادی

اندرونیکوس اول ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۵ میلادی

سلسلهٔ آنژلوسیان

ایزاك دوم (از سلطنت معزول شد) ۱۱۸۵ تا ۱۱۹۵ میلادی

الکسیوس سوم ۱۱۹۵ تا ۱۲۰۳ میلادی

ایزاك دوم (دوباره امپراطور می‌شود) و الکسیوس چهارم ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۴ میلادی

الکسیوس پنجم دوکاس مورت‌زوفیوس ۱۲۰۴ میلادی

تسخیر قسطنطنیه در جنگ صلیبی چهارم و استقرار امپراطوران لاتینی در آن شهر

امپراطوران روم شرقی در نیسیه

تئودوروس اول ملقب به‌لاسکاریس ۱۲۰۴ تا ۱۲۲۲ میلادی

ژان سوم دوکاس و اتات‌زیس ۱۲۲۲ تا ۱۲۵۴ میلادی

تئودوروس لاسکاریس دوم ۱۲۵۴ تا ۱۲۵۸ میلادی

ژان لاسکاریس چهارم ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۱ میلادی

میکائیل پلیولوگوس هشتم	۱۲۵۹ تا ۱۲۸۲ میلادی
تسخیر مجدد قسطنطنیه و استقرار امپراطوران شرقی درآن شهر	۱۲۶۱ میلادی

سلسلهٔ پلیولوگوسی

میکائیل پلیولوگوس هشتم	۱۲۶۱ تا ۱۲۸۲ میلادی
اندرونیکوس دوم	۱۲۸۲ تا ۱۳۲۸ میلادی
میکائیل نهم و دوران هرج و مرج	۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰ میلادی
اندرونیکوس سوم	۱۳۲۸ تا ۱۳٤۱ میلادی
ژان کنتاکوزنسوس پنجم	۱۳٤۱ تا ۱۳۷٦ میلادی
ژان ششم	۱۳٤۱ تا ۱۳٥٤ میلادی
اندرونیکوس چهارم	۱۳۷٦ تا ۱۳۷۹ میلادی
ژان پنجم (دوباره امپراطور میشود)	۱۳۷۹ تا ۱۳۹۱ میلادی
ژان هفتم	۱۳۹۰ میلادی
مانوئل دوم	۱۳۹۱ تا ۱٤۲٥ میلادی
ژان هشتم	۱٤۲٥ تا ۱٤٤۸ میلادی
کنستانتین دراگازیس یازدهم (سیزدهم)	۱٤٤۹ تا ۱٤٥۳ میلادی

تسخیر قسطنطنیه به دست سلطان محمدثانی و انقراض امپراطوری روم شرقی .